

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

[سوره كهف] ن «١» قوله تعالى:

[سوره الكهف (١٨): آیات ٤٠ تا ٨٢]

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا (٤٠) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا (٤١) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا (٤٢) قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا (٤٣) قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّ عَلَىٰ آثَارِهِمَا قَصَصًا (٤٤)

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا (٤٥) قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَيْتَكَ عَلَىٰ أَنْ تُوَلِّمَنِي مِمَّا عُلِّمْتَ رُسُلًا (٤٦) قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٤٧) وَ كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا (٤٨) قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَ لَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا (٤٩)

قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا (٧٠) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَ خَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا (٧١) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَ لَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا (٧٣) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نَكِرًا (٧٤)

قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا (٧٥) قَالَ إِنْ سَأَلْتَكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا (٧٦) فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَىٰ أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّقُوهَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا (٧٧) قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَ بَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٧٨) أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَ كَانَ وَّرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا (٧٩)

وَ أَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَ كُفْرًا (٨٠) فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا (٨١) وَ أَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَ يَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَ مَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا (٨٢)

و چون گفت موسی جوانش را بنایستم تا بنرسم «۲» به مجمع دو دریا، یا بروم «۳» سالها.

چون رسیدند به جای اجتماع هر دو دریا را فراموش کردند ماهیشان، پس بگرفت ره خود در دریا راهگذری.

چون بگذشتند، گفت جوانش را: بده ما را چاشت ما که بدیدیم از این سفرمان رنجی.

گفت دیدی چون رسیدیم به سنگ؟ من فراموش کردم ماهی را و از یاد من نبرد مگر ابلیس که یاد آرم، و بگرفت راه خود در دریا عجیبی.

گفت که ما طلب می‌کنیم «۴» برگشتن بر پی ایشان پی گرفتند.

[پس] «۵»

(۱). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.

(۲). آج، لب: نرسیم.

(۳). همه نسخه بدلها: برویم، با توجه به معنی کلمه، تصحیح شد.

(۴). آب: گفت این آن است که ما در طلب آنیم، آج، لب: گفت ما طلب کنیم.

(۵). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

ص: ۲

یافتند «۱» بنده‌ای را از بندگان ما که دادیم او را رحمتی از نزدیک ما «۲»، و پیاموختیم او را از نزدیک ما «۳» علمی.

گفت او را موسی پی تو گیرم بر آن که پیاموزی مرا از آنچه آموخته‌اند تو را «۴» صلاح؟

گفت تو نتوانی با من صبر کردن.

و چگونه صبر کنی بر آنچه گرد نگرفته‌ای به آن آزمایشی.

گفت: یابی مرا اگر خواهد خدای شکبیا و نافرمانی نکنم تو را هیچ فرمانی.

گفت اگر پسرو من «۵» باشی می‌رس مرا از چیزی تا بیارم «۶» تو را از او یاد کردی.

برفتند تا چون در نشستند «۷» در کشتی بشکست آن را [گفت «۸»]: بشکستی این «۹» را تا غرق شود اهلش، آوردی چیزی عجب.

گفت نگفتم که تو نتوانی با من صبر کردن؟

گفت مگیر مرا به آنچه فراموش کردم، و بر من «۱۰» منه از کار من دشواری.

«۱۱»

برفتند تا بدیدند کودکی را بکشت او را، گفت: بکشتی نفسی

(۱). آب: یافتن.

(۲-۳). آب: خود.

(۴). آب+ از.

(۵). آج، لب: پیرو من.

(۶). آج، لب: پیاموزم.

(۷). آج، لب: در نشینند.

(۸). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۹). آج، لب: آن.

(۱۰). آب: بر سر من.

(۱۱). اساس: تا این جا افتادگی دارد، از نسخه آط، آورده شد.

ص: ۳

پاکیزه «۱» بی نفسی؟ آوردی چیزی منکر.

گفت نگفتم تو را که تو نتوانی با من صبر کردن؟

گفت اگر بیرسم تو را از چیزی پس از این، با من صحبت مکن «۲» برسیدی از نزدیک من به عذر «۳».

برفتند تا آمدند به اهل دیهی «۴» طعام خواستند از اهلش، منع کردند از میزبانی «۵» ایشان، یافتند در آن جا دیواری که ویران «۶» خواست شدن، راست باز کرد «۷» گفت: اگر خواهی فراگیری بر او مزدی.

[۱- ر]

گفت این جدای است میان من و تو، خبر دهم «۸» به تأویل آنچه نتوانستی بر آن صبر کردن.

اما کشتی بود درویشان را که کار می کردند در دریا، خواستم تا آن را عیبناک کنم، و بود از پس ایشان پادشاهی که می گرفت هر کشتی را بزور.

اما غلام، بودند پدر و مادرش مؤمن، ترسیدیم که در ایشان پوشد «۹» عصیان و کفر.

خواستیم که بدل دهد

(۱). آب+ را.

(۲). آب، آط: سخن مکن، آج، لب: سخن مگوی.

(۳). آب: عذری.

(۴). آب، آط، لب: دهی.

(۵). آب، آط: ایشان از مهمانی.

(۶). آط: بیران.

(۷). آط+ آن را.

(۸). آب، آط، آج، لب+ تو را.

(۹). آب: پوشند، لب: تو شد.

ایشان را خدای ایشان بهتر از آن دهی «۱» و نزدیک «۲» به خویشی.

[۱-پ]

و اما دیوار بود از دو کودک بی پدر در [شهر] «۳»، و بود زیر آن گنجی از آن ایشان، و بود پدرشان نیکمردی، خواست خدای تو که برسند «۴» به بلوغ مردان، و بیرون آورند گنج ایشان «۵»، بخشایشی از خدای تو، و نکردم آن را از فرمان خود، آن تاویل آن است که نتوانستی بر وی «۶» صبر کردن.

قوله تعالی: **وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ، عبد الله بن عباس** گفت: سبب «۷» این «۸» آن بود که، چون موسی - علیه السلام - از دریا بازگشت و فرعون و قومش در دریا غرق گشته بودند، و ملک مصر و ولایت، موسی را و بنی اسرائیل را مستخلص شده بود، خدای تعالی وحی کرد به موسی که: خطبه‌ای کن و بنی اسرائیل را نعمتهای من یاد ده، **وَ ذَكَرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ «۹»** ... او خطبه بکرد و در آن جا ذکر کرد آنچه خدای تعالی بر او و بر ایشان کرد از نعمتها، و گفت: شاکر باشی نعمت آن خدای را که شما را از فرعون و قوم او برهانید، و ایشان را غرق کرد و شما را از دریا به سلامت برآورد، [و] پیغامبر شما را بهترین اهل زمین کرد، و با او سخن گفت و برگزید او را، و محبت خود بر وی افگند، و توریت بر شما انزله «۱۰» کرد تا می‌خوانی و آنچه از وی خواستی بداد شما را بهتر از آن و بیشتر از آن که خواستی. مردی بر پای خاست از بنی اسرائیل و گفت: یا کلیم الله «۱۱»! از تو عالمتر بر زمین هست؟ او گفت: نه. جبریل آمد و

(۱). کذا در اساس، شاید به اعتبار این که میزان زکات در شرع ده یک معین شده است، آط و همه نسخه بدلها:

به پاکی.

(۲). آب، آط: نزدیکتر.

(۳). اساس: بر اثر آب دیدگی از میان رفته، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.

(۴). آط + ایشان.

(۵). آب: خود را.

(۶). آب: بر آن، آط، آج، لب: بر او

(۷). آط + نزول.

(۸). آط + آیت.

(۹). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵.

(۱۰). آج، لب: انزال.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نبی اللّٰه.

ص: ۵

گفت: خدایت سلام می‌کند و می‌گوید: تو چه دانی که من علم کجا نهاده‌ام؟ چرا این قول اطلاق کردی و نگفتی: اللّٰه اعلم؟ موسی گفت: بار خدایا! از من عالمتر تو را بر زمین بنده‌ای هست؟ گفت: بلی! خضر از تو عالمتر است. گفت: بار خدایا! مرا دستور باش «۱» تا بروم و او را ببینم و از او علم بیاموزم. خدای تعالی او را دستوری داد. گفت: بار خدایا! جای او کجاست؟ گفت: به مجمع البحرین، آن جا که صخره «۲» است، و علامتش آن است که ماهی که در سفره شما باشد زنده شود و در دریا راه پیدا کند. و گفتند، گفت: چون به کنار دریا رسی «۳» ماهی بگیر و به صاحب ده، هر کجا که او ماهی فراموش کند آن جایگاه مقام خضر بود، او را آن جا طلب باید کردن [۲- ر] و نسیان ماهی به علامت کرد.

و به روایتی دیگر از عبد اللّٰه عبّاس، آن است که: موسی - علیه السّلام - خدای را گفت، بار خدایا:

ایّ عبادک احبّ الیک

، از بندگان که را دوست تر داری؟

گفت:

الَّذی یذکرنی و لا ینسانی

، آن که مرا یاد دارد و فراموش نکند. گفت: بار خدایا! از بندگان تو که قاضی تر است؟ گفت: آن که حکم بحق کند و متابعت هوا نکند، گفت: بار خدایا! کدام بنده عالمتر است از بندگان تو؟ گفت: آن که علم مردمان ضمّ کند با علم خود، باشد که در آن میانه کلمه‌ای باشد که تدره علی هدی و تدره عن ردی، که او را به هدی راه نماید یا از هلاک باز دارد. گفت: بار خدایا! اگر در بندگان تو کسی هست از من عالمتر، مرا ره نمای به او، گفت: آری که در بندگان من بنده‌ای است او را خضر گویند، او از تو عالمتر است. گفت: بار خدایا! کجا جویم «۴» او را؟ گفت: بر ساحل دریا بنزدیک صخره، و علامت و دلالت او ماهی است - چنان که گفتیم - چون آن ماهی زنده شود و در دریا راه کند بر آن راه بیاید رفتن تا او را بیابی. موسی - علیه السّلام - با جوانی که با او بود ساز سفر کرد، و در جمله زادی که برداشته بودند «۵» ماهی شور بود، فذلک قوله: **وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ،** حق تعالی گفت: یاد کن ای محمد! چون گفت موسی جوانش را، در او خلاف

(۱). آج، لب: دستوری باش.

(۲). آب، آز: جزیره.

(۳). آب، آز: رسید.

(۴). همه نسخه بدلها: کجا یابم.

(۵). همه نسخه بدلها: برداشتند.

ص: ۶

کردند، بعضی گفتند: وصیّ او بود - یوشع بن نون بن افراییم «۱» بن یوسف، و گفتند:

برادر یوشع بود. و گفتند: غلامی بود درم خریده او. و گفتند: خدمتگاری بود از آن او، و عرب غلام را و خدمتگار را «فتی» می خواند «۲»، و اگر چه پیر بود. و کنیزک خدمتگار را «فتاة» خواند «۳»، و اگر چه عجز بود. و برای آن اضافه کرد یا «۴» بر اقوال پیشین که ملازم بودی با او برای تعلّم. لا أُبْرِحُ «۵»، لا ازال، من زال یزال، لا من زال یزول، برای آن که اوّل را خبر باید و دوم را نباید، و خبر مقدر است، و تقدیر آن که:

(لا ابرح سائرا او طالبا)، من پیوسته طالب و مسافر خواهم بودن تا آنکه که خضر را بیافتن «۶». و (حتی)، انتهای غایت را باشد، یقال: سرت حتی أدخلها. «دخول»، غایت انتهای سیر باشد، گفت: پیوسته می خواهم رفتن تا به «مجمع البحرين» رسم.

خلاف کردند در او، قتاده گفت: دریای پارس و روم است، آن جا که جانب مشرق است. محمّد کعب «۷» گفت: طنجه است. ابی کعب «۸» گفت: افریقیه است. اَوْ اَمْضِيَ حُقْبًا، در «او» دو وجه رواست، یکی آن که: افعّل هذا [۱] و ذاک «۹»، یا برسم یا روزگاری دراز می روم. و وجه دوم آن که: «او» به معنی الی آن باشد چنان که: لالزمنک او تعطینی حقّی، می روم تا برسم و تا آنکه که روزگار دراز بر این رفتن من برآید، و وجه اوّل به معنی لا یقتر است. حُقْبًا، عبد الله عبّاس گفت: دهرا، روزگاری، و جمعه احقاب «۱۰». عبد الله عمر گفت: حقب، هشتاد سال باشد. مجاهد گفت: هفتاد سال، گفت: تا برسم یا عمری تمام در راه رو «۱۱» کنم.

فَلَمَّا بَلَغَا، چون برسیدند موسی و صاحبش «۱۲»، مَجْمَعٌ بَيْنَهُمَا «۱۳»، آن جا که مجمع هر دو دریا بود، نَسِيًا حَوْتَهُمَا، ماهی که داشتند فراموش کردند، و ماهی صاحب موسی فراموش کرد تنها، و لکن اضافه نسیان با هر دو کردند چنان که گفت: يَخْرُجُ مِنْهُمَا

(۱). لب: افراهیم.

(۲-۳). همه نسخه بدلها: خوانند.

(۴). آط و همه نسخه بدلها: با او.

(۵). همه نسخه بدلها + آی.

(۶). همه نسخه بدلها: بیافتم

(۷). همه نسخه بدلها: محمد بن کعب.

(۸). همه نسخه بدلها: ابی بن کعب.

(۹). همه نسخه بدلها + گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: احقابا.

(۱۱). آج، لب: او.

(۱۲). دیگر نسخه بدلها: مصاحبش.

(۱۳). همه نسخه بدلها + ای مجمع البحرین.

ص: ۷

اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ «۱»، لؤلؤ و مرجان از دریای شور بر آرند «۲» از عذب برنیارند «۳» و چنان که گویند: خرج القوم الی موضع کذا، فاخذوا زادهم، و «زاد»، بعضی از ایشان دارند، پس برای آن که هر دو به یک جای بود «۴» اضافت با ایشان کرد که ماهی زاد هر دو بود. فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا، ای مسلکا و مذهبًا، راهی بکرد در دریا.

و در کیفیت آن خلاف کردند، ابی کعب گفت از رسول - علیه السّلام - شنیدم که گفت: چندان که ماهی می رفت راهی پیدا می شد در دریا و آب از این جانب و از آن جانب بماند، با هم نیامد، موسی - علیه السّلام - بر آن راه برفت تا به خضر رسید.

عبد الله عباس گفت: آب شکافته شد تا ماهی به گل رسید، بر گل برفت، اثر رفتن او در گل پیدا شد. موسی بر آن اثر برفت و هر کجا ماهی بر آن «۵» برفت خشک شد مانند سنگ. عبد الله عباس روایت کرد از ابی کعب که رسول - علیه السلام - گفت: چون به صخره رسیدند، [۲- پ] سر بر صخره نهادند و بختند، ماهی در زنبیل بجنبید.

موسی خفته بود و جوان بیدار بود، می‌نگرید تا ماهی شور بریان کرده از زنبیل بر آمد و در دریا شد و چندان که در آب می‌رفت «۶» طاقی پیدا می‌شد چنان که سرب باشد.

چون موسی از خواب برخاست، جوان فراموش کرد که موسی را بگوید، از آن جا «۷» برفتند و آن شب برفتند تا بر دگر روز چاشتگاه. موسی - علیه السلام - خسته «۸» بود و گرسنه شده بود، گفت: آتِنَا غَدَاءَنَا، او را به حدیث موسی - حدیث ماهی رفتن «۹» در دریا - یاد آمد.

قتاده گفت: خدای تعالی ماهی را زنده کرد تا از سفره بیرون آمد و سر به دریا نهاد و در دریا برفت، چندان که «۱۰» او برفت آب بیفسرد تا مانند راهی از یخ بر آب پیدا شد تا موسی بر آن جا رفت و به خضر رسید.

کلبی گفت: یوشع بن نون وضو می‌کرد از آب دریا، و در دریا چشمه‌ای بود که

(۱). سوره رحمن (۵۵) آیه ۲۲.

(۲). همه نسخه بدلها: برآید.

(۳). همه نسخه بدلها: بر نیاید.

(۴). همه نسخه بدلها: بودند.

(۵). همه نسخه بدلها: به راه.

(۶). همه نسخه بدلها: مانند.

(۷). همه نسخه بدلها: برخاستند و.

(۸). همه نسخه بدلها: مانده.

(۹). همه نسخه بدلها: و رفتن او.

(۱۰). همه نسخه بدلها: چنان که.

آن را «عین الحیوان» گفتند، به هر جانوری بی جان که رسیدی زنده شدی. آب از دست یوشع بر ماهی چکید، ماهی زنده شد و در آب برفت و راهی بکرد تا بر سر «۱» آب راهی خشک پیدا شد. و گفتند: ماهی سخت شور بود و از وی بهری خورده بودند. و موسی خفته بود، یوشع ماهی بیاورد تا در آب بشوید تا شوری او کمتر شود در آب چشمه حیوان بود، چون آب به ماهی رسید زنده شد و از دست یوشع به آب در «۲» شد و راهی بکرد. موسی - علیه السلام - برخاست و از حرص صاحب را گفت: خیز «۳» تا برویم که این راه ما را می‌یابد برید «۴»، و او حدیث ماهی فراموش کرده بود. برفتند از آن جا تا به وقت چاشتگاه رسید. موسی حدیث چاشت کرد و ذلک قوله: **فَلَمَّا جَاوَزَا**، چون از آن جا که صخره بود بگذشتند که منزل دینه «۵» بود که در او ماهی فراموش کرده بودند، و به دگر منزل رسیدند، **قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ**، [گفت] «۶»: رفیقش را: **آتِنَا غَدَاءَنَا**، طعام چاشت ما بیاور. گفتند: خدای تعالی گرسنگی بر موسی افکند تا گفت: **آتِنَا غَدَاءَنَا**، و الغداء طعام الغداة، و العشاء طعام العشاء، به ما آر طعام چاشت ما. **لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا**، که ما از این سفر رنج و ماندگی دیدیم. گفتند: آن رنج که آن روز رسید موسی را در آن سفر، هیچ روز نرسید، برای آن که شبان روزی «۷» و روزی دگر تا وقت چاشت می‌رفتند که نیاسودند. و **النَّصَبُ**، التَّعَبُ.

چون موسی - علیه السلام - حدیث چاشت کرد، یوشع را «۸» ماهی و رفتن او در دریا یاد آمد، گفت: **أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْثِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ**، دیدی آنکه که ما بنزدیک آن سنگ رسیدیم، و محل «إِذْ» نصب است علی الظرف، ای وقت وصولنا الی الصخرة. **فَأِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ**، چون «۹» ماهی فراموش کردم. **وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أذْكُرَهُ**، و از

(۱). همه نسخه بدلها: به زیر.

(۲). همه نسخه بدلها: اندر.

(۳). همه نسخه بدلها: برخیز.

(۴). آ: می‌باید رفت.

(۵). همه نسخه بدلها+ ایشان.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخ، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها: شبانه روزی.

(۸). همه نسخه بدلها+ حدیث.

(۹). همه نسخه بدلها: من.

ص: ۹

یاد من نبرد «۱» اَلَا اِبْلِيسَ، یعنی به وسواس «۲» او که مرا از آن مشغول کرد که یاد دارم، فراموش شد. «۳».

و هفل «۴» بن زیاد گفت: این صخره آن است که، از پیش نهر الزَّيْتِ است. و «نسیان» را بر دو وجه تفسیر دادند، یکی: ضدّ ذکر، و دوم: ترک. وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا، گفتند: این از کلام یوشع است، و گفتند معنی آن است: وَ اتَّخَذَ سَبِيلَهُ، فعجبت من ذلك عجباً.

عبد الرَّحْمَنِ بن زید گفت: جای تعجب باشد که ماهی بریان کرده از مدّت «۵» دراز زنده شود و در دریا برود و از رفتن او راهی پیدا ماند. این زید گفت: نیمه‌ای ماهی بود. عبد الله عَبَّاسُ گفت: و اتَّخَذَ موسى سبيل الحوت في البحر عجباً، یعنی عجب آمد موسی را از رفتن ماهی برشته «۶» در دریا.

و هب گفت: از رفتن [ماهی] «۷» راهی بریده «۸» گشت در دریا مانند جویی.

موسی - علیه السّلام - چون آن شنید، گفت: ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْعُ، این، آن است که ما در طلب آنیم، آن است که ما می‌جوییم [و «با» همه از «نبغ» بیفگندند به تخفیف اکتفاء بالكسرة عنها، كقولہ: أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ «۹» ...، اتّباعاً للمصحف، چنین یافتند نبشته] فَارْتَدَّ، بازگشتند علی آثارهما، بر «۱۰» آن پی که آمده بودند قَصَصًا. ای اتّباعاً للآثر، يقال: قصّ اثره، يقصّه «۱۱» قصّاً، و منه القصّة و القصّة و القصاص، باز پس آمدند هم بر آن راه که رفته بودند، [۳- ر] با نزدیک «۱۲» صخره رفتند، ماهی در دریا و ره کردن او بدیدند.

موسی - علیه السّلام - بدانست که آن آیتی است و دلالتی که خدای تعالی کرد او را، بر اثر آن برفت تا بنزدیک خضر رسید، و ذلك قوله: فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا،

(۱). آب، آط: بنبرد.

(۲). همه نسخه بدلها: وسوسه.

(۳). همه نسخه بدلها: فراموش کردم.

(۴). آب، آز: هفاین.

(۵). آب، آط، آز: بعد از مدّتی، آج، لب: بود از مدّتی.

(۶). همه نسخه بدلها: بریان.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با آط، و اتفاق نسخه‌ها، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: پیدا.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۱۸۶.

(۱۰). همه نسخه بدلها + هم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: یقصُّ.

(۱۲). همه نسخه بدلها: تا بنزدیک.

ص: ۱۰

بنده‌ای را یافتند از بندگان ما، یعنی خضر را- و نام اولیا بن ملکان «۱» بود- و خضر لقبش بود برای آتش خضر خواندند «۲».

أبو هریره روایت کرد از رسول- علیه السلام- که: او را برای آن خضر خواندند که او بر پوستینی «۳» سپید نشست در بر «۴» او سبز شد.

مجاهد گفت: برای آتش خضر خواندند که چون نماز کردی پیرامن «۵» او به گیاه سبز شدی.

عبد الله بن المبارک گفت که، ابن جریر گفت: موسی- علیه السلام- خضر را یافت بر طنفسه‌ای «۶» سبز نشسته بر روی آب، بر او سلام کرد.

عبد الله عباس گفت از ابی کعب که: موسی- علیه السلام- به خضر رسید- و او خفته بود- جامه‌ای بر خویشتن گرفته- موسی بر او سلام کرد، او برخاست و گفت: و علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل. موسی او را گفت: تو چه دانی که من پیغامبر بنی اسرائیلیم؟ گفت: آن که تو را به من ره نمود، مرا اعلام کرد احوال تو.

سعید جبیر گفت: چون موسی به خضر رسید، خضر نماز می‌کرد. چون سلام بداد «۷» موسی بر او سلام کرد، او گفت: سلام عادت شهر ما نیست. آنکه بنشستند و حدیث می‌کردند، مرغکی بیامد و منقار در آن دریا زد و قطره‌ای آب برداشت و در پر مالید و برفت. خضر موسی را گفت: دانی که اشارت در این چیست؟ گفت: نه.

گفت: جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزاند، و بنی اسرائیل در علم تو، و تو در علم من. آنگه علم همه جهان و علم بنی اسرائیل و علم تو و علم من به اضافه با علم خدای تعالی نیست الا به مقدار آن که این «۸» قطره آب که این مرغک از دریا برداشت.

در خبر است که: موسی جعفر «۹» را - علیهما السلام - پرسیدند که: خضر عالمتر بود

(۱). آب، آرز: بلیا بن ملکان، آج: یلیا بن ملکان، لب: بلسا بن ملکان.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). همه نسخه بدلها: پوستین.

(۴). همه نسخه بدلها: در زیر.

(۵-۶). همه نسخه بدلها: طبقه‌ای.

(۷). همه نسخه بدلها: سلام باز داد.

(۸). آب، آرز: آن یک.

(۹). همه نسخه بدلها: موسی بن جعفر.

ص: ۱۱

یا موسی؟ گفت: موسی از خضر پرسید که خضر آن را جواب نداشت، و خضر از موسی پرسید و موسی جواب نداشت، اگر هر دو بر من حاضر باشند، من از ایشان پرسم جواب من ندانند، و «۱» ایشان از من پرسند و من جواب ایشان دادم، فذلک قوله:

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا، بنده‌ای یافتند، یعنی موسی و صاحبش را، و آن بنده خضر بود که ما او را رحمتی داده بودیم از نزدیک ما، و او را از نزدیک ما علمی آموخته «۲».

قال له، گفت موسی خضر را: هَلْ أَتَيْتُكَ، من پسر وی کنم تو را بدان شرط که ما را «۳» بیاموزی از آنچه تو را آموخته‌اند به رشاد و هدایت، و ابو علی گفت که:

نصب او بر مفعول له است، آنگه عامل در او روا باشد که **أَتَّبِعُكَ** باشد، یعنی **اتَّبِعَكَ لِلرَّشَدِ**، و روا بود که **تَعَلَّمَنِي** باشد، آنگه مفعول به باشد، و روا بود که **عُلِّمْتَ** بود و هم مفعول به باشد «**۴**»، موسی را گفت: تو با من صبر نتوانی کردن، و این نفی استطاعت است نه نفی قدرت است، انما مراد آن است که: بر تو گران آید و دشخوار «**۵**»، چنان که گویند: فلان لا يستطيع أن ينظر إلى... ای ینقل علیه رؤیتی، فلان مرا نمی تواند دیدن، یعنی دیدار من بر او گران است.

وَ كَيْفَ تَصْبِرُ، و چگونه صبر کنی بر آنچه خبرت و آزمایش تو به آن محیط نیست. موسی - علیه السلام - گفت: **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**، که مرا صابر یابی و هیچ فرمان تو را عصیان نکنم. گفتند: خضر بر اطلاق گفت بی استثناء که: تو صبر نکنی، و موسی - علیه السلام - به مشیت استثنا کرد، برای آن که خضر را اعلام کرده بودند که: موسی صبر نکند، او اطلاق کرد این سخن را اما موسی در شک بود که صبر دارد بر آن یا نه، برای آن استثنا کرد تا خلاف نباشد.

آنگه خضر - علیه السلام - گفت: اگر مصاحبت و متابعت [۳- پ] من خواهی کردن، از آنچه من کنم مرا مپرس که چرا کردی تا من تو را از آن یاد کردی و ذکری

(۱). همه نسخه بدلها: و اگر.

(۲). لب: آموخته ایم.

(۳). همه نسخه بدلها: مرا، که با ظاهر عبارت سازگارتر می نماید.

(۴). آط و همه نسخه بدلها + خضر.

(۵). همه نسخه بدلها: دشوار.

ص: ۱۲

که از آن یاد کنند «**۵**» حاصل کنم. او قبول کرد هم بر شریطه «**۶**» اول، از آن جا برفتند.

فَانْطَلَقَا، و انطلق «**۷**» مطاوع اطلاق باشد، يقال «**۸**»: اطلقته فانطلق، و روا بود که مطاوع طَلَّقَتْ باشد من الطَّلَاق فان فيه معنی الاطلاق، و بر قیاس باید «**۹**» تا مطاوع ثلاثی بود قیاسا علی اخواتها كقولهم: قطعته فانقطع، و كسرتة فانكسر و جبرته فانجبر.

به کنار دریا رسیدند، کشتی دیدند خواستند تا در آن جا نشینند، اصحاب کشتی رها نکردند گفتند: نباید تا دزدان باشند! دگر باره چون نگاه کردند، گفتند: اینان سیمای اهل صلاح «**۱۰**» دارند ایشان را در کشتی نشانند.

بعضی دگر گفتند: صاحب کشتی خضر را شناخت تقرّب کرد و ایشان را بی اجرت در کشتی نشانند. چون کشتی به میان دریا رسد، خضر - علیه السلام - تبری داشت «**۱۱**»، لوحی از الواح کشتی بشکست، آب در کشتی آمد. موسی - علیه السلام

«۱۲»- چنان دید صبر نداشت تا گفت: **أَخْرَقْتَهَا لِتُغْرَقَ أَهْلَهَا**، بشکستی این کشتی تا اهل او «۱۳» غرق شوند. کوفیان خواندند مگر عاصم: لیغرق اهلهای، به «یا» و فتح «۱۴» و رفع اهل، چنان که فعل مسند باشد با اهل. و باقی قرآء خواندند: لتغرق اهلهای، به ضم «تا» و کسر «را» و نصب اهل از اغراق، چنان که فعل خضر را باشد و اهل منصوب بود به وقوع الفعل علیه. گفت: این کشتی بشکستی تا اهلهش را غرق کنی؟ **لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً إِمْرًا**، کاری منکر آوردی، و قیل الامر، الداهية العظيمة، و قیل: العجب الذي يكثر التعجب «۱۵» منه من امر اذا كثر «۱۶»، و انشد ابو عبیده:

داهية دهياء اذا امرا

قد لقي الاقران منه نكرا

و این بر سبیل استفهام گفت به دلالت همزه استفهام که در او هست تا سؤال

(۵). همه نسخه بدلهای: باز گویند.

(۶). همه نسخه بدلهای: شرایط.

(۷). همه نسخه بدلهای: انطلاق.

(۸). همه نسخه بدلهای: یعنی.

(۹). آج، لب، آز: ماند.

(۱۰). همه نسخه بدلهای: سیمای صالحان.

(۱۱). همه نسخه بدلهای: تبر برداشت.

(۱۲). همه نسخه بدلهای: چون.

(۱۳). همه نسخه بدلهای: آن.

(۱۴). همه نسخه بدلهای: او و کسر «را» توضیح آن که به فتح «را» صحیح به نظر می رسد زیرا غرق از باب علم يعلم است.

(۱۵). همه نسخه بدلهای: العجيب الذي يتعجب.

(۱۶). آج، آز: کبر.

بکنند «۱» که چرا گفتی «۲» منکر کردی، و این بر حقیقت منکر نبود چه غرض او «۳» صلاح بود. اما قوله: **شَيْئاً إِمْرًا** او نکرا، مشروط است، یعنی اگر برای آن کردی تا مردمان کشتی غرق شوند منکر باشد. و گفتند: کاری کرد «۴» که ظاهرش منکر است و ما باطنش نمی‌دانیم. گفتند: او چند جای «۵» کشتی را سوراخ کرد و موسی - علیه السلام - جامه در او می‌افکند «۶». چون چند جای شکسته بود باستاد و اصلاح می‌کرد به خرقة و قیر و آنچه آلت آن باشد. موسی را از آن به عجب آمد که ندانست غرض او چیست. و گفتند: **إِمر**، کاری باشد فاسد که **يؤمر** بترکه، فعل به معنی مفعول، **كَالذَّبْحِ** و **النَّقْضِ** و **النَّكْثِ**، و منه رجل **إِمر** اذا كان **ضعيف الرأي** يحتاج الى أن **يؤمر** بصلاحه. - و این وجهی قریب است از روی اشتقاق.

خضر او را گفت: نگفتم تو را که صبر نداری و دشخوار «۷» آید بر تو صبر کردن! موسی گفت: **لا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ**، مرا مؤاخذه و معاتبه مکن به آنچه فراموش کردم.

عبد الله عباس گفت: نسیان به معنی ترک است این جا، ای بما ترک من عهدک، چنان که در قصه آدم گفت: **فَنَسِيَ** «۸» ...، ای ترک و گفتند: مراد آن است:

لا **تؤاخذني بما يشبه** «۹» النسيان، برای آن که با قرب آن مدّت موسی فراموش نکرده «۱۰» بود. و گفتند: موسی نگاه کرد آن جا که او کشتی بشکست چند جای و آب در کشتی نمی‌آمد بدانست که آن معجز است و او برای صلاح «۱۱» کرد عذر خواست. **وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا**، ای لا تکلفنی عسرا، مرا تکلیف سخت مکن. و قبیل:

لا تلحقني. و اصل «۱۲» تغشيه است من قولهم: رهقه الفارس اذا غشيه و رهقه الدين «۱۳» اذا

(۱). همه نسخه بدلها: نکنند.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). آج، لب: از آن.

(۴). همه نسخه بدلها: کردی.

(۵). همه نسخه بدلها + آن.

(۶). همه نسخه بدلها: می‌آگند.

(۷). همه نسخه بدلها: دشوار.

(۸). سوره طه (۲۰) آیه ۱۱۵.

(۹). اساس: نسیه، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بکرده.

(۱۱). آب، آط، آز: از برای صلاحی.

(۱۲). آط + کلمه.

(۱۳). آط: الذین، آج، لب: الذی.

ص: ۱۴

رکبه، و غلام مراهق اذا قارب البلوغ [و کاد یغشیه] «۱».

فَانْطَلَقَا، از آن جا برفتند و به ساحل رسیدند و بر خشک شدند. جماعتی کودکان بازی می‌کردند آن جا. [۴- ر] خضر برفت و کودکی را از میان ایشان بیرون آورد که از او نکو روتر نبود در میان ایشان. بیرون آورد و او را به کناره‌ای برد و بیفگند و به کارد حلق او بیرید و او را بکشت «۲». و گفتند: سر او بر دیوار می‌زد تا او را بکشت. و گفتند: او را لگدی بزد و بکشت.

ضَحَاک گفت: نام او «خوش» بود، و شعیب الجبائی گفت: نام او «خنسور «۳»» بود. وهب گفت: نام پدرش ملاس «۴» بود و نام مادرش رحمی بود. عبد الله عباس گفت: کودکی که نا بالغ بود. [ضحاک گفت: غلام بالغ بود] «۵» و مفسد و مادر و پدر از وی در رنج بودند. کلبی گفت: برنایی بود، ره زدی و مال با مادر و پدر بردی، ایشان سوگند بخوردندی که او نکرد.

ابی کعب گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که «۶». آن غلام کافر بود. چون موسی - علیه السلام - چنان دید گفت: أ قَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ، نفسی زکی بی گناه را بکشتی که او کسی را نکشته است؟

کوفیان خواندند و ابن عامر: زَكِيَّةٌ، بی «الف» و دیگران خواندند: زاکیه، به «الف».

آنکه در معنی خلاف کردند. بعضی گفتند: هر دو به یک معنی است، کفاسیه و قسیه، و فاکهین و فکهین، و حاذرین «۷» و حذرین «۸». ابو عمرو گفت: زاکیه، آن باشد که گناه نکرده باشد، و زکیه آن باشد که گناه کرده بود و توبه کرده. بعضی دیگر گفتند، زکیه پارسای [بی] «۹» گناه باشد، و زاکیه، ای نامیه «۱۰» کودکی «۱۱» جوان که

(۱). اساس بریده شده، با توجه به ضبط همه نسخه بدلها، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: و بکشتش.

(۳). آب، آط، آز: حیسور، آج، لب: جیسود.

(۴). آب، آط، آز: هلاس، آج، لب: هداش.

(۵-۹). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها + گفت.

(۷). آج، لب: جادرین.

(۸). آج، لب: حدرین.

(۱۰). همه نسخه بدلها + ناشیه.

(۱۱). اساس: کودکانی، با توجه به فحوای عبارت و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۱۵

روی در زیادت «۱» داشت و می‌افزود «۲» لَقَدْ جِئْتَ شَيْئاً نُكَرًا، کاری منکر آوردی، یعنی ظاهر او منکر است، چه کشتن نفسی که او را گناه ندانند صورت منکر دارد تا بدانند که مستحق کشتن است.

اما بر قول آن که گفت: غلام بالغ [بود] «۳» و کافر و راهزن و مفسد و مستحق کشتن، در آیت سؤالی نباشد. و اما بر قول آن کس که گفت: غلام نا بالغ بود، جواب او از او «۴» آن است که، بلا خلاف خضر او را به فرمان خدای کشت، و هیچ فرقی نباشد میان آن که خدای تعالی فریشته‌ای را بفرماید تا جانش را بردارد و میان آن که پیغامبر را گوید به تیغ بکش او را، که در هر دو حال بعضی مکلفان را در آن اعتبار و لطف باشد و مقتول را بر خدای تعالی عوض.

و ابن عامر و نافع فی روایة الاصمعیّ و ابو بکر عن عاصم خواندند: نکرا، به ضمّ «نون» و «کاف» و باقی قراء به تسکین «کاف» خواندند، و هما لغتان: کالرّعب و الرّعب، و الخلق و الخلق.

خضر موسی را گفت: أَلَمْ أَقُلْ لَكَ، نگفتم «۵» تو را که تو با من صبر نداری! گفت: اکنون شرط میان من و تو آن است که، اگر تو را چیزی دیگر پرسم یا بر تو اعتراض کنم، دگر با من صحبت مکن «۶» که تو در کار من به عذر رسیدی و معذور باشی به ترک صحبت من، چه آن از من باشد نه از تو.

فَانْطَلَقَا، از آن جا برفتند تا به دهی رسیدند. اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا، از اهل آن دیه «۷» طعامی خواستند بر سبیل ضیافت. ایشان را طعام ندادند و میزبانی نکردند. از آن دروازه در رفتند تا به دیگر دروازه بیرون آمدند که کس ایشان را یک تا «۸» نان نداد.

بنزدیک آن دروازه دیواری بود ویران «۹». وهب گفت: طول آن دیوار در هوا صد گز بود.

قتاده گفت: کانت شرّ قریة، بترین دهها «۱۰» دهی بود که مهمان را حرمت نداشتند «۱۱» و

(۱). همه نسخه بدلها: زیادتی

(۲). همه نسخه بدلها: می فزود.

(۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: جواب از او.

(۵). همه نسخه بدلها: نه من گفتم.

(۶). همه نسخه بدلها: صحبت مدار.

(۷). همه نسخه بدلها: ده.

(۸). همه نسخه بدلها: تای.

(۹). همه نسخه بدلها: بیران.

(۱۰). آب، آز: دیهها.

(۱۱). همه نسخه بدلها: نداشتندی.

ص: ۱۶

ابن السبیل را حقّ شناختند «۱».

ابی کعب گفت: از رسول - علیه السلام - شنیدم که گفت: اهل آن دیه لثیمان بودند، و قوله: يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ، می خواست تا بیفتند «۲»، از مجازات قرآن است، و این عبارت به لغت ما نیز آید، گویند: دیواری که بخواست افتادن و یا بخواهد افتادن. و معنی يُرِيدُ، یکاد باشد، نزدیک آن بود که بیفتد، و اما قول الشاعر:

یرید الرّمح صدر بنی «۳» براء

و یرغب عن دماء بنی عقیل

یعنی، یمیل الیهم دون بنی عقیل و یقصدہم. و مانند این مجازات بسیار آید در کلام عرب، و منها قول الشاعر «۴» [۴- پ]:

[آن دھرا یلفّ شملی بجمل «۵»

لزمان یہمّ «۶» بالاحسان] و مثله: «۷»

یشکو «۸» الی جملی طول السری

صرا جمیلا فکلانا مبتلی

و قال عنترہ:

و شکى الیّ بعبرة و تحمحم

این جمله بر طریق تشبیه و مقاربه باشد. **أَنْ يَنْقُضَ**، انقضاض، سقوط باشد بسرعت، کانتقضاض الطائر، قال ذو الرمة:

فانقضّ كالکوکب الذریّ منصلتا

سعید جبیر گفت: دیوار خسیبده «۹» بود، خضر- علیه السلام- دوش بر آن نهاد و راست باز کرد «۱۰». عبد الله عباس گفت: باز شکافت و از بن بنا کرد «۱۱». موسی گفت: **لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا**، اگر خواستی «۱۲» تو بر آن مزدی بستدی، یعنی اگر ما را بر سبیل مهمانی طعام ندادند، باری مزد این کار بخواه از ایشان اگر خواهی.

(۱). آب، آط، آج، لب: نشناختندی.

(۲). همه نسخه بدلها: بیوفتد این.

(۳). اساس و دیگر نسخه بدلها: آبی، به قیاس با مفهوم «یمیل الیهم»، و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

(۴). اساس: از این جا به بعد تا چند صفحه بعدی افتادگی دارد که از نسخه آط، افزوده می‌شود.

(۵). آب: بجمیل.

(۶). آب، آج: بهم.

(۷). آج، لب: و کمله.

(۸). آب: یشکور.

(۹). آج، لب: جنبیده.

(۱۰). آج، لب: و باز راست کرد.

(۱۱). آج، لب: در بنا کرد.

(۱۲). آج، لب: اگر خواهی.

ص: ۱۷

ابو عمرو و ابن کنیر خواندند: لتخذت، و باقی قرأء لا اتخذت «۱». و ابو عمرو، «ذال» در «تا» ادغام کرد لقرب المخرج. و تقی یتقی، و اتقی یتقی، دو لغت است، و کذلک: تخذ یتخذ «۲» علی فعل و افتعل، قال الشاعری:

و قد تخذت رجلی الی جنب غرزها نسیفا كأفحوص القطاة المطرق

و قال آخر:

جلاها الصیقلون فاخلصوها خفافا کلها یتقی بأثر

قالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ، خُضِرَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَافَتْ: اَيْنَ وَقْتُ اَنْ اَسْتُ كَهَ مِيانِ مَن وَ تُو مَفارِقَتِ باسَدِ بِرِ شَرطِي كَهَ كَرَدِي.
لاحق بن حميد در شاذ خواند: هذا فراق، به تنوين.

و در خبر است که رسول - عليه السلام - گفت:

رحم الله اخي موسى لو صبر لرأى العجائب،

اگر صبر کردی عجایب دیدی.

در خبر است که: موسی را گفتند «۳» از شاید چه آمد بر تو؟ گفت: بسیار سختی دیدم، بر من از آن سخت تر نیامد که خضر مرا گفت: هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ، اَيْنَ وَقْتُ اَنْ اَسْتُ كَهَ مَن اَز تُو جِدا شوم وَ اَيْنَ كَارِي عَظِيمِ اسْتُ وَ مَحْتِي شَدِيدِ.
یکی از جمله بزرگان گفت «۴»: وَ اَللّٰهُ لَوْ اَلْهَمْتُ الْجَمَادَاتِ وَ سَائِرَ الْحَيَوَانَاتِ مَرَارَةَ الْفِرَاقِ وَ حَرَارَةَ الْاَشْتِياقِ لَوَقَعْتُ الْمَبَاهِ عَنِ جَرِيهَا وَ اَمْسَكَتِ الشَّمْسُ عَنِ سِيرِهَا وَ لَذَابَتْ الْجِوَاهِرُ فِي مَعادِنِهَا وَ تَقَلَّعَتِ الْجِبَالُ عَنِ اِماكَنِهَا وَ لَمَّا اَنْتَفَعَ النَّاسُ بِالنَّهَارِ الْمَضِيِّ وَ لا اَهْتَدَى اَحَدٌ بِالْكَوْكَبِ الدُّرِّيِّ، وَ قالَ الشَّاعِرُ:

قَطَعَ اللهُ قَلْبَ يَوْمِ الْفِرَاقِ

اِنَّ يَوْمَ الْفِرَاقِ قَطَعَ قَلْبِي

لَا ذُقْنَا الْفِرَاقَ طَعْمَ الْفِرَاقِ

لَوْ وَجَدْنَا اِلَى الْفِرَاقِ سَبِيلاً

وَ قالَ آخِرُ:

عَيْنَايَ حَتَّى تَوْذَنَا بِذَهَابِ

شَيْئَانِ لَوْ بَكَتِ الدَّمَاءُ عَلَيْهِمَا

فَقَدَ الشَّبَابَ وَ فِرْقَةَ الْاِحْبَابِ

لَمْ يَبْلُغِ الْمَعْشَرَ مِنَ حَقِّهِمَا

سَأَلْتُكَ، خَبِرْ دَهْمَ تُو را بِه تَأْوِيلِ اَنْجَهَ مَن كَرَدَمِ وَ تُو بِرِ اَنْ صَبِرَ نَداشْتِي.

(۱). آج، لب: لتخذت.

(۲). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، ظاهرا طبق قاعده «اتخذ» درست است.

(۳). آج: گفته‌اند.

(۴). آج، لب: گفته.

ص: ۱۸

أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ، امّا کشتی جماعتی درویشان را بود که در دریا کار کنند برای ایشان.

عکرمه گفت از عبد الله عباس که: آن کشتی هزار دینار ارزید، و آیت دلیل آن می‌کند که مسکین آن باشد که او را چیزی باشد و کفافش «۱» نباشد و زکات به او توان دادن، چون چیزی دارد و به آن تصرف نتواند کردن. و در اخبار ما چنین آمد «۲» که: اگر هفتاد درم دارد، و تصرف تواند کردن به آن زکات فرا او «۳» نشاید دادن. و اگر هفتصد «۴» درم دارد و تصرف نتواند کردن زکات فرا او «۵» شاید داد.

کعب گفت: آن کشتی از میان ده برادر بود، پنج بر زمین بودند و پنج در کشتی کار کردند. و در شاذ خواندند: کانت لمساکین، به تشدید «سین» ای بخلاء. آن کشتی جماعتی بخیلان را بود، و این قراءت وجهی ندارد. فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا، من خواستم تا آن را عیبناک کنم، چه از پیش روی ایشان پادشاهی ظالم بود که کشتیهای درست به غضب می‌ستد.

و در «وراء»، خلاف کردند، بعضی گفتند: قدام است، و بعضی گفتند: خلف است، و در لغت هر دو هست و از اسماء محتمله است، امّا این جا دو قول گفتند «۶»، یکی آن که: امام خواست، دوم آن که: خلف خواست، جز آن که «۷» ره ایشان در وقت بازگشتن بر او بود. و گفته‌اند: وراء، آن را خوانند که در پیش تو بود بر وجهی که به تو رسد و تو را باز گذارد و باز پس تو افتد، چنان که گویند: البرد وراءك، سرما در پیش «۸» تو است، قال الشاعر:

لیس ورائی ان تراخت منیّتی لزوم العصا یحنی علیها «۹» الاصابع

و قال الله تعالى: مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ ... «۱۰»، و قال: مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ «۱۱» ای امامهم،

(۱). آج، لب: کفایتش.

(۲). آج، لب: آمده.

(۳). آج، لب: مر او را.

(۴). آج، لب، آز: هفصد.

(۵). آج، لب: مر او.

(۶). آج، لب: گفته‌اند.

(۷). آج، لب: چرا که.

(۸). آب، آز، مش + پس.

(۹). آط و دیگر نسخه بدلها: یحیی علی الاصابع، به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی (۷/ ۳۶۴) و مأخذ شعر و تفسیر تصحیح شد.

(۱۰). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۶.

(۱۱). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱۰۰.

ص: ۱۹

و قال الشاعر:

و قومی تمیم «۱» و الفلاة وراثیا

ا یرجو بنو مروان سمعی و طاعتی

ای امامی، و قوله: **كُلَّ سَفِينَةٍ**، ای **كُلِّ سَفِينَةٍ** سالحة، این از آن است که به فحوی الخطاب دانند «۲» برای آن که معلوم است به ضرورت که چون او «۳» کشتی بشکند، بشکستن از آن بنشود «۴» که کشتی باشد! پس اگر پادشاه کشتی درست و شکسته به یک جای گرفتی، در شکستن کشتی فایده نبود. پس به فحوی الخطاب دانند که مراد آن است که: **يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ صَحِيحَةً** سالحة. **غَضَبًا**، نصب او بر تمییز است.

و گفتند: نام آن پادشاه جلیدا بود و او پادشاهی کافر بود. جبائی گفت: نام او هدد بن بدد بود.

وَأَمَّا الْعُلَامُ، وَاَمَّا آن غلام را که بکشتند مادر و پدر او مؤمن بودند، خدای مرا فرمود که: او را بکش و آلا به وجود او ایشان کافر شوند. و معلوم آن بود که اگر او نباشد، بر ایمان بمانند و آنچه چنین باشد مفسدت باشد و برای آن که مفسدت آن بود که فساد عند آن حاصل آید، و اگر آن نباشد فساد نبود و از باب تمکین نبود. قوله:

فَخَشِينَا، گفتند به معنی کراهت است این خشیت، چنان که یکی از ما گوید:

فرقت بین رجلین خشية ان يقتتلا، ای کراهة ان يقتتلا. بعضی دگر گفتند: خشینا، ای علمنا، به معنی علم است، و در مصحف ابی هاست: فخاف ربک ان یرهقهما، ای یغشیهما، در ایشان پوشاند. کلبی گفت: کلفهما «۵»، ایشان را تکلیف کند. سعید جبیر گفت، معنی آن است که: ایشان از دوستی او در دین او شوند موافقت او را، و گفتند: یرهقهما، ای یهلکهما و یقتلها «۶»، اگر بماندی ایشان را بکشتی، من قولهم:

رهقه الفارس اذا غشیه مکروه او قتل او ضرب، و این وجهی نیکو است، و بر این قول

(۱). آط و دیگر نسخه بدلها: لموتم، به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و مآخذ شعر و تفسیر تصحیح شد.

(۲). آج، لب: دانید.

(۳). آز: آن.

(۴). لب: می شود.

(۵). کذا: در همه نسخه بدلها و چاپ شعرانی، مناسبتر است ضبط کلمه به صورت «یکلفهما» باشد، به قیاس با «یرهقهما».

(۶). آج، لب: یقتلها.

ص: ۲۰

طُغْيَانًا وَ كُفْرًا، مفعول دوم یرهقهما نباشد، بل نصب او بر مفعول له باشد، ای لطغیانه و کفره، و روا بود که نصب او بر تمییز بود بر این.

فَارَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رُبَّهُمَا، خواستیم تا خدای تعالی بدل بدهد مادر و پدر او را از او بهتر. اهل مدینه و ابو عمرو خواندند: به تشدید من التبدیل این جا و در سورة النحل و در سورة القلم. و باقی قرآء به تخفیف، من الابدال، و هما لغتان معنا هما واحد، يقال: ابدله الله بكذا و كذا، و بدل به كذا. خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً، ای صلاحا و طهارة.

وَأَقْرَبَ رُحْمًا، ای اوصل للرحم. و ابو جعفر و یعقوب خواندند: رحما به ضمّین، و باقی قرأء به سکون «حا» و هما لغتان: کالعمر و العمر و الرّعب و الرّعب، و نصب هر دو بر تمییز است، یعنی کسی که از او به اسلام و شعار او آراسته‌تر باشد. و در صلت رحم اشتهاار کرده‌تر «۱»، قال الشّاعر فی الرّحم:

و لم تعوّج رحم من تعوّجا

و قال:

یا منزل الرّحم الی ادریس

و بعضی اهل لغت فرق کردند میان ابدال و تبدیل، گفتند: ابدال، بدل به جای اوّل نهادن باشد، و تبدیل تغییر چیز باشد عمّا هو علیه. و بعضی گفتند: فرقی نیست، و این جا فرق نیست دلیلش قوله: وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ ... «۲»، لابد آیت اوّل بر جای نباشد به نسخ. فامّا قوله: ... بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا «۳». قوت قول اوّل باشد برای آن که جلد همان باشد که «۴» تا عذاب نا مستحق نبود. عبد الله عباس گفت: أَقْرَبَ رُحْمًا، ابر «۵» بوالدیه، با مادر و پدر نیکوکارتر. فرأء گفت: ای اقرب ان یرحماه، و نزدیکتر به آن که مادر و پدر را بر او رحمت و شفقت باشد. و ابن جریر همین گفت، و رحم از رحمت گفتند نه از رحم، یعنی فرزندی دهد ایشان را که مادر و پدر او را دوست تر دارند از این یکی. جعفر بن محمّد الصّادق - علیه السّلام - گفت عن ابیه - از پدرش باقر - علیه السّلام - که: خدای تعالی مادر و پدر را به بدل آن پسر متخلف دختری بداد که

(۱). آج، لب: اشهاد کرده‌تر: چاپ مرحوم شعرانی (۷/ ۳۶۵): اجتهاد کرده‌تر.

(۲). سوره نحل (۱۶) آیه ۱۰۱.

(۳). سوره نساء (۴) آیه ۵۶.

(۴). آج، لب+ باشد.

(۵). آب، آز: ابن، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

از نسل او هفتاد پیغامبر پدید آمدند. ابن جریر گفت: پسری مسلمان بداد ایشان را به بدل آن کافر. قناده گفت: چون او بزاد مادر و پدر خرم شدند، و چون او را بکشتند دلتنگ شدند، و اگر بماندی ایشان را هلاک کردی. پس بنده باید تا به قضای خدای راضی بود که آن قضا که خدای کند او را به باشد، و اگر چه او کاره باشد آن را.

وَأُمَّا الْجِدَارُ، و اما دیوار که آبادان کردیم از آن دو کودک یتیم بود در آن شهر و در زیر آن گنجی بود ایشان را.

خلاف کردند در آن گنج، سعید جبیر گفت: صحیفه‌ای بود در آن جا علم بود.

عبد الله عباس گفت: در آن جا آلا علم نبود. صادق جعفر بن محمد الباقر - علیهما السلام - گفت: لوحی بود از ارزیز «۱» بر او نوشته:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالرِّزْقِ «۲» كَيْفَ يَتَعَبُ «۳»،

عجب از آن کس که روزی به یقین داند، چرا رنج برد «۴». و

عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالرِّزْقِ كَيْفَ يَتَعَبُ

، و عجب از آن کس که روزی به یقین داند چرا رنج برد!

و عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ بِالحِسَابِ كَيْفَ يَغْفُلُ

، و عجب از آن که ایمان دارد به حساب چگونه غافل شود!

و عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْرِفُ الدُّنْيَا وَ تَقَلَّبَهَا بِاهْلِهَا كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا

، و عجب از آن که دنیا بیند و داند و تقلب او به اهلیش شناسد، چگونه ساکن شود با آن!

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

، و این از رسول - علیه السلام - روایت کردند.

عکرمه گفت: آن گنج مالی بود، و أبو درداء روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: زر و سیم بود. وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا، و پدرشان صالح بود. گفتند نام او کاشح بود، و گفتند: هفتم پدرشان بود که صالح بود، و او مردی سیاح بود، محمد بن المنکدر گفت: خدای تعالی به صلاح مردی صالح نگاه دارد فرزندش را، و فرزند فرزندش را، و آن سرایی که او در آن جا باشد، و همسایگانی که پیرامن سرای او باشند.

(۱). آج، لب: از زر.

(۲). آب، آز: بالقدر.

(۳). آب، آز، مش: یحزن.

(۴). آب، آز: او به قضا و قدر ایمان دارد، چگونه غم خورد.

ص: ۲۲

یحیی بن اسماعیل بن سلمه بن کهیل «۱» گفت: مرا خواهی بود مهتر از من، عقلش را خلل رسید، او را بر غرفه‌ای بنشاندم مدت یازده سال، و با ذهاب عقل بر نماز و آبدست حریص بودی. شبی خفته بودم، نیم شب در سرای من می‌کوفتند، گفتم: کیست؟ آواز داد که من. گفتم: تو فلانه‌ای «۲»؟ گفت: بلی. من عجب داشتم که او سالیان بود که از آن جا به زیر نیامده بود، در بگشادم تا در آمد، گفتم: خیر «۳» است! گفت: خیر، دوش خفته بودم در خواب دیدم که: کسی بیامد و بر من سلام کرد و مرا گفت: خدای تعالی پدرت اسماعیل را برای صلاح جدت نگاه داشت که سلمه بود، تو را برای صلاح پدرت اسماعیل نگاه داشت، اگر خواهی دعا کنم تا خدای تو را عافیت دهد، و اگر خواهی بر این بلا صبر کن و بهشت تو راست. من گفتم: من بهشت خواهم جز آن که «۴» رحمت خدای فراخ است اگر جمع کند مرا هر دو بس عجب نباشد، گفت: خدای جمع کرد برای تو میان هر دو، و این جا عافیت داد تو را، و آن جا بهشت برای صلاح پدران. فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا، خدای خواست تا ایشان به بلوغ رسند و به شدت و قوت رسند، و گفتند: آن هژده سال باشد و آن گنج پدر بردارند از زیر آن دیوار. وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي، و من آنچه کردم از فرمان خود و از نزدیک خود نکردم، بل به فرمان خدای کردم. ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا، این تأویل آن است که تو بر آن صبر نداشتی، و استطاع و استطاع، به معنی واحد. قوله تعالی:

[سوره الکهف (۱۸): آیات ۸۳ تا ۱۱۰]

وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا (۸۳) إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۸۴) فَاتَّبَعَ سَبَبًا (۸۵) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْ تُعَذَّبَ وَإِنَّمَا أَنْ تُنذَرُ فِيهِمْ حُسْنًا (۸۶) قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نَعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا (۸۷)

وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَىٰ وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا (۸۸) ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۸۹) حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلِعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ دُونِهَا سِتْرًا (۹۰) كَذَلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا (۹۱) ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا (۹۲)

حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ

وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا (۹۵) أَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ آتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قَطْرًا (۹۶) فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا (۹۷)

قال هذا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا (۹۸) وَتَرَكَنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا (۹۹) وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا (۱۰۰) الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا (۱۰۱) أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۱۰۲)

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا (۱۰۳) الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا (۱۰۴) أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (۱۰۵) ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُوعًا (۱۰۶) إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (۱۰۷)

خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا (۱۰۸) قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا (۱۰۹) قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا (۱۱۰)

[ترجمه]

و پرسند تو را از ذو القرنین، بگو بخوانم بر شما از او یاد کردی.

ما تمکین کردیم او را در زمین و دادیم او را از هر چیزی سببی.

پسروی کرد سبب را.

(۱). آج، لب: تحمیل.

(۲). آج، لب: فلان نه‌ای.

(۳). آج، لب: نه خیر.

(۴). آج، لب: چرا که.

ص: ۲۳

تا چون برسید به فرو- شد نگاه «۱» آفتاب، یافت آن را که فرو می‌شد در چشمه‌ای گرم و یافت نزدیک آن گروهی، گفتیم ای ذا القرنین، اما عذاب کنی و اما «۲» گیری در ایشان نیکویی.

گفت اما آن که ظلم کند، عذاب کنیم او را پس باز برند او را با خدای که عذاب کند او را عذابی منکر.

و اما آن که ایمان آورد و کار نیکو کند، او را باشد جزای نیکوتر، و گوئیم او را از کار ما آسانی «۳».

پس پسروی کرد سبب را.

تا برسید به بر آمد نگاه «۴» آفتاب، یافت آن را که بر می آمد بر گروهی که نکردیم ایشان را از پیش او پردهای «۵».

همچنین گرد آوردیم با آنچه نزدیک او بود علم.

پس، پسروی کرد سببی را.

تا آنکه که برسید به میان دو سدّ، یافت از پیش آن «۶» گروهی را که نزدیک بود که ندانند سخن [گفتن را] «۷».

گفتند: ای ذو القرنین! این جماعت یا جوج و مأجوج تباهی کننده اند در زمین «۸» کنیم تو را خراجی بر آن که بکنی میان ما

و

(۱). آج، لب: فرو شدن.

(۲). آب: یا.

(۳). آج، لب: گوئیم با او از کار آسان.

(۴). آج، لب: بر آمدن.

(۵). آج، لب: پیش ایشان پرده حجاب.

(۶). آج، لب: از فرود آنان.

(۷). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۸). آب + آیا.

ص: ۲۴

ایشان، سدّی دیواری.

گفت آنچه تمکین کرد در او مرا خدای من بهتر است، یاری دهی مرا به قوتی که بکنم میان شما و میان ایشان دیواری.
به من آری پاره‌های آهن تا آنکه که راست کرد میان دو سر کوه «۱»، گفت: بدمی تا آن که کرد آن را آتشی، گفت [بدهی]
«۲» مرا تا بر او ریزم مس گداخته.

نتوانستند که بر بالای او آیند، و نتوانستند که آن را بسنبد «۳».

گفت این بخشایش از خدای من «۴» چون آید نوید خدای من کند آن را پاره پاره، و بوده است نوید خدای من درست.

و رها کنیم بعضی را آن روز موج می‌زنند «۵» در بهری و بدمند در صور، گرد آریم ایشان را گرد آوردنی.

و عرضه کنیم دوزخ را آن روز برای کافران عرضه کردنی.

آنان که بوده است چشمهای ایشان در پوششی از یاد کرد من، و نمی‌توانستند ایشان شنیدن.

پنداشتند آنان که کافر شدند که بگیرند بندگان مرا از جز من به

(۱). آط، آج، لب: دو گروه، به قیاس با نسخه آب، آورده شد.

(۲). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۳). آب، آج، لب: بسنبد.

(۴). آب + است.

(۵). آج، لب: می‌راند.

ص: ۲۵

دوستان؟ ما بیچاره‌ایم «۱» دوزخ را برای کافران منزل.

بگو خیر دهیم «۲» شما را به زیانکارترین به عملها.

آنان که باشند که گم شود رنج ایشان در زندگانی نزدیکتر، و ایشان پندارند که نیکو می‌کنند کاری.

اینان آنانند که کافر شدند به آیتهای خدایشان و ثوابش، تباه شد کارهاشان، نداریم ایشان را روز قیامت سنگی.

آن پاداشت ایشان است دوزخ به آنچه کافر شدند و گرفتند آیت‌های من و رسولان مرا فسوس.

آنان که بگرویدند و کار نیکو کردند باشد ایشان را بهشت‌های فردوس منزل.

همیشه باشند در آن جا نجویند از آن جا برگشتن «۳».

بگو اگر باشد دریا مداد «۴» برای سخنهای خدای من، برسد دریا پیش از آن که برسد سخنهای خدای من و اگر چه آریم به مانند آن به مدد.

بگو که من آدمی‌ام مانند شما، وحی می‌کنند به من که خدای شما یک خداست هر که امید دارد ثواب خدای او گو بکن کار نیکو و انباز مگیر به پرستش خدایش «۵» کسی را.

قوله تعالی: **وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ ذِي الْقَرْنَيْنِ** - الایة، حق تعالی گفت: می‌پرسند تو

(۱). آب: آماده کردیم، آج، لب: مهیا کردیم.

(۲). آب: خبر دهم.

(۳). آب: برگشتنی.

(۴). آب: سیاهی.

(۵). آب: خدای خود هیچ.

ص: ۲۶

را از ذو القرنین، بگو ای محمد که: من بر شما خوانم از او ذکری.

خلاف کردند در آن که او پیغامبر بود یا نه. بعضی گفتند: پیغامبر بود، و بعضی دگر گفتند: پادشاهی بود صالح، عاقل]. «۱»
مجاهد گفت: چهار کس بر زمین مالک شدند، دو مؤمن و دو کافر. اما دو مؤمن: سلیمان بود و ذو القرنین، و اما دو کافر: بخت - نصر بود و نمرود.

خلاف کردند در آن که او را چرا ذو القرنین خوانند، بعضی گفتند: برای آنش ذو القرنین خواندند که پادشاه روم بود و پارس. و گفتند: برای آن که بر سرش مانند دو سرو بود. و بعضی دگر گفتند: برای آن که بر سر او دو گیسوی بود «۲»، و گیسو را به تازی قرن خوانند. و گفتند: برای آن که او در خواب دید که سروهای آفتاب به دست گرفته بود، تأویل بر آن کردند که او بر

مشرق و مغرب پادشاه بود. و گفتند: برای آن که کریم الطرفین بود من قبل الأب و الأمّ. و گفتند: برای آن که در عهد او دو قرن مردم بگذشتند و او زنده بود. [و گفتند: برای آن که او چون کارزار کردی، به دست و رکاب کردی] «۳» و گفتند: برای آن که او را علم ظاهر و باطن دادند. و گفتند: برای آن که در نور و ظلمت رفت.

و پسر کوّ از امیر المؤمنین «۴» پرسید در مسائلی که: ذو القرنین پیغامبر بود یا پادشاه؟ گفت: بنده‌ای صالح بود خدای را،

احبّ الله فاحبه و نصح لله فنصح له

، خدای را دوست داشت، [خدا او را دوست داشت] «۵»، و نصیحت کرد برای خدای، خدای او را نصیحت کرد. گفت: خبر ده مرا از قرنهای او، از زر بود یا از سیم؟ گفت: نه از زر بود و نه از سیم، و لکن او قوم را دعوت کرد با توحید، برجانبی از سرش بزدند «۶» و برفت و غایب شد و باز آمد و دعوت کرد. بر جانب دیگر بزدند «۷» او را،

و انّ فیکم مثله

، و در میان شما مانند او یکی هست، خود را خواست.

(۱). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، آنچه در متن آوردیم از نسخه آط بود.

(۲). همه نسخه بدلها: شود.

(۳-۵). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها+ علی علیه السلام.

(۶-۷). آب: زدند.

ص: ۲۷

إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ، ما او را تمکین کردیم در زمین، وَ آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، و از هر چیزی او را سببی و وصلتی «۱» دادیم، یعنی هر چه او به آن محتاج بود. و گفتند: هر چه ملوک را به کار باید «۲» [از] «۳» ساز و آلت و سلاح و لشکر و سبب، هر آن چیز «۴» باشد که بدو به چیزی رسند تا پاره‌ای «۵» رسن را که در سر رسن بندند تا به آب رسد آن را سبب خوانند، و راه را سبب خوانند [و در راه سبب خوانند] «۶» و اسباب السّموات ابوابها.

فَاتَّبَعَ سَبَبًا، ای طریقاً یوصله الی بغیته، رهی که او را به مقصود رساند. اهل کوفه و ابن عامر خواندند: «اتبع» در هر سه جایگه به قطع «الف»، و باقی قراء: اتبع [خواندند، یقال: تبع] «۷» «۷» يتبع، و اتباع يتبع، [و اتبع يتبع] «۸»، ثلاث لغات

بمعنی واحد، و گفتند: آتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا، آن است که اقطار زمین او را مسخر کردیم چنان که باد سلیمان را. بر این قول هر دو سبب را معنی طریق باشد، یعنی سَهَلْنَا عَلَيْهِ طَرِيقَ كُلِّ شَيْءٍ كَانِ يَطْلُبُهُ فَاتَّبَعَ ذَلِكَ الطَّرِيقَ.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ، تا آن جا رسید که آفتاب فرو می‌شد. وَجَدَهَا، یافت آفتاب را که به چشمه‌ای گرم فرو می‌شد. کوفیان خواندند و ابن عامر و ابو جعفر: فِي عَيْنٍ، حامیه، به «الف»، یعنی در چشمه‌ای گرم. [و در شاذ، عبادله و حسن بصری هم به «الف» خواندند. دلیل این قراءت ایشان آن است که سعید بن جبیر گفت عن الحكم بن عتيبة عن اصم عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر، که أبو ذر گفت: من ردیف رسول بودم، وقت آفتاب فرو شدن مرا گفت: یا اباذر! دانی تا این آفتاب کجا فرو می‌شود؟ گفتیم: الله و رسوله اعلم. گفت:

تغرب فی عین حامیه

، به چشمه گرم] «۹» فرو می‌شود. و عبد الله بن عمر گفت: رسول - علیه السلام - در آفتاب نگرید، چون فرو می‌شد گفت:

فی نار الله الحامیه

، آنکه گفت: اگر نه آن است که خدای تعالی نگاه می‌دارد آفتاب را، هر چه بر زمین است بسوختی. و باقی

(۱). از: وصیلتی: چاپ مرحوم شعرانی (۸ / ۳۷۱): وصیلتی.

(۲). همه نسخه بدلها: آید.

(۳-۶-۷-۸-۹). اساس: ندارد، با توجه به معنی به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب: چیزی.

(۵). آط، آج: به آن.

ص: ۲۸

. قرأ خواندند: فِي عَيْنٍ حَمِيَّةٍ، بی «الف» به همزه، یعنی در چشمه خرّ [هلوش] «۱» ناک. عبد الله عباس گفت، بر ابی «۲» کعب خواندم: حَمِيَّةٍ او گفت: بر رسول - علیه السلام - خواندم: فِي عَيْنٍ حَمِيَّةٍ کعب الاحبار گفت: در تورات چنین است که: فی عین سوداء، در چشمه سیاه. عبد الله عباس گفت: بنزدیک معاویه حاضر بودم، این آیت بخوانند آن جا، فی عین حامیه [به «الف». معاویه مرا گفت: چگونه می‌خوانی این کلمه را؟ گفتیم: فِي عَيْنٍ حَمِيَّةٍ] «۳»، و جز چنین نمی‌خوانم. معاویه، عبد الله عمر را گفت: چگونه می‌خوانی؟ گفت: حامیه. عبد الله عباس گفت:

قرآن به خانه ما فرود آمد، من از تو و از او به دانم. معاویه کس فرستاد و کعب الاحبار را حاضر کرد و از او پرسید که: در توریت چگونه یافتی که آفتاب کجا فرو می‌شود؟ کعب گفت: اما تازی شما به دانی [و اما] «۴» در تورات چنین است: فی ماء و طین، به میان آب و گل فرو می‌شود. مردی از قبیله ازد حاضر بود، او گفت که عبد الله عباس این حکایت می‌کرد، گفت: اگر من حاضر بودمی آن جا ابیاتی بخواندمی که قوت قول تو است. [۵-ر] گفتم: آن ابیات چیست؟ گفت: این ابیات است که تبع می‌گوید، شعر:

قد کان ذو القرنین قبلی مسلماً

ملکا تدین له الملوک و تسجد

بلغ المشارق و المغرب بیتنی

اسباب امر من حکیم مرشد

فراى مغاب «۵» الشمس عند غروبها

فی عین ذی خلب و ثأط حرمذ

عبد الله عباس گفت: خلب چه باشد؟ گفت: گل باشد به لغت ایشان. گفت:

ثأط چه باشد؟ گفت: خر «۶» باشد. گفت: حرمذ چه باشد؟ گفت: سیاه. یکی را بخواند و گفت: این بیتها بنویس.

ابو العالیه گفت: آفتاب به چشمه‌ای فرو می‌شود که آن چشمه او را به مشرق می‌اندازد. وَ وَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا، و نزدیک آن گروهی «۷» را یافت. قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ، ما گفتیم ای ذو القرنین! إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ، با اینان دو کار کن به حسب استحقاق، اگر

(۴-۳-۱). اساس: ظاهراً افتاده است، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق همه نسخه‌ها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: برای.

(۵). همه نسخه بدلها: مغار.

(۶). همه نسخه بدلها: خرّه.

(۷). همه نسخه بدلها: قومی.

ص: ۲۹

ایمان نیارند ایشان را عذاب کنی و بکشی، **وَإِمَّا أَنْ تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا**، و اگر ایمان آرند در ایشان طریقه نیکو و سیرتی «۱» نیکو گیری و ایشان را اکرام کنی.

قال، [گفت] «**۲**» یعنی ذو القرنین: اما آن کس که کافر باشد و ظلم کند، او را عذاب کنم «**۳**»، آنگه او را با خدای برند و خدای او را در دوزخ عذابی منکر کند «**۴**»، و اما آن که ایمان آرد **فَلَهُ جَزَاءُ الْحُسْنَى**، او را جزا و مکافات نیکوتر باشد. کوفیان خواندند «**۵**»: **فله جزاء الحسنی به نصب و تنوین علی تقدیر فله الحسنی جزاء علی عمله**، آنگه نصب او بر مفعول له باشد یا بر مصدر از فعلی محذوف، ای فله الحسنی یجزی به جزاء، و باقی قرأ خواندند: **جزاء الحسنی**، به رفع و اضافه. آنگه آن را دو وجه باشد، یکی آن که: مراد به حسنی [اعمال صالحه باشد، ای فله جزاء الأعمال الصالحة. و وجه دیگر آن که: مراد به حسنی] «**۶**» بهشت باشد، ای فله جزاء الدار الحسنی، او را جزای بهشت باشد. و اضافه جزا با بهشت چنان بود که: ... **وَلَدَارُ الْآخِرَةِ ... «۷»**، ... **وَذَلِكَ دِينَ الْقِيَمَةِ «۸»**.

وَسَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا، یعنی با او سخن نکو و آواز نرم در کلام «**۹**» به رفق گوئیم. مجاهد گفت: **يُسْرًا**، ای معروفًا.

ثُمَّ اتَّبَعَ سَبَبًا، آنگه متابعت منازل و طریق کرد، یعنی ساز رفتن.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ، تا به آن جا رسید که آفتاب می برآمد، آفتاب را یافت که می برآمد بر «**۱۰**» قومی که میان ایشان و آفتاب حجابی و پوششی نبود. قتاده گفت: برای آن چنان بود که ایشان بر زمینی بودند که بر آن زمین بنا بنه ایستادی «**۱۱**». و ایشان را مسکنهایی بود «**۱۲**» که در زیر زمین کرده بودند. چون آفتاب برخواستی آمدن، به آن سنبها «**۱۳**» فرو شدند تا آفتاب بگردیدی از ایشان، آنگه برون آمدندی و طلب

(۱). آب، آز، مش: سیرت.

(۲-۶). اساس: ظاهرا افتاده است، به قیاس با آط و اتفاق همه نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: عذاب کنیم.

(۴). همه نسخه بدلها: عذاب کند عذابی منکر.

(۵). همه نسخه بدلها: گفتند.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۳۰.

(۸). سوره یَٰسین (۹۸) آیه ۵.

(۹). همه نسخه بدلها: و کلام.

(۱۰). همه نسخه بدلها: و.

(۱۱). بنه ایستادی / بنا ایستادی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: را مسکن در سراهایی بود.

(۱۳). آج، لب: سراهها.

ص: ۳۰

معاش کردند.

حسن بصری گفت: زمین ایشان محتمل بنا نبود، چون آفتاب بر آمدی به آب فرو شدند، چون آفتاب از ایشان بگشتی بر آمدندی و گیاه زمین چره کردند چون بهایم.

ابن جریر گفت: وقتی لشکری آن جا رسید، اهل آن زمین ایشان را گفتند:

زهار نباید که شما را آفتاب دریابد که هلاک شوی! گفتند: ما نرویم تا آفتاب بر - آید تا بدانیم که این که شما گفتی راست است یا نه. آنکه نگاه کردند استخوانهای بسیار دیدند، گفتند: این چیست؟ لشکری وقتی این جا رسید، آفتاب بر ایشان بر آمد، هلاک شدند، این استخوانهای ایشان است، بگریختند و آن جا باز - ناستادند. قتاده گفت: چنین گویند که ایشان زنگیانند. کلبی گفت: ایشان بارس «۱» و تاویل و منسک «۲» اند - سه گروه، تن برهنه و پای برهنه باشند و خدای را ندانند.

عمرو بن مالک بن امیه گفت: مردی را دیدم که حدیث می کرد و قومی بر او گرد آمده، می گفت: من بر زمین صین «۳» رسیدم به اقصای زمین، مرا گفتند: میان تو و مطلع آفتاب یک روزه راه است. مردی «۴» از ایشان به مزد گرفتیم، و آن شب رفتیم.

چون به آن جا رسیدیم گروهی را دیدم که گوشهای ایشان به بالای ایشان بود، یکی لحاف کردند و یکی دواج به وقت خفتن. و این مرد که با من بود زبان ایشان می دانست، ایشان را گفت: ما آمده ایم تا ببینیم که آفتاب چگونه می برآید، گفت:

ما در این بودیم «۵» آوازی شنیدیم چون صلصله آواز آهن. گفت: من بیفتادم از آن هیبت بی هوش. چون با هوش آمدم، ایشان مرا به روغن می اندودند، آفتاب دیدم بر آن آفتاب «۶» افتاده، به رنگ روغن زیت. و کناره آسمان دیدم چون دامن

خیمه. چون آفتاب بالا گرفت، ما را در سنبی «۷» بردند و آن مرد را که با من بود. چون روز نیک بر آمد و آفتاب [۵-پ] بگردید، ایشان به کنار دریا آمدند و ماهی می گرفتند و در

(۱). پارس هم می توان خواند، آب: تا رس، آج، لب: یا رسن.

(۲). آب، آز: مسک، آج، لب: میک.

(۳). همه نسخه بدلها: چین.

(۴) همه نسخه بدلها + را.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۶). آب، آز: آب.

(۷). آب، آز: سربی، آج، لب: سربی.

ص: ۳۱

. آفتاب می فگندند تا بریان می شد.

قوله: **كَذَلِكَ**، همچنین. در این تشبیه خلاف کردند، بعضی گفتند معنی آن است که: چنان که او را به مغرب رسانیدیم، همچنین او را به مشرق رسانیدیم. و بعضی دگر گفتند: چنان که آن جا تتبع سبب و آلت و ساز کرد، این جا همچنان کرد. بعضی دگر گفتند: چنان که به مغرب گروهی را یافت، به مشرق گروهی را یافت. نیز [گفتند] «۱» چنان که در ایشان حکم کرد در اینان حکم کرد. و گفتند:

چون خدای تعالی قصه او با ایشان بگفت، گفت: **كَذَلِكَ**، یعنی «۲»، امرهم و خیرهم کما قصصنا، حال و قصه ایشان چنین بود که گفتیم. آنکه ابتدا کرد و گفت: **وَقَدْ أَحْطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا**، علم ما به احوال وی محیط شد «۳».

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا، حَتَّى إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ، ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم سدین به فتح «سین» خواندند، و باقی قراء به ضم «سین». کسائی گفت: این هر دو لغت است و آن دو کوه است که ذو القرنین میان «۴» دو کوه سد کرد میان یأجوج و مأجوج و اهل آن شهرها. عکرمه گفت: فرقی هست میان سد و سد، هر چه آن از صنعت آدمی باشد، آن را سد گویند به «فتح»، و آنچه «۵» خلق خدای باشد آن را سد گویند. عبد الله عباس گفت: این سد میان ارمینیه «۶» است و آذربایجان «۷». **وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا**، قومی را یافت «۸» که نزدیک «۹» آن نبود که سخنی بدانند.

حمزه و کسائی خوانند «۱۰» و اعمش و وثّاب: یقفهون، به ضمّ «یا» و کسر «قاف» به معنی اعلام، یعنی کسی را سخنی معلوم نتوانستند کردن، یعنی کس زبان ایشان ندانست. و بر قراءت عامّه که یقفهون «۱۱»، به فتح «یا» و «قاف» به معنی آن است که:

گفتن زبان کس ندانستند.

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها + کذلک.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد.

(۴). آب، آط، آج، آز + این، لب + آن.

(۵). همه نسخه بدلها + از.

(۶). آب، آز: ارمینه، لب: ارمینه.

(۷). همه نسخه بدلها: آذربایجان.

(۸). همه نسخه بدلها + آن جا.

(۹). آج، لب: بنزدیک.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۱۱). همه نسخه بدلها + خواندند.

ص: ۳۲

قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ، گفتند: ای ذالقرنین «۱»! اگر گویند چگونه گفت که ایشان هیچ زبان ندانند، آنکه خبر داد که: ایشان ذوالقرنین را «۲» گفتند، و این مناقضه باشد، گوییم: از این چند جواب است، یکی آن که: ممتنع نبود که میان ایشان ترجمانان بودند که هر دو زبان دانستند، از ایشان خبر داد «۳» دگر آن که: روا بود که اغلب ندانستند، بعضی دانستند، از ایشان خبر داد «۴». و روا بود که: اگر چه به زبان و لغت اینان ندانستند، رموزی و اشاراتی بوده باشد که ایشان از آن بدانند، آنکه آن را بر مجاز قول خواند «۵»، گفتند: ای ذوالقرنین! إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَاْجُوجَ، عاصم و اعرج، مهموز خواندند هر دو اسم، و باقی قراء

بی همزه. **مُفسِدُونَ فِي الْأَرْضِ**، در زمین فساد می‌کنند و تباهی. گفتند: اصل **يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ** من اجیج النار، از درفش آتش، یعنی به کثرت و اضطراب چون درفش آتشند. وهب بن منبّه گفت و مقاتل سلیمان: از فرزندان یافث بن نوح‌اند. ضحاک گفت: جماعتی‌اند از ترک. کعب گفت: ایشان نادره «۶» فرزندان آدم‌اند، برای آن که ایشان فرزندان آدم‌اند نه از حوّا، و سبب آن بود که آدم را وقتی احتلام افتاد، آب از او جدا شد، او از خواب در آمد متأسّف شد بر فوت و ضیاع آب، خدای تعالی از آن آب **يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ** «۷» بیافرید و آن نطفه‌ای بود با خاک آمیخته شده، ایشان متصل‌اند به ما از جهت پدر دون مادر. **مُفسِدُونَ فِي الْأَرْضِ**، سعید بن عبد‌العزیز «۸» گفت: فساد ایشان در زمین آن بود که مردم خوار بودند. کلبی گفت: در وقت ربیع از زمین خود بیامدندی هر سبز که یافتندی بخوردندی، و هر چه خشک بودی برداشتندی و با زمین خود بردندی، و گفتند معنی آن است که: چون بیایند در زمین فساد کنند.

اعمش روایت کرد از شقیق بن عبد‌الله که او گفت: من از رسول - علیه السّلام - پرسیدم حدیث **يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ**، گفت: **يَأْجُوجَ**، امّتی‌اند [و **مَأْجُوجَ** امّتی، هر امّتی از ایشان چهار صد هزار امّت‌اند «۹»] «۱۰»، هیچ کس از ایشان بنمیرد تا از صلب خود هزار

(۱). آب: ذو القرنین، آز: ذی القرنین.

(۲). آز+ این سخن.

(۳-۴). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: دادند.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: خوانند.

(۶). آب، آط، آج، لب: بادسره، آز: بادمره.

(۷). همه نسخه بدلها+ را.

(۸). همه نسخه بدلها: سعید بن جبیر.

(۹). آج، لب: هزار است.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

ص: ۳۳

فرزند نرینه نبینند که سلاح بردارند و کارزار کنند. گفتند: یا رسول‌الله! وصف ایشان ما را بگوی. گفت: ایشان سه گروه‌اند: صنفی از ایشان به بالای درخت صنوبر، و آن را به تازی ارز «۱» خوانند. گفتند: یا رسول‌الله! ارز چه باشد؟ گفت:

[۶- ر] درختی است در شام بالای او صد و بیست گز [در هوا. و صنفی دیگر را طول و عرض یکی است، صد و بیست گز] «۲» طول و صد و بیست گز عرض، و صنفی از ایشان بزرگ گوشند، چنان که یک گوش ایشان را لحاف باشد و یک گوش دواج، و به هیچ چیز گذر نکنند از پیل و خوک و جمله حیوان الا «۳» بخورند آن را، و هر که از ایشان بمیرد بخورند او را. مقدمه «۴» ایشان به شام آید و ساقه ایشان به خراسان، جویهای مشرق باز خورند و دریای طبرستان.

وهب بن منبه گفت: ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوزی، و او را فرزند هم او بود، و نام او اسکندر رومی «۵» بود. چون به بلوغ رسید بنده‌ای صالح بود، خدای تعالی او را گفت: ای ذو القرنین! من تو را به امتان زمین خواهم فرستادن - و ایشان امتانی‌اند با زبانهای مختلف، و از «۶» جمله اهل زمین «۷» دو امت‌اند «۸» که عرض زمین در میان ایشان است، و امتانی هستند در میان زمین که جن و انس از جمله «۹» ایشان‌اند، و نیز یاجوج و ماجوج از آن جمله‌اند.

اما آن دو امت که طول زمین میان ایشان است، یک امت بنزدیک مغرب‌اند، ایشان را «ناسک» گویند، و گروهی به مشرق‌اند ایشان را «منسک» گویند.

و اما آن دو گروه که عرض زمین میان ایشان است، امتی‌اند در جانب راست از زمین، ایشان را «هاویل» گویند، و امتی در جانب چپ زمین، ایشان را «تاویل» گویند.

ذو القرنین گفت: بار خدایا! این کاری عظیم است که تو مرا می‌فرمایی، و کس

(۱). آج، لب: آزر.

(۲). اساس: ظاهرا افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۳). آج، لب+ که.

(۴). آج، لب: مقدم.

(۵). آب، آط، آز: اسکندروس، آج، لب: اسکندر روی.

(۶). همه نسخه بدلها: و این.

(۷). همه نسخه بدلها+ اند.

(۸). همه نسخه بدلها: آند.

(۹). آج، لب: از میان.

قدر این کار نداند جز تو. بار خدایا! من به کدام قوّت مقاسات اینان کنم، و به کدام جمع مکاثرت کنم با اینان، و به کدام حیلت تدبیر اینان کنم، و به کدام صبر ممارست کنم با اینان، و به کدام زبان سخن گویم، و لغات ایشان چگونه دانم، و به کدام سمع اقوال ایشان شنوم، و به کدام چشم بینم ایشان را، و به کدام حجّت با ایشان خصومت کنم، و به کدام عقل احوال ایشان بدانم، به کدام حکمت تدبیر کار ایشان کنم، و به کدام عدل میان ایشان حکم کنم، و به کدام صبر با ایشان به سر برم، و به کدام معرفت میان ایشان فصل کنم، و به کدام علم احوال ایشان دانم، و به کدام دست بر ایشان حمله کنم، و به کدام پای ره «۱» ایشان سپرم، و به کدام لشکر با ایشان کارزار کنم، و به کدام رفق با ایشان بسازم؟ و بنزدیک من، بار خدایا [این نیست «۲»] «۳»»، و من [از] «۴» ساز و آلت این کار چیزی ندارم، و این قوّت و طاقت ندارم، و تو خداوندی کریم و رحیم، تکلیف ما لا یطاق نکنی. و «۵» هر نفسی را کمتر از آن بر نهی که قوّت او باشد.

خدای تعالی گفت: من تو را چندان قوّت و طاقت دهم که به این کار قیام کنی، و شرح صدرت کنم، و دلت را «۶» ثبات دهم و سمعت تیز کنم، و بصرت قوی کنم، و زبانت رونده کنم و بازوت «۷» قوی کنم، و دلت را ثبات دهم و بر جای دارم تا از هیچ نترسی، و تو را نصرت کنم تا هیچ چیز تو را غلبه نکند، و راهت گشاده دارم تا سطوت کنی چنان که خواهی، و هیبت تو در دلها افکنم، و نور و ظلمت مسخر تو کنم تا دو لشکر باشند از لشکرهای تو، نور از پیش تو را هادی و ره نماینده باشد، و ظلمت از پس پشت تو را حصار باشد.

چون خدای تعالی این بگفت، او گفت: سمیع و مطیع فرمان تو را. آنگه قصد مغرب زمینی «۸» کرد به آن امت که ایشان را «ناسک» گویند. چون آن جا رسید جمعی دید که عدد ایشان جز خدای نشناخت، با زبانهای مختلف و احوای متفرّق.

(۱). همه نسخه بدلها: راه به.

(۲). آج، لب: این است.

(۳-۴). اساس: ندارد، به قیاس با آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: و بر.

(۶). همه نسخه بدلها+ روشن کنم.

(۷). آط، آج، لب، آز: بازویت.

(۸). همه نسخه بدلها: زمینی مغرب.

چون چنان «۱» ظلمت بر ایشان گماشت تا گرد ایشان در آمد سه پاره، به مانند سه سرای پرده تا ایشان را با یک جای بهشت «۲»، آنگه نور را ره داد در میان ایشان، و او پیامد و ایشان را با خدای دعوت کرد، قومی ایمان آوردند و بیشترینه بر کفر مقام کردند. او مومنان را با لشکر خود آورد و ظلمت بر کافران گماشت تا به ایشان محیط شد در جایها و خانه‌ها. ایشان اسیر شدند و متحیر فرو ماندند و ره به هیچ چیز نبردند «۳» از طعام و شراب. به زنهار آمدند و ایمان آوردند، و به دعوت اندر آمدند و جمله زمین مغرب او را مسخر شد.

او از مغرب روی نهاد «۴» با لشکری عظیم به جانب راست زمین، و نور فائد لشکر او بود و ظلمت سایق و نگاه دارنده از پس «۵» ایشان، و روی به آن قوم نهاد که آن را «۶» «هاویل» گویند تا به کنار جویهای بزرگ و دریا رسید. حق تعالی او را الهام داد «۷» تا الواح بسیار ساخت و با هم زد و از آن کشتی ساخت به مقدار حاجت. چون دریا بگذاشتند «۸»، بفرمود [۶-پ] تا از هم بگشادند و هر یکی از آن لوحی بر گرفتند بر ایشان آسان بود. دگر باره چون به جوی یا به دریا «۹» رسیدند، با هم نشانند «۱۰» و کشتیها ساخت «۱۱» تا دریا بگذاشتند. همچنین می‌کرد تا به مقصد رسید، همان معامله کرد با ایشان که با اهل مغرب کرد، و آن زمین نیز مسخر کرد.

از آن جا پیامد و روی به مشرق نهاد و همان معامله کرد، و زمین مشرق نیز مستخلص کرد. به جانب چپ زمین آمد و آن زمین نیز مسخر کرد.

آنگه به میانه زمین روی نهاد که یاجوج و ماجوج و جنّ و انس در او بودند، در بعضی ره برسید به جماعتی مردمان مصلح، او را گفتند: ای ذو القرنین! در پس «۱۲» کوه، خدای را خلقی هست که به آدمیان نمانند، مانند بهایم‌اند، گیاه می‌خورند و چون

(۱). همه نسخه بدلها+ دید.

(۲). همه نسخه بدلها: جمع کرد.

(۳). آب، آط، آز: ندیدند.

(۴). آب، آط، آز: روی باز پس نهاد.

(۵). همه نسخه بدلها: پس پشت.

(۶). همه نسخه بدلها: ایشان را.

(۷). آط، آز: الهام کرد.

(۸). همه نسخه بدلها: بگذاشت.

(۹). آب، آط، آز: به جویی یا به دریایی.

(۱۰). آب، آط، آج، لب، آز: نشانند.

(۱۱). آز: ساختند.

(۱۲). همه نسخه بدلها+ این.

ص: ۳۶

سباع و دده، و حوش را می‌درند و هر چه بر زمین بجنبند از جانور، می‌بخورند و هیچ خلق نیست خدای را که آن زیادت می‌پذیرد که ایشان. اگر مدتی بر این برآید و ایشان همچین می‌فزایند، جهان بستانند و زمین فرو گیرند و اهل زمین را از زمین برانند، و هر وقت ما منتظر می‌باشیم که به بالای این کوه برآیند، و ذلک قوله: **قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَا جُوجَ وَ مَا جُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا**، ما خراجی بر خود نهیم که به تو می‌گزاریم «۱» تا از میان ما و ایشان سدّی کنی. کوفیان خواندند مگر عاصم: خراجا، به «الف» و باقی «۲» **خَرْجًا** بی «الف». و خراج، اسم باشد و خرج مصدر.

قَالَ، گفت، یعنی ذو القرنین: **مَا مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ**، آنچه خدای مرا تمکین داده است در آن بهتر است شما مرا یاری دهی به قوتی تا من از میان شما و ایشان سدّی بکنم. بروی و سنگ بسیار و آهن و روی و مس چندان که توانی جمع کنی، آن «۳» جمع کردند چندان که او گفت: **آنکه گفت**: تا من بروم و یک بار ایشان را بنگرم، بالای کوه بر آمد و در نگرید گروهی را دید بر یک شکل نر و ماده، ایشان به قد نیم مرد بودند، دو بهری «۴» امیر المؤمنین علی - علیه السلام - «۵» گفت: بالای ایشان یک بدست بیش نیست، و بهری از ایشان دراز درازند، و ایشان دندان و چنگال دارند چنان که سباع. چون چیزی خورند، آواز دندانهای ایشان به مانند شتر «۶» باشد که نشخواره «۷» کند یا ستور که علف خورد. و به مانند چهار پایان موی دارند بر اندام، پوشش ایشان از موی است از سرما و گرما، به آن موی خویشتن پوشیده دارند. و گوشهای بزرگ دارند یکی پر موی چون پشم گوسپند، و یکی اندک موی، یکی چون بخوسپند «۸»، لحاف کنند و دیگر دواج سازند، و هیچ از ایشان نباشد که بمیرد الا آنکه که هزار فرزند بزیاید، چون هزار تمام بزیاید

(۱). کذا در اساس و آط، دیگر نسخه بدلها: می‌گذاریم.

(۲). همه نسخه بدلها+ قرأء.

(۳). آج، لب+ را.

(۴). آب، آط، آز: نیم مرد و بهری بودند.

(۵). آب، آط، آز+ علیه السلام.

(۶). همه نسخه بدلها: اشتر.

(۷). همه نسخه بدلها: نشخوار.

(۸). همه نسخه بدلها: بخشپند.

ص: ۳۷

آنکه بدانند که وقت مرگ است او را. و به وقت «۱» چنان که ما را باران آید، ایشان را از دریا ماهی آید چندان که حدّ و اندازه آن جز خدای نداند. ایشان بگیرند آن ماهیان را و ذخیره کنند تا سال دیگر، و یکدیگر را به آواز کبوتر خوانند، و آواز بلندشان چون که بانگ گرگ باشد، و جفت چنان گیرند که بهایم.

چون ذو القرنین ایشان را بدید، بازگشت و قیاس گرفت آن جایگاه را، و آن به آخر زمین ترکستان بود از جانب شرق، ما یَئِنَ الصَّدْفَیْنِ، صدفه، سنگ «۲» بود، بفرمود تا اساس آن چندانی بکنند که به آب رسیدند، آنکه به سنگ بر آورد صد فرسنگ در عرض پنجاه فرسنگ، و هر که «۳» صافی سنگ بنهاد، بفرمود تا به جای گل، مس و روی گذاخته در او ریختند تا همچون عرق کوه شد در زمین. آنکه همچنین بر آورد و سنگ بر هم می نهاد و روی و مس و آهن در میان آن می نهاد و به آتش می دمیدند تا گذاخته می شد تا آنکه که از بالای آن کوهها ببرد مقدار آن که «۴» هزار گز، آنکه آن را شرف از آهن «۵»، بر نهاد، اکنون آن سدّ به مانند برد یمانی است خطّی سیاه و یکی سرخ و یکی زرد از سیاهی آهن و سرخی مس.

آنکه روی به میانه زمین نهاد که در او انس بودند، در زمین می رفت و شهرها می گشاد و دعوت می کرد تا به جماعتی رسید، مردمانی را یافت مصلح، نیکو سیرت، با انصاف، حکم به عدل و قسمت بسوئیت، حالشان یکسان بود، و کلمتشان یکی بود، و طریقتشان مستقیم بود، و دلهاشان متألّف بود و احوالشان مستوی بود، سرایهای ایشان را در نبود، و گورستانهاشان بر در سرای بود، و در شهرهایشان والی نبود و حاکم نبود، [۷-ر] و در میان ایشان ملوک نبود و اشراف نبود، مختلف نبودند و متفاضل نبودند، و یکدیگر را دشنام ندادندی، و با هم جنگ نکردندی، و نخندیدندی و کینه نداشتندی، و آفاتی که به مردمان رسیدی بدیشان نرسیدی، و عمرشان دراز بود و در میان ایشان درویش نبود، و فظّ و غلیظ و بدخوی نبود «۶».

ذو القرنین از ایشان تعجّب «۷» فرو ماند و گفت: ای قوم! شما چه مردمانی که در

(۱). همه نسخه بدلها + ربیع.

(۲). آب، آط، آز: صد فرسنگ.

(۳). همه نسخه بدلها: هرگاه.

(۴). همه نسخه بدلها: مقدارند.

(۵). همه نسخه بدلها: آهو.

(۶). همه نسخه بدلها: نبودند.

(۷). آط: به تعجب.

ص: ۳۸

اقتدار زمین من بگشتم مانند شما مردمانی ندیدم «۱»؟ احوال خود مرا خبر دهید «۲». گفتند:

چه خواهی تا تو را خبر دهیم؟ گفت: چرا گورستان بر در سرای ساخته‌ای؟ گفتند:

تا مرگ فراموش «۳» نکنیم.

گفت: چرا سراپهاتان «۴» در ندارد؟ گفتند: برای آن که در میان ما دزد و خاین و متهم نباشد.

گفت: چرا در میان شما امیر نیست؟ گفتند «۵»: «۵» برای آن که ما چیزی نکنیم که ما را امیر باید تا ادب کند.

گفت: چرا در شهر شما حاکم نیست؟ گفتند «۶»: «۶» برای آن که ما انصاف یکدیگر دهیم «۷».

گفت: در میان شما توانگران نیستند. گفتند «۸»: «۸» زیرا که «۹» ما افتخار نکنیم به کثرت مال.

گفت: چون است که شما را با هم منازعت و مخالفت نیست؟ گفتند: از سلامت سینه ما.

گفت: چرا شما را با هم خصومت نباشد؟ گفتند: برای آن که ما خویشتن را به حلم «۱۰» ساکن کرده‌ایم.

گفت: چرا در میان شما ملوک و پادشاهان نه‌اند «۱۱»؟ گفتند: زیرا که «۱۲» ما فخر نکنیم.

گفت: چون است که کلمه شما یکی است؟ گفتند «۱۳»: برای آن که ما مخالفت و خصومت «۱۴» نکنیم با یکدیگر.

(۱). همه نسخه بدلها + از.

(۲). آط: دهی

(۳). آز: فرموش.

(۴). همه نسخه بدلها: سراها.

(۱۳-۸-۶-۵). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط و فحوای عبارت و اتفاق همه نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). آط، آز: یکدیگر بدهیم.

(۹). همه نسخه بدلها: برای آن که.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خویشتن از حکم.

(۱۱). آج، لب: نیستند.

(۱۲). آط، آج، لب: برای آن که.

(۱۴). آب، آز: خصومت.

ص: ۳۹

گفت: چون است که شما چنین افتاده‌ای «۱»؟ گفتند «۲»: از آن جا که دل‌های ما سلیم است خدای تعالی غلّ و حسد از دل‌های ما بیرون کرده است.

گفت: چرا در میان شما درویشان نه‌اند؟ گفتند: برای آن که ما بر حق کار کنیم، آن «۳» ایشان به ایشان دهیم.

گفت: چرا «۴» عمرتان دراز است؟ گفتند: برای آن که ما بر حق کار کنیم و حکم به عدل کنیم.

گفت: چرا شما باز نخندی «۵»؟ گفتند: از برای آن که از گناه می‌ترسیم، به استغفار مشغولیم.

گفت: چرا شما غمناک و خشمناک نه‌ای «۶»؟ گفتند: برای آن که ما تن بر بلا موطن کرده‌ایم.

گفت: چون است که آفاتی به مردمان رسد، به شما نمی‌رسد؟ گفتند: برای آن که ما توکل جز بر خدای نکنیم و بر «۷» نجوم کار نکنیم.

گفت: پدران شما چگونه «۸» بودند؟ گفتند: بلی ما این طریقه از پدران گرفته‌ایم که طریقه ایشان آن بود که بر درویشان رحمت کردند و با محتاجان مواسا کردند، و از ظالمان عفو نکردند «۹»، و احسان نکردند «۱۰» با آنان که با ایشان اساءت کردند، و با جاهلان حلم کردند و امانت نگه داشتند، و وقت نمازها محافظت کردند، و به عهد وفا کردند و وعده را انجام کردند، خدای تعالی لا جرم کارهای ایشان بر «۱۱» صلاح بداشت، و برکت «۱۲» صلاح ایشان به ما رسانید.

و قتاده روایت کرد از ابو رافع از ابو هریره که، رسول - صلی الله علیه و آله و سلم - گفت: یا جوج و مأجوج بیایند و این سد می‌شکافند تا نزدیک آن باشد که شعاع

(۱). آب، آج، لب، آز: افتاده‌اید.

(۲). اساس: گفت، با توجه به نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: حق.

(۴). آب، آط، آز: چون.

(۵). آب، آج، آز: نخندید.

(۶). آب، آج، لب، آز: نه‌اید.

(۷). همه نسخه بدلها + انواء و.

(۸). همه نسخه بدلها: پدرانتان هم چنین.

(۹ - ۱۰). همه نسخه بدلها: کردند.

(۱۱). همه نسخه بدلها: به.

(۱۲). همه نسخه بدلها + و.

آفتاب ببینند. چون شب در آید، گویند: باز گردی «۱» که فردا تمام بشکافیم و در شهرها شویم، خدای تعالی «۲» همچنان باز کند که بوده باشد. هم بر این قاعده، همه روزه این کار کنند تا آنکه که وقت آمدن ایشان باشد. آن که بر سر کار ایشان بود، گوید:

باز گردی که فردا تمام کنیم و در شهرهای اینان شویم - ان شاء الله تعالی.

بر دگر روز که باز آیند، همچنان باشد که رها کرده باشد، تمام «۳» بشکافند و در شهرها آیند و آنها باز خورند بجمله، و مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند تا «۴» جمله زمین برسند، آنکه گویند: جمله زمین ما را «۵» مسخر شد، اکنون قصد آسمان باید کرد، تیر در آسمان انداختن گیرند، تیرهاشان خون آلود باز آیند «۶». برای امتحان، خدای - عز و جل - کسی را بر ایشان گمارد تا همه را بکشد، و دواب زمین و سباع گوشتهای ایشان بخورند، از آن همچنان فربه شوند که چهار پایان از نبات ربیع.

ابو سعید خدری گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که: یا جوج و مأجوج سد بکشایند و بیرون آیند چنان که خدای تعالی گفت: ... وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ «۷». مردم از ایشان بگریزند و با حصنها شوند [۷- پ] تا به دجله رسند، هر آب که در دجله بود باز خورند چنان که خشک شود، و کسانی که آن جا گذر کنند گویند: وقتی جویی بود «۸» این جا، تا همه زمین بگیرند. آنکه گویند: ما مانده ایم با اهل آسمان، آنکه یکی از ایشان حربه ای به سوی آسمان اندازد، باز پس آید خون آلود برای فتنه و امتحان. ایشان بر این حال باشند که خدای - عز و جل - کرمی بفرستد تا در گردن ایشان افتد، همچنان که ملخ میرد به یک بار بمیرند. مسلمانان در روز آیند و از ایشان هیچ حسّی و آوازی نشنوند، گویند: کسی هست که جان به فدای ما کند «۹»، بنگرد تا حال اینان چیست؟ یکی اختیار کند و دل بر مرگ نهد و از حصن به زیر آید و بنگرد همه را مرده یابد، برود «۱۰» و بشارت دهد ایشان را، مسلمانان از حصنها به زیر

(۱). آج، لب: باز گردیم.

(۲). آج، لب + روز دیگر.

(۳). آب، اط، آز: تمامی.

(۴). همه نسخه بدلها + به.

(۵). آب، اط، آز: زمین ما را جمله.

(۶). همه نسخه بدلها: باز آید خون آلود.

(۷). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۶.

(۸). آج، لب: بوده است.

(۹). آب، لب، آز+ و.

(۱۰). آب، آط، بر رود.

ص: ۴۱

آیند و چهار پایان سر در ایشان نهند و ایشان را همچون گیاه بخورند و از گوشت ایشان فربه شوند.

وهب گفت: ایشان بر هیچ گیاهی و چوبی «۱» و درختی نیابند و آلا بخورند. آنکه جویهای زمین باز خورند و هر که را از مردمان یابند بخورند و جمله زمین بستانند آلا مکه و مدینه و بیت المقدس، که بر این سه جای ظفر نیابند.

فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرَجًا وَ خَرَجًا. ابو عمر و بن العلاء گفت: فرق از میان خرج و خراج آن است که، خرج آن باشد که به مراد خود به طوع و رغبت بدهی، و خراج آن باشد که لازم باشد تو را ادای آن، و اگر چه کاره باشی آن را، تا از میان ما و ایشان سدّی کنی چنین که گفتیم. او گوید «۲»: آنچه خدای مرا داد بهتر از خرج شماسست، مرا به قوتی یاری دهی.

آتونی، ای اعطونی، به من دهید زُبْرَ الْحَدِيدِ، جمع زبره، و هی القطعة منه، و زبره به آهن مختص باشد. و اهل مکه خوانند «۳»: ما مکنّی، به دو «نون» ظاهر بر اصل، و باقی قرآء خواندند: مَكَّنّی، به ادغام و الردم الحاجز مثل الحایط و السّد.

فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ. گفتند: آن قوت چیست؟ گفت: آلت و مردمان که یاری دهند، و مزدوری کنند و آنچه می‌فرمایند «۴» بکنند بگردند و او کار بست. حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ، گفتند: بین الطّرفین، و گفتند: بین الجبلین. سعید بن ابی صالح گفت، ما را چنین روایت کردند که: سَأَفِي «۵» سنگ و آهن و روی می‌نهاد و سَأَفِي «۶» هیزم، همچنین آنکه آتش در آن جا نهاد تا آن هیزم بسوخت و به آتش او آن آهن و مس گذاخته شد و در یکدیگر «۷» ریخته و بسته گشت.

و صدفین و صدفین به دو فتح و دو ضمّ، هر دو لغت است. و ابن کنیر و ابو عمرو و ابن عامر به ضمّ «صاد» و «دال» خواندند، و باقی قرآء به فتح. و ابو بکر عن عاصم خواند: صدفین به ضمّ «صاد» و سکون «دال». قَالَ أَنْفُخُوا، گفت ذو القرنین ایشان را که: بدمی به دمها بر این آتش. حَتَّى إِذَا جَعَلَهُ نَارًا، در کلام محذوفی هست،

(۱). آط: چوبی.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: خواندند.

(۴). همه نسخه بدلها: من فرمایم.

(۵-۶). آب، آط، آز: شافی، آج، لب: شاخی.

(۷). آط: دیگ دیگر.

ص: ۴۲

و هو: فنفخوه حتّی اذا جعله نارا، چندان بدم بر او دمیدن «۱» تا هیزم آتش گشت. و گفتند: «ها»، راجع است با حدید، تا آهن چندان «۲» بدمیدند تا از قوّت آتش آهن چو آتش گشت، چنان که بینی کز «۳» کوره آهنگر بیرون آید. قال اَتُونی، اهل کوفه اّلا حفص خواندند به قصر، و باقی «۴» به مدّ اَتُونی، اعطونی، مرا دهی قِطْرًا، ای نحاسا دائبًا، یعنی مس گداخته. و گفتند: ارزیز گداخته، و اصل او من القطر من قطر یقطر.

بچکید. و القطر، فعل منه بمعنی کالذّبیح و النّقض و النّکت، بمعنی مقطور، فرو چکانیده. و قِطْرًا، منصوب «۵» اُفْرِغْ است، چه اگر به فعل اوّل بودی افرغه بایستی، و معنی افرغه اصبّ علیه، تا بر او ریزم. و اصل الافراغ، جعل الشّیء فارغا من باب احفرت زیدا بئرا، ای جعله فارغا، برای آن که آن کس که چیزی بریزد جای او فارغ کند.

فَمَا اسْطَاعُوا، حمزه تنها خواند به ادغام «سین» در «طا»، و این قراءت پسندیده نیست برای آن که جمع ساکن است علی غیر حدّه. و در اسطاع سه لغت است: اسطاع و استاع «۶» و استطاع. و گفتند: اصل اسطاع، اطاع بوده است، «سین» به عوض حرکت عین الفعل آوردند، نتوانستند یا جوج و مأجوج، اَنْ يَطْهَرُوهُ، که بر بالای آن شوند، یقال: ظهّرت البیت و ظهّرت علی البیت، ای علوت علی ظهّره. وَ مَا اسْطَاعُوا لَهُ نَقْبًا، و نتوانستند که آن را سوراخ کنند [۸-ر].

قالَ هَذَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّي، ذو القرنین گفت: این سد کردن و پرداختن او رحمت «۷» است از خدای من چون وعده خدای آید که نزدیک قیامت «۸» و اشراف ساعت پیدا کرد، جَعَلَهُ دَكَّاءً. آن که به تنوین خواند، گفت: مصدر به معنی مفعول است، ای مدکوکا، و قیل: اراد دكّة دكّا، و آن که خواند دكّاء، گفت: به معنی آن است که جعل السدّ ارضا دكّاء من قولهم: ناقة دكّاء اذا كانت مستوية السّنام، چون

(۱). همه نسخه بدلها: بدمیدند.

(۲). همه نسخه بدلها: چندانی.

(۳). همه نسخه بدلها: که از.

(۴). همه نسخه بدلها+ قرّاء.

(۵). همه نسخه بدلها + به.

(۶). همه نسخه بدلها: استتاع.

(۷). همه نسخه بدلها: رحمتی.

(۸). همه نسخه بدلها: که قیامت نزدیک شود.

ص: ۴۳

سنامش بر آمده نباشد، یعنی چون وقت آن آید که خدای وعده داده است، آن سدّ «۱» دویست گز معارضه صد «۲» فرسنگ در طول، و پنجاه در عرض، چون زمین ساده «۳» کند. وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا، و وعده خدای حق و درست و صدق است.

و تَرَكَنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ، و آنکه که وعده خدای آید، ما خلقان را رها کنیم چون «۴» مضطرب و مختلط گشته، بهری به بهری در آمیخته «۵»، زنان با مردان و هر جنسی با ناجنس «۶» خود از دهش و حیرت. و معنی «ترک» از خدای اما تخلیه بود و اما «۷» وجدان، چنان که گویند: ترک القوم یقتتلون «۸» ای وجدتهم کذلک، و روا بود که مراد تبقیه بود، یعنی آن گروه را که بمیرانیده باشیم، و بهترینه وجوه آن است که خبر «۹» عن کونهم کذلک مختلطین مضطرب بین کموج الماء. وَنُفِخَ فِي الصُّورِ، و بفرماییم تا در صور دمنند، و این عند ظهور اشراط و علامات قیامت باشد.

عبد الله عمر و عبد الله عباس گفتند: صور شبه سرو «۱۰» است، یک سر او در دهن اسرافیل و یک سر او در زیر عرش.

رسول - علیه السلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، فریشته‌ای را دیدم چیزی در دهن بگرفته به مانند سرو گاو «۱۱»، و آن را چهل هزار سر بود در افطار و جوانب عرش برفته و او پای در پیش نهاده و پای باز پس نهاده و چشم در زیر عرش کشیده، گفتم: یا جبریل! این کیست و چه کار را استاده است؟ گفت: این اسرافیل است، از آنکه [که] «۱۲» خدای تعال یا او را بیافرید استاده است منتظر فرمان خدای «۱۳» تا که گوید که «۱۴» در صور دم.

ابو عبیده گفت: صور، جمع صورت باشد من باب تمر و تمرّة، و مراد به نفخ، نفخ

(۱). آط + در.

(۲). همه نسخه بدلها: در هوا و صد.

(۳). آط، آب: چون سپاره، آز: چون پاره پاره.

(۴). آط + موج.

(۵). همه نسخه بدلها: در شده.

(۶). آب، آز: با جنس، آط، آج، لب: با جنسی.

(۷). آط، آج، لب + به.

(۸). آج، لب: تقتلون.

(۹). همه نسخه بدلها + بود.

(۱۰). همه نسخه بدلها: سروی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: مانند گاو.

(۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: خداست.

(۱۴). آب، آط، آج، آز: تا کی گوید او را که.

ص: ۴۴

ارواح است، یعنی آنگه [که] «۱» روحها در کالدها دمند تا زنده شود، یعنی روز قیامت. فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا، و ما ایشان را جمع کنیم جمع کردنی.

وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا، و دوزخ عرضه کنیم آن روز بر کافران عرضه کردنی «۲».

الَّذِينَ، آن کافرانی که چشمهای ایشان در غطا و پوشش باشد از ذکر من و توحید و آیات من، یعنی غافل بوده باشد از نظر کردن در ره معرفت من. و گفتند: مراد به ذکر، توحید است، و گفتند: قرآن است تا از جهل و بی علمی به مثبت کسی باشند که بر چشم او پوششی باشد. وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، و به مثبت کسی باشند که چیزی نتواند شنیدن، و مثله قوله تعالی: خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ «۳» - الایة، و گفتند: معنی آن است که شنیدن کلام من برایشان گران آید، چنان که بیان کردیم فی قوله: ... إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا «۴». و بلخی گفت: روا بود که معنی آن باشد که اختیار شنیدن نکنند، چنان که گفت: هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ «۵» ... ای هل یفعل، خدای تو تواند «۶» تا خوانی بفرستد، یعنی اختیار کند، همچنین در این آیت وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا، معنی آن است که: بنه شنوند و گوش با آن نکنند نه نفی قدرت است.

قوله تعالى: **أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ**، حق تعالی گفت: کافران می‌پندارند که بندگان مرا بدون من اولیا و انصار گیرند؟ یا ایشان «۷» از من حمایت کنند و از عقاب من با پناه گیرند، این بدگمانی است که ایشان برده‌اند چه این نباشد هرگز. و اعشى خواند **أَلَّا النَّفَارَ «۸»**: **أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا**، به سکون «سین» و رفع «با»، و این قراءت امیر المؤمنین علی است، و معنی

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: عرض کردنی.

(۳). سوره بقره (۲) آیه ۷.

(۴). سوره كهف (۱۸) آیه ۶۸ و ۷۵.

(۵). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۲.

(۶). همه نسخه بدلها: خدای تواند.

(۷). همه نسخه بدلها+ را.

(۸). همه نسخه بدلها: **أَلَّا الدِّيار**.

ص: ۴۵

آن باشد که: بس کافران را آن که بیرون «۱» من اولیا و انصار بگیرند؟ یعنی ایشان را جهل و شقاوت این بس. آنکه گفت: از عذاب من کجا جهند که من بچاردهام «۲» دوزخ برای کافران مأوی و منزل «۳»، این، قول زجاج است. و بعضی دگر گفتند: نزل طعام باشد، و نزل، ریح و زیادت او باشد.

و خلاف کردند فی قوله: **عِبَادِي**، بعضی گفتند: مراد عیسی است و فریشتگان، یعنی نمی‌دانند که «۴» فردا تبرا کنند «۵» از ایشان [۸- پ]. عبد الله عباس گفت: مراد شیاطین اند، مقاتل گفت: مراد اصنام اند، و ایشان را عباد خواند «۶» چنان که گفت: **إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ «۷»**.

قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ، بگو ای محمد که خبر دهم شما را به آنان که زیانکارترین همه جهانند به کردار، و نصب او بر تمیز است، و برای آن ذکر خسران کرد که حال ایشان را تشبیه کرد به حال بازارگانی که رنج برد و کار کند امید سود را، چون بنگرد به بدل سود زیان باشد، سعیش در ضلال باشد «۸» و امیدش در خبیثت، آنان که اند؟

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، آنانند که سعی و رنج ایشان و آمد و شد و تاختن ایشان در ضلال و گمراهی باشد در دنیا، یعنی نه به جای خود و نه بر حدّ خود کنند و نه بر وجه مأمور به در وجود آرند، و آنگه پندارند تا نکو می گویند «۹».

خلاف کردند در آن که مراد به آیت کیست، بعضی گفتند: مراد قسّيسان «۱۰» و رهبانان «۱۱» اند: عابدان ترسایان، و این روایتی است از امیر المؤمنین - علیه السلام.

عبد الله عباس گفت: جهودان و ترسایان اند. و سلمة بن كهيل روایت کرد عن ابی الطفیل كه عبد الله بن الكوا امیر المؤمنین علی را از این آیت پرسید، گفت: مراد اهل حروراء اند، یعنی خارجیان. آنگه گفت:

انت و اصحابك منهم

، و تو و اصحاب تو از ایشانی.

(۱). همه نسخه بدلها: بدون.

(۲). آط، آج، لب: بیجارده ام.

(۳). آز: مأوایی و منزلی.

(۴). همه نسخه بدلها + اینان.

(۵). آط: پیراگنند.

(۶). آب، آز: خوانند.

(۷). سوره اعراف (۷) آیه ۱۹۴.

(۸). آج، لب: ضلالت ماند.

(۹). همه نسخه بدلها: که نیکو می کنند.

(۱۰). آب، آز: قسّيس، اط، آج، لب: قسّيسه.

(۱۱). همه نسخه بدلها: رهبان.

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ، ایشان آنانند که به آیات خدای و جزای او کافرند از ثواب و عقاب، برای آن که منکرند بعث و نشور را. فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ، عمل ایشان باطل است، یعنی واقع نیست به موقع قبول برای آن که نه بر وجه مأمور به می‌کنند، و ایمان ایشان درست نیست. فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا، ما فردای قیامت ایشان را وزنی ننهیم، و این عبارت باشد از تحقیر و تذلیل ایشان، چنان که جاهل را سبک خوانند از آن که در او سرعتی و طیشی باشد.

ابو القاسم بلخی گفت: معنی آن است که اعمال ایشان را در ترازوی طاعت «۱» وزنی نباشد، از آن جا که نه به موقع خود باشد و نه چنان کرده باشند که مقبول باشد.

و ابو سعید خدری گفت: روز قیامت جماعتی می‌آیند با اعمالی که نزدیک بود که از کوههای تهامه عظیمتر باشد، چون در ترازو نهند به وزن در نیاید، فذلک قوله: فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا. و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

روز قیامت مردی بزرگ فربه را بینی که می‌آید، آنکه چندان بسنجد وزن ندارد که پر پشه‌ای نیفزاید، اگر خواهی که مصداق، این آیت بخوانی که: فَلَا تُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا.

ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا، این جزا و پاداشت ایشان «۲» است به آن کفر که آوردند، و «ما» مصدری است، ای بکفرهم. وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُوًا، ای و اتخاذهم، و آن که ایشان آیات مرا از قرآن و ذکر کتابها و پیغامبران مرا افسوس گرفتند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنکه گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، بهشتهای فردوس منزل ایشان بود.

در فردوس خلاف کردند، رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: بهشت صد درجه است، میان هر دو درجه چندان باشد که آسمان تا زمین «۳»، بلندترین درجه‌ها «۴» فردوس باشد. و جویهای بهشت از او فرود آید، و بالای آن عرش خدای بود، چون از خدای بهشت خواهی بهشت فردوس خواهی.

(۱). همه نسخه بدلها + هیچ.

(۲). همه نسخه بدلها + دوزخ.

(۳). همه نسخه بدلها: که از آسمان.

(۴). همه نسخه بدلها + ی بهشت.

ابو بکر بن عبد الله بن نفیس روایت کرد از پدرش از رسول - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - که او گفت: بهشتهای فردوس چهار است، دو از سیم است و هر چه در آن جا است از آلات و اوانی از زر است، و دو «۱» از زر است و هر چه در او هست از آلات و اوانی از سیم است.

و بعضی «۲» صحابه گفتند: خدای تعالی بهشت فردوس به خودی خود آفرید. در شبان روزی «۳» بفرماید تا پنج بار درش باز گشایند، و گوید:

ازدادی طیبا و حسنا لاولیائی،

بیفزای طیب «۴» و حسن، خوشی و نیکویی برای دوستان من.

قتاده گفت: فردوس فاضلتر جاست «۵» در بهشت و خوشتر و بلندتر. ابو امامه گفت: فردوس سرّه بهشت است، یعنی ناف بهشت، یعنی میانه او. کعب الاحبار گفت: از فردوس بلندتر جایی نیست در بهشت، و آن جای [۹- ر] آنان است که امر معروف کنند و نهی منکر.

مجاهد گفت: فردوس به لغت روم، بستان باشد. کعب الاحبار گفت: بستانی بود که در او انگور باشد. ضحاک گفت: بستانی بود بسیار درخت «۶» گفتند: مرغزار نیکو باشد، و گفتند: جایی باشد که در او انواع نبات بود و جمعش فرادیس بود، و قال امیه:

فیها الفرادیس و القومان و البصل

کانت منازلهم از ذاک «۷» ظاهرة

خالدین فیها، در آن جا همیشه باشند. لا یبغون عنها حولا، از این «۸» جا طلب تحویل نکنند و تمنای آن نکنند که از آن جا به دگر جا شوند از حسن و طیب آن جایگاه. و حول مصدر است، چون صغر و کبر و عوج.

قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً، عبد الله عباس گفت: سبب نزول آیت آن بود که جهودان گفتند تو می گویی که: ما را حکمت داده‌اند و در کتاب تو هست:

(۱). همه نسخه بدلها: اوانی، و دو.

(۲). همه نسخه بدلها: و اوانی و بعضی.

(۳). همه نسخه بدلها: شبانه روزی.

(۴). همه نسخه بدلها: خوبی.

(۵). همه نسخه بدلها: فاضلترین جایی است.

(۶). آط + و.

(۷). اساس: اذ كانت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: آن.

ص: ۴۸

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا «۱» ...، آنکه می‌گویی که: ... وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا «۲»، این چگونه باشد؟ خدای تعالی این آیت فرستاد «۳»، گفت: بگو ای محمد که اگر از روی مثل دریا مداد باشد برای کلام حکمت نزدیک «۴» است که دریا برسد و کلمات «۵» حکمت من بنه رسد «۶». وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا، و گر چه همچندان که آن دریا باشد آن را مدد و زیادت دهیم. و البحر، مستقر «۷» الماء الواسع، و اصل کلمت از سعت و فراخی است، و فلان متبحر فی العلم اذا كان واسع العلم، و اصله من البحر الذي هو الشق، و منه البحيرة و جمعه أبحر و بحور و بحار.

و مداد، چیزی باشد که می‌آید بر اتصال از مددی که آن را باشد. و کلمات، جمع کلمه باشد: یک سخن. و عرب خطبه را و قصیده را «۸» کلمه گویند برای آن که بمنزلت یک چیز باشد که جمله‌ای ساخته باشند، و این مثلی است که خدای تعالی زد؟

مقدورات و معلومات [خود را علی قدر خاطرهم و ادراکهم، چه مقدورات و معلومات] «۹» او نهایت ندارد و اگر این که یک دریا گفت یا مثل آن به صد هزار دریا باشد، هم در جنب ما لا یتناهی بس چیزی نباشد، و لکن علی حسب قرائتهم مثل زد حق تعالی. و نصب مَدَدًا، بر تمییز است. و کوفیان خواندند اَلَا عاصم: قبل ان ینفد، بالیا، و باقی قراء تنفد بالتاء لتأنیث الکلمات. و اهل کوفه گفتند: برای آن که تأنیث نه حقیقی است و فعل مقدم است «۱۰» و نظیر آیت در معنی قول خدای تعالی «۱۱»:

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ «۱۲» - الایة.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى، عبد الله عباس گفت: آیت در جندب بن زهیر العامری «۱۳» آمد که او گفت: یا رسول الله! من عملی می‌کنم برای خدای تعالی، چون

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۲۶۹.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۸۵.

(۳). همه نسخه بدلها + و.

(۴). همه نسخه بدلها: که نزدیک.

(۵). همه نسخه بدلها: کلمه.

(۶). بنه رسد / بنرسد.

(۷). لب: مقرّ.

(۸). همه نسخه بدلها + یک.

(۹). اساس: افتادگی دارد، به قیاس به نسخه آط و اتّفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۰). همه نسخه بدلها: است بر فعل مقدّم.

(۱۱). همه نسخه بدلها: قوله تعالی.

(۱۲). سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۷.

(۱۳). آب، آط، آز: الغامدی، آج، لب: العابدی.

ص: ۴۹

کسی بر آن مطلع شود «۱» مرا بر آن عمل بیند مرا خوش آید، چگونه باشد آن؟ رسول - علیه السّلام - گفت:

انّ الله طيّب لا يقبل الا الطيب و لا يقبل ما شورک «۲» فيه،

گفت: خدای پاک است، جز پاک نپذیرد و آنچه در آن شرک باشد نپذیرد، خدای تعالی این آیت فرستاد: **و لا يُشْرِكُ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا.**

طاووس گفت: سبب آن بود که مردی بنزدیک رسول آمد و گفت: یا رسول الله! من در سبیل خدای جهاد می‌کنم و می‌خواهم تا مردمان جای «۳» من ببینند، خدای تعالی این آیت فرستاد.

عبد الله عبّاس گفت: خدای تعالی به این آیت رسول را تواضع می‌آموزد تا او را کبر و نخوت در سر نشود. بعضی دگر گفتند: جواب آنان است که رسول را عیب کردند به آن که گفتند: ما لهذا الرّسول يأكل الطّعام و يمشي في الأسواق «۴» ...، گفت بگو ای محمّد که: من آدمی ام همچون شما از روی خلقت، فرقی نیست میان من و شما، همچون شما محتاج طعام و شرابم، فرق

آن است که: **يُوحَىٰ إِلَيْهِ**، وحی می‌کنند به من، که خدای یکی است. **فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ**، هر که امید ثواب خدای تعالی دارد، گو عمل صالح کن و با اخلاص کن، و نگر در طاعت او از روی ریا شرک نیاری که آن شرک اصغر است. بعضی دگر گفتند: رجاء، به معنی خوف است، و لقاء به معنی عقاب، و مصیر با شمار کار «۵». **فَمَنْ كَانَ يَخَافُ «۶» الْمَصِيرَ إِلَى اللَّهِ**، چنان که گفت: **مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً «۷»**، ای لا تخافون «۸» **لِلَّهِ عِظْمَةٌ**. و «رجاء»، محتمل است هر دو معنی: هم امید و هم خوف را، و قال الشاعر - و قد جمع المعنيين:

و لا «۹» كل ما ترجو «۱۰» من الخير كائن
و لا كل ما نرجوا من الشر واقع

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). لب: سوئک.

(۳). آج، لب: جهاد.

(۴). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.

(۵). همه نسخه بدلها + یعنی، چاپ شعرانی: (۷/ ۳۹۰) شما با درگاه خدا یعنی.

(۶). اساس: خاف، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). سوره نوح (۷۱) آیه ۱۳.

(۸). همه نسخه بدلها: يخافون.

(۹). لب، آج: فلا.

(۱۰). آب: یرجی، آط، آج، لب: یرجوا.

ص: ۵۰

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا، امر مغایبه است. **وَلَا يُشْرِكْ**، نهی مغایبه است. [۹- پ] و بیان کردیم پیش از این که «لقاء»، به معنی دیدار نباشد، چه قدیم تعالی مدرک نیست به هیچ حاسه از حواس، دگر آن که آنان که دیدار بر خدای روا دارند جزا بر عمل

«۱» نگویند، و در آیت «لقاء» به عمل صالح باز بست و بر او موقوف کرد، و معلوم شد که مراد ثواب است، که بر عمل صالح ثواب باشد. **وَلَا يُشْرِكْ**، و در عبادت باید تا با خدای شرک نیارد «۲»، یعنی عمل به اخلاص کند و از ریا دور باشد.

شهر بن حوشب گفت: مردی بنزدیک عبادة بن صامت آمد، گفت: چه گویی در مردی که او نماز می‌کند و روزه می‌دارد و حج و جهاد می‌کند و می‌خواهد تا او را بر آن حمد کنند؟ چگونه باشد کار او؟ گفت: هیچ نباشد، خدای تعالی عمل به شرک نپذیرد، و هر که او عمل به شرک کند، خدای تعالی «۳» گوید: این عمل همه آن راست که برای او می‌کنی و مرا به آن حاجت نیست.

و جندب روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت:

من سمع الله سمع الله به و من یراء یری الله «۴» به،

گفت: هر که با خدای سمعت کند، خدای با او سمعت کند، و هر که ریا کند خدای با او ریا کند، یعنی جزای ریا و سمعت او کند. و رسول - علیه السلام - گفت:

من سمع الناس بعمله سمع الله به سامع خلقه يوم القيامة و حقره و صغره،

گفت: هر که عمل خود مردمان را بشنواند، خدای تعالی نام او را به ریا در سمع مردمان افگند و او را حقیر و صغیر کند.

و ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - «۵» - گفت:

اتَّقُوا الشَّرْكَ الاَصْغَرَ،

از شرک کهتر بیرخیزی «۶»، گفتند: یا رسول الله! شرک کهتر کدام است؟ گفت: ریا باشد آن روز که خدای تعالی خلقان را به عمل جزا دهد.

و رسول - علیه السلام - گفت: چون این آیت فرود آمد «۷»:

انَّ اخوف ما اتخوفُ «۸» علیکم الشَّرْكَ الخفیّ و ایتاکم و شرک السَّرَّائِرِ فانَّ الشَّرْكَ اخفی فی امتی من دیبیب

(۱). آط، آج، لب: جزای عمل.

(۲). آب، آج، لب، آز: نیاری.

(۳). همه نسخه بدلها+ او را.

(۴). آب: یرا الله، آج، لب: تری الله.

(۵). آب، آج، لب، آز+ که.

(۶). آب، آج، لب، آز: بیرهیزید، آط: بیرهیزی.

(۷). همه نسخه بدلها: فرو خواند.

(۸). آب، آز: اخاف.

ص: ۵۱

النمل على الصفا في الليلة الظلماء،

گفت: بتر چیزی که من بر شما می ترسم «۱»، شرک پوشیده است، و دور باشید از شرک در سرّ که شرک پوشیده تر است [در امت من] «۲» از رفتن مورچه بر سنگ نرم در شب تاریک. آنگه گفت: هر که او نماز کند به ریا شرک آورده باشد، و هر که روزه دارد به ریا یا صدقه دهد به ریا، او شرک آورده باشد، این حدیث سخت آمد بر صحابه. رسول - علیه السلام - گفت: ره نمایم شما را بر چیزی «۳» که شرک صغیر و کبیر از شما ببرد؟ گفتند: بلی یا رسول الله! گفت، بگویی:

اللهم انی اعوذ بک ان اشرك و انا اعلم و استغفرک بما لا اعلم.

و بعضی مفسران گفتند: این آیات آخر آیتی «۴» است از قرآن که آمد.

سعید بن المسيّب گفت: از عبد الله عمر که گفت، رسول - علیه السلام - گفت:

هر که این آیت بخواند از بالای سر او نوری پدید آید تا به مکه که حشوش فرشتگان باشد.

معاذ جبل گفت: هر که او اوّل سورة الکهف بخواند و آخرش، او را نوری باشد از سر تا به قدم، و هر که سوره جمله بخواند نوری باشد «۵» از زمین تا به آسمان.

(۱). همه نسخه بدلها+ مخوفتر چیزی.

(۲). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: به چیزی.

(۴). همه نسخه بدلها: آیاتی.

(۵). آب، آز: او را.

ص: ۵۲

سورة مریم علیها السلام

این سوره مکی است، و نود و هشت آیت است، و نهصد و شست «۱» و دو کلمه است و سه هزار و هشتصد و دو حرف است.

و روایت است از ابو امامه از ابی کعب، گفت که رسول - صلی الله علیه و آله - گفت: هر که او سوره مریم بخواند، خدای تعالی او را به عدد هر که زکریا را به راست داشت «۲» و به دروغ داشت، و یحیی را و عیسی را و مریم را و موسی را و هارون را و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و اسماعیل را «۳» ده حسنه بنویسد «۴»، و به عدد هر کس که خدای را فرزند گفت و نگفت «۵» ده حسنه بنویسد «۶» او را «۷» و خدای تعالی بیامرزد روز قیامت.

[سوره مریم (۱۹): آیات ۱ تا ۳۸]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

کهیصص (۱) ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدُهُ زَکَرِیَّا (۲) اِذْ نَادٰی رَبَّهُ نِدَاءً خَفِیًّا (۳) قَالَ رَبِّ اِنِّیْ وَهْنَ الْعَظْمِ مِیْنِیْ وَاسْتَعَلَ الرَّاسُ شَیْبًا وَ لَمْ اُکُنْ بِدُعَائِکَ رَبَّ شَقِیًّا (۴)

وَ اِنِّیْ خِفْتُ الْمَوَالِیَ مِنْ وِرَآئِیْ وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا فَهَبْ لِیْ مِنْ لَدُنْکَ وَلِیًّا (۵) یَرِثُنِیْ وَ یَرِثُ مِنْ آلِ یَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا (۶) یَا زَکَرِیَّا اِنَّا نَبَشِّرُکَ بِغُلَامٍ اِسْمُهُ یَحِیّی لَمْ نَجْعَلْ لَهٗ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا (۷) قَالَ رَبِّ اَنِّیْ یَکُوْنُ لِیْ غُلَامًا وَ کَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا وَ قَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا (۸) قَالَ کَذٰلِکَ قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ وَ قَدْ خَلَقْتِکَ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ تَکُ شَیْبًا (۹)

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِیْ آیَةً قَالَ اٰیَتُکَ الْاَلَّا تَتَکَلَّمُ النَّاسُ ثَلَاثَ لَیَالٍ سَوِیًّا (۱۰) فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِہِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَاَوْحٰی اِلَیْہِمُ اَنْ سَبِّحُوْا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا (۱۱) یَا یَحِیّی خُذِ الْکِتٰبَ بِقُوَّةٍ وَ اٰتِیْنٰہُ الْحُکْمَ صَبِیًّا (۱۲) وَ حٰنَاً مِنْ لَدُنَّا وَ زَکَاةً وَ کَانَ تَقِیًّا (۱۳) وَ بَرًّا بِوَالِدِیْہِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبَّارًا عَصِیًّا (۱۴)

وَ سَلَامٌ عَلَیْہِ یَوْمَ وُلِدَ وَ یَوْمَ یَمُوْتُ وَ یَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا (۱۵) وَ اذْکُرْ فِی الْکِتٰبِ مَرِیْمَ اِذِ اتَّيَبَتْ مِنْ اٰہْلِہَا مَکَانًا شَرْقِیًّا (۱۶) فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُوْنِہُمْ حِجَابًا فَاَرْسَلْنَا اِلَیْہَا رُوْحَنَا فَتَمَثَّلَ لَہَا بَشَرًا سَوِیًّا (۱۷) قَالَتْ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِالرَّحْمٰنِ مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیًّا (۱۸) قَالَ اِنَّمَا اَنَا رَسُوْلٌ رَّبِّکَ لِاٰهَبَ لَکَ غُلَامًا زَکِیًّا (۱۹)

قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا (٢٠) قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّئٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ وَ رَحْمَةً مِنَّا وَ كَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا (٢١) فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَدَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا (٢٢) فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَ كُنْتُ نَسِيًّا مَنَسِيًّا (٢٣) فَوَدَّعَهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا (٢٤)

وَ هُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطُ عَلَيْكِ رُطْبًا جَنِيًّا (٢٥) فَكُلِي وَ اشْرَبِي وَ قَرِي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا (٢٦) فَاتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا (٢٧) يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ وَ مَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا (٢٨) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا (٢٩)

قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا (٣٠) وَ جَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَ أَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا (٣١) وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا (٣٢) وَ السَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَ يَوْمَ أَمُوتُ وَ يَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا (٣٣) ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ (٣٤)

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وُلْدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (٣٥) وَ إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (٣٦) فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ (٣٧) أَسْمِعْ بِهِمْ وَ ابْصُرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٣٨)

[ترجمه]

به نام ایزد بخشاینده بخشایشگر

ذکر «۸» رحمت خدای تو بندیش «۹» را زکریا.

[۱۰-ر]

چون ندا کرد خدایش را ندایی پوشیده.

(۱). آب، آط، آج، آز: شصت.

(۲). همه نسخه بدلها + او را.

(۳). مش + علیهم السلام.

(۴-۶). آب، آط، آز، مش: بنویسند.

(۵). اساس و جمیع نسخه بدلها: نه گفت.

(۷). آب، آ، مش + و الله اعلم.

(۸). آب، آط، آج، لب: یاد کرد.

(۹). بندیش / بنده‌اش.

ص: ۵۳

گفت: بار خدایا! که من ضعیف شد استخوان از من و بر بشخید «۱» سر به پیری، و نبودم به خواندن تو بار خدایا بدبخت.

و من می ترسم از پسران عم از پس من، و زن من نازاینده است بده مرا از نزدیک تو وارثی.

که میراث من گیرد و میراث گیرد از آل یعقوب، کن او را بار خدایا پسندیده.

ای زکریا! ما تو را بشارت «۲» می دهیم به پسری «۳» نامش یحیی، نکردیم او را پیش از این «۴» همنامی.

گفت: خداوند من «۵» چگونه باشد مرا پسری و بود زن من نازاینده شده است، و من برسیده‌ام از پیری به غایت.

[۱۰-پ] «۶»

گفت همچنین، گفت خدای تو آن بر من آسان است، و بیافریدم تو را از پیش و نبود چیزی.

گفت:

بار خدایا! کن مرا نشانی، گفت: نشان تو آن است که سخن نگویی با مردمان سه شب درست.

برون آمد بر قوم خود از محراب و اشارت کرد به ایشان که نماز کنی بامداد و شبانگاه.

ای یحیی! بگیر کتاب بجد، و

(۱). مش: بشخیده.

(۲). آب، آط، آج، لب، مش: مزده.

(۳). آب، آط، آج، لب، مش: به کودکی.

(۴). آب، آط، آج، لب، مش: او را از پیش.

(۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: بار خدایا.

(۶). اساس: از این جا صفحاتی افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۵۴

دادیم او را حکمت به کودکی.

و رحمتی از نزدیک ما و پاکیزگی و بود پرهیزگار.

و نیکوکار «۱» با مادر و پدر، و نبود متکبری نافرمان.

و سلام بر او باد آن روز که بزاد و آن روز که بمیرد و آن روز که بر انگیزند او را [زنده] «۲».

و یاد کن در کتاب مریم [را] «۳»، چون کناره گرفت از اهل خود جایی آفتابگاه.

بگرفت از پیش ایشان حجایی، بفرستادیم به او جبریل ما را، مثال شد او را آدمی راست خلق.

گفت من پناه با خدای می‌دهم از تو اگر تو پرهیزگاری.

گفت: من رسول خدای توام تا بدهم تو را پسری پارسا.

گفت: چگونه باشد مرا پسری و نپسود مرا آدمی «۴» و نبودم «۵» زنا کننده.

گفت همچنین، گفت خدای تو آن بر من آسان است تا کنم آن را نشانی مردمان را و بخشایشی از ما و بود کاری حکم کرده.

بر گرفت [او را] «۶» و با کناره برد جایی دور.

(۱). آج، لب+ بود.

(۲-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه مش، افزوده شد.

(۴). آج، لب: و دست آدمی به من نرسیده.

(۵). مش: نبوم.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

ص: ۵۵

آورد «۱» او را درد زادن به درختی خرما، گفت: کاشکی من بمردمی پیش از این و بودمی فراموش شده.

آواز داد او را آن که در زیر او بود، گفت که: اندوه مدار که کرد خدای تو در زیر تو جویی.

و بجنبان با خود «۲» درخت خرما تا بیفتند بر تو رطب «۳» تازه.

بخور و بیاشامان «۴» و روشن دار چشم اگر بینی از آدمیان کسی را بگو که من نذر کردم خدای را روزه که سخن نگویم امروز با هیچ آدمی.

آورد او را به قومش برگرفته، گفتند «۵»: [ای مریم] «۶» آوردی چیزی منکر.

ای خواهر هارون، نبود پدر تو مردی بد، و نبود مادر تو نا پارسا.

اشارت کرد به او، گفتند: چگونه سخن گوئیم با آن که در گهواره است کودک است.

گفت: من بنده خدایم، آمد به من کتاب و کرد مرا پیغامبری.

و کرد مرا مبارک هر جا که باشم و وصیت کرد مرا به نماز و به زکات تا باشم زنده.

و نیکوکار «۷» به مادرم، و نکرد مرا

(۱). آج، لب: رو داد.

(۲). آج، لب: پای خود به.

(۳). آب، مش: خرما.

(۴). آج، لب: بیاشام.

(۵). آط: گفت، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۷). آج، لب: نیکوکاری.

ص: ۵۶

جَبَّارِ بدبخت.

و سلام بر من آن روز که بزادم و آن روز که بمیرم و آن روز که بر انگیزند مرا زنده.

آن عیسی پسر مریم است، گفتار درست آن که در او شک می‌کنند «۱».

نباشد خدای را که بگیرد از فرزندی «۲»، پاک است «۳» چون حکم کند کاری، گوید آن را بیاش باشد.

و خدای، او خدای من است و خدای شما، پیوستی او را، این راهی است راست.

مختلف شدند جماعات از میان ایشان، وای بر آنان که کافر شدند از حضور روزی بزرگ.

چه نیک شنوند و نیک بینند آن روز که به ما آیند لکن کافران امروز در گمراهی‌اند روشن.

قوله تعالی: **كِهِيْص**، **ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدُهُ زَكِيًّا**، ابو عمرو خواند به کسر «ها» و فتح «یا»، و شامیان به عکس این خواندند، و حمزه و خلف هر دو «ها» و «یا» مکسور خواندند. کسائی هر دو به اماله خواند. ابن کثیر و عاصم و یعقوب بین - بین خواندند. باقی قراء، هر دو مفتوح خواندند. و حروف مقطّع خواند ابو جعفر، و «دال» و «صاد» اظهار کردند اهل حجاز و عاصم و یعقوب.

و مفسران در معنی او خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: نامی است از نامهای خدای تعالی. بعضی دگر گفتند: نام سورت است. بعضی دگر گفتند: نام مهمترین است که خدای تعالی سوگند خورد به این «۴». کلبی گفت: ثناست که خدای تعالی

(۱). آط: می‌کنی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آج، لب: هیچ فرزندی.

(۳). آج، لب+ او.

(۴). آب، آز، مش: آن.

گفت خود را. سعید جبیر گفت از عبد الله عباس که: این حروفی است مشتق از نامهای خدای، «کاف» از کریم و کافی و کبیر، و «ها» از هادی، و «یا» از رحیم، و «عین» از علیم و عظیم، و «صاد» از صادق.

کلبی گفت، معنی آن است که: اشارت در «کاف» آن است که: کاف لخلقه، و در «ها»: هاد لعباده، و در «یا»: يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۱، «عین»: عالم بتدبیره، صاد: صادق فی وعده.

قوله: ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ، مرفوع است به خبر مبتدا بر «۲» قول آنان که گفتند: نام سورت یا نام قرآن یا نام خداست، گفتند: محلّ کهیصص، رفع است بر ابتدا، و ذِكْرُ خبر اوست، التّقدیر: هذا الاسم او هذا القرآن، او هذه السّورة ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ، و بر قول آنان که ثنا گفتند، گفتند «۳»: مبتدای مقدر باشد، ای هو ذکر رحمت ربّک. و عَبْدُهُ منصوب است به «رحمت»، و گفتند: به «ذکر» بر تقدیم و تأخیر، و تقدیر آن که: ذکر ربّک عبده زکریّا برحمته.

حق تعالی گفت: این سورت، یا این قسم، یا این قرآن، یا این حدیث، یا این ثنا، یاد کردن خداست تعالی رحمتی و بخشایشی را که بر بنده اش زکریّا کرد، یا ذکر زکریّا است که خدای کرد او را به رحمت.

«اذ»، محلّ و نصب است بر ظرف، و عامل در او «ذکر» باشد یا «رحمت»، و رحمت اولیتر، برای آن که رحمت آنکه بود «۴» وقت ندا و ذکر یاد کردن او رحمت است با رسول چون ندا کرد زکریّا خدایش را، یعنی بخواند و دعا کرد ندای پوشیده در سر دور از ریا.

آنکه حکایت آن ندا و دعا کرد، گفت: قَالَ، یعنی زکریّا گفت: رَبِّ و الاصل رَبِّی، جز که «یا» بیفگند و اکتاف به کسره کرد. اِنِّی وَهَنَ الْعَظْمُ، گفت: بار خدایا! استخوان من ضعیف شد، یعنی بی قوّت شدم. و تخصیص استخوان برای آن کرد که در اندام آدمی استخوان سخت تر باشد، چون او سست شود حال گوشت و

(۱). سوره فتح (۴۸) آیه ۱۰.

(۲). آج، لب: این.

(۳). آج، لب: که گفتند ثناست.

(۴). همه نسخه بدلها+ در.

عصب و عروق چه باشد. **وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا**، و سرم به پیری پیخشید «۱»، آتش پیری در سرم گرفت، این عبارت است از آن که: پیری همه سرم بگرفت، و پیری را به آتش وصف کردن از غایت تشبیه است برای آن که سواد موی به ظلمت ماند، و ظلمت به نور آتش منتفی شود، دگر آن که: آتش چون در جایی افتد، بر یک جای بنه استند «۲»، بل پیرامن بگیرد، همچنین پیری «۳» سرایت کند و همه پیرامن بگیرد.

و در نصب **شَيْبًا** دو وجه گفتند، یکی: تمیز، نحو قولهم: **تَصَبَّبَ عَرَقًا** و **تَفَقَّأَ** «۴»، و یکی: مصدر لا من لفظ الفعل، **كَانَهُ** قال: و شاب الرأس شيبًا. **وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا**، بار خدایا و من هرگز بهدعا و خواندن تو بدبخت نبوده‌ام، یعنی هرگز نبود که من تو را خواندم اجابت نکردی، بل هر گه که تو را خواندم از درگاه تو با سعادت و کامروایی برگشتم.

چون ضعف حال خود بگفت و نیاز عرضه کرد شرح حال می‌گوید: **وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي**، بار خدایا من می‌ترسم از بنی اعمام من. و مولی، معانی بسیار دارد و مرجع همه با اولی است چنان که بیان کرده‌ایم در سورة المائدة، و این جا مراد بنو اعمام‌اند، و مثله، قول الشاعر:

مهلا بنی عمنا مهلا موالینا

مراد عصبه‌اند. مجاهد گفت: برای آن ترسید از ایشان که شرار بنی اسرائیل بودند **مِنْ وَرَائِي**، ای من خلفی، و این «وراء» این جا خلف است، یعنی من می‌ترسم که این بنو اعمام من از پس من در ترکه من حسن الخلافة به جای نیارند و آن را ضایع کنند و در معصیت صرف کنند. **وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا**، و این اهل من نازاینده است، و گفتند: خود او را هرگز فرزند نبود. و اصل عاقر من العقر است یقال: عقر الناقة، پنداری او را از زادن پی بکرده‌اند، تا از زادن فرو مانده است، چنان که شتر پی کرده از رفتن فرو ماند. بر این اشتقاق، عاقر من باب لابن و تامر باشد، و مرد و زن نازاینده را عاقر گویند، قال الشاعر:

(۱). آج، لب: پیخید.

(۲). بنه استند / بناستند.

(۳). آج + بدین طریق.

(۴). آج + شحما.

عافر، در بیت صفت مردی است. اکنون دعا و مسأله «۲» این است که: **فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا**، مرا از نزد تو «۳» ولّی ده، ایشان که موالی اند امروز که فرزند نیست اولیتراند به میراث من، مرا فرزندی ده که ولی باشد، یعنی اولی بمیراثی منهم، که به میراث من از ایشان اولیتر باشد. و گفتند: مراد آن است که مرا فرزندی ده که ولّی باشد از اولیای تو، مرا فرزند باشد «۴» و تو را ولی.

يَرِثُنِي، ابو عمرو و کسائی خواندند به جزم: یرثنی، علی جواب الدعاء الذی صورته الامر «۵»، و باقی قرآء خواندند به رفع: **يَرِثُنِي**، علی صفة الولی، ای ولّیا وارثا لی. گفتند: این برای آن است که، اسم نکره است و اگر معرفه بودی جزم وجه «۶» بودی، و درست آن است که تعلق به آن «۷» دارد، بیش از آن نیست که چون اسم نکره باشد و فعل به دنبال او آید در جای صفت او افتد که افعال نکرات باشند و صفت «۸» وفق موصوف باید فی التعریف و التّکیر «۹». اگر اسم معرفه باشد و صفت او نکره نشاید اگر جواب نکند «۱۰» در جای حال افتد، نحو قوله: **فَذَرُوهَا تَأْكُلُ فِي أَرْضِ اللَّهِ** «۱۱».

وَاِثْرُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ، و میراث آل یعقوب بر گیرد، یعنی یعقوب بن مائان و آل یعقوب احوال زکریّا بودند، و زکریّا از فرزندان هارون بن عمران «۱۲»، برادر موسی عمران. مقاتل گفت: یعقوب بن مائان برادر عمران بود پدر مریم که مادر عیسی بود.

وَاجْعَلُهُ رَبًّا رَضِيًّا، و بار خدایا این کودک را مرضی و پسندیده کن، یعنی توفیق ده او را و لطف کن با او تا مرضی و پسندیده باشد، و در آیت دلیل است بر آن که از پیغامبران میراث گیرند که زکریّا گفت: **يَرِثُنِي وَ اِثْرُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ**، و حقیقت

(۱). آط و دیگر نسخه‌ها: لبس، به قیاس با منابع شعر و تفسیر و لغت، تصحیح شد.

(۲). آذ: مسئل.

(۳). مش: نزدیک خود.

(۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، آورده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: هو صورة الامر.

(۶). آج، لب: اوجه.

(۷). همه نسخه بدلها: نه به این.

(۸). همه نسخه بدلها + بر.

(۹). همه نسخه بدلها + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها؛ اگر به جواب کنند.

(۱۱). سوره اعراف (۷) آیه ۷۳.

(۱۲). همه نسخه بدلها + بود.

ص: ۶۰

میراث در مال باشد، چه «۱» او انتقال مال الموروث باشد «۲» الی الورثة بعد موتہ «۳» بحکم اللہ. و قول آن کس که گفت: وراثت نبوت یا علم خواست باطل است، برای آن که علم و نبوت به میراث نرسد، چه علم به اجتهاد توان یافتن و نبوت به مصلحت، پس عدول کردن از ظاهر آیت وجه نیست.

و اما شبهت آنان که گفتند که: دختر حجب نکند عصبه را از میراث، آن است که زکریا پسر خواست، گفت: **وَلِيًّا**، و لم يقل: وليّة، چه اگر وليّة گفتمی، حجب نکردی و از عصبه صرف نکردی چیزی نیست، برای آن که در طباع بشر مرکوز آن است که فرزند نرینه خواهند. دگر آن که مسلم نیست که لفظ ولیّ خاص باشد به مردان دون زنان، بل لفظ ولیّ مشترک است میان مردان و زنان، پس ظاهر آن است که او طلب فرزند کرد سوا اگر نرینه بودی «۴» و اگر مادینه «۵».

یا زکریّا، خدای تعالی دعای او به اجابت مقرون کرد و گفت: ای زکریّا! ما تو را مژده می دهیم **بِغُلَامٍ** «۶»، به فرزندی نرینه نام او یحیی که پیش از این او را همنام نبوده است، یعنی این نام بر او خاص است و کس پیش از او یحیی نام نبوده است، و این روایت عکرمه است از عبد اللہ عباس. و سعید جبیر و عطا گفتند «۷»: **لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا**، ای شبیها و مثلا، ما او را مثلی و شبیھی نکردیم پیش از آن، و دلیلہ قوله تعالی: ... **هَلْ تَعْلَمُ لَهُ** «۸» **سَمِيًّا** «۹»، ای مثلا، و این روایت مجاهد است از عبد اللہ عباس.

آنکه گفت: برای [آن] «۱۰» مثلش [نبود] «۱۱» که او نه معصیت کرد و نه همّت کرد به معصیت، و این بر مذهب ما درست نیست، برای آن که همه پیغامبران چنین باشند. و گفتند: برای آن بی مثل بود که «۱۲»، به زنان میل نکرد و حضور بود. علی بن ابی طلحه

(۱). اساس: جز، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۲). اساس: نباشد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). اساس: موت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: نرینه دهد خدا.

(۵). آج، لب + بگرام.

(۶). آب، آط، آز، مش: به غلامی، آج، لب: بگرام یعنی.

(۷). آب، آز، مش: گفت.

(۸). آب، آز، مش + من قبل.

(۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۶۵.

(۱۰ - ۱۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها + او.

ص: ۶۱

گفت از عبد الله عَبَّاس که، معنی آن است که: زنان عواقر چون او نزادند، یعنی بی مثل بود فی کونه ولد العاقر. و گفتند: قَبْلُ برای آن گفت که، از «۱» پس او رسول ما بهتر از او بود «۲»، و این هم درست نیست برای آن که از پیش او پیغامبران به از او بودند چون: نوح - علیه السلام - و ابراهیم و موسی «۳» علیهما السلام «۴».

قال رَبِّ اَنْى يَكُون لى غُلامٌ، زكريا - عليه السلام - گفت: بار خدايا! [مرا] «۵» چگونه پسرى باشد، وَ كَانَتْ امْرَأْتى عاقراً، و اهل من عاقر است، نازاینده، و من از پیری و علو سن از حد فرزند گذشته‌ام، یعنی پشت من از آب خشک شده است. قناده گفت: مراد آن است که، استخوانهای من از گوشت خشک شده است، يقال: ملک عات «۶» اذا كان قاسى القلب، و عبد الله عَبَّاس [خواند] «۷»: عسيّا، و هو متجاوز الحد «۸» را در سخت دلی گویند: عتيّا و عسيّا «۹». و حمزه و کسائی خواندند: عتيّا و جثيّا و صليّا و بكيّا، به کسر اوایل این کلمات، و در شاذّ يحيى بن وثّاب هم چنین خواند، و آنان که کسر خواندند برای مقاربت «یا» اختیار کردند، و اصل کلمه عتوی و جثوی بوده است، علی وزن فعول فی جمع فاعل، کساجد و سجود و راکع و رکوع. آنگه برای مجاورت «یا» آخر، «واو» را [۱۱ - ر] «یا» کردند، و در «یا» ادغام کردند، فصار عتيّا و جثيّا.

قال كَذَلِكَ، خدای تعالی گفت: همچنین «۱۰» که بینی، و گفتند: همچنان که تو را بیافرید و تو هیچ نبودى. چه آن خدای که از لا شیء شیء کند، یعنی از ناموجود وجود «۱۱» کند، و آن را هیچ اصلی نه، قادر باشد بر آن که بر خلاف عادت از مردی

پیر و زنی نازاینده فرزندی پدید آرد. آنگه گفت: **هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ**، «هو» راجع باشد با فرزند یا با خلق، آن بر ما «۱۲» آسان است. **وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ**، و تو را بیافریده‌ام «۱۳» پیش از

(۱). مش: آن بود که گفت که پس.

(۲). همه نسخه بدلها: پس رسول ما بهتر از او نبود.

(۳). آز، مش+ و عیسی.

(۴). مش: علیهم الصلاة والسلام.

(۵-۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۶). آج، لب: عاقرا.

(۸). آج، لب: مجاوز الحد.

(۹). همه نسخه بدلها: عتّا و عتیّا.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ یعنی همچنین.

(۱۱). همه نسخه بدلها: موجود.

(۱۲). همه نسخه بدلها: من.

(۱۳). همه نسخه بدلها: بیافریدم.

ص: ۶۲

این. کوفیان خواندند: خلقناک، بر جمع علی سبیل التّعظیم. **وَلَمْ تَكُ شَيْئاً**، ای موجودا، و تو شیء نبودی، یعنی موجود نبودی، و «شیء»، اسم «۱» است بر موجود و معدوم مشتمل، این جا به قرینه **خَلَقْتُكَ** حمل باید کردن بر موجود دون معدوم، کانه قال: و قد او جدتک من قبل، ای من قبل هذا و لم تک موجودا.

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً، زکریّا گفت: بار خدایا! مرا آیتی و علامتی کن.

خدای تعالی گفت: آیت و علامت و دلالت تو آن است که، تو با مردمان نتوانی گفتن سه روز بی آفتی و خرسی که در زبانت باشد، و ذلك قوله: سَوِيًّا، ای صحیحا سلیمان من غیر آفة، و این قول عبد الله عباس است و مجاهد، و نصب او بر حال بود فی قوله: أَلَا تُكَلِّمُ النَّاسَ، یعنی و انت سوی سلیم «۲».

مردم بر عادت بر در مسجد منتظر بودند تا او در بگشاید و نماز کنند با او. او در بگشاد و از ره «۳» محراب بیرون آمد، فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ، اشارت کرد با ایشان که تسبیح کنی بامداد و شبانگاه، یعنی نماز کنی، و السَّبْحَةُ الصَّلَاةُ.

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، گفتیم یا یحیی کتاب هست «۴» و آن، آن است ففعل «۵» ذلک و آتیناه یحیی، و قلنا له: يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ، گفتیم: یا یحیی! کتابها گیر به قوتی که ما دادیم تو را، و قیل: بجَدِّ و اجتهاد. وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، و ما او را حکمت دادیم و او کودک بود. و نصب «صَبِيًّا» بر حال است از مفعول، و قیل: آتیناه الفهم، و قیل: النَّبُوءَةُ. و نزدیک ما نشاید «۶» که در حال صبی خدای تعالی پیغامبری دهد کسی را برای آن که این به کمال عقل تعلق ندارد، و روا بود که خدای تعالی در حق پیغامبران به معجز خرق عادت کند یحیی را و عیسی را از «۷» حال کودکی پیغامبری دهد «۸»، خرق عادت در حق پیغامبران بدیع نیست.

و روایت کرده‌اند که، کودکان یحیی را گفتند: بیا تا بازی کنیم «۹»، گفت:

ما

(۱). همه نسخه بدلها: اسمی.

(۲). آج، لب، آز، مش: سلیم سوی.

(۳). آب، آط، آز: رده، مش: پرده.

(۴). همه نسخه بدلها: بقوَّة، در کلام محذوفی هست.

(۵). آج، لب: که فعل.

(۶). آب، آز، مش: شاید، آج، لب: باشد.

(۷). همه نسخه بدلها: در.

(۸). آب، آط، آج، لب، آز+ چه، مش+ که.

(۹). همه نسخه بدلها+ او.

ص: ۶۳

لَلْعَبِ خَلَقْنَا

، ما را نه برای بازی آفریده‌اند. و در خبر است که: چندانى بگریست «۱» که گوشت از روی او بشد «۲» و اصول اسنان او پیدا شد «۳»، پدر از آن که مادام گریان بودی دلتنگ می‌شد، گفت: بار خدایا! از تو فرزندی خواستم تا مرا به او تسلی باشد، مرا فرزندی دادی که در دل «۴» من است، گفت: تو از من ولی خواستی، و اولیا «۵» چنین باشند.

وَحَنَانًا مِنْ لَدُنَّا، ای رحمة من لدنا، ای و آتیناه رحمة عطف است علی قوله:

الْحُكْمُ. عبد الله عباس گفت و حسن و قتاده که: «حنان» رحمت باشد، مجاهد گفت: تعطفًا. عکرمة گفت: محبة، يقال: حنانک و حنانیک، قال امرؤ القیس:

معیز هم حنانک ذا الحنان

و یمنحها بنو شمجی «۶» بن جرم

و بیشتر «۷» مثنی استعمال کنند، چنان که: لَبَّيْکَ و سعیدیک و حنانیک، قال طرفة:

حنانیک بعض الشراھون من بعض

ابا منذر افنیت فاستبق بعضنا

و تحنن اذا ترحم، قال الشاعر:

فان لكل مقام مقالا

تحنن علی هداک الملیک

و منه الحنین الّذی هو الشّوق، و حنین النّاقة. وَ زُكَاةً، ای طاعة لله «۸»، و این قول عبد الله عباس است. حسن گفت: مراد تزکیه است، یعنی ما او را تزکیه کردیم به حسن ثنا بر او، چنان که شهود «۹» را تزکیه کنند، و قیل: زکوة، ای طهارة، و قیل: نماء و برکة. وَ کَانَ تَقِيًّا، و یحیی - علیه السّلام - پرهیزگار بود.

وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ، و نیکوکار بود با پدر و مادر. و البرّ و البارّ واحد. وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا، و مردی متکبر عاصی نبود. و عصی بر وزن فعیل است بنای مبالغه باشد به

(۱). آج، لب: بگریستی.

(۲). آج، لب: بشدی.

(۳). آج، لب: پیدا شدی.

(۴). کذا: در اساس و آز، دیگر نسخه بدلها: درد دل.

(۵). همه نسخه بدلها+ من.

(۶). اساس: بنو شجم، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها+ بر.

(۸). اساس: الله، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۹). همه نسخه بدلها: مشهود.

ص: ۶۴

معنی فاعل است.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ، و سلام بر او باد، آن روز که او را یزادند و آن روز که «۱» بمیرد، و آن روز که او را زنده کنند. و نصب حَيًّا، بر حال است از مفعول. و گروهی گفتند:

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ، معنی آن است که: سلامت است او را از آن عبث «۲» شیطان [در] «۳» ولادت و اغرا و اغوای او در وقت بلوغ، و آن روز که بمیرد از هول [۱۱-پ] مطلع، و آن روز که او را زنده کنند از احوال قیامت و عذاب دوزخ.

حسن بصری گفت: یک روز یحیی و عیسی به یکدیگر رسیدند، یحیی عیسی را گفت: شفیع من باش نزد خدای که تو از من بهتری. عیسی گفت: تو از من بهتری، برای آن که سلام بر خود من کردم، و سلام بر تو خدای کرد.

قوله: **وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ**، و یاد کن ای محمد در این کتاب قرآن مریم را- و هی مریم بنت عمران بن ماثان، **إِذِ انْتَبَذَتْ**، ای اخذت نبذة، ای ناحیه، آنکه که با کناره‌ای شد. **مَكَانًا شَرْقِيًّا**، جایی که متصل بوده است به جانب مشرق. و گفتند: جایی که آفتاب دیمه «۴» بود برای آن که در فصل زمستان بود یقال: جلس نبذة و نبذة، ای ناحیه.

حسن بصری گفت: ترسایان برای آن روی به مشرق کنند که مریم مکان شرقی گرفت، گفتند: برای آن گوشه‌ای گرفت که غسل خواست کردن. عکرمه گفت:

مریم در مسجد بودی مادام تا طاهر «۵» بودی، چون حیض «۶» رسیدی او را با خانه‌ای خالی «۷» رفتی این وقت خالی شده بود «۸» گوشه‌ای گرفت تا غسل کند.

فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا، گفتند: پرده‌ای بیست، و این قول عبد الله عباس است. مقاتل گفت: در پس کوه شد چون برهنه شد و غسل می‌کرد، نگاه کرد جبریل را دید در صورت برنای «۹» امرد نکو روی جعد موی با او در حجاب، و ذلک قوله:

(۱). آج، لب، مش + او.

(۲). همه نسخه بدلها: از عبث.

(۳). - اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آج، لب: دمیده.

(۵). همه نسخه بدلها: طاهره.

(۶). همه نسخه بدلها: حایض.

(۷). همه نسخه بدلها: خاله.

(۸). همه نسخه بدلها: پاک شده بود.

(۹). آب، آز، مش: برنایی.

ص: ۶۵

فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا، ما روح خود را یعنی جبریل را به او فرستادیم. **فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا**، ممثّل شد او را، یعنی بر مثال آدمی تمام خلق، نکو صورت. و برای آن بر صورت آدمی پیش او شد که اگر بر صورت خود پیش او شدی، او بر میدی «۱» با او

آرام نگرفت. و بعضی دگر گفتند: مراد به «روح» عیسی است - علیه السّلام - یعنی، خلقنا منها عیسی، ما عیسی را به او فرستادیم، یعنی عیسی را از او پدید آوردیم و بیافریدیم. و قول اوّل درست تر است و به ظاهر لایقتر.

چون مریم علیها السّلام - او را بدید، گفت: **إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا**، پناه با خدای می‌دهم از تو اگر پرهیزگاری. امیر المؤمنین - علیه السّلام - گفت:

دانست که پرهیزکار باشد که از خدای بترسد. و گفته‌اند. تقی، نام مردی بود در آن روزگار که از جمله مصلحان بود، گفت: اگر تو طریقه آن مرد داری، من از تو پناه با خدای می‌دهم. و گفتند: تقی، نام مردی بود در آن روزگار مفسد که به بامهای مردمان فرو شدی و دنبال زنان مردمان داشتی که او را بر عکس تقی خواندندی، گفت: اگر تو آن مردی من پناه با خدای می‌دهم از تو.

جبریل گفت: **إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ**، من رسول خدای توام **لِأَهَبَ لَكَ غُلَامًا**، «لام» تعلق دارد به محذوفی، المعنی جئتک او ارسلنی الیک **لِأَهَبَ لَكَ**، برای آن آمده‌ام تا تو را فرزندی بدهم پارسا و پرهیزگار. و ابو عمرو خواند: لیهب لک، یعنی تا خدای بدهد تو را، و بر این قراءت محذوف، ارسلنی الله الیک باشد.

مریم گفت: **أَنِّي يَكُونُ لِي غُلَامٌ**، مرا چگونه باشد فرزندی! **وَلَمْ يَمَسِّنِي بَشَرٌ**، و دست هیچ آدمی به من نارسیده، **وَلَمْ أَكُ بَعِيًّا**، و من کار ناشایست نکرده.

و اصل المسّ، المسّ «۲» بالید، ثمّ جعل کنایة عن الجماع. و البغیّ، الزانیة «۳» من البغاء و هو الزناء، قال الله تعالی: **وَلَا تُكْرَهُوا فِتْنَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ «۴»**.

قال کذلک، گفت جبریل همچین، یعنی همچین که بینی. و گفتند:

همچنان که دگر افعال غریب و بدیع می‌کند «۵». **هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ**، آن بر من آسان است و

(۱). همه نسخه بدلها+ از او و.

(۲). همه نسخه بدلها: اللّمس.

(۳). اساس: الزّنا، آط و دیگر نسخه بدلها: الزّانی، با توجه به قاعده لغت تصحیح شد.

(۴). سوره نور (۲۴) آیه ۳۳

(۵). آج، لب: می‌کنند.

این سخن اگر چه جبریل می‌گوید با مریم از آن جا که به رسالت خدای می‌گوید:

«علی» می‌گوید تا همچنان است که خدای تعالی می‌گوید. **وَلِنَجْعَلُهُ آيَةً لِلنَّاسِ**، و تا آن را آیتی و علامتی کنیم برای مردمان و رحمتی و بخشایشی از ما بر ایشان. **وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا**، و این کاری است قضا کرده و حکم در او برفته، این مناظره‌ای است که میان مریم و جبریل - علیه السلام - برفت.

فَحَمَلَتْهُ، آنکه جبریل - علیه السلام - پیرهن «۱» بر تن مریم کرد، و یک روایت آن که پیرهن بر زمین نهاده بود در حال مریم بار بر گرفت چون پیرهن در پوشید. **فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا**، به جانبی برفت جایی دور از قومش، و ضمیر در هر دو جایگه در آیت راجع است با عیسی - علیه السلام - و القصی، البعید، و الاقصی الابعد، و القصوی تأنیث الاقصی [۱۲-ر].

کلبی گفت: مریم را پسر عم «۲» بود یوسف نام، او را گفتند: مریم آبستن است، بیامد بنگرید همچنان بود، خواست تا او را بکشد جبریل آمد و بانگ بر او زد و گفت: نگر تا او را تعرضی نکنی که حمل او از روح القدس است، دست از تعرض او بداشت و بر طریق خدمت با او بود «۳».

فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ، بیاورد «۴» او را درد زادن، اجاء متعدی باشد از جاء، كأذهب من ذهب، و قيل: اجائها الجأها «۵»، و معنی متقارب است. و اصل المخاض، تحرك الولد في البطن وقت الخروج، و منه المخض لأنه تحرك، قال الشاعر:

انی و لكلّ حاملّة تمام

تمخضت المنون له بیوم

مفسران خلاف کردند در مدّت حمل مریم و وقت وضعش، بعضی گفتند: نه ماه بود بر عادت دیگر زنان، و بعضی دگر گفتند: هشت ماه بود، و این آیتی دگر بود برای آن که خدای تعالی چنین رانده است که آن که «۶» به هشت ماه زاید بنماید «۷»، و

(۱). همه نسخه بدلها+ مریم بگرفت و باد در آستین او بدمید. دو روایت است، یکی آن که پیرهن.

(۲). همه نسخه بدلها: عمی.

(۳). همه نسخه بدلها: می‌بود.

(۴). آب، آز، مش: بیامد.

(۵). چاپ مرحوم شعرانی (۷/ ۴۰۲): ای جاءها.

(۶). آج، لب، آز، مش: آنان که.

(۷). همه نسخه بدلها: زائید بنمانند.

ص: ۶۷

این خاص عیسی را بود- علیه السلام. و گفتند: شش ماه بود، و گفتند: سه ساعت بود، و گفته‌اند: یک ساعت بود، و این قول عبد الله عباس است «۱»، برای آن که خدای تعالی میان حمل و وضع او فصلی نکرد.

مقاتل بن سلیمان گفت: سه ساعت بود حمل به یک ساعت بود و تصویر به یک ساعت، و وضع به یک ساعت. و وقت وضعش پیش «۲» زوال بود همان روز، و مریم را در آن حال ده سال بود و دوبار عذر زنان دیده بود.

و در قراءت عبد الله مسعود، آواها «۳» المخاض، ای ردها الیه. **إِلَى جِدْعِ النَّخْلَةِ**، به آن درخت خرما- و آن جا درختی بود خشک گشته و سالخورده- و فصل زمستان بود و سرمای سخت. مریم- علیها السلام- پیش آن درخت آمد و پشت به آن درخت باز داد، درخت سبز شد و برگ بر آورد و خوشه‌های «۴» رطب در آویخت از او، و این دو معجز بود، یکی: درخت خشک شده تازه شدن، و دگر: در وقتی که نه آوان رطب بود، رطب بر درخت پیدا شدن.

هلال بن حیّان گفت عن ابی عبد الله که: آن جا درخت خرما نبود، خدای تعالی از جای دیگر درختی آن جا آورد «۵»، تازه کرد و گفت: آن جایگاه را که عیسی را زادند آن را «بیت لحم «۶»» گویند.

مریم- علیها السلام- چون بار بنهاد فرو ماند و اندیشه کرد که «۷» با قوم چه خواهم گفتن، و چه عذر آرم، و این حدیث از من که قبول کند! از سر دلتنگی گفت:

کاشکی من پیش از این بمرده بودمی و فراموش مردمان شده! حمزه خواند و اعمش و یحیی بن وثّاب: **نَسِيًا**، به فتح «نون» و باقی قرآء به کسر، و هما لغتان: **كَحَجْرٍ وَ حِجْرٍ**، و **وَتَرٍ وَ وِتْرٍ**، و نسی مقیستر است برای آن که فعل

(۱). همه نسخه بدلها+ گفت.

(۲). همه نسخه بدلها+ از.

(۳). اساس: افاجئها، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۴). اساس: خوشهای / خوشه‌های.

(۵). همه نسخه بدلها + و

(۶). همه نسخه بدلها: بیت اللّحم.

(۷). آب، آط، آز، مش: این اندیشه کرد، آج، لب: در این اندیشه که.

ص: ۶۸

باشد به معنی مفعول، کالذّبح و النّفص «۱» و النّقض، و نسی و منسی یکی باشد بمعنی، و لکن جمع برای اختلاف لفظین کرد، کالنّای و البعد.

عبد الله عباس گفت: اراد شیئا متروکا، چیزی بگذاشته، من قولهم: نسی ای ترک.

قتاده گفت: شیئا لا يعرف و لا یذکر؟ چیزی که کسی نشناسد و نام نبرد. عکرمه و ضحاک و مجاهد گفتند: حیضة ملقاة، ربیع گفت: سقط باشد، کودک که از شکم مادر بیوفتد. عطاء بن ابی مسلم «۲» گفت: معنی آن است که، لبتنی لم اخلق، کاشکی مرا نیافریده بودند. فراء گفت: آن خرقة باشد که زن حایض بیندازد آن را، و اصل اشتقاق آن است که ما گفتیم، قال الشّاعر، انشده ابو عبیده:

و لست بنسی فی معدّ و لا دخل

ا تجعلنا قشرا لکلب «۳» قضاة

فنادها من تحّتها، نافع و حمزه و کسائی خواندند و حسن و ابو جعفر و شیبیه: من تحّتها، به کسر «میم» و «تا» بر حرف جر، و باقی قرأء، به فتح «میم» و نصب «تا» «تحت». فنادها، ندا کرد او را از زیر آن درخت «۴»، و آن جبریل بود- علیه السلام. و آن که «من» خواند، به فتح «میم» گفت: عیسی بود که او را ندا کرد. ألاً تحزنی، نگر! تا اندوه نداری که خدای تعالی در زیر تو سریّ کرد. جمله مفسّران گفتند: مراد جوی کوچک است، و کذلک الجدول، و الجعفر، قال لبید:

مسجورة متجاوزا قلامها «۵»

فتوسّطاً عرض السّریّ فصدّعا

و قال آخر:

إذا یعبّ «۷» فی السّریّ هرهر

سلم تری «۶» الدّالیّ منه ازورا

-
- (۱). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، توضیح آن که «النفّض» به معنی «منفوض» آمده است، لکن بر وزن فعل چنان که در «ذبح» و «نقض» هست، نیامده.
- (۲). همه نسخه بدلها: ابی سلمه.
- (۳). آب، آز، مش: قشر الکلیب.
- (۴). آب، آط، آز، مش + باو آن که در زیر آن درخت بود.
- (۵). آب: متجاوز الاقلامها، آط، آج، لب، مش: متجاوزا اقلامها.
- (۶). آب، آج، لب، آز، مش: یری.
- (۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: یعیج، به قیاس با چاپ شعرانی و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

ص: ۶۹

گفتند «۱» برای آن جوی «۲» را سرّی خوانند، لآنّه یسری ای یجری، فعیل باشد به معنی فاعل. و حسن بصری گفت: مراد به سرّی، عیسی است - علیه السّلام. و سرّی، مرد [۱۲- پ] صالح گزیده باشد، و این فعیل باشد به معنی مفعول من سراه «۳» اذا اختاره، پس سرّی مختار باشد. و قال، شعر:

سدیف السّنام تستریه «۴» اصابعه

ای تختاره «۵»، و قال:

و ابن السّری اذا سری اسراهما

ان السّری هو السّری بنفسه

و خدای تعالی در پیش مریم جوی آب روان پیدا کرد.

وَهُزَىٰ إِلَيْكَ بِجِدْعِ النَّخْلَةِ و بیفشان این خرما. «با»، زیادت است برای تأکید آورد، چنان که: ... تنبت بالدهن «۶» ... و کقول الشاعر:

نضرب بالبيض و نرجوا بالفرج

ای، نرجوا الفرّج، و قال آخر:

بواد یمان ینبت «۷» السدر «۸» صدره
و اسفله بالمرخ و الشبهان

تُساقِطُ، اراد تتساقط، جز که «تا» ی تفاعل را در «سین» ادغام کردند- چنان که بیان کردیم «۹». و جزم او برای جواب امر است.

و یعقوب و نصیر «۱۰» و البراء بن عازب و ابو حاتم و حمّاد خواندند: يساقط بالياء ردًا الى «۱۱» الجذع. و حفص خواند: تُساقِطُ، به ضمّ «تا» و تخفیف و کسر «قاف» ردًا الى النَّخْلَةِ. و حمزه و اعمش و ابو عبیده خواندند: تساقط، به فتح «تا» و «قاف» مخفّف، اکتفاء «۱۲» باحدی التائین عن الاخری، و آن که ساقط بود، «تا» ی افتعال بود که «تا» ی مضارعه برای معنی مضارعه آید. تا بیوفند بر تو رطب تازه، کانه جنی من

(۱). همه نسخه بدلها: و گفتند.

(۲). همه نسخه بدلها + آب.

(۳). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، با توجّه به ضبط لغت، «استراه» صحیح تر به نظر می رسد.

(۴). آب، آز، مش: سریة، آط: سیرته، آج، لب: سرپوا.

(۵). آب، آز، مش: مختاره.

(۶). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰.

(۷). آط، آج، لب: تنبت.

(۸). چاپ مرحوم شعرانی: الشَّثَّ.

(۹). همه نسخه بدلها+ از این جنس.

(۱۰). همه نسخه بدلها: نصر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: علی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: اکتفی.

ص: ۷۰

ساعته، و جَنَى، مجنَى باشد، فعیل به معنی مفعول، میوه بچیده. و الجنة «۱»، الثَّمَره، و قال:

هذا جنای و خياره فيه اذ كلَّ جان يده الى فيه

و در نصب رُطْبًا جَنِيًّا، دو قول «۲» گفتند. مبرّد گفت: مفعول به است تقدیره هُزَى رطبا جنياً بجذع النخلة، و بر این قول «با» زیادت نباشد «۳»، متعلّق بود به محذوفی، ای حاصل «۴» کائنا بجذع النخلة، و این قول «۵» سدید است تا «با» از فایده بنشود، و نباید گفتن که زیادت است. و وجه دیگر آن است که: نصب او بر تمییز است و به معنی در جای فاعل بود، چنان که طاب نفسا و تصبّب «۶» عرقا، ای طاب نفسه و تصبّب «۷» عرقه.

ربیع بن خثیم گفت: زاد [ن زن] «۸» را بهتر از خرما نیست و بیمار را بهتر از عسل بنزدیک من، یعنی، برای آن که «۹» مریم را خرما داد و «۱۰» گفت: انگبین «۱۱» شفاست مردمان را.

عمرو بن میمون گفت: زن چون دشخوار زاید او را رطب باید دادن. عایشه گفت: از سنت آن است که خرما بجنبانند «۱۲» و در دهن کودک نهند آن ساعت که بزاده باشند او را، که رسول - علیه السلام - همچنین کردی.

و اهل اشارت گفتند: چون مریم را گفتند «۱۳». وَ هُزَى إِلَيْكَ بِجذعِ النَّخْلَةِ، گفت: بار خدایا! پیش از این که تندرست بودم و رنجور نبودم و رنج نفاس نبود بر من، روزی من «۱۴» می‌رسانیدی بی آن که مرا سعی بایست کردن، اکنون می‌فرمایی که درخت بجنبان تا خرما بیوفتند! گفت: بلی آن وقت مجرد بودی «۱۵» دلت بکلی به من بود، اکنون گوشه دلت به عیسی متعلّق است چون «۱۶» بعضی از دل در فرزند بستنی، ما

(۱). چاپ مرحوم شعرانی (۷/ ۴۰۴): و الجنّاة و الجنّاة.

(۲). همه نسخه بدلها: وجه.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد.

(۴). آط، آج، لب، آز، مش: صلاحا.

(۵). آب، آط، آز: قولى.

(۶-۷). آب، آج، لب، آز، مش: نصب.

(۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها افزوده شد.

(۹). همه نسخه بدلها + خدای تعالی.

(۱۰). آب، آز، مش + در غسل.

(۱۱). همه نسخه بدلها: اندر این.

(۱۲). همه نسخه بدلها: بخایند، در اساس دو حرف اول کلمه نقطه ندارد.

(۱۳). همه نسخه بدلها: گفت.

(۱۴). همه نسخه بدلها: به من.

(۱۵). همه نسخه بدلها: آنکه که به خود بودی.

(۱۶). همه نسخه بدلها + تو.

ص: ۷۱

روزی تو به گوشه درخت باز بستیم، سعی کن تا به تو رسد، و شاعر این معنی خوش گفت:

و لا تترکن الجدّ فی شدّة الطلب

توکل علی الرحمن فی کلّ حاجة

الم تر ان الله قال لمريم

و هزى بجذع النخلة تساقط «١» الرطب

و لو شاء ان تجنيه من غير هزة

جنته و لكن كل شيء له سبب

و این معنی نیز به پارسی کسی گفت «٢»:

برخیز و فشان «٣» درخت خرما

تا شاد شوی رسی به بارش

کان مریم تا درخت نفشاند

خرما نفتاد در کنارش

فَكُلِّي وَ اشْرَبِي، آنکه جبریل او را گفت: یا مریم! از این خرما بخور [و این آب باز خور] «٤» و چشم به عیسی روشن دار. و نصب او بر تمیز است نحو قوله: فَإِنْ طِينَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا «٥».

و در اصل او دو قول گفتند، یکی آن که: من القر «٦» الّذی هو البرد، برای آن که مردم دژم «٧» دلنگ راسخین العین گویند، و عرب گوید: آب چشم چون از خرّمی باشد سرد بود، و چون از دژمی «٨» باشد گرم بود. و قولی دیگر آن است «٩»: من القرار، چشم در او بند و چشم به او دار، یقال: [١٣- ر] قررت به عینا اقرّ قرّة، و قررت فی المكان اقرّ قرارا. فَإِمَّا تَرِينَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا، فاما ترین شرط است و «ما» زیادت، و این «نون» تأکید با «ان» شرط آنگاه باشد که «ما» با او بود، چون «ما» نباشد نگویند ان تفعلن «١٠»، چون که «١١» گویند: اما تفعلن «١٢»، اگر بینی از آدمیان کسی را. فقولی، بگو که: من نذر کرده ام خدای را روزه ای. گفتند: خدای تعالی

(۲). آج، لب: گفته.

(۳). آط: نشان.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با متن عربی و اتفاق نسخه بدلهای، افزوده شد.

(۵). سوره نساء (۴) آیه ۴.

(۶). همه نسخه بدلهای: القراء الذی.

(۷). آج، لب+ و.

(۸). همه نسخه بدلهای: اندوه.

(۹). آج، لب+ که.

(۱۰). آب، آط، آز، مش: نفع، آج، لب: نفع.

(۱۱). آب، آز، مش: جز که.

(۱۲). اساس: اما ان نفعن، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

ص: ۷۲

اول او را گفت: نذر کن روزه خود «۱» با من تا چون خبر دهی که نذر دارم در روزه سخت راست باشد. و گفتند: [مراد] «۲» به صوم صمت است، و صوم صمت در شرع ایشان روا بود، بل مستحب بود، در شرع ما حرام است، و حق تعالی این نذر برای آن فرمود او را تا مردم با او بسیار نگویند و رنج نمایند او را «۳». بگو که من نذر کرده‌ام که با هیچ آدمی سخن نگویم که من روزه دارم.

اگر گویند: چون روزه صمت می‌داشت به «۴» نذر به فرمان خدای «۵»، چگونه گفت او را: فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا - الی آخر الایة - و این کلامی «۶» بسیار است نه روزه به این و کمتر از این تباه شدی! این مناقضه باشد، گوئیم: از این چند جواب است، یکی آن که: او را رخصت دادند که این «۷» بگوید و اعلام کند ایشان را که روزه‌دار است بر سبیل نذر، و آنچه جز این بود از کلام بر او حرام بود. و جواب دیگر از او «۸» آن است که، او را فرمودند که: این معنی به اشارت اعلام کن و به رمز. و بیانش آن است که گفت: فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ... «۹»، آنکه آن اشارت را بر توسع و مجاز قول خواند، چون از او همان فایده حاصل می‌شد از فهم معنی که از قول. و جوابی دیگر از او آن است که: این سخن با جبریل گفت، یا با بعضی

ملائکه، و اما نه بر سیبل مخاطبه با کسی برای این قید زد: **فَلَنْ أَكَلَمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا**، نذر دادم که با هیچ آدمی «۱۰» سخن نگویم امروز.

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ، کلبی گفت: پسر عمش یوسف او را برگرفت و با غاری برد چهل روز تا ایام نفاس او بگذرد. آنکه او را برگرفت و با میان قوم آورد، این جا «۱۱» او را متهم بکردند [به] «۱۲» یوسف پیش از آن که کار او روشن شد «۱۳».

فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا، یعنی مریم عیسی را برگرفت و با نزدیک قوم برد. قوله: **تَحْمِلُهُ**، در جای حال

(۱). همه نسخه بدلها: بر خود.

(۱۲-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + گفت.

(۴). همه نسخه بدلها: و.

(۵). آب، آز، مش + بود.

(۶). همه نسخه بدلها: کلام.

(۷). همه نسخه بدلها + قدر.

(۸). همه نسخه بدلها: از این.

(۹). سوره مریم (۱۹) آیه ۲۹.

(۱۰). آب، آط، آز، مش: انسی، آج، لب: هیچ کس انسی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: از این جا.

(۱۳). همه نسخه بدلها: شود.

ص: ۷۳

است از فاعل، و التقدير: حامله له.

در خبر است که: عیسی - علیه السلام - در راه با مادر سخن گفت و او را تسلی داد و گفت:

ابشری یا امّاه فائى عبد الله و مسيحه

، بشارت باد ای مادر تو را که من بنده خدایم و مسیح اویم. چون مردم مریم را دیدند با کودک دلتنگ شدند و بگریستند، چه او از خانه «۱» نبوت بود و پدران او صالح بودند، و او سخت نکو سیرت بود از او بدیعتز آمد ایشان را آن حال، گفتند: یا مَرِيْمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا، کاری بدیع «۲»، غریب، شگفت آوردی. و گفتند: کاری منکر آوردی. و گفتند: فری، قبیح من الامر «۳»، و کسی را که کاری عجب کند عجب «۴» او را گویند، انه ليفرى الفرى، و قال الرّاجز:

مسوسا مدودا حجریا

قد اطعمتنی دقلا حولیا

قد كنت تفرین به الفریا

ای کنت تعظیمینه «۵» و تکترین وصفه.

یا أُخْتِ هَارُونَ، ای خواهر هارون! در او چهار قول گفتند: قتاده و کعب و ابن زید گفتند، و مغیره بن شعبه گفت، از رسول - علیه السلام - شنیدم که: هارون مردی بود صالح در بنی اسرایل معروف به صلاح، صالحان را با او نسبت کردند. سدی گفت: نسبت او با هارون کردند - برادر موسی، برای آن که او از نژاد «۶» او بود، چنان که گویند: یا اخا «۷» تمیم و یا اخا فلان.

بعضی دگر گفتند: مردی بود فاسق و معروف به فسق، او را با او نسبت کردند از آن که گمان بردند که او خطایی کرده است «۸». ضحاک گفت «۹»: هارون برادرش بود از مادر و پدر، و بنی اسرایل فرزندان «۱۰» به نام پیغامبران بسیار نام نهادندی.

(۱). آب، آز، مش: خاندان.

(۲). مش + و.

(۳). همه نسخه بدلها: فری، قبیح باشد من الافتراء.

(۴). همه نسخه بدلها: عرب.

(۵). اساس: تطعینه، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: نجاد.

(۷). همه نسخه بدلها + بنی.

(۸). همه نسخه بدلها: با او خطایی کردند.

(۹). همه نسخه بدلها + که.

(۱۰). همه نسخه بدلها + را.

ص: ۷۴

ما کان أبوکِ امرأ سَوءٍ، پدرت مردی بد نبود و مادرت بی سامانکار نبود، این زبان ملامت به او دراز کردند.

فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ، عند آن حال مریم اشارت به عیسی کرد که: از او بپرسی. ایشان گفتند: این سخریت بتر است که از ما فسوس می‌دارد، گفتند: كَيْفَ نَكَلِّمُ، ما چگونه سخن گوئیم با آن که [۱۳-پ] او کودکی است در گاهواره! و در «کان» سه قول گفتند، یکی آن که: زیادت است، و التقدير: من هو صبی فی المهد؟ و مثله قوله: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ «۱» ... و المعنى، انتم خير أمة، و قولهم: ان كنت صديقي وصلتنی، و قول الشاعر:

على كان المسومة العراب

ای علی المسومة العراب، و قول الفرزدق - شعر:

و جيران لنا كانوا كرام

فكيف اذا رأيت ديار قومي

و گفته‌اند: «کان» به معنی صار است، چنان که شاعر گفت:

و قد كان لون الليل مثل الارندج

اجرت اليه حرّة ارحبيّة

و میرد گفت: «کان» تامه است، به معنی حدث و وجد. و نصب صَبِيًّا بر حال است. قناده گفت: گاهواره «۲» کنار مادرش بود. سدّی گفت: سنگها برگرفته بودند تا مریم را سنگسار کنند، چون عیسی به سخن گفتن در آمد، گفتند «۳»: امر عظیم، کاری عظیم است این. گفتند: چون مریم - علیها السلام - اشارت به عیسی کرد به آن معنی که این حال از او پیرسی، گفتند: من انت یا غلام؟ تو کیستی ای غلام؟ روی از ایشان بگردانید، زکریا بیامد و گفت: یا غلام! بگو اگر تو را دستوری داده‌اند که سخن گویی «۴» تو کیستی.

گفت: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**، من بنده خدایم. اهل اشارت گفتند: اول سخن که بر زبان عیسی رفت، اقرار به عبودیت بود تا ردّ باشد بر ترسایان که به الهیت او گفتند، و گفتند: او پسر خداست تعالی علواً کبیرا. همچنین امیر المؤمنین علی چون دانست که جماعتی غلاة - علیهم لعائن الله - در حقّ او آن گویند که به او لایق نباشد، مادام

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۰.

(۲). همه نسخه بدلها: گهواره.

(۳). همه نسخه بدلها + هذا.

(۴). همه نسخه بدلها + تا.

ص: ۷۵

می گفتم:

انا عبد الله و اخو رسول الله،

من بنده خدایم و برادر رسول او تا ردّ باشد برایشان. و نقش نگین این ساخت:

سبحان من فخری بانّی عبده «۱»،

سبحان آن خدایی که همه فخر علی آن است که بنده اوست، و در کلام اوست:

کفی لی فخرا ان اکون لک عبدا «۲»، و کفی لی عزّاً ان تکون لی ربّاً،

مرا فخر آن بس که بنده توام، و مرا عزّ آن بس که تو خداوند منی. در آن که گفت:

انا عبد الله و اخو رسوله لا يقولها بعدی الاّ کذاب،

جواب دو گروه داد: غال مفرط [و ناصب مفرط، گفت: من بنده خدایم تا رد باشد بر غالیان مفرط] «۳» که افراط کنند و از حدّ خود بپزند او را. و در آن که گفت:

اخو رسوله،

برادر رسولم، ردّ کرد بر ناصبیاں مقصّر که او را به پایه خود نگفتند، گفت: من برادرم و پایه برادری از پایه خلافت برتر باشد برای آن گفت:

انا عبد الله،

که تا او بود جز خدای را بندگی نکرد و روی جز پیش خدای بر زمین نهاد و بت پرستید و شرک نیاورد، ایمان آورد لا عن کفر، و هر که جز او بود ایمان از پس کفر آورد، چنان که عیسی را پیش از بلوغ به وقت تکلیف کمال عقل دادند تا اقرار داد که: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**، و کمال فضل دادند تا بار نبوت با صغر سنّ تحمّل کرد، که:

وَجَعَلَنِي نَبِيًّا.

و او را دستوری دادند تا تزکیه خود کرد که: **وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ**، مرا مبارک کرد هر کجا باشم، و شرح حال خود داد که: **وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا**، مرا به نماز و زکات وصیت کرد تا زنده باشم، او را پیش از اوان بلوغ [نه] «۴» به حسب عادت بل به خرق عادت کمال عقل داد تا رسول او را دعوت کرد، و محلّ او قابل دعوت رسول آمد پیش از وقت «۵» به اسلام در آمد و دیگران را به وقت و پس از وقت به زخم تیغ به اسلام در آورد، و آن که به قدم اختیار بطوع به اسلام در نیامد به تیغ دمار از سر او بر آورد، بازش دستوری دادند تا تزکیه خود بکرد که، شعر:

(۱). آج، لب: بانّ له عبد، آز: فآنی له عبد، آب، آط، مش: بانّی له عبد.

(۲). آج: عبد.

(۳). اساس افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه مش: افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ بلوغ.

پیش از آن که به حلم رسید، به حلم رسانیدند او را، اعنی عقل قدم او بر اهل اسلام چنان مبارک بود [که] «۲» او همه قدم در نهادند، او سابق بود و دیگران لاحق بودند به آن که «۳» به وصایت نماز و زکات رسید این وصایت او را کردند و جز او را کردند. بعضی هیچ دو نکردند و بعضی یکی کردند و یکی نکردند، و بعضی که هر دو کردند [۱۴-ر] به دو وقت کردند و از دور «۴» دولت آدم تا به «۵» منقرض عمر عالم جز او نبود که میان این هر دو جمع کرد در یک جای [و] «۶» در یک حال که: ... وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ «۷».

آنگاه با آن که عیسی این بگفت که: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ** تا ترسایان افراط نکنند، و:

آتَانِي الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا، تا به آخر، [آیت] «۸»، تا جهودان تفریط نکنند هم هر دو آنچه از خبث سریرت و اساءت سیرت ایشان بود بکردند، ترسایان گفتند: **الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ** «۹» ...، این غلو بکردند، و جهودان گفتند: هو ابن یوسف النجار. همچنین امیر المؤمنین - علیه السلام - با آن که در این معنی اطناب کرد و به کرات و تارات از این حدیث تبراً کرد، هم «۱۰» غالیان غلو رها نکردند و افراط، و هم ناصیبان در تقصیر تقصیر نکردند، ایشان گفتند: خود خدای اوست، و اینان گفتند: امام هم نیست، و به این رها نکردند تا گفتند: ایمانش به موقع قبول نیست چه ایمانش در حال صبی بود. و ایمان کودکان را موقعی نباشد. عیسی یک ساعته پیغامبری را می‌بشاید، و از او مقبول است. علی «۱۱» به نه سالگی یا به دوازده سالگی، بر اختلاف روایات، قبول تکلیف را نمی‌شاید بعد دعوت رسول، دگر این طعن بر رسول بیشتر است برای آن که رسول به احوال او عالمتر بود. اگر دانست که او اهل دعوت نیست و او را دعوت کرد تابان «۱۲» بر او باشد نه آن که امیر المؤمنین از این حال مستشعر بود، رسول نبود «۱۳»، رسول

(۱). چاپ شعرانی (۷ / ۴۰۹): صبیّا.

(۲). با توجه به اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: باز که.

(۴). آج، لب: در.

(۵). همه نسخه بدلها + وقت.

(۶-۸). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۵۵.

(۹). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۱۰). آب، آز، مش: همه.

(۱۱). مش + علیه الصلوة و السلام.

(۱۲). مش: تاوان.

(۱۳). همه نسخه بدلها + بل.

ص: ۷۷

- علیه السلام - همچنين بود تا می گوید:

لولا أنّي «۱» اشفق ان تقول فيك طوائف من أمّتي ما قالت النصارى في المسيح ابن مريم لقلت [اليوم] «۲» فيك مقالا [لا] تمرّ بملا من أمّتي الا اخذوا التراب من تحت قدميك يستشفون به،

گفت:

اگر نه آنستی که من می ترسم که گروهی از امت من در تو آن گویند که ترسایان گفتند در عیسی مریم، در تو مقالتی گفتمی و گفتاری که «۳» هیچ گروه از امت من گذر نکردیت «۴» الا «۵» خاک قدمت بر گرفتندی و در چشم کشیدندی و به آن طلب شفا کردند.

قوله: **آتَانِي الْكِتَابَ**، در او دو قول گفتند، یکی آن که: در آن حال که این می گفت، خدای تعالی وحی کرد به او و او را پیغامبری داد، و آن سخن گفتن پیش از وقت معجز او بود، و این ظاهر قرآن است و «۶» مذهب ما آن است. و این قول حسن بصری است و عکرمة و اختیار جبائی «۷».

و قولی دیگر آن است که، معنی آن است که: سیؤ تینی الکتاب و سیجعلنی نبیا، مرا کتاب خواهد دادن و مرا پیغامبر خواهد کردن، لفظ ماضی است و معنی «۸» مستقبل، چنان که: وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ «۹»، وَ نَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ «۱۰»، ای سینادی.

و آن معجز مریم را [بود] «۱۱» برای براءت ساحت او، و این نیز روا باشد و به مذهب ما لایق است در آن که معجز جز پیغامبران را روا باشد در آن «۱۲».

ابن الاخشاد گفت: آن «۱۳» مقدمه معجزه ارهاص و ترشیح نبوت او بود، و در آن خلاف کردند که عیسی در این وقت چند گاهه بود. کلبی گفت: چهل روزه بود، و باقی مفسران گفتند: یک ساعته بود.

(۱). همه نسخه بدلها: ان.

(۱۱-۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). آب، آز، مش + بر.

(۴). آب، آز، مش: نکردی.

(۵). آب، آز، مش + که.

(۶). اساس: بر، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها + است.

(۸). همه نسخه بدلها: مراد.

(۹). سوره اعراف (۷) آیه ۴۴.

(۱۰). سوره اعراف (۷) آیه ۴۸.

(۱۲). همه نسخه بدلها: باشد که بود.

(۱۳). همه نسخه بدلها: این.

ص: ۷۸

و اصل نبی از نباوت باشد، و آن رفعت باشد، فعیل به معنی فاعل «۱»، و از نبأ نیست که خبر باشد،

لقوله - علیه السلام: لا تهمزوا باسمی

، گفت: نام من به همزه مگویی تا از نباوت باشد «۲»، از نبأ نباشد.

وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا، و مرا مبارک کرد. و اصل برکت من بروک البعیر باشد، و هو الثَّبات. أُيْنِ مَا كُنْتُ، هر کجا باشم، و همچنین بود هر کجا بودی بیماران و اصحاب آفات و عاهات بر او آمدندی، او دعا کردی خدای شفا دادی، و اگر جایی قحطی بودی و باران نیامدی به برکت قدوم او باران آمدی و خصب و خیر پیدا شدی.

وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، و وصیت کرد مرا، و مراد تأکید است، یعنی مرا امر کردی امری مؤکد به نماز و زکات. و اصل نماز در لغت دعا باشد، و اصل زکات نموّ باشد و زیادت و پاکی و طهارت، و در شرع این افعال مخصوص است که ما از شرع می‌شناسیم، مراد در آیت نماز و زکات شرعی است. ما دُمْتُ حَيًّا، مادام تا زنده باشم، این را «ما» ی آمد خوانند، ای مدّة حیوتی.

وَبَرًّا بِوَالِدَتِي، تقدیر آن است که: و اوصانی ان اکون برًّا بوالدتی، و نیز مرا فرموده‌اند «۳» که: [۱۴-پ] با مادرم نیکویی کنم و طاعت دارم او را و رضای او جویم.

وَلَمْ يَجْعَلْنِي، مرا جباری متکبر متجبر نکرد، و معنی جعل علی احد الوجهین باشد، اما معنی آن بود که: با من الطافی کرد و خواهد کرد که من عند آن اختیار جبریت و شقاوت نکنم، و اما بر معنی تسمیه و حکم یعنی مرا جبار و شقی نخواند و حکم نکرد به «۵» جبریت و شقاوت من.

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ، و سلام بر من باد از خدای تعالی! و این بر سبیل دعا باشد، کانه قال: اللَّهُمَّ سَلِّمْ عَلَيَّ فِي هَذِهِ الْاِحْوَالِ. يَوْمَ وُلِدْتُ، آن روز که مرا بزادند، و آن روز که بمیرم، و آن روز که مرا زنده کنند و بر انگیزند. و نصب حَيًّا، بر حال است از مفعول. این تا به این جا حکایت کلام عیسی است - علیه السّلام - که گفت در حال طفولیت بر سبیل معجز. و گفتند: عیسی - علیه السّلام - در حال صبی همین قدر گفت «۶»

(۱). همه نسخه بدلها: مفعول.

(۲). آج، لب+ و.

(۳). همه نسخه بدلها: فرموده است.

(۴). آج، لب+ جبارا.

(۵). همه نسخه بدلها: بر.

(۶). همه نسخه بدلها: صبی هم گفت.

که خدای تعالی از او حکایت کرد، نیز سخن نگفت تا به وقت عبادت.

و روایت کرده‌اند از رسول - علیه السّلام - که او گفت: پنج کس سخن گفتند پیش از وقت گواهی «۱» یوسف فی قوله: وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا «۲» - الایة. و کودک ماشطه «۳» دختر فرعون. و عیسی - علیه السّلام - و صاحب جریح. و فرزند آن زن [که] «۴» اصحاب الاخدود او را بسوختند.

اما حدیث گواه یوسف «۵» قصه او در سورت یوسف برفت، و حدیث عیسی این است که گفتیم.

اما «۶» فرزند ماشطه دختر فرعون آن است که، سعید جبیر روایت کرد از عبد الله عباس که، رسول - علیه السّلام - گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، بویی شنیدم خوش که از آن خوشتر بویی نشنیده بودم، گفتم: ای جبریل! این چه بوی است؟ گفت: بوی ماشطه دختر فرعون است که او زنی مؤمنه بود و ایمان پنهان داشتی. یک روز سر دختر فرعون شانه می‌کرد، شانه از دستش بیفتاد «۷»، دست فراز کرد و گفت: بِسْمِ اللَّهِ، و شانه برگرفت. دختر فرعون گفت: پدرم را خواستی؟

گفت: نه، خدای خود را، و خدای تو را و خدای پدرت را «۸». گفت: پدرم را بگویم؟

گفت: هر چه خواهی می‌گویی، برفت و پدر را بگفت. او را بخواند، فرعون «۹» گفت:

خدای تو کیست؟ گفت: رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، خدای آسمان و زمین. فرعون بفرمود تا حوضی از مس بیاورند، و آتشی عظیم برافروختند، و فرزندان او را بیاوردند و یک یک را پیش آورد و در آتش می‌انداختند تا آخرین فرزندان و آن کودکی بود شیرخواره، آواز داد و گفت: اصبری یا امّاه فَاِنَّا عَلَى الْحَقِّ، ای مادر صبر کن که ما بر حقیقیم. او را در آتش انداختند و مادر را از پس او، آن بوی سوختن ایشان است.

(۱). آج، لب، گویایی، مش: گواه.

(۲). سوره یوسف (۱۲) آیه ۲۶.

(۳). آب، آط، آج، لب، مش: مشاطه.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها+ و.

(۶). همه نسخه بدلها+ حدیث.

(۷). همه نسخه بدلها+ او.

(۸). همه نسخه بدلها + خواستم.

(۹). آب، آط، آز، مش + او را.

ص: ۸۰

و اما صاحب جریح: ابو رافع روایت کند از ابو هریره، از رسول - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - که: مردی عابد بود در صومعه‌ای، او را جریح گفتند. مادرش روزی بیامد تا بر وی سلام کند، او را آواز داد و گفت: یا جریح! او نماز می‌کرد، با خویشتن اندیشه کرد، گفت: اختار صلاتی «۱» علی امی، نماز را اختیار کنم بر مادرم، نماز نبرید و جواب نداد. برفت، دگر باره باز آمد، هم در نماز بود جواب نداد. سیم بار آمد، هم در نماز بود جواب نداد. مادر دل‌تنگ شد، گفت: این فرزند با من حدیث نمی‌کند، جواب من نمی‌دهد، بار خدایا، او را از «۲» دنیا مبر تا زنان ناپارسای این شهر در روی او «۳» نگرند. و بنزدیک دیر او شبانی بود گوسپند چرانیدی و به شب با دیر او شدی. زنی ناپارسا از شهر بیرون آمد، روزی این شبان از صومعه به زیر آمد و با این زن فساد کرد.

زن آستن شد. چون او را گفتند: این کودک که راست؟ گفت: صاحب این صومعه را. مردم از شهر بیرون آمدند و صومعه را ویران «۴» کردند و او را پیش پادشاه شهر بردند.

چون به محله زنان ناپارسا رسید، ایشان به نظاره بیرون آمدند. او در نگریست «۵»، ایشان را دید، دانست که دعای مادر اوست که به او رسید، بخندید. مردم گفتند: این مرد زانی است، نه بینی «۶» که هیچ جای نخنید جز به محله زوانی. چون او را در پیش پادشاه بردند، [۱۵- ر] و این حدیث کردن گرفتند «۷»، گفت او «۸»: کجاست این غلام که بر من حوالت می‌کنی؟ آن کودک را بیاوردند. جریح او را گفت: یا غلام من ابوک، پدرت کیست؟ گفت به زبانی فصیح: فلان الرّاعی، فلان مرد شبان است.

مردم به عجب «۹» فرو ماندند، و خدای تعالی براءت ساحت او پیدا کرد، مردم گفتند:

دستور باش تا ما دیر تو «۱۰» از سیم و زر بسازیم؟ گفت: نخواهم، همچنان که بود با جایگاه کنی. باز همچنان که [بود] «۱۱» باز [جایگاه] «۱۲» کردند، و او به صومعه شد و به

(۱). اساس: صلواتی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۲). همه نسخه بدلها + این.

(۳). آج، لب: در وی.

(۴). - آب، آط، آز: بیران.

(۵). آج، لب: و در او نگریدند، آب، آط، آز، مش: آمدند او در نگرید.

(۶). نه بینی / نبینی / نبینید.

(۷). آج، لب: حدیث کردند.

(۸). همه نسخه بدلها: او گفت.

(۹). آب، آز، مش: به تعجب، آج، لب: تعجب کردند و.

(۱۰). آب، آز، مش + را.

(۱۱ - ۱۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

ص: ۸۱

عبادت مشغول گشت.

و اما کودک اصحاب الاخدود، قصه او در جای خود بیاید - ان شاء الله تعالی.

قوله تعالی: **ذَلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ**، این عیسی بن مریم است. **قَوْلَ الْحَقِّ**، مرفوع است به خبر ابتدای محذوف، ای هو قول الحق، یعنی ذلک الذی قصصنا علیک من قصّة عیسی قول الحق، و قیل: قوله **قَوْلَ الْحَقِّ**، بر «۱» این دو وجه باشد، یعنی آنچه من بر تو انزل کردم از حدیث عیسی قولی درست است، و گفتند: قول عیسی، قولی حق [و] «۲» درست است.

و وجهی دیگر آن است که: این خبر جمله اول است خبر از عیسی - علیه السلام - و التقدیر: ذلک عیسی بن مریم کلمة الحق، که از نامهای عیسی یکی کلمه است، و الحق هو الله - عزّ و جلّ، یعنی کلمة الله، و این وجهی نیکوست. و نیز روا بود که، قول الحق بدل اشمالی بود، چنان که: اعجبنی زید قوله، ای قول زید اعجبنی، ای ذلک قول عیسی بن مریم قول الحق.

و عاصم و ابن عامر و یعقوب [خواندند] «۳»: قول الحق به نصب «لام» علی المصدر، یعنی قال قول الحق، و در قراءت عبد الله آمده است: قال الحق «۴» به معنی قول الحق. و القول و القال و القیل، لغات کالعباب و العیب «۵» و الذّام و الذّیم «۶». **الذّي فيه يمترون**، آن که در او شک می کنند «۷». و الامتراء المصدر، و المریة الاسم.

ما كان لله ان يتخذ من ولد، آنکه نفی کرد از خویشتن از «۸» آن که او فرزند گیرد، گفت: نباشد خدای را، یعنی محال است در حق او، اتخاذ فرزند نه بر حقیقت ولادت نه بر طریق تبنی «۹»، چه هیچ دو بر خدای تعالی روا نیست. و «ما»، نفی

(۱). همه نسخه بدلها: در.

(۲-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آط + بمعنی الحق.

(۵). آط، آب، آز، مش: کالعاب و العیب.

(۶). آب، آز، مش: و الذاب و الذیب.

(۷). اساس: آن که شما در او شک می‌کنی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۸). اساس: جز، آط، آب، آز، مش: جواز، به قیاس با نسخه آج و ترجمه همین آیه در قسمت مربوط به ترجمه آیات، تصحیح شد.

(۹). مش: بطنی.

ص: ۸۲

است و «من» مؤکد او. **سُبْحَانَهُ**، منزّه است او. **إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا**، چون [کاری] «۱» قضا کند و حکم کند و خواهد تا باشد بر او متعذّر نبود، و مثال او در تا [تّی] «۲» و نفی تعذّر بود که یکی از شما گوید: [کن] «۳»، که مراد او بیاشد بی رنجی که به او رسد، و این بر طریقه تشبیه گفت. و بعضی دگر گفتند: این حقیقت است و خدای تعالی چون خواهد «۴» چیزی آفریند، گوید: **كُنْ**، تا عند آن در وجود آید و فرشتگان را در آن لطف نباشد «۵» و ندانند که هیچ فعل بر او متعذّر نیست.

وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ، ابن کثیر و ابو عمرو و نافع خواندند: انّ الله به فتح همزه، و باقی قرآء به کسر همزه خواندند.

فتح را چهار وجه است: ابو عمرو گفت: عطف است علی قضی، اذا قضی امرا.

و قضی انّ الله ربی و ربکم. وجه دوم «۶» اوصانی انّ الله ربی و ربکم. و سبیم «۷» قرآء گفت: و ذلك انّ الله ربی و ربکم عطف بود علی ذلك **قَوْلَ الْحَقِّ**، و محلّ او رفع است بر خبر ابتدا. چهارم بر تقدیر «لام»، و لأنّ الله ربی و ربکم، و عامل در او **فَاعْبُدُوهُ** باشد.

و آنان که به کسر خواندند کلامی مستأنف کردند «۸» و قوّت این قرآءت، قرآءت ابی است **إِنَّ اللَّهَ بِي** «واو». و وجهی دگر آن است که: عطف بود علی قوله: **إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ**، و خدای - عزّ و جلّ - خدای من و شماست او را پرستی.

آنکه گفت: **هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ**، یعنی اعتقاد بستن «۹» که او خدای جهانیان است و او را همتا و انباز نیست در عبادت، و عبادت او واجب است از آن جا که مستحقّ عبادت اوست، این جمله راه راست است.

قوله: **فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ**، جمع حزب، جماعات از میان ایشان خلاف افتاد، فاختلفوا فیما بینهم فی عیسی.

در عیسی خلاف کردند، قومی ترسایان گفتند: او خدای است و آن یعقوبیان

(۳-۲-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + که.

(۵). همه نسخه بدلها: بود.

(۶). آز: دوئم، مش: دویم.

(۷). آج، لب: سیوم.

(۸). آب، آج، لب، آز، مش: خواندند.

(۹). مش: بستند.

ص: ۸۳

بودند. و گروهی گفتند: **ابْنُ اللَّهِ «۱»** ... پسر خدای است و آن نسطوریان بودند. و گروهی گفتند: **ثَالِثُ ثَلَاثَةِ «۲»** ... و آن اسرائیلیان بودند. و قومی گفتند: دروغزنی بود که او را پدری پیدا نبود، و آن جهودان بودند. و گروهی گفتند: بنده خدای و پیغمبر خدای بود، و آن مسلمانان بودند.

آنکه گفت: [۱۵-پ] [**«۳» فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا**، وای بر کافران از حضور روزی عظیم، یعنی روز قیامت! **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ**، چه بینا و چه شنواند، چه نیکو می بینند و چه نیکو می شنوند، یعنی در دنیا که سرای تکلیف بود از دیدن و شنیدن کور و کر بودند از آن که نظر نکردند و حق نشناختند و علم به او حاصل نکردند. امروز که علوم ضروری است و آنچه خبر بود عیان است، و آنچه گمان بود یقین است، چه نیکو می بینند و نیک **«۴»** می شنوند! و این بنای تعجب است و متضمن معنی تهدید و وعید است. **يَوْمَ يَأْتُونَنا**، نصب است بر ظرف من قوله: **أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ**، چه نیک بینند و شنوند آن روز که به ما آیند، یعنی روز قیامت! **لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ**، و لکن کافران امروز در ضلال و گمراهی اند از شناختن حق در دار دنیا، برای آن که به دلیل و نظر می باید شناخت، و ایشان نظر نمی کنند.

قوله تعالى:

[سوره مريم (۱۹): آیات ۳۹ تا ۶۵]

وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (۳۹) إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِنَّا نُرْجِعُونَ (۴۰) وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۴۱) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَ لَا يُبْصِرُ وَ لَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا (۴۲) يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا (۴۳)

يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا (۴۴) يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا (۴۵) قَالَ أَرَأَيْتَ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمَ لَئِن لَّمْ تَنْتَهَ لِأَرْجُمَنَّكَ وَ أَهْجُرْنِي مَلِيًّا (۴۶) قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا (۴۷) وَ اعْتَرَلَكُمْ وَ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ ادْعُوا رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا (۴۸)

فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كَلَّامًا جَعَلْنَا نَبِيًّا (۴۹) وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (۵۰) وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۱) وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا (۵۲) وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا (۵۳)

وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (۵۴) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا (۵۵) وَ أَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا (۵۶) وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا (۵۷) أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَ اجْتَبَيْنَا إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَ بُكْيًا (۵۸)

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا (۵۹) إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَ لَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۰) جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا (۶۱) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ فِيهَا بُكْرَةٌ وَ عَشِيًّا (۶۲) تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا (۶۳)

وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا (۶۴) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَ اصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا (۶۵)

[ترجمه]

و بترسان ایشان را از روز پشیمانی «۵» چون بگذارند کار و ایشان در غفلت باشند و ایشان ایمان نیارند.

ما به میراث برداریم زمین را و آن که بر زمین است، و با ما آرند ایشان را.

و یاد کن در کتاب ابراهیم را که او راستیگر پیغامبری بود.

(۱). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۲). سوره مائده (۵) آیه ۷۳.

(۳). اساس: از این جا به بعد صفحاتی افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۴). آج، لب: و چه نیکو.

(۵). آب: پشیمان.

ص: ۸۴

چون گفت پدر خود را ای پدر! چرا می پرستی آنچه را نشنود و نبیند و نه سود کند از تو چیزی؟

ای پدر! منم که بیامد به من از دانش آنچه نیامد به تو، متابعت [من] «۱» کن تا راه نمایم تو را راه راست.

یا پدر «۲»! میرست دیو را که دیو در خدای عاصی بوده است.

ای پدر! من می ترسم که به تو رسد عذابی از خدای، [پس] «۳» باشی دیو را یاری.

گفت: رغبت می کنی «۴» تو از خدایان من ای ابراهیم؟ اگر باز نایستی تو سنگسار کنم تو را و ببر از من روزگاری دراز.

گفت: سلام بر تو، آمرزش خواهم برای تو از خدای من «۵» که او به من مهربان بوده است.

و دور شوم از شما و آنچه می خوانی از فرود سو «۶» خدای و می خوانم «۷» خدای خود مرا «۸»، شاید که نباشم به خواندن خدایم «۹» بدبخت.

چون دور شد از ایشان و آنچه می پرستیدند «۱۰» از فرود خدای، بدادیم او را اسحاق و یعقوب، و همه را کردیم پیغامبر.

(۳-۱). آط، ندارد، از آب افزوده شد.

(۲). آب: ای پدر من.

(۴). آج، لب: نفرت می نمایی.

(۵). آب، آز، مش: خود.

(۶). آب، آج، لب: فردود.

(۷). آط: بخوانی، به قیاس با نسخه آب و با توجه به معنی تصحیح شد.

(۸). آب، آج، لب: خود را.

(۹). آب، آج، لب: خدای خود.

(۱۰). آط: پرستیدن، به قیاس با آب، تصحیح شد.

ص: ۸۵

و بدادیم ایشان «۱» را از رحمت ما و کردیم ایشان را زبان راستیگری «۲» بلند.

و یاد کن در کتاب موسی [را] «۳» که او بود باخلاص و بود پیغامبری بزرگ.

و آواز دادیم او را از سوی کوه طور راست، و نزدیک کردیم او را به [راز] «۴».

و بدادیم «۵» او را از رحمت ما «۶» برادر او را هارون پیغامبری.

و یاد کن در کتاب اسماعیل را که او بود راست وعده و بود پیغامبری بزرگوار.

و بود می فرمود اهل خود را به نماز و زکات، و بود نزد خدایش پسندیده.

و یاد کن در کتاب ادریس [را] که او بود راستیگری «۷» بزرگوار [پیغامبر] «۸».

و برداشتیم او را جایگاهی بلند.

ایشان آناند که نعمت کرد خدای برایشان از پیغامبران از فرزندان آدم و از آنان که «۹» ما برگرفتیم با نوح و از فرزندان ابراهیم و یعقوب و از آنان که ره نمودیم و برگزیدیم، چون خوانند بر اینان آیات خدای بر روی درآیند سجده کنان و گریان.

(۱). آط: او را، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آب، آج، لب: راستگوی.

(۸-۴-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، آورده شد.

(۵). آب، آج، لب: بخشیدیم.

(۶). آب، آج، لب: خود.

(۷). آب: راست، آج، لب: راستگوی.

(۹). آط: آن که، به قیاس با نسخه آب، آورده شد.

ص: ۸۶

بماند از پس ایشان فرزندان که ضایع کردند نماز را و پی شهواتها «۱» گرفتند [زود باشد که] «۲» بیند عقاب را.

مگر آن که توبه کرد و بگروید و کار نیکو کرد، آنانند که درآرند ایشان را در بهشت و ستم نکنند برایشان چیزی.

بهشتهای [عدن] «۳» آن که وعده داد خدای بندگانش به غیب که وعده او کرده بود «۴».

نشنوند در آن جا سخنی بی فایده مگر سلامتی و ایشان را بود روزیشان در آن جا بامداد و شبانگاه.

آن «۵» بهشت «۶» آن بهشت است که به میراث دهیم از بندگان ما آن را که پرهیزگار باشد.

فرو نیاییم ما الا بفرمان خدایت، او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست و آنچه میان «۷» است و نبوده است خدای تو فراموشکار.

خدای آسمانها و زمین و آنچه میان آن است، او را پرست و صبر کن برای پرستش او، دانی او را ماندی.

قوله تعالی: **وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ**، حق تعالی در این آیت خطاب کرد با رسول - علیه السلام - و گفت: بترسان این کافران را و اعلام کن از حدیث روز حسرت، یعنی روز قیامت و شداید و عقوبات آن، و گفتند «۸»: آن روز را برای آن روز حسرت

(۱). آب، آج، لب: شهواتها.

(۲-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب و دیگر نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب، آج، لب+ و آمده باشد.

(۵). آب، آج، لب: این.

(۶). دیگر نسخه بدلها + آن بهشت.

(۷). آب، آج، لب + آن.

(۸). آج، لب: گفته‌اند.

ص: ۸۷

خواند که هیچ مؤمن و کافر «۱»، بر و فاجر نباشد که این روز حسرت نخورد، کافر و عاصی گوید: چرا معصیت کردیم؟ و مؤمن و مطیع گوید: طاعت چرا بیشتر نکردم؟ و ممکن بود که اصل او از یکی باشد از دو چیز که حسرت «۲» است، و حسرت «۳» کشف باشد یعنی این روز کشف کنند آنچه پوشیده باشد بر او از احوال و احوال، عند آن حسرت و پشیمانی خورد، نظیره: یَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ «۴». و نیز حسر آن باشد، که شتر را بدان برند تا حسر شود، و از رفتن باز ماند و این غایت کار باشد یعنی کار ایشان بر فروماندگی و درماندگی حاصل شوند. إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ، چون کار باز گذارند، و محل «اذ» نصب است بر ظرف. وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ، «واو» حال راست، و ایشان در غفلت و به ناکامی باشند. وَ هُمْ لَا يُؤْمِنُونَ، این خبر است که می‌دهد از احوال ایشان در مستقبل و آن که ایشان ایمان نیارند و بر کفر می‌روند. «۵»، و اهل دوزخ به دوزخ برند. و هم فی غفلة من الدنيا، و ایشان از دنیا غافل باشند.

اعمش روایت کرد از ابو صالح از ابو سعید خدری که، رسول - علیه السلام - گفت: روز قیامت مرگ را بیارند کانه کبش املح، پنداری گوسپند سیاه سپید «۶» است و از میان بهشت و دوزخ بدارند و اهل بهشت و دوزخ را گویند: این را می‌شناسی؟

گویند: آری، این مرگ است. آنگه بفرمایند تا او را بکشند، و ندا کنند،

یا اهل الجنة خلود لكم «۷» فلا موت ابد، و یا اهل النار خلود لكم فلا موت ابد

، ای اهل بهشت جاویدانی است شما را که هرگز با آن مرگ نباشد، و ای اهل دوزخ جاویدانی است شما را که هرگز با آن مرگ نباشد. آنگه رسول - علیه السلام - این آیت برخواند: وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ، ای ذبح الموت وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ، و اشارت کرد به دست فرا دنیا، و ایشان از دنیا غافل باشند.

مقاتل گفت: اگر نه آنستی که خدای تعالی قضا کرده است از تخلید اهل دوزخ و تعمیر ایشان در دوزخ، عند این حال چون این بدیدندی از غم و حسرت بمردندی.

اما حدیث ذبح مرگ علی احد وجهین باشد، اما رسول - علیه السلام - بر طریق

(۱). آج، لب+ و.

(۲-۳). چاپ مرحوم شعرانی: حسر.

(۴). سوره طارق (۸۶) آیه ۹.

(۵). آج، لب: می‌روند.

(۶). آج، لب: سیاه و سفید.

(۷). آز: بکم.

ص: ۸۸

تمثیل گفت و اما خدای تعالی این که فرماید در قیامت بر طریق تمثیل فرماید، یعنی چنان انگاری که این «کبش املح» مرگ است، چون او را کشتند طمع نیست در آن که باز زنده شود، همچنین طمع نیست کس را در آن که بمیرد و به مرگ از آنچه در اوست برهد، این خبر بر این تأویل باشد.

قوله: **إِنَّا نَحْنُ نُرِثُ الْأَرْضَ**، آنکه گفت بر طریق وعظ و تذکیر که: ما زمین را و هر چه بر زمین است به میراث برگیریم از آن جا که جمله اهل زمین بمیرند، و هیچ کس زنده نماند که به میراث ایشان از من اولیتر باشد، پس میراث ایشان به طریق ولاء «۱» مرا باشد که همه بندگان و پرستاران من اند آزاد کرده و ناکرده. آن را که [«۲» آزاد کرده‌ام به طریق ولاء میراث ایشان مرا باشد، و آنان را که آزاد نکرده‌ام، ایشان و مال ایشان مرا اند. و برای آن میراث خواند «۳» که صورت میراث دارد برای آن که میراث انتقال ملک باشد به غیری پس از وفات مالکش. **وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ**، و ایشان را با ما آرند تا جزای اعمال ایشان بدهند «۴» بر وفق عملشان.

وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ، آنکه با رسول - علیه السلام - خطاب کرد و گفت:

یا محمد! یاد کن در این کتاب قرآن جدّت «۵» ابراهیم را که او پیغامبری بود راستیگر «۶».

معنی ذکر این جا تلاوت و قصّه «۷» است، یعنی برایشان خوان و قصّه با ایشان گو در این کتاب قرآن - و کتاب، به معنی مکتوب است، کالحساب بمعنی المحسوب - ابراهیم بن تارخ بن ناخور، و صدیق، بنای مبالغت باشد، ای کثیر الصدق تا همه گفتار او صدق باشد، و کذلک السکیر و الخمیر و الشریب اذا کان من عادته السکر و شرب الخمر.

إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ، چون گفت پدرش را، یعنی آزر را. مخالفان گفتند: ابراهیم پسر آزر بود، و آزر لقب او بود و نامش تارخ بود بالحاء و الخاء روایت است، و بنزدیک ما پدرش نبود، عمّش بود. و در بعضی اخبار ما هست که: جدّش بود من قبل الامّ، او

(۱). آب: والا.

(۲). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، آورده شد.

(۳). همه نسخه بدلها+ این را.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز مش: بدهیم.

(۵). همه نسخه بدلها: حدیث.

(۶). همه نسخه بدلها: راستگوی.

(۷). همه نسخه بدلها: تلاوت قصه.

ص: ۸۹

بت پرست و بتگر بود. و بنزدیک ما نشاید که پدران پیغامبر «۱» هیچ کافر باشند لما فیہ من التَّنْفَرِ «۲» و النقص لهم،

لقوله - عليه السلام: لم يزل ينقلني الله من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات

، و کافر را وصف نکنند به طهارت، و لقوله تعالی: وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ «۳»، بر طریق منت و تعداد نعمت، و آن که عم را پدر خوانند [نزد] «۴» عرب و عجم ظاهر است، و بر این فصلی مستوفی «۵» برفت در سورة الانعام.

یا اَبْتِ، در این «تا» خلاف کردند، بعضی گفتند: برای مبالغت آورد، كالعلامة و النسابة. و بعضی دگر گفتند: بدل «یا» ی اضافه است، که بیفگندند و کسره رها کردند تا بدل بود از او، آنکه چون بر او وقف کنند. بعضی گفتند:

همچنان بر «تا» بماند و «ها» نشود، برای این به «تا» ی ممدود بنویسند «۶» تشبیها بالتاء الاصلیه. و زجاج گفت: روا باشد که در حال وقف «ها» کنند و گویند: یا ابه، قیاسا علی التاءات الزائدة. لِمَ تَعْبُدُ، چرا پرستی جمادی را که نشنود و از تو هیچ غنا و کفاف نکند؟ و این بر سبیل تقبیح صورت ایشان می گوید و تسفیه احلام آنان که روا دارند تا جماد را پرستند.

یا اَبْتِ، ای پدر من! اِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ، مرا از علم آن نصیب است، و مرا آن دادند و آن به من آمده است که به تو نیامد از علم به خدای تعالی و صفات او و توحید و عدل «۷» و علم به ثواب و عقاب. فَاتَّبِعْنِي، پسروی کن مرا تا من تو را هدایت کنم و ره نمای به ره راست، و سوی، فعیل باشد از سوا.

یا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ، ای پدر من! میپرست شیطان را، و او بت می‌پرستید و لکن چون به اغراء و اغوای شیطان بود، گفت: شیطان را می‌پرستید که شیطان و دیو همیشه در خدای - عزّ و جلّ - عاصی و نافرمان بوده است. و عصی، فعلیل باشد من العصیان، و این بنای مبالغت است.

یا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ، ای پدر «۸» می‌ترسم! فرآء گفت: این خوف به معنی علم

(۱). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: پیغامبران.

(۲). همه نسخه بدلها: التَّنْفِير.

(۳). سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۹.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: مستقصی.

(۶). آز: مدوّر ننویسند.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

(۸). آب، آط، آز، مش + من من، آج، لب + من.

ص: ۹۰

است این جا، کفوله تعالی: ... فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِفَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا «۱». ای علمنا، و خوف از باب ظنّ باشد - چنان که بیان کردیم در چند جای - و لکن للمقاربة بینهما علم را خوف خواند که عذابی از خدای به تو رسد که تو یار شیطانی، و معنی آن است که: هر گه که چنین کنی یار شیطان باشی، یعنی هر گه «۲» شیطان را پرستی یار شیطان باشی، بر این قول فَتَكُونُ منصوب «۳» علی جواب النهی بالفاء، و تقدیر آن که: لا تعبد الشَّيْطَانَ فَتَكُونُ لِلشَّيْطَانَ وَلِيًّا. و وجهی دگر در معنی آیت آن است که: من می‌ترسم که عذابی به تو رسد از خدای تعالی از باب خذلان و تخلیه که یار شیطان شوی «۴»، و این بر طریق عقوبت بود و بر این وجه عطف باشد علی يَمَسُّكَ. و گفتند معنی آن است که: تو را ولایت شیطان لازم شود برای آن که او را پرستی، و این معنی قول اول است. و گفتند معنی آن است «۵»: فَتَكُونُ موكولا الى الشَّيْطَانَ، که آنگاه تو را با شیطان گذارند، و این بر هر دو وجه که گفتیم راست باشد، هم بر عبادت شیطان [۱۶-ر] و هم بر رسیدن عذاب از رحمان.

قال، گفت یعنی آزر: أُرَاغِبُ أَنْتَ «۶»، تو رغبت همی نمایی از خدایان من؟

یقال: رغب «۷» عنه، خلاف رغب فیه، یعنی تو را نمی‌باید و بر کار تو ساخته نیست.

لَئِنْ لَمْ تَنْتَه، اگر از این مقاتلت باز نیایی «۸»، لَأَرْجُمَنَّكَ، سنگسار کنم تو را، و این قول حسن است. سدّی و ابن جریج و ضحاک گفتند: قذف کنم «۹» تو را و دشنام دهم «۱۰» و مساوی تو گویم، و گفتند: تو را از خویشتن دور بیندازم. وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا، و اگر باز نخواهی استادن «۱۱» برو و از من ببر مدّتی و روزگاری دراز. فَرَأَى كَفْت:

اشتقاق «۱۲» من الملاوة است، يقول العرب: كنت عنده مَلُوة و مُلُوة و مِلُوة و ملاوة، ای دهر، یقال: تملّيته ای عشت معه ملاوة، قال الشّاعر:

(۱). سوره كهف (۱۸) آیه ۸۰.

(۲). همه نسخه بدلها: هرگاه كه.

(۳). همه نسخه بدلها: باشد.

(۴). همه نسخه بدلها: باشی.

(۵). همه نسخه بدلها + كه.

(۶). همه نسخه بدلها + عن الهتی.

(۷). آب، آز، مش: رغب.

(۸). همه نسخه بدلها + و از این گفتار باز نایستی.

(۹). آج، لب: کنیم.

(۱۰). آج، لب: دهیم.

(۱۱). همه نسخه بدلها + از بر من.

(۱۲). آط + او.

و این قول سعید جبیر است، و سدّی و عبد الله عباس و قتاده و عطیه و ضحاک گفتند: **مَلِيًّا** ای سویا سلیمان «۱»، از بر من برو به سلامت بی آزاری تا تو را نباید زدن و جراحت کردن و عقوبت کردن، و هو من قولهم: فلان مَلِيًّا بهذا الامر اذا كان قويا عليه مضطعا به.

قال، گفت، یعنی ابراهیم - علیه السلام: **سَلَامٌ عَلَيْكَ** گفتند، معنی آن است که: سلامت باد تو را به حقّ ابوّه و تربیت، و گفتند: بر سبیل وداع گفت، که در حال وداع بر یکدیگر سلام کنند و دعا به سلامت کنند یکدیگر را، و گفتند: جواب آن گفت که او گفت: ... **لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ لَأَرْجُمَنَّكَ**، تا این را کار بسته باشد که خدای تعالی گفت: ... **وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا** «۲» به جواب سفاقت سفیهان حلیمان سلام گویند تا سلامت یابند. **سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي**، در او چند قول گفتند، یکی آن که: در معنی مشروط است اگر چه به صورت مطلق است، و تقدیر آن است که: ان ترکت عبادة الاوثان و آمنت بالله، آمرزش خواهم برای تو اگر ایمان آری به خدای و بت پرستیدن رها کنی. قولی دیگر آن که: بر اصل عقل گفت، که از روی عقل عفو کفّار نیکوست و در شرع او قطعی نبود علی عقاب الکفّار قطعاً، و چون این مجوّز «۳» باشد استغفار نکو باشد برای کافران. و وجهی دگر آن که: پدر او را وعده داد در سرّ که ایمان خواهم آوردن چنان که در سورة التّوبة گفت: **وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ اِبْرَاهِيمَ لَابِيهِ اِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَّهَا اِيَّاهُ** «۴» - الایة.

اِنَّهٗ كَانَ بِي حَفِيًّا، که خدای تعالی به من همیشه لطیف و مهربان بوده است.

و الحفاوة، البر و اللطافة يقال: حفى بفلان يحفى حفاوة و تحفى «۵» به تحفياً «۶» و احفى بالمسألة «۷» اذا بالغ فيه، و این نیز هم از مهربانی باشد.

(۱). همه نسخه بدلها + ای.

(۲). سورة فرقان (۲۵) آیه ۶۳.

(۳). اساس: مجزم، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). سورة توبه (۹) آیه ۱۱۴.

(۵). آب، آج، لب: يحفى.

(۶). همه نسخه بدلها: حفياً.

(۷). اساس: بالملة خوانده می‌شود، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

ص: ۹۲

وَأَعْتَزَلَكُمْ، این هم «۱» حکایت حدیث ابراهیم است، گفت: دور شوم از شما و از این بتان که بدون خدای می‌خوانی، و من خدای خود را خوانم که مستحقّ عبادت و پرستش است که من دانم که به خواندن او بدبخت نشوم، چنان که شما به خواندن این اصنام بدبختی. و گفتند: شقی نباشم «۲» به دعای او برای آن که مرا اجابت کند و نومید نکند.

فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ، چون از این جا «۳» برید و دور شد. مقاتل گفت: ایشان را به کویی «۴» رها کرد و او به بیت المقدس شد. وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، و آنچه بدون خدای می‌پرستیدند از اصنام، «ما» موصوله است و محلّ او نصب است عطفاً علی «هم». وَ وَهَبْنَا لَهُ «۵»، بدادیم او را در آن هجرت اسحاق، و پسر اسحاق یعقوب. وَ كَلَّمَا جَعَلْنَا نَبِيًّا، و هر یکی را از اسحاق و یعقوب پیغامبر کردیم.

وَ وَهَبْنَا لَهُمْ، بدادیم ایشان را از رحمت ما و انواع نعمت ما، و گفتند: به رحمت، نبوت خواست، کقوله: أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ «۶»...، کلبی گفت: مال و فرزندان خواست. وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا، عبد الله عباس و حسن گفتند:

ثنای نیکو خواست از «۷» هر ملّتی که جمله اهل ملل از جهودان و ترسایان و گبرکان و مسلمانان ایشان را نیک گویند، و يقول العرب: جاءني لسان فلان، ای رسالته بخیر او شرّ، و این جا برای آن مخصوص آمد «۸» که صدق با او مقرون کرد، و آن جا که قرینه خلاف این باشد بر قرینه حمل کند «۹»، و آن جا که مطلق بود بر عموم، قال الشاعر:

شعر [۱۶-ب] ائی اتنتی لسان لا أسرّ بها من علو لا عجب منها و لا سخر

جاءت مرجمّة قد كنت احذرها لو كان ينفعني الاشفاق و الحذر

و گفتند معنی آن است که: ما ایشان را پیغامبرانی کردیم که به زفان «۱۰» صدق و

(۱). آب، آط، مش: همه.

(۲). مش: نباشیم.

(۳). همه نسخه بدلها: از ایشان.

(۴). آج، لب: کوهی.

(۵). همه نسخه بدلها+ این جواب «لَمَّا» ست، یعنی چون از ایشان اعتزال کرد.

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۳۲.

(۷). همه نسخه بدلها+ اهل.

(۸). همه نسخه بدلها+ به خیر.

(۹). همه نسخه بدلها: کنند.

(۱۰). همه نسخه بدلها: زبان.

ص: ۹۳

علو بر خدای تعالی ثنا گفتندی.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى، و نیز یاد کن و قصّه بازگوی ای محمد در این کتاب قرآن موسی را. **اِنَّهُ كَانَ مُخْلِصًا**، که او مردی بود با اخلاص در عبادت، از ریا دور. کوفیان خوانند «۱» مگر أبو بکر: **مُخْلِصًا**، به فتح «لام یعنی مختارا للنبوة، برگزیده‌ای برای پیغامبری. و روا بود «۲» معنی مخلص معصوم باشد، یعنی خالص کرد او را از معاصی به الطاف. **وَ كَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**، و او پیغامبری بود فرستاده به خلقان از قبل خدای تعالی، بلند قدر و بزرگ مرتبه بود.

وَ نَادَيْتَاهُ، ما او را ندا کردیم از جانب راست کوه طور، و آن کوهی است میان مصر و مدین، و ندا آن بود که «۳»: **اِنِّي اَنَا اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ** «۴». آنگه با او سخن گفت و این در شب آدینه بود. **وَ قَرْنَاهُ نَجِيًّا**، ما او را به حضرت خود نزدیک «۵» گردانیدیم تا کلام ما بشنود.

عبد الله عباس گفت: او را به حجاب اعلی نزدیک گردانید تا صریح «۶» که بر لوح محفوظ می‌رفت و می‌نوشتند بشنید. و گفتند معنی آن است که: محلّ او از ما محلّ بنده بود که خداوند در منزل «۷» کرامت به خود نزدیک بکند. و نجیّ، فعل است به معنی فاعل «۸» کالاکیل و الجلیس و التّدیم، یعنی مناجی ما بود و با ما راز گفت و ما با او، و نصب او بر حال است از مفعول.

وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا، و ما بدادیم او را از رحمت و فضل خود برادرش هارون و نیز پیغامبر بود، و نصب او هم برحال است چون او از ما درخواست فی قوله: وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي «۹» ...، و وزیر مرا از اهل من کن، هارون را که برادر من است.

وَادْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ، و نیز یاد کن در کتاب قرآن اسماعیل را. إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ، که او راست وعده بود چون وعده دادی انجام کردی و خلاف

(۱). همه نسخه بدلها: خواندند.

(۲). همه نسخه بدلها + که.

(۳). همه نسخه بدلها + گفت.

(۴). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۰.

(۵). اساس: بزرگ، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها + قلم.

(۷). همه نسخه بدلها: منزلت.

(۸). آط: مفاعل، آج، لب: مفاعله.

(۹). سوره طه (۲۰) آیه ۲۹.

ص: ۹۴

نکردی. گفتند: مردی او را گفت در بعضی مواضع آن جا باش تا من با نزدیک تو آییم، یک سال آنجا مقام کرد. تا او باز آمد، این قول کلبی است. مقاتل گفت: سه روز مقام کرد. وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا، و پیغامبری بلند منزلت بود.

وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ، ای قومه، و او قوم خود را به نماز و زکات فرمودی. و در قراءت عبد الله مسعود «قومه» است، و اهل او خواص او باشند از قرابات او. وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا، و بنزدیک خدای پسندیده بود، و اصل مرضی، مرضوی بوده است، «واو» را «یا» کردند و ضمّه کسر «ا»، آنگه در «یا» ادغام کردند.

وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا، و نیز یاد کن در کتاب ادريس پیغامبر را- و نام او اخنوخ بود- و او را برای درس کتاب ادريس خواندند، و او اوّل کس بود که خط نوشت و جامه دوخت و جامه دوخته پوشید، و اوّل کسی بود که در علم حساب و سیر کواکب نظر کرد، اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا.

وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا، و او را جای بلند رفیع بکردیم، و بر جای بلند بردیم، گفتند: بهشت خواست. ضحاک گفت: بر آسمان ششم است.

مالک بن صعصعه گفت رسول- علیه السلام- گفت: شب معراج که مرا به آسمان بردند، ادريس را دیدم بر آسمان چهارم.

و سبب بردن او بر آسمان، عبد الله عباس گفت و کعب الاحبار و علمای سیر که: سبب آن بود که ادريس روزی می رفت در گرمای آفتاب رنجور شد، گفت: بار خدایا! من یک روز در گرما «۲» طاقت نمی دارم «۳»، آن فریشته که او حامل آفتاب است به یک روز پانصد ساله راه می برد «۴»، اثر او به او نزدیک است ثقل و گرمای آفتاب بر او چگونه باشد؟ بار خدایا! سبک گردان بر او و گرمایش از او بردار، آن فریشته بر دگر روز از راحت و خفت «۵» و استراحت حرارت چیزی یافت «۶» که معهود نبود او را،

(۱). همه نسخه بدلها: و ضمّه را کسره.

(۲). آط، آب، آز، لب: در گرمای آفتاب، آج: در آفتاب و گرمای آن.

(۳). همه نسخه بدلها: نمی آرم.

(۴). آط، آب، آز: می برد، آج، لب: می رود.

(۵). همه نسخه بدلها: راحت خفته.

(۶). آب، آز: دید.

ص: ۹۵

گفت: بار خدایا! این چیست که من این راحت ندیده ام هرگز؟ خدای تعالی گفت:

بنده من ادريس تو را دعا کرد، من اجابت کردم. گفت: بار خدایا! چه بلند همت [۱۷- ر] بنده ای است و رحیم و مشفق! دستور «۱» باش تا بروم و او را ببینم و «۲» سلام کنم و شکر این نعمت بگذارم. خدای تعالی دستوری داد او را، بیامد و ادريس را سلام کرد «۳» و پرسید و بر او بنشست و ادريس از او خبرها «۴» می پرسید، آنگه او را گفت: اگر هیچ ممکن باشد که ملک الموت را ببینی و بگویی «۵» در اجل من تأخیری بکن «۶»، تا من در شکر و عبادت خدای بیفزایم. او گفت:

این معنی به دست ملک الموت نباشد، و لکن من بگویم تا هر چه ممکن باشد که با آدمی کند از کرامت و تخفیف، در حق تو به جای آرد. آنگه این فریشته او را بر گرفت و به آسمان دنیا برد عند مطلع الشمس - آن جا که آفتاب بر آید - و او را آن جا بنهاد و بنزدیک ملک الموت رفت و گفت: به حاجتی آمده‌ام بر تو، گفت: آنچه به دست من بود مبدول است. گفت: مرا دوستی است، او را ادریس گویند، اگر ممکن باشد که در اجل «۷» تأخیری کنی تا او در عبادت بیفزاید، گفت: این «۸» به من تعلق ندارد، اما این توانم کردن که وقت وفات و اجل او تو را بگویم تا او را معلوم کنی تا او مستعد باشد و کارک «۹» خود ساخته دارد، آنگه دیوان آجال برگرفت و در «۱۰» نگرید، گفت: نام بنده‌ای گفتمی مرا که «۱۱» همانا که در این عمرهای دراز نمیرد، گفت: چگونه؟ گفت: برای آن که چنین نوشته است که: این بنده بنزدیک مطلع آفتاب میرد، و او خدای داند که کی آن جا رسد. گفت: من او را بنزدیک مطلع آفتاب رها کردم. او گفت: اگر چنین است اجل او در آمد، همانا که تو با نزدیک او شوی او مرده باشد. فریشته باز آمد او را «۱۲» مرده یافت، از خدای تعالی در خواست تا او را زنده کرد و به آسمان برد،

(۱). آط، آب، آز: مرا دستور، آج، لب: مرا دستوری.

(۲). همه نسخه بدلها + او را.

(۳). آط، آب، آز: سلام گفت.

(۴). همه نسخه بدلها: چیزها.

(۵). همه نسخه بدلها: بینی بگو.

(۶). همه نسخه بدلها: کند.

(۷). همه نسخه بدلها + او.

(۸). آب، آط، آز: آن.

(۹). آب، آج، آز، لب: کار.

(۱۰). همه نسخه بدلها + او.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بنده‌ای که گفتمی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: ادریس را.

فذلک قوله: وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا.

وہب منبہ گفت: ہر روز چندانی عبادت از ادیس بہ آسمان می بردند کہ از جملہ اہل زمین، فرشتگان از آن عجب بماندند «۱»، ملک الموت را تا سہ «۲» دیدار او خاست «۳»، از خدای تعالی دستوری خواست «۴» تا بیاید و او را زیارت کند، خدای تعالی او را دستوری داد، بنزدیک او آمد بر صورت آدمی، و بر او سلام کرد و با او مصاحبت کرد. و ادیس صائم اللہر بودی، و چون وقت افطار بود «۵» طعام پیش «۶» آوردند، او طعام نخورد. سہ شب ہمچنین بود. ادیس را منکر آمد، گفت: مرا بگوی تا تو کیستی؟ گفت: من ملک الموت ام. از خدای تعالی درخواستم «۷» تا مرا با تو صحبت دہد. دستوری داد مرا، گفت: اکنون کہ «۸» تو را با من صحبت افتاد مرا بہ تو حاجتی است، گفت: چیست آن؟ گفت: قبض روح من کنی. خدای تعالی وحی کرد بہ وی کہ: قبض روح او کن. ملک الموت جان او را گرفت «۹» و خدای تعالی او را زندہ کرد، پس از یک ساعت ملک الموت گفت: چرا قبض روح خواستی، و فایده در او چہ بود؟ گفت: تا سختی مرگ بچشم بچاردہ باشم آن را.

آنگاہ گفت: مرا آرزوی دیگر است، و آن، آن است کہ مرا بہ آسمان بری تا آسمان بنگرم و بہشت و دوزخ ببینم. خدای تعالی دستوری داد، ملک الموت او را بر گرفت و بہ آسمان برد و در آسمانها بگردانید تا او بدید و او را بہ «۱۰» دوزخ برد، گفت: بفرمای تا در دوزخ بگشایند، بگفت تا در بگشودند و او در رفت و بنگرید.

آنگہ بیرون آمد و گفت: مرا بہ بہشت بر تا بہشت بنگرم. او را بہ بہشت برد و در بزد تا در بگشادند، و او در بہشت می گردید. چون بہ آن جا رسید کہ جای او بود بنشست، گفت: تا ساعتی بیاسایم «۱۱». چون ساعتی بنشست، ملک الموت او را گفت: برخیز

(۱). ہمہ نسخہ بدلہا + و.

(۲). ہمہ نسخہ بدلہا: آرزوی.

(۳). ہمہ نسخہ بدلہا: خواست.

(۴). ہمہ نسخہ بدلہا: خدای در خواست.

(۵). لب: بودی.

(۶). آج، لب: پیشش.

(۷). همه نسخه بدلها: از خدای دستوری خواستم.

(۸). همه نسخه بدلها: چون.

(۹). همه نسخه بدلها: او بر گرفت.

(۱۰). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برآسام.

ص: ۹۷

تا تو را با مقرّ خود برم. او گفت: من نمی‌آیم، تو برو که این جای موافق است مرا.

فتحا کما الی اللّٰه، به حکومت به خدای رفتند، خدای تعالی گفت: رها کن او را که اگر بلیّات و محن و تکالیف دنیا مقاسات بایست کردن، کرد. و اگر مرگ بایست چشیدن، بچشید. و اگر احیاء و اعادت بایست دیدن، بدید. و اگر بر دوزخ گذر بایست کردن، کرد. و اگر در بهشت به جای خود بایست رسیدن، برسید. او را رها کن که او به جای خود نشسته است، فذلک قوله: وَ رَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا.

أُولَئِكَ الَّذِينَ، اینان، یعنی این پیغامبران که ذکر ایشان رفت «۱»، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، آنانند که خدای تعالی نعمت کرد بر ایشان مِنْ النَّبِيِّينَ، از پیغامبران مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ، از فرزندان آدم «من» اوّل تبیین است، و «من» دوم تبعیض [۱۷- پ].

[«۲» وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ، و از آنان که «۳» ایشان را برگرفتیم با نوح در کشتی. وَ مِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْرَائِيلَ، و از فرزندان ابراهیم و یعقوب. وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا، و از آنان که ما ایشان را هدایت دادیم به اسلام، یعنی به بیان و الطاف. وَ اجْتَنَبْنَا، و ایشان را برگزیدیم. إِذَا تُلَى عَلَيْهِمْ، چون بر ایشان خوانند آیات خدای، خَرُّوا، به روی در آیند سجده کنندگان و گریه کنندگان. سَجَدَ، جمع ساجد باشد، و بکی، جمع باکی باشد، و اصل او بکوی بوده است چنان که گفتیم، و نصب هر دو بر حال است.

گفتند: آیت در «۴» مؤمنان اهل کتاب آمد - عبد الله سلام و قوم او.

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ، باز ماندند پس ایشان بازماندگانی بد «۵»، يقال: فلان خلف صدق من ابيه و خلف سوء. نیک را خلف و بد را خلف، قال:

و بقیة فی خلف کجلد الاجرب

ذهب الذین یعاش فی اکنافهم

و خلف، خلاف قَدَام باشد، و خلف سخن بد باشد، و فی المثل: سکت الفاء و نطق خلفا. و فَرَاءٌ و زَجَّاجٌ گفتند: این فرق از جهت لفظ نیست، و هر دو یکی باشد، جز که فرق به قرینه داند، نبینی که می‌گویند: خلف صدق و خلف سوء، و در آیت

(۱). همه نسخه بدلها + الذین.

(۲). اساس: از این جا صفحاتی افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۳). لب + ما.

(۴). آج، لب + شأن.

(۵). آج، لب: اند.

ص: ۹۸

گفت: **أَضَاعُوا الصَّلَاةَ**، نماز ضایع کردند. **وَأَتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ**، و به دنبال شهوتها رفتند.

گفتند: مراد جهودان اند که از فرزند پیغامبران بودند، نسب با ایشان داشتند و لکن سیرت ایشان نداشتند. مجاهد و قتاده گفتند: در این اُمَّت اند **أَضَاعُوا الصَّلَاةَ**، یعنی نمازهای فریضه رها کردند.

عبد الله مسعود و قاسم بن مخیمره و ابراهیم گفتند: اضاعت الصلوة، تأخیرش باشد از وقت خود. قرّة بن خالد گفت: یکی از جمله رعایای ضحاک نماز دیگر را تأخیر کرد تا نزدیک بود که آفتاب فرو شود، ضحاک این آیت بر خواند و گفت: اگر کسی نماز خود رها کند بر من بهتر باشد از آن کس که ضایع کند. **وَأَتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ**، مقاتل گفت: آنان اند که نکاح خواهر پدری روا دارند و حلال گویند.

کلبی گفت: مراد لذات است و شرب خمر. مجاهد گفت: این آنگه باشد که قیامت نزدیک رسد و صالحان اُمَّت محمد بروند تا جاهلان به زنا و لواطه مشغول شوند.

ابو سعید خدری روایت کرد از رسول - علیه السلام - که: او این آیت بخواند و گفت: اینان پس از شصت سال باشند از هجرت من، و امیر المؤمنین علی - علیه السلام - گفت: این آنگاه باشد که بناها بلند کنند و اسبان «۱» منظور نشینند و جامه‌های مشهور پوشند. وهب گفت: **فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ**، خلف شرابون للقهوات، لَعَابُونَ بالكعبات. رگابون للشهوات، متبعون للذات، تارکون للجمعات، مضیعون للصلوات، کعب گفت: در آخر زمان گروهی پدید آیند تازیانها «۲» به دست گرفته به مانند

دنباله‌های گاو، مردمان را به آن زند، آنکه این آیت بخواند: **فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا**، ایشان غیّ بینند، و «غیّ»، ضدّ رشد باشد، یعنی ایشان راشد نباشند، و «غیّ» بین خبیث و نومیدی بود، یعنی از ثواب ابرار نومید باشند.

عبد الله مسعود گفت: «غیّ»، نام جویی است در دوزخ. عبد الله عباس گفت:

«غیّ»، نام وادی است در دوزخ، اهل دوزخ از گرمای آن پناه با خدای می‌دهند.

آن وادی برای زانی مصر است و شارب خمر مدمن، و آکل ربا که نزول نکنند از آن،

(۱). چاپ شعرانی (۷/ ۴۲۴): آشیان.

(۲). تازیانه/ تازیانه‌ها.

ص: ۹۹

و آنان که در مادر و پدر عاق باشند، و گواه دروغ، و زنی که فرزندی «۱» دیگری بر شوهر ببرد، گوید آن «۲» او باشد. و عطا گفت: «غیّ»، نام وادی است که به جای آب در او خون و ریم باشد. وهب گفت: جویی است در دوزخ که از آن دورتر نیست، و طعمش خبیث «۳»، کعب گفت: وادی است در دوزخ که از آن دورتر نیست به قعر و سخت‌تر نیست به گرما، در او چاهی است آن را بهیم خوانند، هرگه که آتش دوزخ بمیرد، خدای بفرماید تا در آن وادی بگشایند تا آتش دوزخ به او تیز شود. ضحاک گفت: **غَيًّا**، ای خسران، زبان بینند، و گفتند: عذابا.

إِلَّا مَنْ تَابَ، آلا آن کس که توبه کند از کفر و عمل صالح کند و ایمان آرد که ایشان را به بهشت برند و از ثواب مستحقّ ایشان چیزی باز نگیرند و نقصان نکنند.

آنکه گفت: **جَنَّاتِ عَدْنٍ**، بهشتهای مقام، و این بدل جنت است، و برای آن به لفظ جمع گفت که هر مؤمنی را از آن بستانی باشد، و بیان کردیم که: اصل او من الجنّ و هو السّتر. بستانی که از بسیاری درخت، زمین را بیوشد، و عدن اقامت بود من قولهم: عدن بالمقام اذا اقام به، که خدای تعالی وعده داده است بندگان را به غیبت، یعنی ندیده‌اند ایشان، و گفتند: یعنی به قیامت. **إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا**، گفتند:

وعده «۴»، به معنی موعود است، و مأتیّ به معنی مفعول، من قولهم: اتيت الامر اذا فعلته، و معنی آن باشد که آنچه او به آن وعده داد کرده باشد، یعنی وعده او [نقد باشد. و گفتند: مأتیّ که مفعول است، به معنی آتی است که فاعل باشد، یعنی وعده او آمده باشد، یعنی لامحاله باشد، و قال الاعشى:

و ساعيت معصيا عليها وشاتها

ای عاصبا، و این بیت به این شهادت معتمد نیست، و چون اندیشه کنند، معصی بر جای خود است. و گروهی اهل معنی گفتند: ایتیان از آن فعلهاست که فاعل و مفعول در او راست باشد، يقال: أتیت علی خمسين سنة «۵» و مثله: البلوغ

(۱). آب، آج، لب: فرزند.

(۲). چاپ مرحوم شعرانی: که نه آن.

(۳). آط و همه نسخه بدلها: خیث، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۴۲۵) تصحیح شد.

(۴). آب، آز، مش: وعد.

(۵). کذا در آط و همه نسخه بدلها، چاپ شعرانی (۷/ ۴۲۵)، + و اتت علی خمسون سنة.

ص: ۱۰۰

و الإدراک، يقال: بلغت الکبر و بلغنی الکبر. بر این قاعده فرق نباشد میان اتی و مأتی.

لا یَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا، در آن بهشتها نشنوند سخن لغوی بی فایده. **إِلَّا سَلَامًا**، استثنای منقطع است، المعنی: لکن سلام شنوند و تحیت از یکدیگر و از خدای تعالی، فی قوله: **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ** «۱». زجاج گفت، معنی آن است که:

کلامی نشنوند که ایشان را در اثم افکند، بل کلامی شنوند که ایشان را به سلامت رساند. **وَأَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا**، و روزی ایشان را می رسد بامداد و شبانگاه، یعنی به اوقاتی مقدر بر تقدیر بامداد و شبانگاه، برای آن که در بهشت شب نباشد و روز که در او آفتاب بر آید و فرو شود.

یحیی بن ابی کثیر گفت: عرب در روزگار خود هر کس را که چاشت بخوردی و شام بودی، بنزدیک او گفتندی متنعم است، خدای تعالی برای این گفت: **بُكْرَةً وَعَشِيًّا**.

ولید بن مسلم گفت، زهیر بن محمد را پرسیدم از این آیت، گفت: در بهشت شب و روز نباشد، بل مقدار [شب] «۲» و «۳» با سلامت «۴» باشد.

تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا، که آن بهشت است این که ما به میراث [دهیم] «۵» از بندگان ما به آن که پرهیزگار باشد، و برای آن لفظ میراث گفت که، خدای تعالی - علی ما جاء فی الاخبار - برای هر بنده مکلف جایی معین

کرده است در بهشت و دوزخ، چون مرد ایمان آرد و اختیار طاعت کند آن جای او به کافران دهند، و چون کفر آرد و معصیت کند، او را به دوزخ برند و جای او بر طریق میراث به مؤمنان و متقیان دهند، و این وجهی لطیف است.

قوله: **وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ**، عبد الله عباس و ربیع و ضحاک و مجاهد و ابراهیم گفتند، سبب نزول آیت آن بود که رسول - علیه السلام - جبریل را گفت: چرا

(۱). سوره یس (۳۶) آیه ۵۸.

(۲-۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۴). آج، لب: گفت اکل بر این وجه به سلامت.

(۵). آط و دیگر نسخه بدلها: ندارد، با توجه به ترجمه همین آیه در صفحات قبل آورده شد.

ص: ۱۰۱

بیش از این که می آیی، نیایی بر من؟ او این آیت آورد که: ما جز به فرمان خدا فرو نیاییم.

مجاهد گفت: جبریل روزی چند باز استاد «۱» و بنزد رسول نمی آمد. چون پیامد، رسول - علیه السلام - گفت:

ما حبسک عنّا

، تو را چه باز داشت از ما؟ گفت: ما چگونه آییم و در قوم تو کسانی هستند که ناخن نمی گیرند، و سبوت نمی پیرایند، و مسواک نمی کنند؟ و این آیت فرود آمد که: **وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ**.

عکرمه و قتاده و ضحاک و مقاتل و کلبی گفتند: این آنگه بود که جهودان رسول را پرسیدند از حدیث اصحاب الکهف و ذو القرنین و روح، او گفت:

ساخبرکم غذا

، و لم یقل ان شاء الله، فردا شما را خبر دهم و به مشیت استثنای نکرد. جبریل چند روز نیامد. عکرمه گفت: چهل روز، مجاهد گفت: دوازده روز، تا مشرکان گفتند: ربّ محمد ودعه و قلاه. آنگه چون جبریل آمد، رسول - علیه السلام - گفت: ای برادر «۲» مرا آرزوی دیدار تو سخت شد! گفت: یا رسول الله! ما بندگان مأموریم، جز به فرمان کاری نتوانیم کرد، آنگه که گویند برو برویم، چون گویند مرو نرویم، و این آیت آورد: **وَمَا نَنْزِلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ**، ما فرو نیاییم جز به فرمان خدای تو «۳». **لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا**، او راست آنچه پیش ماست و آنچه پس ماست.

در او چند قول گفتند، مقاتل گفت: آنچه پیش ماست از آخرت و آنچه باز پس گذاشتیم از دنیا. **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ**، و آنچه میان آن هر دو است، و آن زمانی بود که از میان دو نفخه باشد، و آن چهل سال بود. بعضی دگر گفتند، معنی آن است که:

ابتدای خلق ما او راست، و آجال ما را نهایت به اوست. **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ**، و آنچه میان آن است از عمر دنیا.

و بعضی دگر گفتند: **مَا بَيْنَ أَيْدِينَا** ما بقی من الدنیا، آنچه از دنیا مانده. **وَمَا خَلْفَنَا**، و آنچه باز پس گذاشتیم، **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ**، آنچه میان است از مدّت عمر ما. و گفتند: **مَا بَيْنَ أَيْدِينَا** من الثواب و العقاب، **وَمَا خَلْفَنَا** ما مضی من اعمارنا، **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ** ما نحن فيه الی یوم القیامة.

(۱). آج، لب: بایستاد.

(۲). آج، لب+ کجایی که.

(۳). آب، آز، مش: تعالی.

ص: ۱۰۲

و بعضی دگر گفتند: **مَا بَيْنَ أَيْدِينَا** قبل خلقنا، پیش آن که ما را آفرید، **وَمَا خَلْفَنَا** بعد آن یمیتنا، پس از آن که ما را بمیراند. **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ**، آنچه در اویم از زندگانی.

بعضی دگر گفتند: **مَا بَيْنَ أَيْدِينَا**، آنچه در پیش ماست از آسمان تا به زمین چون فرود آییم. **وَمَا خَلْفَنَا**، آسمان چون از او فرود آمده باشیم. **وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ**، ما بین السماء و الارض، و آنچه میان آسمان و زمین است، یعنی این جمله خدای راست و مقدور اوست، و به امر و فرمان اوست. **وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا**، خدای تو فراموشکار نبوده است هرگز، اگر خواستی که وحی فرستد در این مدّت، بفرستادی که نسیان بر او روا نیست.

رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ «۱»، بدل **رَبِّكَ** است، و روا بود که خبر مبتدای محذوف بود، ای هو ربّ السموات و الارض، او خدای آسمانها و زمین است که هر دو ملک و ملک اوست، و آنچه میان آسمان و زمین است هم در ملک اوست. **فَاعْبُدْهُ**، او را پرست و بر عبادت او صبر کن، و خود را بر آن به رغم خود جبر کن. **هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا**، او را همانمی دانی؟ عبد الله عبّاس گفت، یعنی مثلی و عدلی. کلبی گفت، معنی آن است که: کس را دانی که او را الله خواندند جز او را؟ و حقیقت آن که، که کس را دانی که استحقاق عبادت دارد به آن که قادر باشد بر آن که او قادر است از «۲» اصول نعم؟

[سوره مریم (۱۹): آیات ۶۶ تا ۹۸]

وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ أَ إِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا (٦٦) أَوْ لَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْئًا (٦٧) فَوَرَّبُّكَ لَنُحْشِرُنَّهُمْ وَ الشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا (٦٨) ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا (٦٩) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا (٧٠)

وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا (٧١) ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا (٧٢) وَ إِذَا تَتَلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا (٧٣) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَ رَعِيًّا (٧٤) قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَ إِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا (٧٥)

وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَ الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ مَرَدًّا (٧٦) أَمْ فَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَأُوتِينَ مَالًا وَ وَلَدًا (٧٧) أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (٧٨) كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا (٧٩) وَ نَرِيهِ مَا يَقُولُ وَ يُأْتِينَا فَرَدًّا (٨٠)

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا (٨١) كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا (٨٢) أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّؤُهُمْ أَزًّا (٨٣) فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا (٨٤) يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا (٨٥)

وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وَرِدًّا (٨٦) لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا (٨٧) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا (٨٨) لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا (٨٩) تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا (٩٠)

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا (٩١) وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا (٩٢) إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا (٩٣) لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَ عَدَّهُمْ عَدًّا (٩٤) وَ كُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا (٩٥)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (٩٦) فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا (٩٧) وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا (٩٨)

[ترجمه]

قوله تعالى: و می گوید این آدمی چون من بمیرم برون آرند مرا زنده؟

«۳»

نمی‌کند اندیشه این آدمی که ما بیافریدیم او را از پیش و نبودی چیزی؟

به حقّ خدای

(۱). آب+ او خدای آسمان و زمین است که هر دو.

(۲). آب، آز، مش: بر.

(۳). آط: یذگر، به قیاس با نسخه آب، و متن قرآن مجید، تصحیح شد.

ص: ۱۰۳

تو که حشر کنیم ایشان را و دیوان را، پس حاضر کنیم ایشان را پیرامن دوزخ در «۱» زانو افتاده.

پس برون آریم از هر گروهی هر کدام سخت تر است بر خدای به طغیان.

پس ما داناتریم به آنان که ایشان اولیترند به دوزخ [جاویدان] «۲».

و نیست از شما آلا که فرود آید آن جا بود بر خدای تو حکم کرده.

پس برهانیم آنان را که پرهیزگار باشند، و رها کنیم کافران را در آن جا در «۳» زانو افتاده.

و چون خوانند بر ایشان آیات روشن ما، گفتند آنان که کافر شدند آنان را که مؤمن باشند کدام از این دو گروه بهتراند به جای و نیکوتر به مجلس.

و بس که ما هلاک کردیم پیش ایشان از جماعتی که ایشان نیکو بودند به متاع و به منظر.

بگو آن کس که باشد در گمراهی مدد دهد او را خدای زیادتی تا چون ببیند آنچه وعده می دهند [ایشان را] «۴» اما «۵» عذاب اما «۶» قیامت، بدانند که کیست آن کس که او بتر است به جایگاه و ضعیفتر باشد به لشکر.

و بیفزاید خدای آنان را که راه یافته باشند لطف و مانده های نیک، بهتر

(۱-۳). آج، لب: به.

(۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، آورده شد، چاپ شعرانی (۴۲۷/۷): سزاوارترند به آن از در آمدن.

(۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۵-۶). آب، آز، مش: یا.

باشد بنزدیک خدای تو به ثواب و بهتر است به بازگشت.

دیدی آن را که کافر شد به آیت‌های ما و گفت بدهند مرا خواسته و فرزندان.

مطلع است بر غیب یا فرا گرفت نزدیک خدای پیمانی؟

حقاً که بنویسیم آنچه می‌گوید و بیفزاییم او را از عذاب فرودنی.

و میراث برداریم آنچه می‌گوید و آید به ما تنها.

و فرو گرفتند از فرود خدای خدایانی تا باشند ایشان را عزّی.

حقاً که کافر شدند به پرستیدن ایشان و باشند بر ایشان ضدّ.

نبینی که ما فرستادیم «۱» دیوان را بر کافران می‌جنبایدند «۲» ایشان را جنبایدنی؟

شتاب مکن بر ایشان ما می‌شماریم برای ایشان شمردنی.

آن روز که حشر کنیم پرهیزگاران را با خدای، سواران.

و برانیم گناهکاران را به دوزخ تشنه و پیاده.

نتوانند شفاعت آلا آن کس که گرفته باشد بنزدیک خدای عهدی.

و گفتند بگرفت خدای فرزندی.

آوردی چیزی منکر.

(۱). آط: بفرستیم، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آط: می‌جنبایدید به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

نزدیک است که آسمانها بترکد از آن و بشکافد زمین و بیفتد کوهها بیران شدنی.

که «۱» خوانند خدای را فرزندی.

و نشاید خدای را که فرا گیرد فرزندی.

نیست هر چه در آسمانهاست و در زمین آلا آیند به خدای بنده.

بشمرده ایشان را و شمردشان شمردنی.

و همه‌شان آیند به «۲» او روز قیامت تنها.

آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، بکنند ایشان را خدای دوستی.

آسان بکردیم آن را به زبان تو تا مژده دهی به آن متقیان «۳» را و بترسانی به آن گروهی سخت خصومت را.

بس که هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی که بینی از ایشان کسی را یا می‌شنوی ایشان را آوازی؟

قوله تعالی: **وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ،** و می‌گوید آدمی، مراد به انسان. **ابى بن خلف الجمحيّ «۴»** است که پیامد و رسول را گفت: **أِذَا مَا مِتُّ،** آنکه که مرده باشم مرا بیرون خواهند آوردن از «۵» گور، یعنی مرا در گور زنده خواهند کردن و بیرون آوردن! و این بر سبیل استهزاء و استبعاد گفت.

حق تعالی به جواب او گفت: **أَوْ لَا يَذْكُرُ «۶»**، ای یتذکر و یتفکر، اندیشه نمی‌کند

(۱). آج، لب: بر آن که.

(۲). آب، آز، مش: آینده به.

(۳). آب، آج، لب: پرهیزگاران.

(۴). نسخه بدلها: الجحمی، به قیاس با چاپ مرحوم شعرانی و منابع خبر، تصحیح شد.

(۵). آب: در.

(۶). آط: یذکر.

این گوینده. ابن عامر و نافع و عاصم و یعقوب خواندند: **يَذْكُرُ**، به تخفیف من الذَّكْر، و باقی قرأء: **يَذْكُرُ** به دو شد «۱» من التَّذْكَر، و اختیار تشدید است لقوله: ... **إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ** «۲».

أَنَا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ، که ما او را بیافریدیم پیش از این. **وَلَمْ يَكُ شَيْئًا**، و او موجود نبود اگر اول آفریدن بی آن که آن را اثری بود در وجود بر او متعذر نبود اولی و آخری که اعادت بر او متعذر نباشد.

آنکه قسم یاد کرد خدای تعالی، گفت: به حق خدای تو که ما ایشان را حشر کنیم با دیوان، یعنی جمع کنیم میان ایشان و میان دیوان، چه دیوان قرین ایشان بودند که ایشان را اغوا و اضلال کردند، فردا همه را به یک جای برانگیزیم.

در خبر است که: خدای تعالی بفرماید روز قیامت تا هر کافری را به سلسله‌ای با دیوی ببندند. **ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ**، آنکه همه را حاضر کنیم گرد بر گرد دوزخ بر زانو «۳» افتاده. عبد الله عباس گفت: جماعات جماعات گروه گروه، بر این قول جمع جثوه باشد. حسن بصری گفت: **جثيًا** علی الرُّكْبِ «۴»، بر این قول جمع جاتی باشد علی فعول، چنان که گفتیم پیش از این، قال الكمیت:

و هم دون السَّراة «۵» مقرئینا «۶»

هم ترکوا صراطهم جثيًا

ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس برون آریم از هر گروهی. و شیعت، جماعتی باشند معاون بر کاری، يقال: تشایع القوم اذا تعاونوا، و منه قيل: للشجاج مشیيع، ای معان.

أَيُّهُمْ «۷»، در رفع او نحویان خلاف کردند. خلیل گفت بر حکایت مرفوع است، کانه قال: **فَيَقَالُ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا** فلیخرج. سیبویه گفت: مبنی است علی الضَّم، و معناه الَّذِي هُوَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ، أَلَّا أَنْ هُوَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ، أَلَّا أَنْ هُوَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ، أَلَّا أَنْ هُوَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ، أَلَّا أَنْ هُوَ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ، علمت کردند حذفی لازم صار کانه «۸» بعض الاسم. یونس گفت هو کقولهم: علمت

(۱). آج، لب: تشدید.

(۲). سوره زمر (۳۹) آیه ۹.

(۳). آب، آج، لب، آز: زانو.

(۴). آب، آز، مش: الرَّاكِب.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: السّراة، به قیاس با چاپ شعرانی و با توجه به منابع شعری، تصحیح شد.

(۶). آط: معزیبا، آج، لب: معزیبا، آز، مش: مغریبا، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۷). آج، لب، آز + اشدّ.

(۸). آج، لب: کانه صار.

ص: ۱۰۷

ایهم فی الدار. سیبویه گفت: نصب نیز روا باشد به معنی الّدی، و گفت: این قراءت هارون أعرج است در شاذّ. و قوله: عتیّاً، ای عتوّاً علی المصدر. و نصب او بر تمیز است و معنی آن که: نبدأ «۱» بالاكثر جرما فالاکثر، یعنی ابتدا به آن کنیم که او طاغیتر و عاتیتر باشد و در طغیان و عتوّ غالبتر.

ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ، پس ما عالمتریم به آن که او اولیتر است که ملازم دوزخ باشد.

و صلی هم مصدر است کالمضیّ. و اگر گویی: صلّوا باشد کالعلوّ، علی فعول و الغلوّ و العتوّ، اولیتر باشد. و نصب او بر تمیز باشد، و معنی آن که: ما عالمتریم به مستحقّان دوزخ که کیست که او کافرتر و ظالمتر است و اولیتر به آن که در دوزخ جاوید ماند، یقال: صلی بالنار اذا لزمها.

قوله: وَ إِنِّ مِنْكُمْ إِلَّا وَاْرِدُهَا - الاية، آنکه گفت: کس نیست و الاّ وارد دوزخ باشد، و این وعده‌ای است بر خدای واجب، یعنی لا محالة کائن. «إِنِّ» به معنی «ما» ی نفی است. بدان که خلاف کردند مسلمانان در ورود به حسب اختلاف مذاهبشان در وعید، و نیز در ضمیر خلاف کردند فی قوله: وَاْرِدُهَا، که راجع با چیست. بنزدیک جمله مفسّران آن است که: راجع است با دوزخ الاّ مجاهد که او گفت: راجع است با تب و بیماریها، ذهب الی

قوله - علیه السلام: الحمی حظّ «۲» کلّ مؤمن من النار.

و روا باشد که گوید: ضمیر قبل الذکر، ضمیر چیزی است که آن را ذکر رفته است، نحو قوله: ... حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ «۳». و بعضی دگر مفسّران گفتند:

کنایت است از قیامت، ای وارد القیامة، و آنچه لایق معنی آیت است و مطابق ظاهر، قول اول است، لقوله: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا، و این در تب و در قیامت مطرّد نباشد.

آنکه در ورود خلاف کردند، بعضی گفتند: ورود خواست، و بعضی گفتند:

ورود، مرور و حضور است و اشراف و اطلاع بر او، و این قول عبد الله مسعود و قتاده است. عکرمه گفت: ورود خواست جز که آیت خاص است به کافران دون مؤمنان.

و روایت کرده‌اند از عبد الله عباس که او گفت: ورود خواست، و از دعایی که از او

(۱). آز، مش: بیداً.

(۲). آز+ علی.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

ص: ۱۰۸

روایت کرده‌اند آن است که گفت:

اللهم اخرجني من النار سالما و ادخلني الجنة غانما.

و قول درست آن است که: ورود، مرور و حضور باشد من قول العرب: وردت الماء، و فلان وارد، تقيض الصادر. وارد آن باشد که به کنار آب شود، و قال الله تعالى: وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ «۱» ... و قول زهير:

وضع عصي الحاضر المتخيم

فلما وردن «۲» الماء زرقا جمامه «۳»

و قال ذو الرمة:

على قمة الرأس ابن ماء محلّق

وردت اعتسافا و الثريا كأنها

دگر آن که: عموم آیت اقتضای آن می‌کند که هیچ کس نماند از پیغامبران و امامان و صدیقان و شهیدان و صالحان و آلا در دوزخ شود «۴» و آنکه بیرون آید «۵»، و این خلاف اجماع است. دگر آن که، خدای تعالی گفت: إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ، لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا «۶» ...، گفت: ایشان دور باشند از دوزخ، و چگونه دور باشند آنان که در دوزخ شوند، و چگونه حسیس و آواز آتش دوزخ نشنوند آنان که در دوزخ شوند! و جماعتی سلف اصحاب حدیث گفتند:

ورود، به معنی دخول است، و استدلال کردند بقوله تعالی حکایة عن فرعون: يَتَقَدَّمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ «۷» ... و بقوله: إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ، لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا «۸» ... و در این معنی چند خبر روایت کردند، خبری از کثیر بن زیاد الرسانی «۹» عن ابی سمیر که او گفت: ما را در بصره خلاف افتاد در ورود. بعضی گفتند: ورود، مرور باشد و هیچ مؤمن به دوزخ نشود.

و بعضی گفتند: ورود، دخول باشد. من جابر عبد الله انصاری را دیدم، از او پرسیدم، اشارت کرد به گوش و گفت: کرباد این گوشها اگر نه از رسول - علیه السلام - شنیدم.

(۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳.

(۲). همه نسخه بدلها: وردنا، با توجه به منابع دیگر، از آن جمله لسان (۳/ ۴۵۷) تصحیح شد.

(۳). آط: حمامة، با توجه به ضبط بدلها و لسان العرب (۳/ ۴۵۷) تصحیح شد.

(۴). آج، لب، آز: شوند.

(۵). آج، لب، آز: آیند.

(۶). سوره انبیا (۲۱) آیه ۱۰۱ و ۱۰۲.

(۷). سوره هود (۱۱) آیه ۹۸.

(۸). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۹۸ و ۹۹.

(۹). آب: الرسالی.

ص: ۱۰۹

که ورود دخول است، و هیچ برّ و فاجر نماند و الا در دوزخ شود، و لکن دوزخ بر مؤمنان برد و سلام باشد، چنان که بر ابراهیم تا دوزخ فریاد کند از ایشان و گوید:

آتش من سرد کردی «۱»، آنکه متقیان را برهاند و ظالمان را رها نکند.

عمرو بن دینار گفت: نافع الارزق با عبد الله عباس خلاف کرد در ورود. عبد الله عباس گفت: ورود، دخول باشد و استدلال کرد به آن آیات که گفتیم از قصه فرعون و حدیث اصنام، آنکه گفت: اینان در دوزخ خواهند شدن لا محاله، و من و تو نیز

خواهیم شد، اما مرا امید آن است که برون «۲» آرد و تو را برون «۳» نیارد به تکذیب «۴» که می‌کنی. و این نافع از جمله خارجیان بود.

و نیز به خبر ابو هریره که او روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت که:

هیچ مؤمن نباشد که او را سه فرزند بمیرد و آلا او در دوزخ بیش از آن نماند که تحلّة القسم باشد، چندان که سوگند راست شود. آنگه این آیت برخواند: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا.**

و سفیان بن عیینه گفت از حسن بصری که: روزی دو برادر بودند با هم حدیث می‌کردند. یک برادر بخندید، دگر یک او را گفت: ای برادر! در قرآن خوانده‌ای که خلقان به دوزخ خواهند شد؟ گفت: بلی. گفت: آیتی خوانده‌ای که برون آیند؟

گفت: نه. گفت: پس چرا می‌خندی؟ نیز «۵» او را خنده «۶» ندیدند تا بمرد.

و ابو اسحاق روایت کرد از ابو هریره که او گفت: کاشکی مادر مرا نزادی! اهل او او را گفتند، نه خدای بر ما منت نهاد به هدایت! چرا چنین می‌گویی؟ گفت: در قرآن آیتی می‌یابم که خلقان به دوزخ شوند، و آیتی نمی‌یابم که بیرون آیند، و در این معنی بیتی گفتند، و هو:

حَقًّا يَقِينَا وَ لَمَّا يَا تَنَا الصِّدْر

وَ قَدْ اتَانَا وَرُود النَّارِ ضَاحِيَةً

این دو حدیث از ابو هریره و حسن بصری بر مذهب اهل وعید راست است، و آن که گفتند آیت صدر «۷» نیست در قرآن، درست نیست [برای آن که صدر عقب آیت

(۱). آج، لب: کردید.

(۲-۳). همه نسخه بدلهای، بجز آط: بیرون.

(۴). آب، آج، لب: تکذیب.

(۵). آج، لب: دیگر.

(۶). آب، آج، لب: خندان، مش: پس او را دگر کسی خندان ندید.

(۷). آب: مصدر.

ص: ۱۱۰

ورود است، فی قوله: **ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا**، و این لفظ محتمل است و در او خلاف نیست [«۱» و در «ورود» خلاف است، و درست آن است که اشراف و مرور است و اخباری برابر این اخبار از عبد الله مسعود و جز او روایت کرده‌اند، منها، از آن جمله خبری که از سدّی روایت کرد عن مرّة الهمدانی عن ابن مسعود فی هذه الایة که او گفت: برسند به آن جا و برهند به اعمال خود.

و أحوص روایت کرد از ابن مسعود که او گفت: صراط راهی است بر سر دوزخ نهاده به مانند پلی مانند حدّ «۲» شمشیر، گذرندگان بر او انواع باشند: گروه اول گذرند، کالبرق الخاطف، چون برق جهنده. و طایفه دوم چون باد بزنده. و گروه سیم «۳» چون اسپان تازی، ایشان می‌روند و فریشتگان می‌گویند: اللهم سلّم سلّم، بار خدایا به سلامت بگذران ایشان را، و این همه مرور است دخول نیست.

و خبری دگر آن که از حفصه روایت کردند که او گفت که، رسول - علیه السلام - گفت: امید دارم که هیچ کس از آنان که به بدر و حدیبیه حاضر بودند «۴» به دوزخ نشوند. حفصه گفت: یا رسول الله! پس این آیت: **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** «۵»؟ گفت:

نیبنی که خدای می‌گوید: **ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا** - الایة.

و عبّاس روایت کرد از کعب «۶» که او گفت: در این آیت که روز قیامت دوزخ بدارند و اقدام خلائق بر او راست شود، منادی ندا کند از قبل ربّ العزّة:

خذی اصحابک و دعی أصحابی

، اصحاب خود را بگیر و اصحاب مرا رها کن. دوزخ هر چه اصحاب او باشد همه را فرو برد، و الله که ایشان را بهتر شناسد از آن که مادر فرزندش را. و دوستان خدای بگذرند بر او که جامه ایشان از عرق نم‌نگرفته باشد.

و خالد بن معدان گفت که: اهل بهشت در بهشت گویند: نه خدای ما را وعده داد که ما را ورود باشد بر دوزخ! ما دوزخ ندیدیم. ایشان را گویند: شما بر دوزخ بگذشتی و آتش او مرده بود و خامد، از آن خبر نداشتی. دگر آن که: یعلی بن منیه روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت دوزخ روز قیامت گوید:

جز یا مؤمن

(۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۲). آج: حدّث.

(۳). آج، لب: سیوم.

(۴). مش + یکی.

(۵). آج + چیست.

(۶). لب: ابی کعب.

ص: ۱۱۱

فان نورک اطفی لهبی

، نیک بگذر ای مؤمن که نور تو درفش آتش من بنشاند. و این جمله اخبار دلیل می‌کند بر آن که ورود مرور است.

و عثمان بن الاسود روایت کرد از مجاهد که او گفت در این آیت:

من حمّ من المسلمین فقد وردها،

هر که او را از مسلمانان تب گیرد، او از دوزخ نصیب یافته باشد،

لقوله - علیه السّلام: الحمی «۱» من فیح جهنّم، و الحمی حظّ کلّ مؤمن من النّار.

و ممکن است جمع کردن میان هر دو قول، و لفظ «ورود» را تفسیر دادن تارة بر مرور و تارة بر دخول، و گفتن که هر دو حقیقت است بظاهر الاستعمال، آلا آن که آیت را تخصیص کنند به ادله عقل و آیات رجاء و اخبار و اجماع.

فرقه‌ای گویند: **وَإِنْ مِنْكُمْ** اگر بر عموم حمل کنند مرور باشد، و اگر ورود بر دخول حمل کنند، **وَإِنْ مِنْكُمْ**، مراد مستحقان دوزخ باشند، آن که معلوم از حق ایشان آن بود لا محاله که به استحقاق فسق به دوزخ شوند، و به استحقاق ایمان و طاعت بیرون آیند - و الله اعلم بمراده من کلامه.

كانَ عَلَى رِبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا، این بر خدای قضایی است لابدّ واقع و کائن. و اصل کلمه در لغت قطع باشد، يقال: حتم و حذم و حزم «۲»، بمعنی، لأنّ الحزم شدّ یقطع موضعه، و حزم «۳» و حزم و حذم کلّها بمعنی قطع.

قوله: ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا، پس برهانیم پرهیزگاران را]. «۴» وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ، ای الکافرین. عبد الله مسعود گفت: ننجی الذین اتَّقوا [الشُّرک] «۵»، پس که برهانیم هر کس را که از شرک احتراز کرده باشد، و مراد به ظالمان کافرانند، لقوله:

وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ «۶». انس مالک روایت کرد که، رسول - علیه السَّلام - گفت: روز قیامت از دوزخ بیارند آن را که او لا اله الا الله گفته باشد، و در دلش به مقدار جوی ایمان باشد او را بیارند آنکه از دوزخ بیارند آن را که گفته باشد که لا اله

(۱). آب، آذ: جزم.

(۲-۳). چاپ شعرانی (۷/۴۳۳): حتم.

(۴). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۵). اساس: ندارد، با توجه به معنی عبارت، و اتفاق نسخه بدلهای، افزوده شد.

(۶). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۴.

ص: ۱۱۲

ألا الله و در دلش مثقال ذره‌ای خیر باشد. جویبر «۱» گوید از ضحاک که ضحاک گفت: به من رسید خبری از رسول - علیه السَّلام - که من آن خبر را منکر بودم، برخاستم «۲» برای آن خبر رحلت کردم و به مدینه آمدم تا از صحابه بیروسم. در مسجد رسول آمدم دو حلقه «۳» دیدم دو پیر را پشت باز داده دیدم، پرسیدم که اینان که‌اند؟

گفتند: یکی ابو سعید خدری است و یکی ابو هریره. من ابو سعید را گفتم: یا با سعید «۴»! خبری روایت می‌کنند از رسول - علیه السَّلام - و مرا در آن خبر شک است، و برای آن آمده‌ام تا بدانم که رسول - علیه السَّلام - آن «۵» گفته است «۶» یا نه؟ گفت: آن خبر کدام است؟ گفتم این که می‌گویند رسول گفت:

ان قوما یخرجون من النار بعد ما صاروا حمما و فحما

، گروهی را از دوزخ بیارند که ایشان سوخته شده باشند و از سوختگی فحم شده باشند. او اشارت به گوش کرد، آنکه گفت: سمعت رسول الله - صلی الله علیه و آله - و ألا صمنا، گفت: از رسول شنیدم این خبر و ألا کر باد این گوشها. پس گفت رسول - علیه السَّلام - گفت: خلقان در قیامت به دو طبقات «۷» باشند. گروهی آنان باشند که ایشان را صحیفه‌ای بر نه افلاچند، و ترازوی بر ندارند، و آن انبیا و اوصیا و اولیا و صدیقان و شهدا باشند، و گروهی آن باشند که ایشان را صحیفه بر افلاچند و ترازو بردارند، ایشان نیز بر سه طبقه باشند: گروهی آن باشند که ایشان را حسنات بیش از سیئات باشد، خدای تعالی ایشان را به بهشت فرستد، و گروهی آن باشند که ایشان را حسنات و سیئات راست باشد، خدای تعالی بفرماید تا

ایشان را مدّتی در عرصات قیامت موقوف کنند، آنگه به بهشت فرستند ایشان را، و گروهی آن باشند که سیئاتشان بیش از حسنات باشد، حال ایشان از چند وجه بیرون نباشد: اما خدای تعالی بر ایشان رحمت کند و ایشان را عفو کند و به تفضّل ایشان را به بهشت فرستد، و اما من شفاعت کنم یا کسی که از اهل شفاعت باشد خدای تعالی ایشان را به او بخشد. اگر این هر «۸» دو نباشد، خدای تعالی بفرماید تا ایشان را به دوزخ برند و به

(۱). اساس: حسن، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد، آب، لب، آز، مش: جوهر.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: برخواستم.

(۳). همه نسخه بدلها: و حلقه‌ای.

(۴). همه نسخه بدلها: ابا سعید.

(۵). آب، آج، آز، مش + را.

(۶). آط، آج، لب: هست.

(۷). همه نسخه بدلها: بر طبقات.

(۸). همه نسخه بدلها: هیچ.

ص: ۱۱۳

مقدار گناهشان عقوبت کنند و باز با بهشت آرند. آنگه چون خدای تعالی خواهد که ایشان را از دوزخ بیارد «۱»، مالک را بفرماید تا هوای دوزخ صافی کند از دود و کدارت «۲»، آنگه بفرماید تا طبقهای دوزخ بر افکنند، منافقان از درک اسفل برنگردند، مؤمنان را ببینند، ایشان را بر سییل طعن گویند: اَلَسْتُمْ مُؤْمِنِينَ، اَلَسْتُمْ مُصَلِّينَ، اَلَسْتُمْ صَائِمِينَ؟ نه شما مؤمنانی، نه شما نمازکنانی نه شما روزه داری؟ این جا «۳» با ما امروز گرفتاری، ایشان گویند: بار خدایا! ما را با طعنه این دشمنان طاقت نیست.

حقّ تعالی جبریل را گوید: برو، جمله مؤمنان را از دوزخ بیار. او بیاید و جماعتی بسیار بیارد، دگر باره گوید: برو و هر که در دل او از روی مثل، مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ «۴» ... ایمان بوده است او را از دوزخ بیار [، او بیاید و جماعتی بسیار را بیارد. دگر باره گوید: برو و هر که در همه عمر خود یک بار گفت لا اله الا الله به اخلاص، او را از دوزخ بیار] «۵» جبریل بیاید و جمله مؤمنان را بیارد، تا آن جا، الا کافران نمانند. آنگه ایشان را بیارد و به چشمه‌ای آرد که آن را عین الحیوان گویند، از آن چشمه غسل کنند تا همه سیاهی و تباهی از اندام ایشان بشود مگر اثری اندک که بر پیشانی ایشان بماند. اهل

بهشت چو «۶» ایشان را ببیند، گویند: اینان را از دوزخ بیاورده‌اند، خدای تعالی آن نشان «۷» ببرد و خطی از نور پدید آرد، عتقاء الله، آزاد کردگان خدای [اند] «۸»، و ذلك قوله تعالى: **ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًا** در جثیًا، دو قول گفته‌اند: یکی، جميعا من الجثوة، و یکی جاثین علی الركب من الجثوة.

وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، حق تعالی گفت: چون بر ایشان [۱۸-ر] خوانند «۹» یعنی بر کافران چون نضر بن الحارث و خویشان او از قریش آیات ما از

(۱). همه نسخه بدلها: ایشان را با بهشت آرد.

(۲). همه نسخه بدلها: کدورت.

(۳). - آز، مش + چرا.

(۴). مأخوذ از سوره انبیاء (۲۱) آیه ۴۷، و سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶.

(۵-۸). اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، به قیاس با آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: چون.

(۷). همه نسخه بدلها + هم.

(۹). همه نسخه بدلها: خواندند.

ص: ۱۱۴

قرآن. بَيِّنَاتٍ، نصب او بر حال است از مفعول در حالی که روشن باشد. **قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا**، کافران متنعم گویند مومنان درویش را: **أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا**، از ما دو گروه مقام و منزلت که بهتر است! بر طریق استهزا، که مؤمنان درویش و خلق جامه و ضعیف حال و رثّ الهیته بودند، و کافران با جامه‌های فاخر و هیأت نکو و «۱» متنعم بر آمده. **خَيْرٌ مَّقَامًا**، ای منزلا و مسکنا. اهل مکّه خواندند:

مقاما بضمّ المیم، ای اقامه. **وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا**، و «۲» که را مجمع و محفل نکوتر است. و ندی و نادى، مجلس قوم بود که حاضر آیند به حدیث کردن، و منه دار الندوة، برای آن که مشرکان آن جا بنشستندی و حدیث کردندى و مشورت کردندى و رای زدندى، و نصب هر دو بر تمیز است.

حق تعالی ردّ بر ایشان گفت: **وَكَمْ أَهْلَكْنَا**، از بس که «۳» ما هلاک کردیم پیش ایشان از گروهی و جماعتی که ایشان نکوتر بودند به متاع و آلات و جامه و لباس.

وَرِئِيًّا، ابن عامر و نافع خواندند: «وریا»، بی همزه، و باقی قراء به همزه. آن که به همزه خواند، گفت: من الرواء و هو المنظر الحسن باشد، و آن که بی همزه خواند اما تخفیف همز کرد چنان که در بریئه، بریّه گفت «۴». و روا باشد که من الرئی باشد، و هو نضارة الشّبَاب، و آن تازگی برنای «۵» بود، و نصب هر دو بر تمیز باشد. و در مصحف ابی، «وزبّا» به زای معجم است.

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ، بگو ای محمد که آن کس که او در ضلالت کفر باشد، **فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَنُ مَدًّا**، رها کن او را تا خدای او را فرو گذارد «۶» و مهلت دهد، و مدد خذلان دهد او را. **حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ**، تا آنکه که ببینند آنچه ایشان را به آن وعید کردند، یا وعده دادند، که لفظ هر دو را محتمل است. آنکه آن موعود «۷» اما عذابی باشد که بدیشان رسد در دنیا، **وَإِنَّمَا السَّاعَةَ**، و اما قیامت بر ایشان «۸»

(۱). همه نسخه بدلها+ موی جعد کرده و به.

(۲). آج، لب+هر.

(۳). آب، آط، آز: ای بس که، آج، لب: ای بسا که.

(۴). چاپ شعرانی (۴۳۵/۷) + اما همزه بدل به یاء کرد، و در یاء ادغام کرد، چنان که در بریئه بریّه گفت.

(۵). همه نسخه بدلها: برنایی.

(۶). همه نسخه بدلها: فرا گذارد.

(۷). لب+ را اما العذاب.

(۸). آب، آط، آج، لب، آز: به ایشان، مش: با ایشان.

ص: ۱۱۵

برخیزد، آنکه بدانند که کیست که بتر است به جایگه و ضعیف تر است به لشکر مؤمنان یا کافران. و نصب هر دو بر تمیز است.

وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى، و بیفزاید خدای تعالی مهتدیان - راه یافتگان - را به هدایت «۱»، یقال: هدیه فاهندی، و مراد به هدی لطف است، یعنی آنان «۲» را که خدای با ایشان لطف کند و ایشان عند آن لطف طاعت کنند و از معاصی «۳» اجتناب کنند خدای تعالی ایشان را در لطف بیفزاید. و هُدًى، در محل نصب است بر تمییز.

وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ، و باقیات صالحات بر آن تفسیر که رفت، خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا، بهتر است بنزدیک خدای تعالی به ثواب. وَ خَيْرٌ مَرَدًّا، و بهتر است به بازگشتن، یعنی به عاقبت. و نصب هر دو بر تمییز است. - قوله تعالی: أَمْ فَارَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا، گفت: دیدی آن را که به آیات ما کافر شد «۴»، و گفت: بدهند مرا مال و فرزندان. مسروق گفت که خَبَاب بن الارت «۵» گفت: مرا دینی بود بر عاص وائل. به تقاضا نزد او شدم، مرا گفت: وام تو ندهم تا به محمد کافر نشوی. گفتیم: و الله که من هرگز به محمد کافر نشوم، و تو بمیری و زنده شوی و این نبینی «۶» از من. گفت: اکنون برو که چون من زنده شوم مرا آن جا مال و فرزندان باشند آن جا بدهم، خدای تعالی این آیت بفرستاد.

کلبی و مقاتل گفتند: خَبَاب بن الارت «۷» آهنگر بود و برای عاص وائل کار کردی، و عاص حق او تأخیر می کردی تا به وقت موسم. و خَبَاب مردی سهل جانب بود و نیکو تقاضا. روزی برفت و عاص را تقاضا کرد، او گفت: وقت را چیزی ندارم. خَبَاب گفت: نرم تا حق خود نستانم، و تقاضای سخت کرد. عاص گفت:

این چه سختی «۸» است و تو هرگز این نکردی، گفت: آن رفت «۹» که من و تو هر دو بر یک دین بودیم و من تو را مسامحت کردم، امروز «۱۰» دین تو دیگر است و دین من

(۱). همه نسخه بدلها: را هدایت.

(۲). همه نسخه بدلها: آن.

(۳). همه نسخه بدلها: معصیت.

(۴). آج، لب+ و قال لأوتين مالا و ولدا.

(۵-۷). اساس: خباب بن الارت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها: بینی.

(۸). آط: سخنی.

(۹). مش: وقت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: اکنون.

مسلمانی است، من نروم تا حق خود نستانم. عاص گفت: نه شما می‌گویید که در بهشت زر و سیم باشد؟ گفت: بلی! گفت: پس رها کن تا آن جا بدهم - بر طریق استهزاء، اگر این شما که می‌گویید حق است، نصیب من آن جا بیش باشد از نصیب تو، خدای تعالی این آیت فرستاد [۱۸- پ] و گفت: دیدی این مرد را که به آیات ما کافر شد؟ و گفت: مرا مال و فرزندان خواهند دادن در بهشت.

أَطَّلَعَ الْعَيْبَ، همزه مفتوحه همزه استفهام است، و همزه افتعال بیفکندند تا دو همزه مجتمع نباشد، و التَّقْدِيرُ: اِطَّلَعَ، بر غیب مطلع شده است؟ عبد الله عَبَّاسٌ گفت «۱»: بر لوح محفوظ. مجاهد گفت: علم غیب بدانسته است تا «۲» می‌داند که او به بهشت خواهد بود یا به دوزخ. أَمْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا، یا بنزدیک خدای عهدی گرفته است. مجاهد گفت: این عهد، گفتن لا اله الا الله است، یعنی او این کلمه بگفته است و ایمان آورده، یعنی بهشت آنان را باشد که این کلمه گویند.

قتاده گفت: عملی صالح از پیش فرستاده است. کلبی گفت: عهدی دارد از خدای که او را به بهشت برد.

كَلَّا، این کلمه ردع و زجر است، رد کرد خدای تعالی بر او «۳» بر این کلمه، یعنی پرگست «۴» که چنین باشد! آنگه گفت: سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ، ما بنویسیم آنچه او می‌گوید. وَ نَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا، او را از عذاب مدد دهیم و بیفزاییم «۵». كَلَّا، در جای قسم نهاده است، و معناه حقا، که بنویسیم آنچه او می‌گوید.

و نَرِيئُهُ مَا يَقُولُ، و آنچه او می‌گوید مرا خواهد بودن از مال و فرزندان، ما [از] «۶» او به میراث برداریم، یعنی او بمیرد و مال و فرزندان رها کند. وَيَأْتِينَا فَرْدًا، و تنها با پیش ما آید.

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً، و ایشان بدون خدای، خدایان گرفته‌اند تا عزیز باشند، و ایشان را عزت باشد به آن که گمان بردند که اگر به یک خدای عزت باشد، به بسیار خدایان عزت بیشتر باشد.

(۱). همه نسخه بدلها + یعنی.

(۲). همه نسخه بدلها: یا.

(۳). آب، آط، آج، لب: بر ایشان، آز: برای ایشان.

(۴). اساس: ترکست، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها + و گفته‌اند.

(۶). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

کَلَّا، همچنین، محتمل این دو معنی است از ردع و ردّ بر ایشان، و از «۱» قسم به معنی حَقًّا، چون «۲» معنی زجر باشد بر او وقف کنند، و چون بر قسم حمل کنند ابتدا به او باید کردن، و وقف پیش او باشد. گفت: حاشا که چنین باشد- بر معنی اوّل، و بر معنی دوم، حَقًّا که آن «۳» معبودان ایشان به ایشان و عبادت ایشان کافر شوند، یعنی تَبَرُّی کنند از ایشان، چنان که گفت: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا «۴»...، و قال تعالی: تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ «۵».

وَ يَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا، و این بتان ضدّ ایشان باشند بر ایشان، یعنی بر خلاف ایشان باشند و تبرّأ کنند از ایشان و لعنت کنند ایشان را، این قول قناده است. مجاهد گفت: بکونون عونا عليهم فی خصومتهم، در خصومت بر ایشان باشند، با ایشان نباشند، یعنی ظنّ ایشان در عبادت معبودان بدون خدای خطا آید «۶».

آنکه گفت: أَلَمْ تَرَ، نمی بینی یا محمد! یعنی نمی دانی أَنَا «۷» أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ، که ما فرو فرستادیم دیوان را بر کافران، به معنی تولیت و تخلیت و خذلان، کفوله «۸»: وَ كَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ «۹». یعنی ما منع نکردیم به طریق الجاء. و ارسال، به معنی تخلیت «۱۰» فی قوله: ... فَيَمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْآخِرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى «۱۱»... ای یخلی و یترک. و روا بود که مراد آن بود که ما در دوزخ شیاطین را بر کافران گماریم تا ایشان را می جنبانند و می لرزانند و عذاب می کنند. تَوَزُّهُمُ أَرْأ، تا از عاج می کنند ایشان را و مضطرب می دارند، يقال: ازّه و هزه، اذا حرّكه و ازعجه، و هو من الابدال.

فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ، تو تعجیل مکن بر ایشان ای محمد. إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا، که ما روزها و ماهها می شماریم [برای ایشان، یعنی برای عذاب ایشان. و گفتند:

(۱). آب، آط، آز، مش: واو.

(۲). همه نسخه بدلها: هم به.

(۳). آج، لب: این.

(۴). سوره بقره (۲) آیه ۱۶۶.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۶۳.

(۶). آب، آز، مش: آمد.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: أنا، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۸). همه نسخه بدلها: لقوله.

(۹). سوره انعام (۶) آیه ۱۲۹.

(۱۰). چاپ شعرانی (۷ / ۴۳۸) + آمد.

(۱۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۴۲.

ص: ۱۱۸

انفاس ایشان می‌شماریم] «۱» برای اجل.

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ، یعنی اذکر، یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم متقیان و پرهیزگاران را. اِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا «۲»، ای جماعات «۳»، و قیل: ركبانا، يقال:

وفدت الی فلان فأننا وafd. و الوفد، اسم للجمع، كالرکب و الحرب «۴» و الصّحب. و جمع این کلمه وفود باشد، و نصب او بر حال باشد. و گفتند: وفد، مصدر باشد و مصدر را تشبیه و جمع و واحد به یک لفظ باشد، کأنه قال: يحشر المتّقون فيفدون وفدا. آنکه نصب او بر مصدر باشد.

و در خبر می‌آید: یرکبون علی ضحایاهم، بر اضاحی خود نشینند،

لقوله - علیه السّلام: عظموا ضحایاکم فانّها فی القيامة [۱۹- ر] مطایا کم

، گفت: ضحایا و قربانها «۵» که بکنی «۶» آن را تعظیم کنی که آن در قیامت شتران شما باشند.

ابو هریره گفت: بر شتران نشسته آیند. عبد الله عباس گفت: بر شترانی باشند که پالانهای آن از زر باشد و زمامها از زبرجد، و امیر المؤمنین علی گفت: و الله که ایشان را حشر نکنند، بر اقدام، یعنی پیاده، بل ایشان را اشترانی آرند «۷» پالانهای زر و نجیبانی به زینهای یاقوت، اگر خواهند بروند و اگر خواهند بپروند. صالح بن محمد روایت کرد از امیر المؤمنین علی، که او گفت من رسول را گفتم: یا رسول الله! وفد ملوک چندان که باشند سوار باشند، فما وفد الله، وفد خدای چگونه باشند؟ گفت: یا علی! چون مؤمنان از پیش خدای باز گردند، فریشتگان به استقبال ایشان آیند با شترانی به پالانهای و زمامهای زر، بر هر مرکبی حله‌ای افکنده که قیمت از همه دنیا بیش باشند، هر مؤمنی «۸» حله‌ای از آن بپوشد «۹» و بر مرکبی نشیند، مرکبان ایشان روی به بهشت نهند، چون به در بهشت رسند فریشتگان به استقبال آیند، می‌گویند:

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). اساس: وفدا الى الرحمن، به قیاس با نسخه آج، و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: جماعة.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: و الشرب، آط: و السرب.

(۵). آب: قربانهای، آز: قربانها.

(۶). همه نسخه بدلها: بکشی.

(۷). همه نسخه بدلها + به.

(۸). همه نسخه بدلها: مؤمن.

(۹). آب، آز: بیوشیند، آط: بیوشند.

ص: ۱۱۹

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ «۱»، ربیع گفت: وفد خدای تعالی چون به حضرت او رسند، ایشان را اکرام کنند و عطا دهند و شفاعت دهند.

و نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا، و برانیم گناهکاران را به دوزخ. وِرْدًا، منصوب است بر مصر کانه قال: فیردون وردا، و بعضی دگر گفتند: ورد، نام جماعت واردان باشند «۲». [و گفتند: ورد نام شتران باشد در حال ورود، و ایشان در آن حال تشنه باشند، و این قول عبد الله عباس و حسن و قتاده است، و دیگر] «۳» مفسران گفتند: مشاة عطاشا، یعنی پیاده و تشنه، گردن ایشان از تشنگی نزدیک باشد که بگسلد، و بر این تفسیر نصب او بر حال باشد.

لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ، مالک نباشند شفاعت را، یعنی کس را از ایشان شفاعت نبود الا آن را که بنزدیک خدای عهدی گرفته باشد. عبد الله عباس گفت: شفاعت نبود الا آن را که گواهی «۴» دهد خدای را به توحید و از حول و قوت خود بری «۵» باشد، و امید جز به خدای ندارد. و صادق - علیه السلام - گفت: مراد بدین عهد وصیت است که مرد عند حضور اجل وصیت کند که رسول - علیه السلام - گفت:

من لم يحسن الوصية عند موته كان ذلك نقصا في عقله و مروته.

و عهد را از جمله معانی او یکی وصیت است، يقال: عهد اليه في «۶» کذا اذا اوصى اليه.

و در معنی آیت و محلّ «من» از اعراب خلاف کردند، بعضی گفتند: «من» در محلّ نصب است به استثنای منقطع، برای آن که متّخذان عهد جز مجرمان باشند، کأنه قال: المجرمون لا یملکون الشفاعة لکن من اتّخذ عند الرّحمن عهداً، یملکها.

و زجاج گفت: روا بود که محلّ او رفع باشد علی تقدیر: لا یملک احد من المجرمین، إِلَّا من اتّخذ، بدل «واو» و «نون» باشد، «واو» ضمیر مرفوع متّصل است، فهو کقولک: ما جاءنی احد الا زید. بر این دو وجه معنی آیت آن باشد که: مجرمان

(۱). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۳.

(۲). همه نسخه بدلها: باشد.

(۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب، آز، مش: گواهی.

(۵). اساس: برده، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آط: عهد فی.

ص: ۱۲۰

مالک شفاعت نباشند اما متّخذان عهد ایشان را شفاعت رسد و مقبول الشفاعة باشند.

و بعضی دگر گفتند: محلّ «من» نصب است به حذف حرف الجرّ، کأنه قال: الا لمن اتّخذ، آنکه معنی آن باشد که: مجرمان و جز مجرمان از متّقیان مالک شفاعت نباشند، و در حقّ کسی شفاعت نتوانند کردن الا در حقّ آن کس که او عهدی «۱» دارد بنزدیک خدای تعالی [از توحید] «۲»، و بر قولهای اول «من» شافع باشد، و بر این قول «من» مشفوع له باشد، و نظیره قوله: ... و لا یشفعون إِلَّا لمن ارتضى «۳» ...، و در «عهد»، این دو قول است: یکی توحید، و یکی وصیت. و ابو وائل روایت کرد «۴» گفت از رسول - علیه السلام - شنیدم که می گفت اصحابش را روزی:

ایعجز احدکم ان یتخذ کلّ صباح و مساء عهدا عند الله «۵».

گفت نتواند یکی از شما «۶» که هر بامدادی و شبانگاهی بنزدیک خدای تعالی عهدی گیرد؟ گفتند: چگونه؟ گفت: هر بامداد و شبانگاه بگوید:

اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ أَعْلَمُ الْبُرُوقِ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا بَأَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ تَكَلَّمْتَ إِلَى نَفْسِي تَقَرَّبَنِي مِنَ الشَّرِّ وَتَبَاعَدَنِي مِنَ الْخَيْرِ وَأَنَّي لَا أَتَّقِي إِلَّا بِرَحْمَتِكَ فَاجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا تَوْفِيقِيهِ «٧» يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْتَ لَا تَخْلِفُ الْمِيعَادَ

، چون این بگوید مهری [١٩-پ] بروی نهند و در زیر عرش بنهند.

چون روز قیامت باشد، منادی ندا کند: آیین الذین لهم عند الله عهد، کجااند آنان که بنزدیک خدای عهدی دارند «٨» و ایشان را به بهشت برند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، یعنی جهودان و ترسایان و مشرکانی «٩» که گفتند:

فریشتگان دختران خدای اند. و حمزه و کسائی «ولدا» خواندند، و آن در چهار جای است: بضم الواو و سکون اللام دو جای در این سورت، و یک جای در سوره

(١). همه نسخه بدلها: عهد.

(٢). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(٣). سوره انبیا (٢١) آیه ٢٨.

(٤). آط و همه نسخه بدلها+ از عبد الله مسعود که او.

(٥). همه نسخه بدلها: عند الله عهد.

(٦). اساس: ما، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(٧). آب، آز، توفیته.

(٨). اساس: داند، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(٩). همه نسخه بدلها، بجز مش: مشرکان.

ص: ١٢١

الزَّخْرَفِ، و یکی جای در سورت نوح و هما لغتان: کالعرب و العرب، و العجم و العجم، و الحزن و الحزن، قال:

فلیت فلانا کان فی بطن امّه

و لیت فلانا کان ولد حمار

و قال الحارث بن حلّزة:

و لقد رأیت معاشرنا

قد ثَمَرُوا مالا و ولدا

و به لغت قیس «ولد» به فتح اللام و الواو واحد باشد «۱»، ولد جمع بود. لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدًّا، عبد الله عباس گفت: منکرا. قناده و مجاهد گفتند «۲» عظیما. ضحاک گفت: فظیعا «۳». مقاتل گفت: قولا عظیما، نظیره قوله: ... إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا «۴». و «اد»، در کلام عرب اعظم الدواهی باشد، قال رؤبه - شعر:

بطح بنی اذّ رءوس الاداد

ای، الدواهی «۵»، و قال آخر:

فی لهث «۶» منه و خیل ادا

و در او سه لغت است: ادا، و ادا، و آدا.

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطِرْنَ، نافع و کسائی «یکاد» خواندند به «یا» لتقدّم الفعل، و باقی قرأء به «تا» خواندند لتأنيث السموات. و عاصم و ابو عمرو خواندند: ينفطرن من الانفطار، و این اختیار ابو عبید است، لقوله: إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ «۷»، و قوله:

السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ «۸» ...، و باقی قرأء يَنْفَطِرْنَ خواندند از بنای تفعل، گفت: نزدیک است که آسمانها از او شکافته شود، یعنی از عظم این گفتار، زمین بشکافد و کوهها درفتند. هَدًّا، ای هدمًا، این قول عطاست. عبد الله عباس گفت: کسرا، مقاتل گفت:

قطعا. ابو عبیده گفت: سقوطا، و معانی متقارب است، و نصبش بر مصدر است لا من

(۱). آط+ و.

(۲). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: قطیعا.

(۴). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۰.

(۵). همه نسخه بدلها+ و قال الراجز:

داهیه دهیاء اذا امرنا

قد لقی الاعداء منی نکرا

(۶). همه نسخه بدلها: لهب.

(۷). سوره انفطار (۸۲) آیه ۱.

(۸). سوره مزمل (۷۳) آیه ۱۸.

ص: ۱۲۲

لفظ الفعل كأنه قال: و تخرّ الجبال فتهدّ هدّا.

أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَكَدًّا، یعنی لان دعوا، برای آن که خدای را فرزند گفتند ایشان، و من ان قالوا، و برای آن که خدای را فرزند گفتند. عبد الله عباس گفت و ابی کعب: آسمان و زمین و کوهها و جمله خلائق بترسیدند «۱» جنّ و انس، و فریشتگان به خشم آمدند و دوزخ به زفیر آمد چون کافران خدای را فرزند گفتند.

آنکه از خود نفی کرد «۲»: «وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَكْدًا، و نباید و نشاید خدای را که فرزند گیرد، چه در حقّ او این معنی محال باشد.

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، «ان»، به معنی «ما» ی نفی است، گفت: نیست هر که در آسمان و زمین [است] «۳» إِيَّا آتَى الرَّحْمَنُ عَبْدًا، آيا «۴» پیش خدای آیند به بندگی. و نصب او بر حال است از فاعل. و بعضی اهل معانی گفتند:

حق تعالی انفطار آسمان و انشقاق زمین و خور کوهها بر سبیل مثل گفت برای آن که عرب عند کاری فطیع منکر که استعظام و استهوال آن کنند این معنی گویند و الفاطی که با این ماند، قال الشّاعر - شعر:

الم تر صدعا فی السّماء مبینا
علی ابن لبینی الحارث بن هشام

و قال آخر:

و اصبح بطن مکة مقشعرا
کان الارض لیس بها هشام

و قال آخر:

لما اتی خبر الزبیر تواضعت
سور المدينة و الجبال الخشع

بعضی دگر گفتند: معنی آن است که، اگر کاری عظیم منکر باشد که از او آسمان بترکد «۵» و زمین بشکافد و کوهها بیفتند این کلمه باشد، و مثله قوله تعالی: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ «۶»... ای لو خشع و تصدّع الجبال «۷» لشیء انزل علیه لتصدّع «۸» لهذا القرآن. قوله: أَنْ دَعَوْا، این دعا

(۱). همه نسخه بدلها + جز.

(۲). همه نسخه بدلها + گفت.

(۳). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها + که.

(۵). همه نسخه بدلها: بترکد.

(۶). سوره حشر (۵۹) آیه ۲۱.

(۷). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، به قرینه ضمیر، «جبل» صحیح تر به نظر می‌رسد.

(۸). آط، آب، آز، مش: التصدع، آج، لب: الصدع.

ص: ۱۲۳

به معنی تسمیه است و ادّعا «۱»، قال الشّاعر:

الارَبِّ من تدعو نصیحا و ان تغب
تجده [بغیب «۲»] غیر منتصح الصّدر

و قوله: و ما یُنْبِغِی، به معنی ما یصلح، كما قال «۳» الشّاعر:

فی رأس خلقاء من عنقاء مشرفة
ما ینبغی دونها سهل و لا جبل

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، گفت: کس نیست [۲۰-ر] در آسمان و زمین و آلا روز قیامت با پیش خدای آیند ذلیل و مهین بنده‌وار.

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ، بشمرده است ایشان را، یعنی عالم است به تفصیل ایشان تا پنداری ایشان را بشمرده است، و قوله «۴»: أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ، برای اختلاف لفظ عطف کرد این را بر آن، کفوله - شعر:

و هند اتی من دونها النّای و البعد

و كَلَّمَهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا، و فردای قیامت همه با پیش او آیند تنها، نه با ایشان مال باشد، نه فرزندان، نه لشکر، نه اتباع، همه اسیر و ذلیل و تنها آیند، و آنچه داشته باشند رها کرده «۵» و تنها با پیش خدای آیند، و مثله: [و] «۶» لَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ «۷» ... نگر تا مغرور نباشی که بس بر نیاید که گویند: مرد مرد، و آنچه کرد برد، و آنچه داشت بگذاشت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، گفت: آنان که ایمان آرند و عمل صالح کنند، خدای تعالی ایشان را در دل مردمان دوستی «۸» کند. در او دو قول گفتند، یکی آن که: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا، خدای ایشان را دوست دارد. و قولی دیگر آن که: ایشان را محبوب گرداند بر مردمان، یعنی چنان کند که بعضی بعضی را دوست دارند.

(۱). همه نسخه بدلها+ کما.

(۲). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و معنی و وزن بیت افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها: کقول.

(۴). آج، لب+ لقد.

(۵). همه نسخه بدلها: کنند.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و با توجه به ضبط قرآن مجید، افزوده شد.

(۷). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.

(۸). آج، لب: دوست.

ص: ۱۲۴

عبد الله عباس گفت: میان ایشان در دنیا دوستی نهد. ابو اسحاق السبّعی روایت کرد از براء بن عازب که او گفت: آیت در شأن امیر المؤمنین علی آمد که یک روز رسول - علیه السلام - او را گفت یا علی! بگو:

اللّهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدور المؤمنین مودة

، بار خدایا! مرا بنزدیک تو عهدی کن، و مرا در دل مؤمنان دوستی کن. خدای تعالی این آیت فرستاد.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون خدای تعالی بنده‌ای را «۱» دوست دارد، جبریل را گوید: من فلان را دوست دارم، تو نیز او را دوست دار. جبریل او را دوست شود، آنگه جبریل در آسمانها ندا کند و گوید: خدای تعالی فلان را دوست می‌دارد، شما نیز او را دوست دارید، اهل آسمانها او را دوست گیرند. آنگه محبت او بر «۲» زمین افگند تا اهل زمین او را دوست دار شوند، و هر که را دشمن دارد - علی مثل «۳» هذا - با او مانند این معامله کند.

هرم بن حیّان گفت: هیچ بنده‌ای نباشد که او دل در خدای بندد و آلا خدای تعالی دل اهل ایمان را روی به او آرد تا او را دوست گیرند و مودّتی و رحمتی از او در دل ایشان نهد.

فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ، ما این قرآن را بر زبان تو خوار «۴» بکردیم تا به او بشارت دهی متّقیان و پرهیزگاران را، و بترسانی به آن گروهی را سخت خصومت، و هو جمع ألدّ، قال الله تعالی: ... وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ «۵». این قول عبد الله عباس است، و حسن گفت: قوما صمّا، گروهی کران را. ربیع گفت: گروهی را که گوش دل کردارند، و اصل کلمه از شدّ و سدّ است، قال الشّاعر - شعر:

و خصیما ألدّ ذا معلق

انّ تحت الاحجار «۶» عزما و حزما

و رسول - علیه السّلام - گفت:

انّ ابغض الخلق الى الله الالذّ الخصیم،

خدای

(۱). لب: بنده را.

(۲). همه نسخه بدلها: در.

(۳). همه نسخه بدلها: مثال.

(۴). همه نسخه بدلها: آسان.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۰۴.

(۶). اساس: الا؟ جار، دیگر نسخه بدلها: الاشجار، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۴۴۳) و مأخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

ص: ۱۲۵

تعالی از بندگان آن را دشمنتر دارد که او سخت خصومت باشد.

آنکه تهدید کرد کافران «۱» را و گفت: **وَكَمْ أَهْلَكْنَا**، بس که ما هلاک کرده‌ایم پیش ایشان از جماعتی «۲» که گذشتند، و اهل روزگاری که بودند. آنکه گفت: از ایشان هیچ عینی «۳» و اثری نماند. ای محمد! تو هیچ کس را از ایشان می‌بینی یا آوازی می‌شنوی؟ و الرُّكُز، الصَّوْت الخفی، هیچ آواز اندک ایشان به سمع تو می‌درآید؟ قال ذو الرمة:

او کان صاحب ارض او به الموم

اذا «۴» توجّس رکزا من سنابکها

ای، البرسام، و قال لیبد:

عن ظهر غیب و الانیس سقامها

فتوجّست رکزا لانیس فراعها

با اینان همان معامله رود که با ایشان، که اینان از ایشان بهتر نه‌اند و به قوت بستر [۲۰-پ].

(۱). همه نسخه بدلها + مکه.

(۲). همه نسخه بدلها: جماعتی.

(۳). آب، آز، مش: حسی.

(۴). همه نسخه بدلها: وقد.

ص: ۱۲۶

[سورة طه] «۱» [«۲» بدان که این سوره مکی است در قول قتاده و مجاهد. و صد و سی و پنج آیت است در عدد کوفیان، و چهار به عدد مدنیان، و دو به عدد بصریان. و هزار و سیصد و چهل و یک کلمت است، و پنج هزار و دویست و چهل و دو حرف است.

و روایت است از ابو هریره که رسول - علیه السلام - گفت: خدای تعالی طه و یس خواند پیش از خلق آدم به دو هزار سال، چون فرشتگان بشنیدند گفتند:

خنک امّتی را که این به ایشان فرستند، و خنک زبانی که به این لغت سخن گوید، و خنک شکمی که حامل این باشد.

حسن بصری گفت، رسول - علیه السلام - گفت: اهل بهشت از قرآن هیچ نخوانند الا طه و یس.

[سوره طه (۲۰): آیات ۱ تا ۲۴]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طه (۱) ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكُّرَةً لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى (۴)

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹)

إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى (۱۲) وَأَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳) إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي (۱۴)

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى (۱۵) فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى (۱۶) وَمَا تَلَكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى (۱۷) قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْسُبُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَآرِبٌ أُخْرَى (۱۸) قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى (۱۹)

فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى (۲۰) قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى (۲۱) وَاضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجَ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةً أُخْرَى (۲۲) لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى (۲۳) اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى (۲۴)

[ترجمه]

[به نام خدای بسیار بخشایش بسیار آمرزش] «۳»

نفرستادیم ما به تو قرآن را تا رنجور شوی.

الا یاد دادنی آن را که بترسد.

تنزیلی «۴» از آن که بیافرید زمین را

(۲-۱). اساس: از این جا به بعد صفحاتی افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۳). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۴). آب، فرستادنی.

ص: ۱۲۷

و آسمانهای بلند را.

خدای بر عرش مستولی شد.

او راست آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و آنچه میان ایشان است و آنچه زیر خاک باشد.

و اگر بلند گویی سخن او داند پنهانی و پوشیده تر.

نیست خدای «۱» مگر او، او راست نامهای نیکوتر.

و هیچ آمد به تو حدیث موسی؟

چون بدید آتشی، گفت اهلش را، درنگ کنی که من بدیدم آتشی، همانا من آرم به شما از آن پاره‌ای یا بیابم بر آتش راهی.

چون آمد به آن ندا کردند که ای موسی.

که من خدای توام بکش نعلین را که تو به وادی پاکیزه‌ای که طوی نام است.

و من برگزیدم تو را، بشنو آنچه وحی می‌کنند.

«۲»

که من خدایم، نیست خدایی جز من، مرا پرست و به پای دار نماز به یاد کردن من.

که قیامت آمدنی است نزدیک است که باز پوشم تا جزا دهند هر تنی را به آنچه کرده باشد.

باز مدارد تو را از آن، آن کس که ایمان ندارد به آن، و پیروی کند هوای خود را که پس هلاک شوی.

و چیست این که به دست راست تو است ای موسی؟

(۱). آج، لب: خدای نیست خدایی.

(۲). آب + بدرستی.

ص: ۱۲۸

گفت: آن عصای من است که تکیه کنم بر آن و برگ فرو کوبم «۱» به آن بر گوسپندم، و مرا در آن حاجتهای دیگر است.

گفت: بینداز آن را ای موسی.

بینداخت آن را، گردیدی «۲» آن ماری بود رونده «۳».

گفت: بگری این «۴» را و مترس که باز بریم «۵» آن را با شکل اول.

و فراهم گیر دستت را باز «۶» بالت «۷» تا بیرون آید سپید بی عیبی «۸» دلیلی دیگر.

تا به آن نماییم «۹» به تو از آیتهای بزرگ خود.

برو به فرعون که او طغیان کرد.

قوله تعالی: طه، کوفیان طه آیتی شمردند، و دیگران نشمردند. ابو عمرو «طه» خواند به فتح «طا» و اماله «ها». و حمزه و کسائی و خلف و ابو بکر الاعشی و البرجمی «۱۰» به اماله هر دو «طه» خواندند. و اهل شام و مدینه بین خواندند هر دو، و باقی قرآء به تفخیم هر دو، و عیسی بن عمر در شاذّ بر عکس قراءت ابو عمرو خواند، و حسن بصری در شاذّ خواند: «طه» باسکان الهاء، و گفت تفسیرش آن باشد که: ای مرد.

مفسران در معنیش خلاف کردند، عبد الله عباس گفت: قسم است به نامی از نامهای خدای تعالی که به او قسم کرد. و مجاهد و حسن و عطا و ضحاک گفتند، معنی این کلمه آن است که: یا رجل، ای مرد. عکرمة گفت: هو بلسان الحبشه «یا

(۱). آب، آج، لب: فرو کنم.

(۲). آب: برگردید، آج، لب: که دیدی.

(۳). آب: ماری که می رفت.

(۴). آب: آن.

(۵). آج، لب: باز برانم.

(۶). آب، آج، لب: با.

(۷). آج، لب: زیر بغل بر.

(۸). آج، لب: سفیدی بی عیب.

(۹). آب: تا باز نمایم.

(۱۰). آز: الرجمی، آج، لب: الرّحمن.

ص: ۱۲۹

رجل». سعید جبیر گفت: به نبطی هم این معنی دارد. سدّی و ابو مالک گفتند: یا فلان، و کلبی گفت: به لغت عکّ «یا رجل» باشد، قال:

انّ السّفاهة طه في خلاقكم لا قدّس الله ارواح الملائين

و قال آخر:

هتفت بظه في القتال فلم يجب فحفت لعمري ان يكون موائلا

مقاتل بن حیان گفت، معنی **طه** آن است که: طاء الارض بقدیمیک، و گفت سبب آن بود که: رسول - علیه السلام - در نماز یک پای بر گرفتگی و بر یک پای باستانی تا رنج بیش بود و ثواب بیشتر باشد، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت:

هر دو پای بر زمین نه.

محمد بن کعب القرظی گفت: خدای تعالی قسم کرد به طول و هدایتش، و مقسم علیه که جواب قسم است. قوله: ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی.

جعفر بن محمد الصادق - علیهم السلام - گفت: **طه**، طهارت اهل البیت رسول است. آنکه این آیت بخواند: ... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً «۱».

و گفتند: «طا»، درخت طوبی است، و «ها» هاویه، و عرب کنایت کند به بعضی حروف از اسمی، و کانه: اقسام بالجنة و النار، پنداری قسم کرد به بهشت و دوزخ.

سعید جبیر گفت: «طا» ابتدای نام اوست طاهر و طیب، و «ها» افتتاح نام اوست هادی. و گفتند: طه را معنی آن است که: یا طامع الشفاعة للامة و یا هادی الخلق، الی الملة، رسول را می‌گوید: ای آن که طمع می‌داری به شفاعت امت و هدایت خلق می‌کنی به ملت. گفتند: «طا» «۲» از طهارت است، و «ها» از هدایت، کانه قال لنبیه: یا طاهرا من العیوب و یا هادیا الی علام الغیوب. و گفتند: «طا» طرب اهل بهشت است، و «ها» هوان اهل دوزخ. و گفتند: «طا» در حساب جمل نه باشد، و «ها» پنج، پنداری گفت: ای ماه شب چهارده ما أنزلنا علیک القرآن لِشقی،

(۱). سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۳.

(۲). آج، لب: طی.

ص: ۱۳۰

ما این قرآن به تو نفرستادیم تا تو شقی شوی به او.

مجاهد گفت: رسول - علیه السلام - و صحابه به شب دستها «۱» بر سینه بستندی در نماز، خدای تعالی به فریضه این حکم منسوخ کرد.

کلبی گفت: چون خدای تعالی وحی فرستاد به رسول - علیه السلام - در مکه، او در عبادت اجتهاد عظیم کرد تا به شب نخفتی، خدای تعالی این آیت فرستاد، پس از این، رسول - علیه السلام - به شب بعضی بخفتی و بعضی نماز کردی.

مغیره شعبه «۲» گفت: رسول - علیه السلام - چندان بر پای باستاد در نماز تا پایش بیاماهید «۳»، گفتند: یا رسول الله! نه خدای تعالی تو را بیامزیده است، این همه رنج بر خود چرا می‌نهی؟ گفت:

ا فلا اکون لله عبدا شکورا

، خدای را بنده‌ای شاکر نباشم؟.

مقاتل گفت، ابو جهل هشام و نضر بن الحارث رسول را گفتند: چون عبادت او دیدند و اجتهاد او گفتند: انک لشقی، تو شقی، به ترک دین ما بگفتی. در دین ما این همه رنج نیست. خدای تعالی این آیت فرستاد: طه، ما أنزلنا علیک القرآن لِشقی، ما این قرآن نفرستادیم بر تو تا تو شقی شوی به او. و اصل «شقا» در لغت عنا و رنج بود.

إِلَّا تَذْكِرَةً، و ما این قرآن نفرستادیم مگر تا یادگاری باشد و تذکیری و یاد دهنده‌ای آنان را که از خدای بترسند، و قرآن مذکر همه مکلفان است، جز آن است که اینان را تخصیص کرد به ذکر، کقوله تعالی: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ مَّنْ يَخْشَاهَا «۴» و قوله:

... هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ «۵».

و تَذْكِرَةً، مصدر ذکر باشد، و مثله: التَّبَصُّرَةُ وَ التَّكْمِلَةُ «۶».

تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ، تنزیلاً بدل تذکرة باشد، این قرآن تنزیلی است از خدای که خالق زمین است و آسمانهای بلند، و علی جمع علیا باشد، کالکبر فی جمع الکبری، و الصَّغَرُ فی جمع الصُّغْرَى.

(۱). آز، مش: رسنها.

(۲). مش: مغیره بن شعبه.

(۳). مش: پیاماسید.

(۴). سوره نازعات (۷۹) آیه ۴۵.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲.

(۶). آط: التَّكْلِمَةُ، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

ص: ۱۳۱

الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى، ای استولی، خدای تعالی بر عرش مستوی شد یعنی مستولی. و ما اقوالی در سورة البقره گفتیم در تأویل استوی به استشادات.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، او راست هر چه در آسمانها و زمین است و آنچه در میان آن «۱» است. و مَا تَحْتِ الثَّرَى، و آنچه در زیر خاک است.

و ثرى، خاک نمناک باشد، تقول العرب: شهر ثرى و شهر ندى و شهر مرعى.

عبد الله عباس گفت: زمین بر پشت ماهی است، و ماهی بر روی آب است، و طرفی «۲» ماهی که سر و دنبال اوست در زیر عرش ملتقی اند به هم آمده. و زیر دریا سنگی سبز هست که سبزی آسمان از اوست، و آن سنگ آن است که خدای تعالی در

سورت لقمان گفت: فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ «۳» ... و آن سنگ بر سر وی «۴» گاوی است و پایهای گاو بر ثری نهاده است، و زیر ثری کس نداند تا چیست مگر خدای تعالی.

و آن گاو دهن باز کرده است چون دریاها همه یکی شود در شکم آن گاو شود و دریاها خشک شود.

وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ، آنکه گفت: ای محمد! اگر سخن بلند گویی او سرّ داند و پوشیده‌تر از سرّ.

عبد الله عباس گفت: سرّ آن باشد که با کسی بگویی پنهان، و پوشیده‌تر از سرّ آن باشد که در دل داری و با کس نگویی. و روایتی دگر از او گفت: و اخفی من السرّ حدیث النفس، آنچه با خود اندیشه کنی.

سعید جبیر گفت: سرّ آن است که در دل داری، و آنچه از سرّ پوشیده‌تر است نیت است، چه خدای تعالی عالم است به موجودات و معدومات علی حدّ واحد.

و علی بن ابی طلحه گفت از عبد الله عباس: سرّ آن که در دل دارند، و اخفی آن که در دل ندارد «۵» و پس از آن بکند «۶»، و این هم معدوم باشد و قریب است به قول اوّل.

مجاهد گفت: سرّ آن است که پوشیده دارد، و اخفی وسوسه است.

ابن زید گفت: معنی آیت آن است که، او سرّ بندگان داند و سرّ او کس نداند،

(۱). آب: میان آسمان و زمین.

(۲). آب، آج، مش: دو طرف.

(۳). سوره لقمان (۳۱) آیه ۱۶.

(۴). آج، لب، مش: سر.

(۵). کذا در آط، آج، و لب، آب: ندارند.

(۶). کذا در آط، آج و لب، آب: بکنند.

برای آن که او پوشیده کرده است از خلق. و بر این قول، اَخْفَى فعل باشد علی وزن اَفْعَلَ، و بر اقوال اوّل، اخفی اسم باشد افعال تفضیل.

آنکه تفریر «۱» توحید خود کرد، گفت: **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**، خدای تعالی بجز «۲» او خدایی نیست، و هیچ مستحقّ عبادت نیست که این نام به استحقاق بر او اجرا توان کردن مگر او.

لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى، او راست نامهای نیکو برای آن که او مستحقّ آن است.

آنکه با رسول خطاب می‌کند و می‌گوید: **وَهَلْ أَتَاكَ**، صورت استفهام است و مراد تفریع و تنبیه، گفت: به تو آمد حدیث موسی عمران.

إِذْ رَأَى نَارًا، چون آتش دید. وهب منبّه گفت: این آنکه بود که موسی - علیه السلام - دختر شعیب را با خود گرفت و مدّتی مقام کرد، آنکه از شعیب دستوری خواست تا بیاید و مادر را ببیند. شعیب دستوری داد او را، و او برخاست «۳» و زن را بر گرفت و او برداشت در بعضی راه و او از راه عدول کرده بود در شبی تاریک از شبهای زمستان، و شبی بود سرد [و با باد] «۴» و باران و رعد و برق، و شب آدینه بود زن را درد در زادن پدید آمد. موسی - علیه السلام - [سنگ و آهن برداشت، چندان که سنگ بر آهن زد، آتش فرو نیامد. موسی - علیه السلام - بخشم] «۵» سنگ و آهن از دست بینداخت [سنگ و آهن] «۶» به آواز آمدند و که «۷»: یا موسی! ما بازداشتگان تو نه‌ایم، ما جز به فرمان خدای بیرون نیاییم. امشب هر آتش که در عالم است بنشانند. موسی متحیر فرو ماند، نگاه کرد از دست چپ راه آتشی دید از دور، و ذلک قوله: **إِذْ رَأَى نَارًا**. اهل و قوم خود را گفت: **امْكُثُوا**، بر این جای باشی «۸» که من آتشی دیدم. **إِنِّي آنَسْتُ نَارًا**، ای ابصرت، و الایناس الابصار. **لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ**، باشد که من پاره‌ای آتش به شما آرم. **أَوْ أَجِدُ عَلَى النَّارِ هُدًى**، یا بر آتش راهی یابم، و گفتند: **هُدًى**، به معنی هادی است، یا کسی را یابم که مرا به آتش راه نماید.

فَلَمَّا أَتَاهَا، چون بر اثر آتش بیامد، درختی دید از پایان تا سر سبز، از او آتشی افروخته، و تسبیح فرشتگان شنید، و نوری عظیم دید بترسید و به تعجب فرو ماند،

(۱). آج، لب: تقدیر.

(۲). آج، لب: اوست خدای تعالی، بجز.

(۳). همه نسخه بدلها: برخواست.

(۴-۵-۶). آط: ندارد، از آب افزوده شد.

(۷). آب، آج، لب: و گفتند.

(۸). آب: درنگ کنید.

ص: ۱۳۳

خدای تعالی سکینه‌ای بر او افکند و او را بر جای بداشت از آن درخت ندا آمد: یا مُوسى! إِنِّى أَنَا رَبُّكَ، من خدای توام، و کنایت مکرر کرد متصل و منفصل برای تأکید را، و مثله قوله: وَقُلْ إِنِّى أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ «۱».

فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ، نعلین از پای بینداز.

عبد الله عباس گفت در حدیثی مرفوع که: سبب آن که او را گفتند نعلین بکش، آن بود که نعلین او از پوست مرداری بود.

ابو الاحوص گفت: عبد الله مسعود به سرای ابو موسی اشعری حاضر آمد. وقت نماز در آمد، ابو موسی عبد الله را گفت: تقدّم فصل، پیش رو و نماز کن. عبد الله گفت: در سرای تو تو را پیش باید رفت. او پیش رفت و نعلین بکشید. عبد الله مسعود گفت او را: بالواد المقدس «۲» انت؟ تو به وادی مقدّسی که نعلین بکشیدی؟ یعنی خلع نعلین موسی را گفتند که به وادی مقدّس بود.

عکرمه و مجاهد گفتند: برای آن گفت موسی را که نعلین بکش که، آن جای مبارک به قدم تو رسد، برای آن که آن زمین را دو بار پاک بکرده بودند. و بعضی دگر گفتند: برای آن که حفوه و برهنه پای «۳» از امارات تواضع است، چون آن جایگاه را به حرمت مسجد و کعبه کرد، گفت: این جا آن کن که به مسجد کنند.

و اهل اشارت گفتند: نعل، کنایت است از اهل، یعنی دل فارغ کن از شغل اهل و ولد، از این جا گویند آن را که زن را طلاق دهد: القی «۴» نعله.

اگر گویند: موسی - علیه السلام - چون از درخت شنید که: انی انا الله، از کجا دانست که آن کلام خداست، و از کجا ایمن بود که آن نه کلام بعضی شیاطین است؟ گوییم: لابد باشد که خدای تعالی علمی از اعلام معجزه با آن مقرون بکرده باشد تا به منزلت گواه باشد بر آن دعوی که یکی از ما چون از جمادی کلامی شنود، داند که آن کلام آدمی نیست «۵»، اما روا دارد که کلام بعضی جن است یا بعضی ملائکه، پس لابد باشد از معجزی که با آن بود که به آن بدانند که آن کلام خداست.

(۱). سوره حجر (۱۵) آیه ۸۹.

(۲). آب، آز: القدس.

(۳). آب، آز، مش: پای تهی.

(۴). آج، لب: القضى.

(۵). آج، لب: است.

ص: ۱۳۴

و قوله: طُوی، در او خلاف کردند، عبد الله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند:

طُوی، نام وادی است. حسن بصری گفت: برای آن «طوی» خواند آن را که لانه طوی بالبركة، آن را به برکت در گرفته‌اند. و قال عدی بن زید:

أ عاذل ان اللوم فی غیر کنهه علی طوی من غیک المتردّد

ضحاک گفت: برای آن که وادی بود عمیق کالبئر المطوی فی استدارته، چون چاه به سنگ بر آورده. و گفتند، معنی آن است که: انک تطوی الوادی طوی، ای طیبا. بر این قول طوی مصدر باشد.

اما اختلاف قراء در آیت: ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: انی انا، به فتح همزه و «یا»، و باقی قراء به کسر همزه و سکون «یا»، الا نافع که او همزه مکسور خواند و «یا» ی مفتوح. اما ابو عمرو و ابن کثیر گفتند: پس از ندا، «ان» و «ان» «ا» مفتوح آید، يقال: نادیت فلانا انّ الفعل کذا، لأنّ المعنی صحت به انّ الأمر کذا. و آنان که مکسور خواندند، گفتند: محمول است علی القول، و از پس قول ان مکسور آید.

و ابن کثیر و ابو عمرو و نافع، طوی خواندند به ضمّ «طا» غیر مصروف حمل کردند بر بقعه، و گفتند: سببهای مانع از صرف علمیت است و تأنیث. و باقی قراء:

طوی خواندند به ضمّ «طا» مصروف حملا علی المصدر.

قوله: وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ، حمزه خواند: و انا اخترناک، به تشدید «نون» در جمع، و «نون» و «الف» بر جمع، و باقی قراء وَ اَنَا، علی الخبر من المتکلم. اخْتَرْتُكَ، بالتاء خبر از متکلم، و من تو را برگزیدم. و بر قراءت حمزه: ما تو را برگزیدیم.

فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحى، گوش به وحی ما دار، يقال: استمعت الی کذا و لکذا.

إِنِّی اَنَا اللّهُ، وحی این بود که خدای تعالی در آن درخت آفرید از کلام خود، این کلمات: إِنِّی اَنَا اللّهُ، و منم که خدایم و جز من خدایی نیست. لا إِلَهَ إِلاَّ اَنَا فَاعْبُدْنِی، مرا پرست و با من در عبادت انباز مگیر. وَ اَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِی، و نماز به پای دار برای ذکر و تسبیح من. این قول حسن است و مجاهد، و التقدير: لذكرک ایای، اضافت مصدر با مفعول کرد.

(۱). آج، لب: ان و.

ص: ۱۳۵

و بعضی دگر گفتند: لذکری ایاک و اثنائی «۱» علیک، نماز به پای دار تا من تو را ثنا کنم به خیر.

و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: هر گه که تو را یاد آید که بر تو نمازی هست بگزار «۲»، و این قول مقاتل است بیان این قول آن خبر که، قتاده روایت کرد از انس که رسول - علیه السلام - گفت:

من نسی صلاة او نام عنها فليصلها اذا ذكرها، ان الله يقول: **وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي**.

و بعضی دگر گفتند: راجع است با وحی، کانه قال: فاستمع لما يوحى و لذکری، گوش به وحی و ذکر من دار.

إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ، که قیامت لامحال آمدنی است. **أَكَادُ أَخْفِيهَا**، نزدیک آن است که پنهان کنم آن را. در او چند قول گفتند، یکی آن که: **أَكَادُ** صله است و زیادت، و عرب «کاد» در کلام آرند و **صَلَّتْ** بود، چنان که گفت: ... **إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا** «۳» ...، و المعنى لم يرها، و قال الشاعر:

فما إن يكاد قرنه يتنفس

سريع الى الهيجاء شاك سلاحه

ای، فما يتنفس القرن من خوفه، این قول کوفیان است، و نزد بصریان آن است که: [کاد] «۴» در آیت و در بیت بر جای خود است و معنی خود دارد و فایده او بر جای است.

عبد الله عباس گفت و بیشتر مفسران که، معنی آن است که: اکاد اخفيها في نفسي، ای فی عینی «۵»، كما قال: **تَعَلَّمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ** «۶» ...، ای تعلم ما فی عینی «۷» و لا اعلم ما فی عینک «۸»، و در مصحف ابی چنین است. و در مصحف عبد الله مسعود هست: اکاد اخفيها من نفسي فكيف اظهرها لكم، نزدیک آن است که از خود پوشیده دارم چگونه اظهار کنم بر شما، و این بر طریق توسع باشد مبالغت را، چنان که یکی از ما گوید: **أَنِّي أَحْفَظُ سِرَّكَ مِنْ نَفْسِي**، و معنی آن که:

(۱). آز: ثنائی.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: بگذار.

(۳). سوره نور (۲۴) آیه ۴۰.

(۴). آط: ندارد، به قیاس با نسخه مش، افزوده شد.

(۷-۵). آب: غیبک.

(۶). سوره مائده (۵) آیه ۱۱۶.

(۸). آب: غیبک.

ص: ۱۳۶

احفظه کلّ الحفظ، و معنی آن که: اخفیها غایة الاخفاء، و مثله قول الشاعر:

انام تعجبني «۱» هند و اخبرها
ما اکتّم النفس من حاجي «۲» و اسراری

و حسن بصری و سعید جبیر خواندند: اخفیها، به فتح همزه، ای اظهارها و ابرزها، يقال: خفیت الشیء اذا اظهارته و اخفیته اذا سترته، قال امرؤ القیس:

خفا هنّ من انفاقهنّ کانما
خفا هنّ ودق من سحاب مرکب

ای اخرجهنّ، نزدیک آن است که اظهار کنم و پدید آرم، چه رسول- علیه السلام- را به دامن قیامت فرستادند، لِنَجْزِي كُلَّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى، بر این قراءت که گفتیم «لام» تعلق دارد به اظهار، یعنی قیامت ظاهر کنم تا جزای هر نفس به آنچه کرده باشند بدهم، و بر قراءت عامّه قراء هم چنین باشد، جز که در او تقدیری باشد، و معنی آن که: من قیامت و وقت ظهور آن پوشیده کرده‌ام تا جزای هر نفس بر وفق عمل او باشد، چه اگر وقتش معین و معلوم بودی مکلفان به اول مغری بودندی و به آخر ملجی، و این در تکلیف خلل باشد. و اصل سعی رفتن به شتاب باشد، و منه السعی بین الصفا و المروة، و این جا کنایت است از کردار.

قوله: فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا، این نهی است موسی را- علیه السلام- و مراد جمله مکلفان. و نهی، مغایبه است، یعنی نباید تا تو را منع کنند. و صدّ، منع باشد از خیر، يقال: صدّه عن الصلوة و الحجّ، و لا يقال: صدّه عن الشرّ، انما يقال: صرفه و منعه.

عَنْهَا، ای عن السَّاعَةِ، و معنی آن که: عن الاستعداد لها علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه. مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا، آن کس که ایمان ندارد به آن، یعنی نباید که کافران تو را باز دارند از ایمان به قیامت و بیان او کردن و اعمالی که تو را در قیامت سود دارد، و آنان که ایشان از پس «۳» هوای نفس شوند و تابع شهوات باشند. و هوی مقصور شهوت باشد، و ممدود جوّ باشد. فَتَرْدِي، ای «۴» تهلک، که پس هلاک شوی من الرّدى، و هو الهلاك، و محلّ او نصب است علی جواب النهی بالفاء، جز که نصب او بر ابتدا «۵» نیست، برای آن که «الف» در حرف اعراب افتاد.

(۱). کذا، در همه نسخه‌ها.

(۲). آط: حامی، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۳). مش: پی.

(۴). آج، لب: ان.

(۵). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، مراد آن که نصب «تردی» پیدا نیست.

ص: ۱۳۷

قوله: **وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ**، چیست آن که به دست راست تو است ای موسی؟

فراء گفت: **تِلْكَ** این جا به معنی هده است، و اولیتر آن که بر جای خود باشد، برای آن که عصا با موسی بود، و این «۱» خدای می‌گوید، و این جا جاری مجرای بعدی بود.

و گفتند: به معنی «الذی» است، و التّقدير: و ما الذی بيمينك یا موسی.

در وجه چنین سؤال دو قول «۲» گفتند، یکی آن که: برای استیناس گفت تا موسی را انس پدید آید با کلام خدای و گستاخ شود، و وجه دگر آن که: تا تنبیه کند او را بر آن معجزات که از او پدید خواست آمدن خارق عادت.

قَالَ هِيَ عَصَايَ، موسی - علیه السلام - گفت: این عصا و چوب سفر من است، گفت: چه کنی این را؟ گفت: **أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا**، بر آن تکیه کنم در وقت رفتن و در وقت استراحت و در وقت آن که به جویی بجهنم «۳». **وَأَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي**، و برگ از درخت فرو گویم برای گوسپند، قال الرّاجز:

من ناعم الاراک و الابشام

اهشّ بالعصا علی اغنامی

و عکرمه خواند: و اھسّ به «سین» غیر معجم، و گفت: معنی آن است کہ:

گوسپند رانم به آن، و اقول «۴» لها: ھس ھس.

نضر بن شمیل گفت: خلیل را پرسیدم از وجہ قراءت عکرمه، گفت: عرب بسیار معاقبہ کند میان «سین» و «شین»، یقول: سَمَّتِ العاطس و سَمَّتْ، و شَنَّ علیہ الدَّرْع «۵» و سَنَّ، و الرَّوْشَم و الرَّوْشَم لِلختم. **وَلَيْ فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى**، و مرا در این عصا حاجتھای دگر باشد، واحدها مَأْرَبَةٌ و مَأْرَبَةٌ و مَأْرَبَةٌ ثلاث لغات.

عبد اللہ عَبَّاس گفت: موسی - علیہ السَّلَام - زاد و متاع خود بر عصا نهادی و از او برگرفتی او را بمنزلت راحلہ بود، و چون خستہ شدی بر او نشست، در زیر ران او رھوار می رفتی، و وقتها با او در راه می رفتی و با او حدیث می کردی تا انس بودی او را با او، و جایی کہ طعام نداشتی بر زمین زدی آنچه او را بایستی از قوت روز برآمدی و چون تشنہ شدی بر زمین زدی چشمہ آب بر آمدی، و چون جایی فرو «۶» آمدی و از

(۱). مش + را.

(۲). مش: وجہ.

(۳). آذ: بجمیم.

(۴). مش: اقوال.

(۵). آج، لب: الرِّدْع، مش: الزرع.

(۶). آج، لب: فرود.

ص: ۱۳۸

آفتاب رنجش بودی بہ زمین فرو زد، در حال شاخ بکشیدی و برگ بیاوردی و سایہ گستردی. و چون میوہ آرزو کردی، او را خدای تعالی شاخھای آن بر او پدید کردی و آن میوہ بر او پدید آمدی. و چون بخفتی، او را «۱» بہ شبانی گوسپندان بداشتی تا سباع و ہوامّ را از آن بازداشتی. و چون بہ چاهی رسیدی کہ در او آب بودی، و او رسن و دلو نداشتی، آن عصا بہ چاہ فرو گذاشتی «۲» بر طول چاہ دراز شدی و شعبہهای او بر شکل دلو شدی تا او آب برآوردی برای خود و گوسپندان. و چون بہ شب فرو آمدی، بہ زمین فرو زدی مانند دو مشعلہ از او روشنایی بتافتی. و چون در زمین نشیب شدی «۳»، عصا دراز شدی، و چون بر زمین فراز «۴» رفتی کوتاہ شدی، فہذا معنی قولہ: **وَلَيْ فِيهَا مَأْرَبٌ**.

و از روی تازی «آخر» بایست که مأرب جمع است، و از این دو جواب است، یکی آن که: لرأس الایة اخری گفت تا مطابق دگر آیات بود، و جواب دیگر آن است که: ذهب الی تأنیث الجمع، چنان که الجماعة قالت.

قالَ اللَّهُ يَا مُوسَى، خدای تعالی گفت: بینداز این عصا را ای موسی.

فَأَلْقَاهَا، بینداخت آن را. فَإِذَا هِيَ، این «إِذَا» ی مفاجات گویند، ناگاه که دید ماری شد و تاختن می‌کرد.

اگر گویند: یک جا گفت ثعبانی شد، و یک جا گفت ماری شد، و یک جا گفت: ... كَأَنَّهَا جَانٌّ «۵» ...، و هی نوع من الحیات الصَّغِيرَة - نه مناقضه باشد؟ گوئیم:

از این چند جواب است، یکی آن که: در اول حال ماری کوچک بود، آنکه بتدریج بزرگ می‌شد تا ثعبانی شد. جواب دیگر آن که: آن معنی کرات و تارات بود، در یک حال مار بود و در یک حال جان بود و در یک حال ثعبان بود، و مناقضه نباشد چون اوقات مختلف بود. جواب سیم «۶» آن است که: در سرعت و نشاط جان بود، و در قیح و استهوال منظر ازدها بود، پس جامع بود این هر دو صفت را از این دو وجه،

(۱). آج، لب: آن را.

(۲). آط: فرو گذاشتی، به قیاس با دیگر نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). آب، آز، مش: رفتی.

(۴). آب، آز، مش: بالا رفتی.

(۵). سوره قصص (۲۸) آیه ۳۱.

(۶). آج، لب: سوم.

ص: ۱۳۹

چنان که گفت: قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ «۱» ...، یعنی در صفای سیم بود و رقت و لطافت آبگینه.

اهل اشارت گفتند: چون موسی عصا بینداخت و ماری شد، آهنگ موسی کرد.

موسی بگریخت از او، چنان که دگر جای گفت: ... وَلَّى مُدْبِرًا وَ لَمْ يُعَقَّبْ «۲» ...، خدای تعالی گفت: یا موسی! این نه آن است که می‌گفتی، هِيَ عَصَايَ، این چوب من است، کس را دیدی که از کالای خود بگریزد؟ گفت: بار خدایا! این چه حال

است؟ گفت: این برای آن است تا بدانی که جز بر من اعتماد نباید کرد که آن که جز بر من اعتماد کند معتمد او چنین آید
«۳».

در قلب العصا حیة، در آن جایگاه دو قول گفتند، یکی آن که: تا موسی - علیه السلام - مستأنس شود و بداند که در آن عصا
این معجزه نهاده‌اند تا چون پیش فرعون بیندازد چون معتادی «۴» باشد آن را و نترسد از او. و وجهی دگر آن که: به معجزه
«۵» آن کرد تا بداند که آن کلام که از درخت شنید کلام آن است که این خرق عادت فعل اوست.

قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ، خدای تعالی گفت: بگیر این عصا را و مترس که ما او را با حالت اول بریم. سُنْعِيْهَا سِيْرَتَهَا الْاُولَى، و
اصل سیرت فعله باشد، و آن هیأت بود من السیر. و مراد این جا حالت است، یعنی باز عصا گردانیم آن را. و نصب او به
حذف حرف جرّ است، و التقدير: سنعیدها الی سیرتها الاولی، چون حرف جرّ بیفکنند فعل برسد و عمل کرد در «۶» مفعول.

وَاضْمُمُ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ، و دست با زیر بغل بر «۷»، و گفتند: با زیر بازو. و جناح الطائر «۸»، بال مرغ باشد سمی بذلک
لجنوحه، ای میله، و جناح لکذا اذا مال الیه.

و بازو را هم برای این جناح خواند که مایل است، یا برای آن که به جای جناح است مرغ را. و دگر جای گفت: وَ اَدْخُلُ
يَدَكَ فِي جَيْبِكَ «۹»، دست در گریبان کن. و

(۱). سوره انسان (۷۶) آیه ۱۶.

(۲). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۰.

(۳). مش: باید.

(۴). آج، لب: معتدا.

(۵). آج، لب: دگر از معجزه.

(۶). مش: بر.

(۷). آج، لب: برد.

(۸). آب، آز، مش: الطیر.

(۹). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۲.

قولی دیگر آن است که: جناح کنایت است از برادر، یعنی دست در آستین برادرت هارون کن. و گفتند معنی آن است که: دست با او یکی دار، و این معنی ضعیف است، لقلوله: **تَخْرُجُ بِيضَاءً**، تا برون آید دستت سپید، **مِنْ غَيْرِ سُوءٍ**، ای من غیر برص، بی علّتی و آفتی از پیسی.

به قول جمله مفسران، موسی - علیه السلام - دست در بغل کرد و بیرون آورد چندان نور از آن می تافت که آفتاب را غلبه کرد.

آيَةُ أُخْرَى، معجزه دیگر. و نصب او بر حال است، و گفتند: بر فعلی مضمّر، ای اجعلها «۱» آية اخري، و لکن بیفکنند لدلالة الكلام عليه.

لِنُرِيكَ، تا به تو نمایم، **مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى**، از آیات بزرگترین ما. و مراد به آیات «۲»، معجزه است، و کبر برای آن نگفت با آن که آیات جمع است از آن وجه که گفتیم، فی قوله: **مَا رَبُّ أُخْرَى**، و این جا وجهی دیگر زیادت هست، و آن، آن است که: صفت موصوف محذوف باشد، کانه قال: لنریک من آیاتنا الایة الکبری، تا ما از آیات خود آیت مهترین «۳» به تو نمایم.

آنکه چون او را نبوت داده بود و اظهار معجزات کرده بر دست او، او را «۴» گفت:

اکنون بنزدیک فرعون رو و او را دعوت کن که او طاغی شده است و پای از حدّ خود بیرون نهاده. او بنده ضعیف مدبر است، دعوی خدایی می کند.

موسی - علیه السلام - عند آن حال دست به دعا داشت و گفت:

قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۲۵ تا ۷۳]

قال رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي (۲۷) يَفْقَهُوا قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ أَهْلِي (۲۹)

هارون اخی (۳۰) اشدد به ازرى (۳۱) و اشركه فى امرى (۳۲) كى نسبحك كثيرا (۳۳) و نذكرك كثيرا (۳۴)

إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا (۳۵) قال قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى (۳۶) وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى (۳۷) إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ (۳۸) أَنْ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَ أَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي وَ لِيُصْنَعَ عَلَيَّ عَيْنِي (۳۹)

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ (٤٠) وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي (٤١) أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي وَلَا تِيَا فِي ذِكْرِي (٤٢) أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ (٤٣) فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيْنَا لَعَلَّهُ يَنْدَكُرُ أَوْ يَخْشَىٰ (٤٤)

قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَىٰ (٤٥) قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ (٤٦) فَأَتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تَعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ (٤٧) إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ (٤٨) قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ (٤٩)

قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ (٥٠) قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ (٥١) قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَىٰ (٥٢) الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّىٰ (٥٣) كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ (٥٤)

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ (٥٥) وَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ (٥٦) قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ (٥٧) فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنْتَ مَكَانًا سُوًى (٥٨) قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى (٥٩)

فَقَوْلَىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ (٦٠) قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَىٰ (٦١) فَتَنَّا زَعْوًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَىٰ (٦٢) قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُم مِّنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَىٰ (٦٣) فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنِ اسْتَعْلَىٰ (٦٤)

قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقَىٰ وَ إِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ (٦٥) قَالَ بَلْ أُلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ (٦٦) فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُّوسَىٰ (٦٧) قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ (٦٨) وَ أَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٍ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ (٦٩)

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَىٰ (٧٠) قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ وَلَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَىٰ (٧١) قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرْنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا (٧٢) إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَأَبْقَىٰ (٧٣)

[ترجمه]

گفت: خدای من! روشن کن مرا دل من.

و آسان گردان «۵» کار من.

و بگشای بند از زبان من.

تا داند سخن من.

(۱). آج، لب: جعلها.

(۲). آب، آز، مش: آیت.

(۳). آط: مهتری، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۴). آج، لب: بر دست او را.

(۵). آب+ مرا.

ص: ۱۴۱

و کن مرا وزیر از اهل من.

هارون برادر من.

قوی کن به او پشت من.

و انباز گردان او را در کار من.

تا تسبیح کنم «۱» تو را بسیاری.

و یاد کنم «۲» تو را بسیاری.

که تو به ما بینایی.

گفت: بدادم حاجت تو ای موسی.

و ما منت نهادیم بر تو یک بار دیگر.

چون وحی کردیم به مادر تو آنچه وحی کردند «۳».

که در انداز او را در تابوت، پس در انداز آن را در دریا «۴» بیفگند او را دریا به کناره بگرفت «۵» او را دشمن من و دشمن او، و افگندم بر تو دوستی از من «۶»، بکنند بر چشم من.

«۷»

چون رفت خواهرت می «۸» گفت:

آیا راه نمایم شما را بر آن کس که او را در خود پذیرد «۹»؟ باز دادیم تو را با مادرت تا روشن شود چشمش و اندوه ندارد، و بکشتی تنی را برهانیدیم تو را از غم و بیازمودیم تو را آزمودنی، پس مقام کردی سالها در اهل مدین، آنگه آمدی بر اندازه‌ای موسی.

(۲-۱). آب: کنیم، که با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نماید.

(۳). آب: وحی کرده شد.

(۴). آب+ تا.

(۵). کذا در آط، آج، و لب، آب: بگیرد.

(۶). آب، مش: خود و.

(۷). لب: یمشی.

(۸). آب، مش: پس.

(۹). آج، لب: پرورد.

ص: ۱۴۲

بیافریدیم «۱» تو را برای خود.

برو تو و برادرت به آیتهای من و سستی مکنی در یاد کردن من.

بروید به فرعون که او از حدّ در گذشت.

بگوئید او را گفتاری نرم تا همانا او اندیشه کند یا بترسد.

گفتند خدای ما! ما می ترسیم که شتاب کند بر ما یا نافرمانی کند.

گفت: مترسید که من با شما، می شنوم و می بینم.

بروید «۲» به او و بگویی که ما رسولان خدای تویم بفرست و اما بنی اسرائیل را و عذاب مکن ایشان را که ما آورده ایم به تو معجزه ای از خدای تو و سلام بر آن که پسروی کند هدی را.

ما را وحی کردند که عذاب بر آن کس است که دروغ گوید و برگردد.

گفت: کیست خدای شما ای موسی؟

گفت: خدای ما آن که بداد هر چیزی به خلقانش، پس لطف کرد با ایشان.

گفت: چیست حال امتان پیشین؟

گفت: علم ایشان بنزدیک خدای من است در نوشته که گم نکند خدای من و فراموش نکند.

آن که کرد برای شما زمین را گهواره و

(۱). آج، لب: برگزیدیم.

(۲). آط: آمدند، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد.

ص: ۱۴۳

بگشاد برای شما در آن جا راهها، و فرو فرستاد از آسمان آبی، پس بیرون آوردیم به او جفتانی از گیاهها، گونه های «۱» مختلف.

بخورید و بچرانید چهار پایانتان را که در این دلیلهاست خداوندان عقل را.

از آن بیافریدیم شما را و به آن جا بریم شما را و از آن جا بیرون آریم شما را یک بار دیگر.

و باز نمودیم به او دلیلهای ما همه، پس دروغ داشت و سر باز زد.

گفت: آمده ای به ما تا بیرون کنی ما را از زمین ما به جادوی تو «۲» ای موسی.

بیاریم به تو به جادوی مانند آن، بکن میان ما و میان تو «۳» وعده‌ای که خلاف نکنیم آن را ما و نه تو در جایگاهی راست.

گفت: موعد شما روز عید است و آن که جمع کنند مردم را چاشتگاه.

برگشت فرعون و گرد آورد حیلتش «۴»، آنگه بیامد.

گفت ایشان را موسی: وای بر شما! مسگالی «۵» بر خدای دروغی که بیخ بکند «۶» شما را به عذاب و نومید بود آن که دروغ فرا بافد.

پس خلاف کردند در کارشان میان ایشان و پنهان داشتند راز.

(۱). آز، آط، آج، لب، مش: گونهای.

(۲). آب، آز، مش: خود.

(۳). آب: خود.

(۴). مش + را.

(۵). آج، لب: مباحث.

(۶). آط: بکنند، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد.

ص: ۱۴۴

گفتند: این دو جادواند می‌خواهند تا برون کنند شما را از زمین شما به جادوی ایشان و ببرند طریقه شما را که نیکوتر است.

بسگالید کید خود پس بیایی به یک صف و ظفر یابد امروز آن «۱» که برتر آید.

گفتند: ای موسی! یا تو بیفگنی و اما «۲» ما باشیم اول کس که بیفگند.

گفت شما بیفگنی که بدیدی رسنهای ایشان و عصاهاشان چنان نمودند او را از جادویشان که آن می‌رود.

یافت در خود «۳» ترسی موسی.

گفتیم: مترس که تو برتر باشی.

و بیفگن آنچه در دست راست تو است تا فرو برد آنچه ایشان کردند، آنچه ایشان کردند کید جادوی ایست و ظفر نیابد جادوی هر کجا آید.

در افگندند جادوان «۴» را در سجده، گفتند: بگرویدیم به خدای هارون و موسی.

گفت: ایمان آوردی به او پیش از آن که دستوری دادم شما را؟ او مهترست شما را آن که پیاموخت شما را جادوی، بیرم دستهای شما را و پایهای شما را از خلاف، و بر دار کنم شما را بر درختان خرما، و بدانید که کدام از ما سخت «۵» است به عذاب و باقی.

(۱). آب، مش + کس.

(۲). دیگر نسخه بدلها: و یا.

(۳). آج، لب: دل خود.

(۴). آج، لب: جادویان.

(۵). سخت / سخت تر.

ص: ۱۴۵

گفتند: نگزینیم تو را بر آنچه به ما آمد از حجتها و آن که آفرید ما را، حکم کن آنچه تو خواهی کرد تو حکم کنی در این زندگانی دنیا.

ما ایمان آوردیم به خدای ما تا بیا مرزد گناهان ما و آنچه تو اگراه کرده ای ما را بر آن از جادوی و خدای بهتر و باقیتتر است.

قوله تعالی: رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي، موسی - علیه السلام - عند آن حال که او را گفتند: تو را به فرعون باید رفتن به رسالت، گفت: بار خدای من و پروردگار من! دل من روشن گردان و این دلتنگی از من ببر. و شرح الکلام بسطه و کشف المعنی فیه، و تفسیری که مخالفان دادند در شرح صدر که «۱» مراد سینه شکافتن است و دل شکافتن، چنان که در حق رسول - علیه السلام - گفتند فی قوله: أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ «۲»، باطل است به این آیت، برای آن که موسی - علیه السلام - از خدای این بخواست و خدای تعالی او را بداد، فی قوله: ... قَدْ أَوْتَيْتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى «۳»، مراد بدادیم ای موسی. چون شرح صدر در حق موسی هست و معنی سینه شکافتن و دل شستن «۴» نه، اولی و احری که در حق رسول ما چون «۵» باشد، معنی این بود نه آن که ایشان گفتند، چه پیغامبر ما - علیه السلام - از موسی و از جمله پیغامبران به بود.

پس موسی - علیه السّلام - گفت: بار خدایا! دلها به فرمان تو است، این دلتنگی و گرفتگی از من بردار و کارم سهل گردان، یعنی رسالتی که مرا فرمودی بر من آسان کن.

وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي، و بند از زبان من برگشای تا سخن من بدانند مردمان. و گفتند: در زبان موسی - علیه السّلام - رتّه «۶» ای بود که بعضی حروف درست

(۱). آب + سینه.

(۲). سوره انشراح (۹۴) آیه ۱.

(۳). سوره طه (۲۰) آیه ۳۶.

(۴). آج، لب: شکافتن.

(۵). چاپ شعرانی (۷ / ۴۵۸): چنین.

(۶). آط: رتّه.

ص: ۱۴۶

نتوانست گفت.

عبد الله عباس گفت: سبب آن بود که، آنگاه که او در حجره فرعون بود یک روز دست بر آورد و تپنچه بر روی فرعون زد و ریش او به دست گرفت و بکند. فرعون آسیه را گفت: این آن دشمن من است که مرا گفتند، و من او را در کنار خود می‌پرورم، او را نباید کشتن. آسیه گفت: او کودک است و نداند که چه کرد که نیک از بد نداند، خواهی تا بدانی که او نیک از بد نداند بیازماید. بفرمود: تا طشتی از انگشت «۱» دمیده بیاوردند و طبقی را جواهر پر کرد و هر دو را پیش موسی نهادند، موسی خواست تا دست به جوهر یازد، جبرئیل بیامد و دست او را سوی آتش برد تا او انگشتی برگرفت و در دهن نهاد، زبانش بسوخت و بندی بر زبان او افتاد. گفتند:

دستش نسوخت، و زبانش بسوخت. دستش برای آن نسوخت که تپنچه بر روی فرعون زد. پس او دعا کرد که: بار خدایا! این کار زبان است، و مرا زبان بند دارد، و سخن درست نمی‌توانم گفتن، این بند از زبان من بردار تا سخن من هویدا شود و مردم سخن من بدانند.

وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي، بار خدایا! مرا وزیری کن هم از اهل من که این کار که تو مرا فرمودی نه کاری آسان است که به تنهایی بتوان کرد، مرا وزیری باید که یار من باشد، مرا موازرت کند، یعنی معاونت کند.

و در وزیر دو قول گفتند، یکی آن که: وازره وازره، دو لغت‌اند، بالواو و الهمزه فعیل باشد به معنی مفاعل یعنی معاون، و یکی آن که: من الوزر باشد و هو الثقل هم فعیل باشد به معنی مفاعل چون معادل، یعنی این ثقل با من بردارد، و معنی یکی است و اگر چه اشتقاق مختلف است.

آنکه بگفت که آن وزیر کیست: **هارونَ أَخِي**، هارون که برادر من است، و هارون برادر موسی بود من ابیه و امه، از مادر و پدر.

أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي، ای ظهري، پشت من به او سخت کن، و آزره، ای اعانه، معنی آن باشد که: پشت او باشد و پشتی او کند، و منه المئزر لأنه يشدّ على الأزر، و هو الظهر.

(۱). آب + آتش.

ص: ۱۴۷

وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي، و او را در کار من با من شریک کن، یعنی در دعوت کردن فرعون. و گفتند: در نبوت، و اگر چنین بود این سؤال بی دستوری نکرده باشد، یا مشروط بود به شرط مصلحت، یعنی اگر دانی که صلاحیت این کار دارد او را به پیغامبری با من بفرست. خدای تعالی دانست که او آن کار را بشاید، دعای موسی اجابت کرد.

جمله قرآء خواندند: **أَشْدُّ بِهِ أَرْزِي**، به ضمّ همزه علی امر المخاطب، **وَ أَشْرِكُهُ** به فتح همزه، مگر ابن عامر، و در شاذّ حسن بصری و ابن ابی اسحاق، که ایشان خواندند: اشدد به فتح «الف» علی الخبر من نفسه، و جزم برای جواب امر. و اشركه به ضمّ همزه و کسر «را» هم بر این خبر از خویشتن تا من پشت خود به او قوی کنم و او را در کار خود شریک کنم، یعنی دعوت. و اگر بر پیغامبری حمل کنند، معنی آن بود که: به اذن و فرمان تو اگر مصلحت دانی.

«کی»، برای تعلیل باشد، تا ما به یک جای تو را تسبیح کنیم بسیاری و ذکر و ثنای تو کنیم بسیاری که تو به احوال ما عالمی.

خدای تعالی گفت: این دعای تو «۱» به اجابت مقرون کردند، و مراد تو بدادند. و «سؤل»، آن مراد باشد که سؤال کنند و خواهند، فعل به معنی مفعول، کالخبز بمعنی المخبوز.

ای عجب اگر موسی را یاری بایست در نبوت که او را وزیر باشد و معاون بر ادای رسالت، و او را به فرعون فرستاده بودند، رسول ما را که به کافّة الناس بلکه به جنّ و انس فرستادند- و هر یکی از صناید قریش فرعونی بودند- او را وزیری نبایست؟ بلی! او را وزیری بود و هم برادر او بود به فرمان خدای و خلیفه او بود از پس او تا لا جرم گفت او را:

انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی،

گفت: یا علی! تو را از من منزلت هارون است از موسی، جز پیغامبری. این خبری است متلقی به قبول، و همه طوایف روایت کنند، و این خبر دلیل امامت امیر المؤمنین می‌کند برای آن که از ظاهر خبر مفهوم آن است که: رسول - علیه السلام -

(۱). آج، لب: بر تو.

ص: ۱۴۸

به این خبر اثبات کرد امیر المؤمنین را از خود هر منزلتی که هارون را بود از موسی، جز نبوت که به لفظ استثنا کرد. و اخوت که به «۱» عرف مستناست، و از منازل هارون یکی وزارت بود و یکی خلافت، وزارت فی قوله: **وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي**، و خلافت فی قوله: **هَارُونَ أَخْلَفَنِي فِي قَوْمِي** «۲».

قوله: **وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى**، گفت: و ما منت نهادیم بر تو یک بار دیگر، تذکیر نعمت می‌کند او را و با یاد او می‌دهد که: جز این نعمت ما را بر تو نعمتی دیگر و منتی دیگر هست، و آن کی بود: **إِذْ أَوْحَيْنَا**، چون وحی کردیم به مادرت. گفتند: وحی الهام بود، و گفتند: القاء فی القلب بود، و در دلش افگند. و جبائی گفت: در خواب با او نمود چون وحی کردیم به مادرت. آنچه کردند، یعنی آنچه کردیم که خدای از خود بسیار خبر دهد به لفظ ما لم یسم فاعله، فی قوله: **قُلْ أَوْحِيَ إِلَيَّ** «۳» ...، و قوله: **قَدْ أَوْحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ** «۴» ...، و قوله: **عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ** «۵» ...، و مانند این.

أَنْ أَقْذِفِهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْذِفِهِ فِي الْيَمِّ فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ، که او را در تابوت افگن، و تابوت را در دریا افگن تا دریا او را به ساحل افگند. و مراد به دریا رود نیل است، و قوله: **فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ**، صورت امر دارد و مراد تعلیل است، یعنی لیلیقه الیم بالساحل، تا دریا او را به کنار اندازد، آلا آن که صورت این است که دریا را بگو تا او را به کنار اندازد، و مثله قوله: ... **اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ** «۶» ای لنحمل خطایاکم.

يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ، مجزوم است بر جواب امر، تا بردارد او را دشمنی از آن من و دشمنی از آن تو، یعنی فرعون. و این آنگه بود که موسی - علیه السلام - از مادر بزاده بود و فرعون خوابی هایل دیده که: آتشی از محله بنی اسرائیل بر آمد «۷»، و به یک روایت از بیت المقدس و گرد سرای او در آمد و او را بسوخت، و کوشک و سرای

(۱). آج، لب: اخوت به.

(۲). سوره اعراف (۷) آیه ۱۴۲.

(۳). سوره جن (۷۲) آیه ۱، آط، و دیگر نسخه بدلها: الیک، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۴). سوره طه (۲۰) آیه ۴۸.

(۵). سوره نمل (۲۷) آیه ۱۶.

(۶). سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۱۲.

(۷). آب، آذ، مش: بر آمده.

ص: ۱۴۹

او بسوخت. او معبران را بخواند و این خواب با ایشان بگفت، ایشان گفتند: دلیل آن می‌کند این خواب که، مولودی آید در این سالها از بنی اسرائیل که ملک تو بر دست او «۱» بشود، و هلاک تو بر «۲» دست او باشد. او بفرمود: تا زنان آبستن را تفحص کردند و کودکانی را که حاصل می‌شدند هر چه پسر بود می‌کشتند و هر چه دختر بود رها می‌کردند، چنان که گفتیم در سوره البقرة.

چون سالی چند بر این بر آمد و نسل بنی اسرائیل کم بود «۳»، قبطیان پیش فرعون آمدند و گفتند: نسل بنی اسرائیل کم شد و بیم آن است که ما را بندگان نباشند اگر بنی اسرائیل کم شوند. فرعون گفت: اکنون قرار آن است که، سالی «۴» کشند و سالی «۵» نکشند، هارون آن سال زاد که نمی‌کشتند، و موسی آن سال «۶» که می‌کشتند.

چون مادر موسی بار بنهاد، می‌ترسید و ندانست تا چه کند. خدای تعالی در دل او افگند که تابوتی بساخت از چوب، و آن تابوت مؤمن آل فرعون کرد حزیبیل «۷»، و محلوج در آن جا نهاد و موسی را در آن جا نهاد «۸» و بندها به قیر استوار کرد، به فرمان خدای تعالی به رود نیل انداخت. رود او را ببرد و به شعبه‌ای که رهگذر «۹» آب بود به سرای فرعون به آن جا برد، و فرعون با آسیه بر تختی بود و آب در برکه‌ای می‌رفت و از راه دیگر بیرون می‌شد. فرعون نگاه کرد، تابوتی دید مقبر که آب می‌آورد، بفرمود که «۱۰» بگرفتند و پیش او بردند. تابوتی دید قفل بر او نهاده، چاره‌ای ساختند و قفل بگشادند، کودکی را دیدند در او. فرعون گفت: این را بیاید کشتن. آسیه گفت:

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا «۱۱» ... مکشی «۱۲» این را که باشد که ما را از این نفع بود، یا این را به فرزندی پذیریم. فرعون گفت: همچنین کنیم. وَ الْفَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِّنِّي، و دوستی از خود بر تو افگندیم «۱۳».

(۱). آج، لب، آذ: تو از دست تو، تو به دست او.

(۲). مش: در.

(۳). آج، لب: بودند.

(۴-۵). مش: یک سال.

(۶). آج، لب + زاد.

(۷). مش: خریبل.

(۸). لب، مش: بنهاد.

(۹). آب، آز، مش: راه گذر.

(۱۰). آب: تا بفرمود تا.

(۱۱). سوره قصص (۲۸) آیه ۹.

(۱۲). آج، لب: مکش.

(۱۳). کذا در آط، آج، لب، آب: افگندم که به ظاهر عبارت نزدیکتر می نماید.

ص: ۱۵۰

در او دو قول گفتند، یکی آن که: تو را دوست گرفتیم «۱»، و یکی آن که: تو را دوست داشته گردانیدیم «۲» تا چنان کردیم «۳» تو را که هر که تو را ببیند دوست دارد تو را، تا فرعون که از او دشمنتر نبود تو را دوست داشت، این قول عبد الله عباس است.

عطیة العوفی گفت: او را مسحه‌ای از جمال دادند که هر که او را بدیدی دوست داشتی او را. قتاده گفت: خدای تعالی ملاحظتی در چشم او نهاد که هیچ کس او را ندید و آلا دوست داشت او را. **وَلِتُصْنَعَ عَلٰی عَيْنِي**، و تا تو را تربیت و غذا و طعام و شراب به نظر من باشد، قاله قتاده، این قول قتاده است.

إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ، آنکه که خواهرت می رفت و می گفت راه نمایم شما را بر اهل بیتهی که او را تکفل کنند، و این آن بود که: چون آسیه او را بر گرفت و به فرزندی پذیرفت، کس فرستاد و دایگان را بیاورد. او شیر هیچ کس نگرفت «۴»، و این حدیث در مصر فاش شد و طلب دایه‌ای می کردند که او را شیر دهد.

خواهر موسی - علیه السلام - بیامد - و نام او مریم بود - ایشان را گفت: **هَلْ أَدُلُّكُمْ**، راه نمایم شما را بر اهل بیتهی که او را تکفل کنند و در خویشتن پذیرند؟

گفتند: بلی! مادر موسی بیامد و پستان در دهن او نهاد، او پستان مادر بستد و شیر باز خورد، پس از آن که شیر هیچ کس نمی گرفت. آسیه گفت: تو را بیاید آمدن و این کودک را دایگی کردن. او گفت: من نتوانم این جا آمدن که من دگر کودکان دارم و خانه‌ام ضایع شود، و لکن او را به من دهی ضمان کنم که او را شیر دهم و نکو دارم. چون دیدند که جز از شیر او

نمی‌گیرد، بضرورت او را به مادر او دادند، فذلک قوله: **فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا**، ما تو را با مادر دادیم تا چشم او روشن شود و غمناک نباشد، و این [از] «۵» جمله نعمتهایی است که خدای تعالی بر او می‌شمارد، و نیز از نعمتها آن که: **وَقَتَلْتَ نَفْسًا**، و مردی را بکشتی، یعنی آن قبطی را که قصه او بیاید در جای خود- ان شاء الله «۶».

فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ، ما تو را از غم برهانیدیم، چه او دل‌تنگ و خایف بود که او

(۱). کذا در آط، آج و لب، آب: گرفتم.

(۲). کذا در آط، آج و لب، آب: گردانیدم.

(۳). کذا در آط، آج و لب، آب: کردیم.

(۴). آب، آز، مش: بنستند.

(۵). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۶). مش + تعالی.

ص: ۱۵۱

را طلب می‌کرده‌اند تا به قصاص قبطی بکشند او را. **فَنَجَّيْنَاكَ**، ما تو را از غم برهانیدیم، و **فَتَنَّاكَ فُتُونًا**، و امتحان کردیم تو را امتحان کردنی، یعنی با تو معامله آزمایش‌گران کردیم تا تو را خالص کردیم برای نبوت. و گفتند: فتون، آن بود که او را در محنتی می‌افکند پس از محنتی، یکی آن که: او در سالی زاد که کودکان را می‌کشند، آنکه: او را در رود نیل افکندند، آنکه: به دست فرعون افتاد، آنکه: قصد فرعون به قتل او چون تپنچه «۱» بر روی او زد، آنکه: القای جمر «۲» و انگشت در دهن و سوختن زبان او، آنکه: کشتن او قبطی را نه بقصد بر سیبل خطا، ما تو را به این همه محنتها امتحان کردیم و از همه برهانیدیم تو را، و این قول عبد الله عباس است.

مجاهد گفت: اخلاصناک اخلاصا، ما تو را خالص باز کردیم و از همه برهانیدیم، من قولهم: دینار مفتون، زری پخته که کدارت و شویب از او رفته باشد آن را مفتون گویند، و فتنت الذهب اذا عرضته علی النار. و اصل کلمه امتحان است.

جبائی گفت، معنی آن است که: تکلیف بر تو سخت کردیم در طلب معاش تا تو را ده سال مزدوری شعیب بایست کردن. **فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ**، مقام کردی سالها در اهل مدین. چون بنزدیک شعیب شد، گفتند: ده سال این جا مقام کرد. و مدین آن شهر بود که شعیب در آن جا بود، و از آن جا تا مصر هشت مرحله است.

و هب گفت: بیست و هشت سال در مدین مقام کرد، ده سال مزدوری دختر شعیب «۳» کرد، و هژده سال با او دختر شعیب بود تا فرزندان بزاد. **ثُمَّ جِئْتُ عَلَى قَدَرٍ يَأْمُرُ بِمُوسَى**، مقاتل گفت: علی موعده محمد بن کعب گفت: بدان قدری مقدر که انداخته بودند که تو بدان قدر بیایی. عبد الرحمن بن کیسان گفت: علی رأس اربعین سنه، بر سر چهل سال، و آن سال وحی پیغمبران باشد. و القدر و القدر، لغتان، قال جریر:

کما اتی ربّه موسی علی قدر

نال «۴» الخلافة او کانت له قدرا

(۱). آب، آز، مش: تپانچه.

(۲). آج، لب: جمره، مش: جواهر.

(۳). مش: مزدوری شعیب.

(۴). آط، آب، آج، لب: بال، مش: مال، به قیاس با چاپ شعرانی (۷/ ۴۶۲) و مأخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

ص: ۱۵۲

وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي، یعنی تو را برای خود برگزیدم و به الطاف مخصوص کردم و برای رسالت و نبوت خود تخصیص کردم. و از وجوه افتعال، یکی اتخاذ الشيء لخاص نفسه باشد، کالاشتواء و الاختباز و الاطباخ، يقال: شوی لغیره و اشتوی لنفسه، و کذا الباقی، یعنی تو را برای کار خاص خود آفریدم از ادای نبوت و تحمل رسالت.

آنکه گفت: **أَذْهَبُ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي**، تو و برادرت بروی. **بِآيَاتِي**، ای مع آیاتی و بیناتی و معجزاتی، به آیات و بینات من و لا تنبیا، و سستی مکنی در ذکر و یاد- کرد «۱» من، یعنی آن که ممکن باشد از جد و جهد به جای آری، يقال: ونی، بنی و نیا، و ونیة اذا فتر، قال العجاج:

له الا له ما مضی و ما غیر

فما ونی محمد مذ ان غفر

أَذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، بنزدیک فرعون شوید که او طاغی و باغی شده است.

فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا، او را سخن نرم گویی. لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى، تا باشد که او تذکر و اندیشه کند یا بترسد، ای علی رجاء و طمع منکما، برای آن که ایشان ندانستند که او ایمان نخواهد آورد. و «لعلّ» ترجی و طمع را باشد «۲»، و قیل: عامله «۳» من اللّین و الرّفق معامله راج «۴» طامع فی ایمانه و ان قطعتما علی أنّه لا یؤمن، با او از رفق و از لین معامله آن کس کنی که او طمع دارد به ایمان او. و اگر چه دانی که ایمان نخواهد آوردن، و این هر دو وجه نیکوست. با او درشتی و بدخویی مکنی، فی قول ابن عبّاس. سدّی و عکرمه گفتند: با او خطاب نیکو کنی و گویی: یا ابا- العیاش «۵» و یا با الولید. مقاتل گفت، یعنی قوله: ... هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزُكِّي، وَ أَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى «۶». اهل اشارت گفتند: با او سخن لطیف گوی که او بر تو حقّ تربیت دارد و تو را پدری کرده است، حقّ خدمت دارد بر تو. گفتند، خدای تعالی او را گفت: فرعون را بر ایمان وعده دهی برنایی که با آن پیری نباشد، و بقای

(۱). آج، لب: کردن.

(۲). آب، آز: شاید.

(۳). آج، لب: علاما.

(۴). آب: راجع.

(۵). آج، لب، آز، مش: ابا العیاش.

(۶). سوره نازعات (۷۹) آیه ۱۸ و ۱۹.

ص: ۱۵۳

ملک برای او تا به مردن، و لذت طعام و شراب و نکاح بر او بماند تا به مردن.

مفسران گفتند: هارون در این وقت به مصر بود و موسی به مدین. چون او بیامد و در راه نبوت دادند او را، و موسی از خدای درخواست که او را یار من کن در نبوت تا به یک جای برویم، خدای تعالی او را اجابت کرد و وحی کرد به هارون که:

برادرت به پیغامبری می آید به فرعون، و من تو را یار او کردم در نبوت، شما هر دو از قبل من فرستاده ای به او تا او را دعوت کنی و موسی در راه است تو را به استقبال او باید رفتن. هارون- علیه السلام- یک مرحله به استقبال او رفت، و یکدیگر را از احوال خود خبر دادند.

محمد بن علی الورّاق گفت: از یحیی معاذ شنیدم که این آیت بخواند «۱»، بگریست و گفت: الهی هذا رفقک بمن يقول انا الله فكيف رفقک بمن يقول لا اله الا الله، این رفق و لطف تو است با آن که گفت من خدایم رفق تو چگونه باشد با آن که گوید جز تو خدایی نیست؟

ابو القاسم بن حبیب گفت: من نیز بر این منوال لفظی چند ساختم، و هی: هذا رفقک بمن ینافیک فکیف رفقک بمن یصافیک، هذا رفقک بمن یعادیک فکیف رفقک بمن ینادیک، هذا رفقک بمن یسبک فکیف رفقک بمن یحبک، هذا رفقک بمن ضلّ، فکیف رفقک بمن ذلّ، هذا رفقک بمن اترف، فکیف رفقک بمن اعترف، هذا رفقک بمن اصرّ، فکیف رفقک بمن استغفر، بار خدایا! با بیگانگان چنین کرم کنی، با یگانگان چه کنی! با دشمنان چنین خطاب کنی، با دوستان چه خطاب کنی! **قالا ربّنا، موسی و هارون گفتند «۲»:** خداوند ما! ما ترسیم که او بر ما تعجیل عقوبت کند و ما را بفرماید کشتن، چه او پادشاهی ظالم است، **يقال:** فرط علیه اذا سبقه بمكروه، و الفارط، الذي يتقدم القوم الى الكلاء و الماء «۳»، و منه

قوله - عليه السلام: انا فرطکم علی الحوض،

و قال الرّاجز:

قد فرط العجل علينا و عجل.

(۱). آج، لب، آز، مش + و.

(۲). آج، لب + بار.

(۳). آج، لب: الملاء.

ص: ۱۵۴

و منه: الافراط الاسراف لأنّه تقدّم بين یدی الحقّ.

خدای تعالی ایشان را گفت: **لا تخافا، مترسی، إِنِّی مَعَكُمَا**، که من با شما، **أَسْمَعُ وَ أَرَى**، سخن شما می‌شنوم و مکان شما می‌بینم. و گفتند: شنوم آنچه شما گوید و بینم آنچه شما کنید. و گفتند: انما بعینی و علمی، شما به چشم و علم منی. من از شما غافل نه‌ام، شما را ضایع نگذارم تا او بر شما سطوت کند.

فَأْتِيَاهُ، به او شوی و بگویی که ما دو پیغامبریم از خدای، به تو برای آن آمده‌ایم تا دست از بنی اسرائیل بداری، و ایشان را با ما گسیل کنی، و نیز عذاب نکنی ایشان را بر آن جمله که می‌کردی از بار و بیگار و کارهای گران و استعباد «۱» و بنده گرفتن. قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ، و ما آمده‌ایم و از خدای تو آیتی و بیئتی «۲» و حجّتی آورده‌ایم، نه آن است که دعوی می‌کنیم بی برهان و به ختم سخن بگویی که:

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، سلام بر آن باد که او پسر و راه راست باشد، و گفتند: سلام، به معنی سلامت است و عَلَيَّ، به معنی «لام» «۳» است، یعنی سلامت در دو جهان آن را باشد که او متابع راه راست بود.

إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا، به ما وحی کرده‌اند که: عذاب بر آن کس خواهد بود «۴» که او خدای را و پیغامبران را «۵» به دروغ دارد، و پشت بر ایشان کند، یعنی فرمان ایشان رها کند و از قبول قول ایشان اعراض نماید.

قَالَ فَمَنْ رُبُّكُمْ يَا مُوسَى، در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: فَأْتِيَاهُ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ لهما من رَبُّكُمَا یا موسی، ایشان بنزدیک فرعون آمدند و رسالت و پیغام خدای بگزارند «۶»، فرعون ایشان را گفت: خدای شما کیست ای موسی؟ این خطاب با موسی کرد برای آن که با او انبساط داشت. موسی گفت:

خدای ما آن است که هر چیزی بداد خلقش را، گفتند: معنی آن است [که] «۷» هر خلقی را آنچه صلاح معاش ایشان است بداد، این قول حسن و قتاده است. مجاهد

(۱). آب، آز: استعباد.

(۲). مش: آیاتی و بیئاتی.

(۳). آج، لب: لا.

(۴). آب، آز، مش: بودن.

(۵). آب، آز، مش: پیغامبر خدای را.

(۶). همه نسخه بدلها: بگزارند.

(۷). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

گفت: هر جنینی «۱» را از آن جنس آفرید که مادر و پدر او باشد، از آدمی بهایم «۲» نیافرید و از بهایم حیوانی دیگر نیافرید. عطیه و مقاتل گفتند: هر چیز را صورت او دادند تا هر حیوانی صورتی دارد بر افراد «۳». ضحاک گفت: معنی آن است که، هر چیز «۴» را از حیوانات آلات مصالح خود بداد از: چشم بینا، و گوش شنوا، و دست گیرنده، و پای رونده، و زبان گوینده آنان را که نطق باشد.

بعضی گفتند: مراد الهام معاد و معاش است که هر حیوانی داند که او بامداد به طلب معاش کجا رود و شبانگاه با مراح خود کجا رود. و وجهی دگر هست که کلام محتمل است آن را و به فصاحت کلام لایق، و آن آن است که: **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ مِنَ الْخَلْقِ حَقَّهُ**، ای خلقه علی احسن ما یمکن و اصلحه، یعنی هر چیزی را حق بگزارد «۵» در باب خلق تا چنان آفرید که لایق حال اوست، **إِمَّا بِهِ حَسَنٌ وَأَحْكَامٌ وَاتِّقَانٌ**، و اما به وجه صلاح. **ثُمَّ هَدَىٰ**، ای هداهم، آنگه هدایت داد ایشان را از بیان و الطاف و تسهیل و تیسیر، و بیان این وجه باز پسین روایت نصیر است از کسائی که او خواند: **أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ**، علی الفعل الماضی، آنگه مفعول دوم محذوف باشد از کلام، و تقدیر آن که: اعطی کل شیء خلقه حقّه من الخلق و الاحکام و الاتقان.

قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ، فرعون موسی را گفت: حال آن امتان گذشته چیست؟ و این آنگه گفت که موسی گفت: ... یا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ، مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ «۶».

گفت: حال اینان که گفتمی چیست اکنون؟ او گفت: **عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ**، علم به احوال ایشان بنزدیک خداست تعالی، یعنی عالم است به احوال ایشان، و آن علم در کتابی «۷» نوشته است، یعنی لوح محفوظ. **لَا يَضِلُّ رَبِّي**، ای

(۱). آج، لب: مش: جنسی.

(۲). آج، لب: از بهایم آدمی.

(۳). آب، آز، مش: انفراد.

(۴). آب، آز، مش: چیزی.

(۵). همه نسخه بدلهای: بگزارد.

(۶). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۳۰ و ۳۱، این آیات چنان که از متن قرآن مجید بر می آید، سخن مؤمن آل فرعون است، و نه قول حضرت موسی.

(۷). آج، لب: کتاب.

لا یخطی، خطا نکند آن را و آن بر او فرو نشود. **وَلَا یُنْسِی**، و فراموش نکند و عالم الذّات است، و همه معلومات معلوم اوست علی کلّ وجه یصحّ آن یکون معلوما.

الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا، اهل کوفه «مهدا» خواندند علی التّوحد، و باقی علی الجمع «مهادا» و مثله: فرش و فراش، او آن خداست که زمین به گهواره شما کرد تا در او بیارامی و در او بگردی و آرامگاه شما باشد. **وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا**، و برای شما در او راهها پیدا کرد تا در او می‌روی به سفرها و مقاصد و حوایج خود می‌جویی. **وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**، و برای شما از آسمان آبی فرو فرستاد، یعنی باران. آنکه از مغایبه، با خبر دادن آمد از خود بر سبیل تعظیم به لفظ جمع گفت:

فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا، یعنی اصنافا و انواعا، انواع و اصناف. **مِنْ نَبَاتٍ**، از گیاهها.

شَتَّى، مختلف «۱» به جنس و شکل و رنگ و طعم و طبع و بوی، بهری «۲» سبز و بهری «۳» سرخ و بهری «۴» زرد و بهری «۵» کبود و بهری لعل و بهری سپید و بهری سیاه و بهری «۶» گرم و بهری «۷» سرد و بهری «۸» تر و بهری «۹» خشک و بهری تلخ و بهری شیرین و بهری شور «۱۰» و بهری نافع «۱۱» و بهری «۱۲» با مضرت و بهری «۱۳» گوارنده و بهری «۱۴» گزاینده و بهری «۱۵» زهر و بهری «۱۶» تریاق و بهری درد و بهری دوا، تا بدانی که به طبع نیست و به دهر «۱۷» نیست و به هوا نیست و به ستاره نیست، جز فعل قادری «۱۸» حکیم مرید نیست که به حسب مصلحت چنان که خواست و مصلحت شناخت بیافرید و بیرون آورد تا تو به فصل ربیع بروی و در او نگاه کنی «۱۹»، راحت چشمت باشد و نزهت دلت و زیادت یقینت و راه نماینده‌ات به خالق و مدبری.

تدلّ علی أنّه واحد

و فی کلّ شیء له آیه

كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ، این از جمله آن جایهاست که قول از او محذوف کردند،

(۱). آب، آز، مش: **مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى**، از گیاههای مختلف.

(۲-۳-۴-۵). آب، آز، مش: بعضی.

(۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶). آب، آز، مش: برخی.

(۱۰). آط+ و بهری و بهری، که چون در هیچکدام از نسخه بدلها نبود، زاید تشخیص داده شد.

(۱۱). آب، آز، مش + با منفعت.

(۱۲). آب + ناظر، مش: ضار.

(۱۷). آب، آز، مش: به تدبیر.

(۱۸). آب، آز، مش + عالمی.

(۱۹). آب، آز، مش: به او نظر کنی.

ص: ۱۵۷

تقدیر آن است که: و قلنا لهم **كُلُوا وَارْعُوا أَنْعَامَكُمْ**، و گفتیم ایشان را که: بخوری، صورت امر است و مراد اباحت، و بچرانید «۱» در او چهار پایانتان را چه این نباتها بعضی طعمه شماست و بهری «۲» طعمه چهار پایان شماست، چه آن چهار پایان را هم برای شما می‌پرورم تا بهری «۳» ماکول شما «۴» باشند و بهری را شیرش مشروب تو «۵» باشد و بهری مرکوب تو «۶» باشد، و مثله قوله: وَ فَاكِهَةٌ وَ آبًا، مَتَاعًا لَكُمْ وَ لَأَنْعَامِكُمْ «۷»، تا متاع باشد شما را و چهار پایان شما را. و اگر مشروح گفتی، تقدیر چنین است: کلو منها و ارعوا انعامکم فیها، اوکلوا ما یؤکل و ارعوا انعامکم فیما لا یؤکل، آنچه طعمه تو است تو می‌خور، آنچه خورد تو را نشاید، چهار پایانت را می‌ده، که: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ**، در این که برفت و شرح داده شد آیاتی و دلالتی «۸» هست خداوندان عقلها را، و عقل را برای آن «نهی» خوانند که او نهی کند خداوندش را از بسیار چیزها. و گفتند:

جمع است، واحدش نهیه باشد، ککشیه و کشی، لشحم «۹» الضَّبّ.

از پس تذکیر نعمت به وعظ در آمد و گفت، از جمله منافع زمین آن است که:

مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ، شما را از او آفریدیم، یعنی پدر شما آدم را. و گفتند: نیز نفس شما را به آن معنی که نطفه از طعامها پدید آید و انواع طعام از زمین آفرید. **وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ**، به ابتدات «۱۰» از او آفریدم و به انتها مراجعت با او باشد، و بار دیگر ازوت بیرون آریم، یعنی روز قیامت. بیان کرد که: ابتدات از او آفریدم «۱۱» تا بدانی که تو را تکبّر نرسد که از خاک راه هیچ ذلیلتر نیست، اصلت این است که می‌دانی موطوء بالنعال و الاقدام. و طبعت، این که می‌بینی فی عظمة «۱۲» ذی الجلال و الاکرام. آنچه اصل تو از آن است، در زیر قدم هر جاهلی نهاده‌اند تا هر که عاقل باشد، در وقت مفاخرت آن را تاج سر نسازد «۱۳». **وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ**، باز با خاکت خواهیم بردن تا امل دراز نداری،

(۱). لب: بخوارانیدن.

(۳-۲). آب، آز، مش: بعضی.

(۴). آج، لب: تو.

(۵). آب، آز، مش: شما.

(۶-۷). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۱ و ۳۲.

(۸). آط: دلالتی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد، آج، لب: دلالتی.

(۹). آط: اللحم، با توجه به نسخه آب و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: ابتداءت.

(۱۱). آب، آز، مش: آفریدیم.

(۱۲). آج: غطمه.

(۱۳). لب: بسازد.

ص: ۱۵۸

که اجل کوتاه است، به عمارت قصور چه سعی کنی که جای تو فیما بین القبور است.

رسول - علیه السلام - گفت: تمسّحوا بالارض فانها بكم برّة، خویشان به زمین بمالی که مادری مشفق است بر شما، اصلت از اوست، و نشوت در اوست، و مرجعت با اوست. تا زنده‌ای بر پشت خودت سوار دارد، چون بمیری در شکم خودت استوار دارد، أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا، أَحْيَاءَ وَ أَمْوَاتًا «۱». مقامت در اوست، و معاش از اوست، و معادت با اوست. این برای آن گفت تا ساز او ساخته داری، خویشان از آنچه حرام است پرداخته داری. وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ، و شما را از آن جا بیرون آریم باری دیگر، برای آن گفت تا بدانی که جای تو جای دیگر است و سرای تو سرای دیگر است، به عمارت این سرای مشغول نشوی که این سرای ممرّ است نه سرای مقرّ،

الدّنيا دار ممرّ و الاخرة دار مقرّ فخذوا، رحمکم الله من ممرکم لمقرکم و من زادکم لمعادکم و من منزعکم لمرجعکم و من مالکم لمآلکم.

تارة اخرى، و التّارة و الكرّة و المرّة و الدّفعة واحدة.

وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا، آنکه گفت: بدرستی و راستی که ما با فرعون نمودیم آیات و دلالات ما جمله، یعنی آنچه موسی را دادیم. و «آیات»، در محلّ نصب است بوقوع الفعل علیه، و «کُلَّهَا»، از توابع تأکید اوست، برای آن منصوب است.

فَكَذَّبَ وَ أَبَى، به دروغ داشت و ابا کرد و سر باز زد و امتناع کرد از قبول حق. و مراد به آیات آن دلالات و معجزات نه گانه است که گفت: وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ «۲» ...، منها: الید و العصا، آنچه وقت را به روز اوّل نمود: دست سپید بود و عصا که ثعبان گشت.

چون فرو ماند و آن را دفع نتوانست کرد نسبت آن با سحر کرد، گفت: أَ جِئْتَنَا، ای موسی برای آن آمده‌ای به ما تا ما را به جادوی از زمین ما که شهر مصر است بیرون کنی.

فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ، ما به تو آریم سحری و جادوی «۳» مانند این که تو آورده‌ای

(۱). سوره مرسلات (۷۷) آیه ۲۵ و ۲۶.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۰۱.

(۳). مش: جادویی.

ص: ۱۵۹

از میان ما! موعدی کن که آن موعد را خلاف نکنیم نه ما و نه تو. مَكَاناً سُوءٍ، بدل موعد است، ای مکانا مستویا «۱»، بر زمینی راست. مقاتل و قتاده گفتند: عدلا بینک و بیننا. عبد الله عباس گفت: نصفاً، ای انصافاً. کلبی گفت: سوی هذا المكان، جز این جایگاه که ما در اویم این ساعت. ابو عبیده گفت: وسطاً بین القریّین، میان دو شهر، قال الشّاعر:

وجدنا ابانا کان حلّ ببلدة
سوی بین قیس «۲»، قیس عیلان، و الفزر

عاصم و حمزه و حسن بصری و اعمش خواندند: «سوی» به ضمّ السّین، و این دو لغت است، مثل: عدی و عدی، و طوی و طوی.

قالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ، موسی - علیه السّلام - گفت: موعد شما روز زینت است. در او خلاف کردند، مقاتل و کلبی گفتند: روز عیدی بود ایشان را معروف.

سعید بن المسيّب گفت: روز بازاری «۳» بود ایشان را که خویشتن بیاراستندی و به آن بازار شدند. بعضی دگر گفتند: روز نوروز بود. حسن بصری خواند و غیره «۴»، عن حفص عن عاصم: يوم الزينة، به نصب بر ظرف و خبر مبتدا در او مقدر باشد. و باقی قراء، به رفع علی الابتداء و الخبر. وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضَحَى، «ان» مع الفعل در محل جر است عطفاً علی الزينة، ای يوم حشر الناس ضحی، و محلّ «ضحی» نصب است علی الظرف، و آن روز که بر عادت مردمان را جمع کنند در وقت چاشت.

برای آن این وقت اختیار کرد تا نهارا چهارا باشد، ليكون ابلغ في الحجّة و ابعد من الرّيبة.

فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ، فرعون از مناظره موسی اعراض کرد با طلب سحر و سحره. فَجَمَعَ كَيْدَهُ، و کید خود جمع کرد. ثُمَّ أَتَى، آنکه به موعده گاه آمد، و قصه دراز در این دو لفظ اظهار کرد که: فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى، عبد الله عباس گفت: هفتاد و دو مرد ساحر بودند، با هر یکی از ایشان چوبی و رسی بود. و گفتند: چهار صد مرد بودند و هر یکی خرواری چوب و رسن داشتند.

(۱). آج، لب: مسویا، چاپ شعرانی (۴۶۸ / ۷) سویا.

(۲). آط و دیگر نسخه بدلها: نفس، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۶۸ / ۷) و منابع شعر و لغت تصحیح شد.

(۳). آب: بازارهای.

(۴). آب، آج، لب، آز: نمیره.

ص: ۱۶۰

موسی - علیه السلام - چون چنان دید گفت ایشان را: وَيَلْكُمُ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وای بر شما بر خدای دروغ فرا مبافی. فَيُسْحِتْكُمْ بِعَذَابٍ، بیخ شما بر کند و شما را مستأصل کند. کوفیان خواندند: فیسحتکم به ضمّ «یا» و کسر «حا» من الافعال. و باقی قراء: به فتح «یا» و «حا» من السّحت، و هما لغتان، يقال: سحته و اسحته، قال الفرزدق.

من المال أا مسحت او مجلف

و عضّ زمان یا بن «ا» مروان لم يدع

و یروی: مسحتا او مجلف. و السّحت، الاستیصال. وَقَدْ خَابَ مَنْ أَقْتَرَى، و خایب و نومید بود آن کس که او دروغ گوید.

فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، منازعت کردند در آن کار که میان ایشان بود، یعنی ساحران. و اصل منازعت، چیزی از یکی در کشیدن بود. وَأَسْرُوا النَّجْوَى، و راز گفتن گرفتند با یکدگر پنهان.

عبد الله مسعود خواند: و اسرّوا النّجوى ان هذان، به فتح همزه و تخفیف ساحران «۲»، و قالوا نخواند بر «۳» آن که در محلّ مفعول «اسرّوا» باشد، بدلا من النّجوى، برای آن که آن را که همزه او مفتوح باشد، متعلقی باید از فعل یا معنی فعل. و جمله قرأء، قالوا خواندند، ان هذان لساحران، به کسر همزه و تشدید «نون»، و «لام» در ساحران. و ابن کثیر و حفص خواندند: ان هذان لساحران، به کسر همزه بر آن که مخفّفه باشد از ثقیله، و برای آن «لام» در خبر ملازم است با او تا فارق باشد میان او و میان آن که شرط باشد، این قول بصریان است. و کوفیان گفتند: این جا و هر کجا که مانند این است، «ان»، به معنی «ما» ی نافیّه است، و معنی آن که: ما هذان الا ساحران، و مثله قوله: ... وَ اِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ «۴»، ای لا نظنک الا من الکاذبین، و قال الشّاعر:

حَلَّتْ عَلَيْكَ عَقُوبَةُ الرَّحْمَنِ

ثَكَلْتِكِ امَّكَ اِنْ قَتَلْتَ لِمَسْلَمَا

ای ما قتلّت «۵» اّا مسلما. و دلیل صحّت این، قراءت ابی است: ان هذان اّا

(۱). چاپ شعرانی (۷/ ۴۶۹): یا ابن.

(۲). مش: لساحران.

(۳). آج، لب: به.

(۴). سوره شعراء (۲۶) آیه ۱۸۶.

(۵). آط: قلت، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

ص: ۱۶۱

ساحران. و ابو عمرو بن العلاء و عیسی بن عمر «۱» خواندند: ان هذین لساحران، بر اصل خود به «یا»، و ابو عمرو گفت: شرم دارم از خدای که: «ان هذان» خوانم و باقی قرأء «ان هذان» خواندند، و گفتند: از عایشه پرسیدند این آیت، و قوله: وَ الْمُؤْمِنِينَ الصّٰلٰةَ «۲» ...، و قوله: اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ الَّذِیْنَ هَادُوْا وَ الصّٰبِیْنَ «۳» ...، گفت: این همه خطای است از نویسنده. و ابان گفت: این آیت پیش عثمان بخواندم، گفت: لحن است، گفتم: پس بگردانیم از مصحف، گفت: رها کنی که حلالی و حرامی به او تعلق ندارد، و این قول ضعیف است لمخالفة الاجماع، برای آن که در امت کس نگفت که در قرآن لحنی هست. و اهل علم در این وجوهی گفتند، یکی آن که: این لغت بلحارث «۴» بن کعب است و خثعم و زبید و کنانه، که ایشان اسم مثنی را

در هر سه حال از رفع و نصب و جرّ به «الف» گویند. فراء گفت: مردی را دیدم که از او فصيحتر ندیده بودم که این بیت بخواند:

و اطرق اطراق الشّجاع و لو بیری
مساغا لناباه الشّجاع فصمّما «۵»

و يقولون: کسرت یداه و رکبت علاه، در جای یدیه و علیه، و قال شاعرهم:

تزود منّا بین اذناه ضربه
دعته الی هابی «۶» التراب عقیم

و بر لغت دگر عرب، بین اذنيه باید، و قال آخر:

ای «۷» قلوّص راکب تراها
طاروا علاهنّ فطر علاها

ای علیهنّ و علیها، و قال آخر:

انّ اباها و ابا اباها
قد بلغا فی المجد غایتها

و بعضی دگر گفتند: «انّ» به معنی نعم است، ای نعم هذان. و گفتند: اعرابی از عبد الله زبیر چیزی خواست، نداد او را. اعرابی گفت: لعن الله ناقة حملتني

(۱). آط: عیسی بن عمرو، به قیاس با نسخه مش، تصحیح شد.

(۲). سوره نساء (۴) آیه ۱۶۲.

(۳). سوره مائده (۵) آیه ۶۹.

(۴). آب، آز، مش: أبو الحارث.

(۵). کذا در آط و دیگر نسخه بدلها، اغلب مآخذ شعر «لصمما» ضبط کرده‌اند.

(۶). آط و دیگر نسخه بدلها: مافی، به قیاس با نسخه چاپی و مآخذ شعر تصحیح شد.

(۷). مش: ای ان.

ص: ۱۶۲

الیک، گفت: ان و صاحبها، ای نعم و صاحبها، و قال الشاعر:

بکرت علی عواذ لی یلحیننی «۱» و الو مهّنه

و یقلن «۲» شیب قد علا ک و قد کبرت فقلت انه

ای نعم.

فراء گفت: در این وجهی دگر هست، و آن آن است که: «الف» چون دعامه‌ای است که زایل نشود، و «الف» در این باب جاری مجرای «یا» باشد در «الذین» که در هر سه حال رفع و نصب و جرّ به یک صورت باشد، فقالوا: الذین، فی الاحوال الثلاث، و کنانه گفتند، در حال رفع گویند: اللذون.

اگر گویند بر قول آن کس که به معنی نعم گفت، «لام» را چه جواب کرد که آن در خبر «ان» آید؟ جواب گوئیم: عرب «لام» آرند در خبر، و اگر چه «ان» نباشد، قال «۳»:

خالی لانت و من جریر خاله ینل العلاء و یکرّم الاخوالا

و قال آخر:

امّ الحلیس لعجوز شهرة

ترضى من اللحم بعظم الرقبة

بُریدان، می‌خواهند تا شما را از زمین مصر بیرون کنند به سحرشان، و مراد به این دو گانه موسی‌اند و هارون. وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى، و راه و طریقت نیکوتر شما «۴» ببرند. امیر المؤمنین - علیه السلام - گفت: مراد آن است که روی مردمان با خود گردانند. عبد الله عباس گفت: مراد آن است که، سادات و اشراف قوم را ببرند.

عکرمه گفت: خیاركم، بهینه شما را ببرند. قتاده گفت: مراد بنی اسرائیل بودند که بنی اسرائیل به از ایشان بودند. کسائی گفت: یعنی سنت و سمت و هدی نیکوترین شما، و «مثلی»، تأنیث أمثل باشد، یعنی اعدل، قال الشاعر:

فکم متفرقین «۵». بنوا بجهل

حدابهم الی زیغ فراغوا

و زیغ بهم عن المثلی فتاهوا

و اورطهم علی الوحل الرداغ

فزلت فیہ اقدام فصارت

الی نار غلا منها الدماغ

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: بلحیتی.

(۲). - آب: یلقن.

(۳). آج، لب + الفتی.

(۴). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲) + را.

(۵). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲): متفرقین.

قوله تعالى: فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ، ابو عمرو خواند: «فاجمعوا» به «الف» وصل و فتح «ميم» من الجمع، یعنی گرد آری و جمع کنی کیدتان، و هیچ رها مکنید، و قوت این قراءت قوله: ... فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى «۱»، و باقی قراء خواندند: فَأَجْمِعُوا، به همزه قطع و کسر «ميم» من الاجماع، آنکه آن دو معنی دارد یکی: جمع، يقال:

جمعت الشيء و اجمعته لغتان بمعنی واحد، قال الشاعر:

و اولات ذی العرجاء نهب مجمع

فكانها بالجزع جزع «۲» نبايع

ای مجموع. دیگر: به معنی عزم و احکام، يقال: ازمعت الامر و اجمعته و ازمعت عليه «۳» و اجمعت «۴»، قال الشاعر:

هل اغدون يوما و امری مجمع

يا ليت شعری و المنى لا تنفع

ای محکم قد عزم عليه. و مراد به کید سحر و حيلت «۵» ایشان است. ثُمَّ أَتُوا صَفًّا، پس بیایی به یک صف. «۶»، یعنی یکدست و یکزبان، و قيل: اراد صفوفا.

ابو عبیده گفت: مراد مصلى و نمازگاه است که آن جا به صف بایستند، و حکى عن بعض الفصحاء: ما استطعت أن اتى الصفّ امس، ای المصلى. و گفتند: کنایت است از جمله، یعنی ائتونی جمیعا. وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى، و ظفر آن را باشد امروز که غالب شود، و الفلاح الظفر و البقاء.

قَالُوا، گفتند، یعنی سحره و جادوان: إِمَّا أَنْ تُلْقَى، اول تو عصای خود بیندازی یا ما اول بیندازیم؟ گفتند: برای آن که این پایه ادب نگاه داشتند در استیزان موسی، خدای ایشان را توفیق هدایت داد.

موسى - عليه السلام - گفت: بَلِّ الْقَوْمَ، بل شما بیندازی. صورت امر است و مراد تحدی، نحو قوله: فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ «۷» ...، بعضی دگر گفتند: امر است و لکن مشروط، یعنی القوا ان كان القائكم بالحق، و فرق کردند میان امر مشروط و تحدی - و این بیان کرده ایم دگر جا. فَإِذَا حِبَالُهُمْ، در کلام محذوفی هست،

(۲). چاپ شعرانی (۷/ ۴۷۲) و منابع شعر و لغت: بین.

(۳). آب، آج، از: از معت الیه علیه.

(۴). آب، آج، از: مش + علیه، آج، لب: اجمعته.

(۵). آج، لب: حلیت.

(۶). آج، لب، از: مش: صفت.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۳.

ص: ۱۶۴

و تقدیر آن که: فآلِقُوا فَإِذَا حَبَالُهُمْ وَعَصِيَّتُهُمْ يُحَيِّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهُا تَسْعَى «۱»، «اذا»، مفاجات است، که نگاه کردی آن چوبها و رسنها چنان می نمود که پنداشتی که از سحر ایشان بخواهند «۲» رفتن. و «الیه» ضمیر «۳»، راجع است با موسی، برای آن تخییل می فرماید که آن را اصلی نبود- و این قصه به استقصا در سوره الاعراف رفته است.

فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى، موسی از آن در دل خود ترسی یافت، و ترس موسی نه از آن بود که در بطلان آن شک «۴» بود، از آن بود که نباید که جاهلان که امعان نظر نکرده «۵» باشند گمان برند که آنچه ایشان کردند جنس آن است که موسی کرد، و فرق ندانند کرد میان شبهت و حجت از آن که نظر نکنند.

ما موسی را از این معنی ایمن کردیم و گفتیم مترس که عالیتر و غالبتر تو خواهی بود. وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكِ، و آنچه در دست راست داری بینداز. تَلَقَّفَ، ای تَلَقَّفَ، «تا» ی تَفَعَّلَ بیفگند تخفیف را، چنان که در اخواتش «۶» بیان کردیم. مَا صَنَعُوا، تا فرو برد هر چه ایشان کرده اند «۷»، ای ما صنعوا کید شیء. ابن عامر خواند: به تشدید «قاف» و رفع «فا»، و بر این قراءت محلّ او نصب باشد بر حال. و حفص عن عاصم خواند: تَلَقَّفَ، به سکون «لام» من اللّقف، و هو سرعة الاخذ و الاشتراط «۸». و باقی قراء، «تَلَقَّفَ» به تشدید و جزم «فا» علی جواب الامر. إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ، حمزه و کسائی، «کید سحر» خواندند بر فعل، و باقی قراء: كَيْدُ سَاحِرٍ، علی الفاعل «۹». خدای تعالی وحی کرد به موسی که: چون ایشان چوبها و رسنهای خود بینداختند، تو نیز عصا بینداز. او عصا بینداخت ازدها شد، به یک ساعت آن چهار صد خروار چوب و رسن مار بیکر ساخته مجوّف و مزبّق فرو برد.

(۱). آب + بیفگند، مش + بیفگند.

(۲). آج، لب: بخواهد، از، مش: نخواهند.

(۳). آج، لب: و ضمیر الیه.

(۴). آب، آز: شاکه.

(۵). آج، لب: کرده.

(۶). مش: احوالش.

(۷). آج، لب: کرده باشند.

(۸). کذا: آط و همه نسخه بدلها و همچنین چاپ مرحوم شعرانی (۴۷۳ / ۷)

(۹). آب، آز، مش: علی الفعل.

ص: ۱۶۵

و قراءت آن کس که او خواند: **كَيْدُ سَاحِرٍ**، اضافه الفعل الی فاعله باشد، و قراءت آن کس که «کید سحر» خواند، از باب مسجد الجامع و يوم الجمعة باشد، چه کید خود سحر است. **و لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ**، و فلاح و ظفر نیابند «۱» ساحران «۲» به هر راه که آیند «۳»، یعنی به هر چیز «۴» که «۵» کند.

فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا، ساحران را به روی در آوردند به سجده. و برای آن بر فعل مجهول گفت که، چون معجزه موسی بدیدند - و ایشان ساحر بودند و تعاطی سحر کرده سالیان بسیار - به اول نظر بدانستند که آن نه از جنس سحر است، چه انواع سحر بر «۶» ایشان پوشیده نبود، علم حاصل شد ایشان را به حقی «۷» و درستی آن بر وجهی که رفعش وقت را ممکن نبود، به سجده در آمدند چنان که پنداشتی که ایشان را به سجده در آوردند. وجهی دگر آن که: چون به توفیق خدای و لطف و تمکین و تخلیه او کردند، بمنزلت آن بود «۸» از روی مجاز که خدای کرد، برای آن گفت: **فَأَلْقَى**. و قوله: **سُجَّدًا**، نصب او بر حال است از مفعول. **و قَالُوا آمَنَّا**، گفتند ایمان آوردیم به خدای هارون و موسی تا کسی گمان نبرد که ایشان به این خدای فرعون را خواستند.

قَالَ آمَنْتُمْ، ابن کثیر و حفص و ورش خواندند: **آمَنْتُمْ**، علی لفظ الخبر، و کوفیان آلا حفص به دو همزه خواندند علی الاستفهام. و باقی قرآء به همزه‌ای از پس او مدّی.

عند آن فرعون گفت ایشان را، **أَمَا** بر خبری «۹» بر وجه تقریر و تعنیف، و **أَمَا** بر استفهام، هم بر این وجه: ایمان آوردی به موسی پیش از آن که من دستوری دادم شما را، او استاد و مهتر شماسست، که این سحر شما را او آموخت، من بفرمایم تا شما را دست و پای ببرند بر خلاف، یعنی دست راست و پای چپ، و آنگه شما را بردار کنم «۱۰» بر درختان خرما، و برای آن

درخت خرما اختیار کرد این کار را تا درازتر بود و هایلتر و بلندتر تا همه کس بینند «۱۱». و گفتند: اول کس که این عقوبت بر این وجه فرمود

(۱). آب، آز، مش: نیابد.

(۲). آب، آز، مش: ساحر.

(۳). آب: آیند.

(۴). لب: خیر.

(۵). آب، آز، مش + توجّه.

(۶). آج، لب: از.

(۷). لب: خفی.

(۸). آج، لب + که.

(۹). آب، آز، مش: خبر.

(۱۰). آز: کشم.

(۱۱). آب، آز، مش: بیند، آج، لب: بینند.

ص: ۱۶۶

فرعون بود، اَعْنَى صَلْب «۱»، دست و پای بر خلاف بریدن. و گفتند: «فی»، به معنی علی است، چنان که شاعر گفت:

فلا عطست شیبان الّا باجدعا

هم صلّبوا العبدیّ فی جذع نخلة «۲»

و گفتند: در آیت و «۳» بیت، «فی» به جای خود است در معنی، برای آن که از جهت ملابستی که میان درخت و مصلوب هست پنداری «۴» که درخت ظرف مصلوب است. وَ لَتَعْلَمُنَّ، و شما بدانید که از میان ما و شما - یعنی او و موسی - که عذاب که سخت تر است و باقیتر! و نصب عَذَابًا، بر تمیز است.

قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ، ایشان جواب دادند که: ما تو را نگزینیم بر آنچه به ما آمد از بیئت و حجّت، و نه بر خدای که ما را آفرید. بر این قول «واو» عطف باشد، و گفتند: «واو» قسم است، یعنی تو را نگزینیم بر آنچه معلوم شد «۵» از ادله و حجج و بیانات، به حق آن خدای که ما را آفرید. فَأَقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ، آن حکم که خواهی کردن می‌کن، و گفتند، معنی آن است که: تمّم ما عزمت علیه، فانّ القضاء فی اللّغة هو الاتمام و الاحکام، قال:

داود او صنع السّوابع تبع

و علیهما مسرودتان قضا هما

إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا، تو حکم در این دنیا توانی کردن که تو را در آخرت حکمی نباشد، و نصب او بر ظرف است. و کوفیان گفتند: نصب است به عدم الخافض.

إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا، و در خبر است که، آسبه پرسید که: که غالب شد؟ و دست که را بود؟ گفتند: موسی را. گفت «۶»: آمنت بر ربّ موسی و هارون. فرعون گفت: از دل می‌گویی؟ گفت: ای و الله! گفت: بروی و بنگری سنگی که از آن سنگیتر «۷» نباشد بیاری تا بر او زنیم تا بمیرد. برفتند و سنگی بیاوردند. او سر سوی آسمان کرد، خدای

(۱). همه نسخه بدلها + و.

(۲). آط و دیگر نسخه بدلها: النّخلة، به قیاس با منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها + در.

(۴). آب، آز، مش: پندارند.

(۵). آب: باشد، آز: ما شد.

(۶). آب، آز، مش: گفتند.

(۷). آج، لب، مش: سنگین تر.

تعالی در بهشت جای او باو نمود، او جان بداد «۱»، سنگ بر او زدند و او جسد بلا روح بود. وَاللَّهُ خَبِيرٌ وَ أُنْفَى، خدای - جل جلاله - بهتر است و باقیتتر، و ما اختیار بهتر کردیم بر بدتر، و باقی «۲» بر فانی.

قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۷۴ تا ۹۹]

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ (۷۴) وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَٰئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ
الْعُلَىٰ (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَٰلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّىٰ (۷۶) وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ
بِعِبَادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا لَا تَخَافُ دَرَكًا وَلَا تَخْشَىٰ (۷۷) فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ اللَّيْلِ مَا غَشِيَهُمْ
(۷۸)

وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَىٰ (۷۹) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَ وَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ
الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوَىٰ (۸۰) كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ مَنْ يَحِلَّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ (۸۱) وَ
إِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ (۸۲) وَ مَا أَعْجَلَكُ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَىٰ (۸۳)

قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَىٰ أَثَرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ (۸۴) قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ (۸۵) فَرَجَعَ
مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ
رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي (۸۶) قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَ لَكِنَّا حُمُلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَٰلِكَ أَلْقَىٰ السَّامِرِيُّ
(۸۷) فَأَخْرَجَ لَهُمْ عَجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمُ وَ إِلَهُ مُوسَىٰ فَانْسَىٰ (۸۸)

أَفَلَا يَرَوْنَ إِلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَ لَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَ لَا نَفْعًا (۸۹) وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَ إِنَّ
رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَ أَطِيعُوا أَمْرِي (۹۰) قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ (۹۱) قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ
إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا (۹۲) إِلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي (۹۳)

قَالَ يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَ لَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي (۹۴) قَالَ فَمَا خَطْبُكَ
يَا سَامِرِيُّ (۹۵) قَالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَنَبَذْتُهَا وَ كَذَٰلِكَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي (۹۶) قَالَ فَادْهَبْ
فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَ إِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ وَ انْظُرْ إِلَىٰ إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ
فِي الْيَمِّ نَسْفًا (۹۷) إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا (۹۸)

كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا (۹۹)

[ترجمه]

آن که او آید به خدای «۳» گناهکار او را دوزخ باشد، بنمیرد «۴» در آن جا و نه زنده باشد.

و هر که به او ایمان آرد و عمل صالح کند ایشان را بود درجات بلند.

بهشتهای مقام که می‌رود در «۵» زیر آن جویها، همیشه باشند در آن جا و آن جزای «۶» پرهیزگاران است.

و ما وحی کردیم به موسی که ببر به شب بندگان مرا، بزن برای ایشان راهی در دریا خشک «۷» که نترسی «۸» گرفتاری و نترسی «۹».

از پس ایشان ببرد فرعون لشکر «۱۰» بیوشید ایشان را از دریا آنچه بیوشید.

و گمراه کرد فرعون قومش را و راه نمود.

ای فرزندان یعقوب برهائیدم «۱۱» شما را از دشمن شما، و وعده دادیم شما را به جانب کوه طور راست، و فرو فرستادیم بر شما ترنجبین و سنبان «۱۲».

(۱). آج، لب + و.

(۲). مش + را.

(۳). آب + خود.

(۴). مش: بنمیرد.

(۵). آج، لب: از.

(۶). آج، لب: پاداش.

(۷). آب: خشکی.

(۸). آج، لب + از.

(۹). آج، لب + از غرق.

(۱۰). آب، مش + خود را پس.

(۱۱). همه نسخه بدلها: برهانیدیم، که با ظاهر عبارت سازگارتر می‌نماید.

(۱۲). آج، لب: مرغ بریان.

ص: ۱۶۸

بخوری از خوشبها آنچه روزی کردیم شما را و طاغی مشوی «۱» در آن که فرود آید بر شما خشم من، و هر که فرود آید بر او خشم من، فرو افتد.

و من آمرزنده‌ام آن کس را که توبه کند و ایمان آرد و کار نیکو کند، آنگه راه یابد.

چه شتاب زده کرد تو را از قوم تو ای موسی؟

گفت: ایشان اینک بر اثر من اند، و بشتافتم به تو ای خدای من تا خشنود شوی.

گفت: ما بیازمودیم قوم تو را از پس تو، و گمراه کرد ایشان را سامری.

بازگشت «۲» موسی با قومش خشمناک اندوهناک، گفت: ای قوم «۳»! نه وعده کرد شما را خدای شما وعده‌ای نیکو «۴»؟ دراز شد بر شما روزگار یا خواستی که حلال شود بر شما خشمی از خدایتان، خلاف کردی وعده من «۵»؟

گفتند: ما خلاف نکردیم وعده تو را به اختیار خود، و لکن ما برگرفتیم بارها از حلیّ قبطیان، بینداختیم آن را، همچنین بینداخت سامری.

برون «۶» آورد ایشان را گوساله، تنی بی جان که او را بانگی [بود] «۷». گفتند: این

(۱). آج، لب: طغیان مکنید.

(۲). آب، مش: پس بازگشت.

(۳). آب، مش + من.

(۴). آج لب + و، مش: یا.

(۵). آب، مش: مرا.

(۶). آب، مش: پس بیرون.

(۷). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

ص: ۱۶۹

خدای شما «۱» و خدای موسی، فراموش کرد.

نمی‌بینند «۲» که باز نمی‌آید به ایشان سخنی، و نتواند برای ایشان زیانی و نه سودی؟

و گفت ایشان را هارون از پیش: ای گروه بیامودند «۳» شما را به آن، و خدای «۴» شما خدای رحمان است، پی من گیری و فرمان بری.

«۵»

گفتند: ما بنجنیم بر او مقام کردن تا باز آید بما موسی.

گفت: ای هارون! چه باز داشت تو را چون دیدی ایشان را که گمراه شدند.

به دنبال «۶» من نیامدی، خلاف کردی فرمان مرا؟

«۷»

گفت: ای پسر مادر «۸»! مگیر «۹» محاسن من و نه سر من، که من ترسیدم که تو گوی پیراگندی میان پسران یعقوب و نگاه نکنی سخن مرا.

گفت: چه کار بود تو را ای سامری.

گفت بدیدم آنچه ندیدند ایشان به او «۱۰»، بر گرفتم یک چنگال «۱۱» از نشان پای جبریل «۱۲»، در انداختم آن را و هم «۱۳» بیاراست برای من تن من.

(۱). آب، مش + است.

(۲). آط: نمی‌بینی به قیاس با نسخه آب تصحیح شد.

(۳). آب، مش: بیاموزند.

(۴). آب، مش: و بدرستی که خدای.

(۵). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۶). آط: که از پس، آب، مش: چرا از پس، آج، لب: از پی.

(۷). اساس: یابن امّ.

(۸). آط، آب، آج، لب، مش + من.

(۹). آط، آج، لب: فرا مگیر.

(۱۰). اساس: ندیدی شما، به قیاس با نسخه آب و معنی آیه تصحیح شد.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: مش: کف.

(۱۲). آب، مش + پس.

(۱۳). آط، آب، آج، لب، مش: همچنین.

ص: ۱۷۰

[۲۱-ر]

گفت: برو که تو را در زندگانی است گوی که الف مباد «۱» با آدمیان و تو را وعده‌ای است که خلاف نکنند آن را و در نگر به خدایت آن که همه روز بر وی نشسته بودی «۲» بسوزیم او را پس پیراگنیم او را در دریا پراگندنی «۳».

خدای شما، خدای آن است که «۴» نیست خدایی مگر او و فراخ شد هر چیزی را به دانش.

و همچنین قصّه می‌گوییم بر تو از خبرها آنچه سابق شده است و بدادیم تو را از نزدیک ما «۵» یاد کردی.

قوله - عزّ و علا «۶»: **إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا**، «آنه» ضمیر شأن و کار راست، یعنی کار چنین فتاد «۷» که هر که او با پیش خدای شود گناهکار. و نصب او بر حال است از فاعل، یعنی در آن حال که می‌شود گناهکار باشد.

مفسّران گفتند: مراد به مجرم، کافر «۸» است. **فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ**، «فا» برای جواب شرط آمد، او را دوزخ بود، و نصیب وی دوزخ باشد. **لَا يَمُوتُ فِيهَا**، نمیرد «۹» در آن جا تا باز رهد «۱۰» و زنده نباشد زندگانی که او را در آن خیری و راحتی باشد، بل زندگانی بود که مرگ از آن به بود.

وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا، و هر که با پیش خدای شود مؤمن، قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ، و عمل صالح کرده باشد. و نصب «مؤمنًا» بر حال است، و «قد» لتقريب الماضي من

(۱). آط: میسای.

(۲). آط، مش: همه روز بودی بر او روی کرده.

(۳). آج، لب: دریا فشانیم.

(۴). آب: شما حدیث آن خدای که، آج، لب: شما آن خداست که.

(۵). آب، مش: خود.

(۶). همه نسخه بدلها: قوله تعالی.

(۷). همه نسخه بدلها: افتاد.

(۸). همه نسخه بدلها: مشرک.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز: بنمیرد.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ و لا یحیی.

ص: ۱۷۱

الحال باشد. فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى، ایشان را درجات بلند باشد، و وزن علی، فعل باشد، و او جمع علیا بود، کصغری و صغر، و کبری و کبر. و مراد به درجات اما منازل و غرف باشد، و اما قدر و منزلت به حسب استحقاق.

جَنَّاتُ عَدْنٍ، «جَنَّت» بدل درجات باشد. درجات چه باشد؟ بهشتهای مقام که در زیر درختان آن جویها روان باشد. وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى، و آن جزا و پاداشت «۱» آن بود که، او متزکی بود. و «تَزَكَّى»، تَكَلَّفَ زَكَا «۲» باشد، و تَكَلَّفَ برای آن گفت که اگر طبع بودی بر او ثواب نبود «۳» آنچه «۴» تکلیف متناول باشد آن را تحمّل مشقّت آن به تَكَلَّفَ توان کردن. و بعضی مفسّران گفتند: تَزَكَّى، ای تطهّر من الکفر و المعاصی، خویشتن را پاکیزه دارد از کفر و معاصی. کلبی گفت: ای اعطی زکوة نفسه، زکات نفس خود بدهد، و قیل: هو قول لا اله الا الله.

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي، ما وحی کردیم به موسی که بندگان مرا در شب از مصر ببر، یعنی بنی اسرائیل را و برای ایشان راهی خشک در دریا بزن که در او آب و گل نباشد تا ایشان در او بروند. لَا تَخَافُ دَرَكًا، در آن ره نترسی «۵» از دریافت [۲۱-پ] فرعون شما را. وَلَا تَخْشَى، و از غرق نترسی «۶»، و حمزه خواند:

لا تخف، مجزوم به جواب امر، فی قوله: فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا.

و اما قوله: لَا تَخْشَى خلاف نکردند «۷» در او که به «الف» است «۸» در وجهش خلاف کردند، گفتند: بر «۹» استیناف مرفوع است، و مثله قوله: يُؤَلِّقُكُمُ الْاُدْبَارَ ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ «۱۰». و فرأء گفت: روا باشد که حمزه در «تخشی» نیت جزم کرده باشد، و لکن «الف» در آورده باشد لرأس الایة، چنان که شاعر گفت:

بما لاقت لبون بنی زیاد

الم یأتیک و الانباء تنمی «۱۱»

(۱). همه نسخه بدلها: زکی.

(۲). آط، آب، آز، مش: پاداش.

(۳). اساس: بودی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). آط، آج، و آنچه.

(۵-۶). آج، لب: نترسید.

(۷). مش: کردند.

(۸). همه نسخه بدلها+ و محلش رفع. آنکه.

(۹). همه نسخه بدلها: برای.

(۱۰). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۱۱.

(۱۱). اساس: یامی، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

و قال آخر:

هجوت «۱» زبّان ثمّ جئت معتذرا
من هجو زبّان لم تهجوا «۲» و لم تدع

در هر دو بیت «لم» آورد و آن را عمل نداد لضرورة الشعر، و باقی قرأء، لا تخافُ دركاً و لا تخشى، خواندند مرفوع بر استیناف، و التقدير: و انت لا تخاف دركا و لا تخشى «۳». و ابو علی گفت: بر قراءت عامّه محلّ «لا تخاف»، و «لا تخشى» حال است، و تقدیر آن است که: فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً، غیر خائف دركا و غیر خاش.

فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ، آن که او به قطع «الف» خواند، گفت: «با» زیادت است تا جمع نکرده باشد بین حرفی تعدیه. و آن کس که او به «الف» وصل خواند و تشدید «تا» من الاتّباع «۴» «با» تعدیه است «۵». گفت: فرعون لشکر از قفای ایشان ببرد، و آن آنکه بود که وقت هلاک فرعون بود و نجات بنی اسرائیل. خدای تعالی گفت:

حلیهای ایشان به عاریت بخواهید «۶» و در شب بروی. همچنین کردند و بنی اسرائیل هفتاد هزار مرد بودند. فرعون بفرمود تا لشکر جمع شدند. با سیصد «۷» هزار مرد از پس «۸» ایشان برفت، به کنار دریا به ایشان رسید «۹». از پیش نگاه کردند دریا دیدند و از پس دشمن، موسی را گفتند: چه کنیم؟ خدای تعالی گفت: فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي الْبَحْرِ يَبَساً، یعنی فاضرب بالعصا علی البحر و اجعل لهم طریقا کانه، قال: فاجعل «۱۰» لهم بضرب العصا علی البحر طریقا یبسا، ای یابسا- و جمعه اییاس- لا تخاف دركا من فرعون و لا تخشى غرقاً من البحر. و در کلام حذفی و اختصاری است، و آن آن است که: فعل ما امر به. فَأَتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَعَشِيَهُمْ، ای اصابهم، به ایشان رسید از دریا آنچه رسید، و این ابهام برای استعظام و استهوال راست «۱۱»، یعنی آنچه به ایشان

(۱). اساس: هجرت خوانده می شود، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: تهجو.

(۳). آز+ خواندند مرفوع.

(۴). همه نسخه بدلها+ گفت.

(۵). همه نسخه بدلها: راست.

(۶). آط: بخواهی.

(۷). همه نسخه بدلها: ششصد.

(۸). همه نسخه بدلها: بر اثر.

(۹). همه نسخه بدلها + ایشان.

(۱۰). آط، آج، لب، آز، مش: و اجعل.

(۱۱). آج، لب: است.

ص: ۱۷۳

رسید حدی بود که آن را وصف نتوان کردن و باز گفتن جز مبهم رها کردن، چه آن شرح به وصف در نیاید «۱»، و مثله قوله: فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ «۲»، و مراد غرق ایشان است در دریا.

وَأَضَلَّ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ، و فرعون قوم خود را ضالّ و گمراه کرد، و هدایت نداد ایشان را. این جواب آن است که او گفت: ... و مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ «۳» آنکه منت نهاد بر بنی اسرایل به نعمتها «۴» که کرد بر ایشان، گفت: ای فرزندان یعقوب! قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ، برهانیدیم شما را از دشمن، یعنی فرعون. و وَعَدْنَاكُمْ، و وعده دادیم شما را جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ، جانب راست کوه طور، برای آن که موسی را- علیه السلام- تورات «۵» پس هلاک فرعون دادند و خدای تعالی با او به طور پس از آن مناجات کرد- و آن قصه برفته است. وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَ السَّلْوى، و منّ و سلوی «۶»، مرغ بریان کرده و ترنجبین در تیه بر شما فرو فرستاده‌ایم «۷»- بر آن شرح که رفته است در سورة البقرة.

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ، این از آن جمله «۸» است که قول از او محذوف است، التّقدير: و قلنا لكم كلوا «۹»، و شما را گفتیم «۱۰» بخوری از پاکها و خوشها آنچه ما روزی کردیم شما را. و در «طیبات»، دو قول گفتند، یکی: حلالات، و یکی:

ملاذّ و مشتهیات. وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ، طغیان مکنی در او. عبد الله عبّاس گفت: ظلم مکنی در او مقاتل گفت: عصیان مکنی «۱۱»، یعنی در معصیت صرف مکنی. کلبی گفت: کفران نعمت مکنی، و گفتند: حرام حلال مکنی، و حلال حرام مکنی.

و حمزه و کسائی خواندند: انجیتکم و واعدتکم و، ما رزقتکم به «تا» ی بی «الف» علی الخبر عن «۱۲» نفس المخاطب وحده، و در شاذّ یحیی بن وثّاب و اعمش همچین

(۱). همه نسخه بدلها: راست نیاید.

(۲). سورة نجم (۵۳) آیه ۱۰.

(۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۲۹.

(۴). آب، آز، مش: به نعمتهایی.

(۵). همه نسخه بدلها + از.

(۶). همه نسخه بدلها + یعنی.

(۷). همه نسخه بدلها: فرو فرستادیم.

(۸). آج، لب: جمله‌ای.

(۹). آج، لب: قلنا کلوا.

(۱۰). مش: گفتیم.

(۱۱). همه نسخه بدلها + در او.

(۱۲). همه نسخه بدلها: من.

ص: ۱۷۴

خواندند، و باقی قرآء به «نون» و «الف» خبرا عن المخاطب و غیره معه علی وجه التّعظیم. **فَيَجِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي**، و کسائی خواند تنها و در شاذ اعمش، و یحیی بن وثّاب: **فَيَجِلُّ** [۲۲- ر] به ضمّ «حا»، و من یحلل، به ضمّ «ا» من الحلول، که پس خشم من به شما فرود آید. و باقی قرآء خواندند: (فیحل علیکم. و من یحلل)، من الحلال، که پس خشم من بر شما حلال شود، و هر که را خشم من بر او حلال شود یا به او فرود آید، بر قراءت کسائی: **فَقَدْ هَوَى**، هلاک شود و در دوزخ افتد. و قوله: **فَيَجِلُّ**، نصب «لام» بر جواب نهی است به «فا» به اضمار «أن».

وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ، من بیامرزم آن را که توبه کند و ایمان آرد و عمل صالح کند، توبه کند از گناه و ایمان آرد به الله «۲» و عمل صالح کند از نماز و روزه «۳»، **لِمَنْ تَابَ مِنَ الذَّنُوبِ وَ آمَنَ بَعْلَامَ الْغُيُوبِ وَ عَمِلَ صَالِحًا** لیوم کشف الکروب، **وَ إِنِّي لَعَفَّارٌ** لمن تاب و امن بالله الوهاب و عمل صالحا لجزیر الثواب. **ثُمَّ اهْتَدَى** الی ما «۴» ینجیه من الیم «۵» العقاب. قوله: **ثُمَّ اهْتَدَى**، قناده و سفیان ثوری گفتند: یعنی ملازم اسلام باشد تا بر اسلام میرد. زید اسلم گفت: مراد آن است که علم پیاموزد تا به آن ره برد. شعبی و مقاتل و کلبی گفتند: بدانند که بر آن ثواب خواهد بودن. **ضَحَّاك** گفت: استقامت کند. و در تفسیر اهل البیت «۶» است: **ثُمَّ اهْتَدَى** الی ولایة علی بن ابی طالب «۷».

وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى، چه بشتابانید تو را از قومت - یعنی این هفتاد کس که با او بودند - که او ایشان را برگزید - تا کلام خدای شنوند. موسی - علیه السّلام - ایشان را در ره رها کرد و او از پیش برفت و ایشان را گفت: بر اثر من می‌آیی که «۸» مشتاق شده‌ام به حضرت خدای جلّ جلاله. چون برسید، خدای تعالی او را گفت: وَمَا أَعْجَلَكَ، چه بود که تو را بشتابانید از قومت ای موسی؟

(۱). همه نسخه بدلها + لام.

(۲). همه نسخه بدلها: خدای.

(۳). همه نسخه بدلها + زکات.

(۴). همه نسخه بدلها: من.

(۵). همه نسخه بدلها: الم.

(۶). همه نسخه بدلها + علیهم السّلام.

(۷). آج، لب + علیهما السّلام.

(۸). همه نسخه بدلها + من.

ص: ۱۷۵

قَالَ لَهُمْ أُولَآءِ عَلَىٰ أَثَرِي، موسی گفت: اینک ایشان «۱» بر اثر من اند و من برای آن شتافتم تا طلب رضای تو کنم.

خدای تعالی او را خبر داد از فتنه سامری، گفت: فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا، ما قوم تو را امتحان کردیم از پس تو، یعنی از پس آمدن تو. وَ أَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ، و سامری ایشان را گمراه کرد. نگر تا قدیم - جلّ جلاله - چگونه فرمود حوالت امتحان که تفسیر او تشدید تکلیف باشد، به خود حوالت کرد «۲» و حواله «۳» اضلال به سامری کرد، اگر اضلال خدای کردی، حوالت به سامری نبودی. مفسران گفتند: ششصد هزار مرد بودند همه به گوساله مفتون و گمراه شدند، جز دوازده هزار مرد که ایشان با هارون بماندند، گوساله پرست نشدند.

فَرَجَعَ «۴»، موسی - علیه السّلام - با میان قوم «۵» آمد خشمناک و دلتنگ، ایشان را گفت: يَا قَوْمِ، ای امت من! نه خدای تعالی شما را وعده و نوید نکو داد؟ و آن وعده آن بود که خدای تعالی گفته بود که: من کتابی دهم شما را که در او بیان حلال و حرام باشد، یعنی توریت روزگار دراز شد از پس مفارقت من از شما؟

صورت استفهام است و مراد انکار، یعنی عهد دراز نشد «۶». «ام»، معادله همزه استفهام است، یا شما خواستی که حلال شود بر شما خشمی از خدای من «۷» و قرآء خلاف نکرده‌اند در کسر «حا» این جای که «۸» حلّ «۹» یحلّ خواندند «۱۰» من الحلال. فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي، موعِد من خلاف کردی. و وعده ایشان موسی را آن بود که: بر عهد او بایستند و مقام کنند و از آن بر نگردند تا آمدن موسی باشد.

قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا، ما وعده تو را خلاف نکردیم به ملک و قدرت و طاقت خود، این مؤمنان گفتند که مالک نبودیم و نتوانستیم دفع آن کید کردن که

(۱). آط، آب، آز، ایشان اینک، آج، لب: ایشان را اینک.

(۲). همه نسخه بدلها: به خود کرد.

(۳). آط، آب، آز، مش: حوالت.

(۴). آج، لب + مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ.

(۵). همه نسخه بدلها + خود.

(۶). آج، لب، مش: نشده.

(۷). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: شما.

(۸). آط، آج، لب، آز، مش: این جایگه.

(۹). همه نسخه بدلها: جمله.

(۱۰). همه نسخه بدلها: خوانند.

ص: ۱۷۶

سامری کرد. قتاده و سدّی گفتند: بِمَلِكِنَا ای بطاقتنا. ابن زید گفت، معنی آن است که: لم نملک انفسنا فی تلک الفتنة، ما در آن فتنه بر خویشتن مالک نبودیم.

ابن کثیر و ابو عمرو و ابن عامر خواندند: بملکنا به کسر المیم، و نافع و عاصم خواندند: بملکنا، به فتح «میم» علی المصدر، و حمزه و کسائی خواندند: بملکنا به ضمّ «میم»، ای بسطاننا. **وَ لَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا**، ای اتقلا، و لکن ما اتقالی و مبلغی «۱» بسیار چنان که باری گران بود بر گرفتیم از حلّی آل فرعون که به ما رسیده بود.

ابو عمرو و حمزه و أبو بکر خواندند: [حملنا، به فتح «حا» و «میم» مخفّف من الحمل، بر گرفتیم. و باقی فراء] «۲» **«حُمِّلْنَا»** به ضمّ «حا» و کسر «میم» و تشدید علی الفعل المجهول من التّفعل، و لکن بر ما نهادند، یعنی دیگران ما را گفتند که:

برداری و ما را بر حمل آن حمل کردند. **فَقَدَفْنَاها**، پیش سامری بینداختیم [۲۲-پ]، «۳» **«فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ»** و همچنین سامری آنچه داشت از زر و حلّی هم بینداخت و بر سر آن نهاد.

فَأَخْرَجَ لَهُمْ، برون آورد برای ایشان، یعنی برای قوم، **عَجَلًا جَسَدًا**، گوساله تنی بی جان. **لَهُ خُورًا**، که او را آواز گاو بود. در آواز او دو قول گفتند، سعید جبیر گفت: سامری از اهل کرمان بود و منافق بود، چون موسی - علیه السّلام - قوم را به سی روز وعده داد که باز آید، چون خدای تعالی ده روز دیگر بیفزود قوم گفتند: موسی به وعده باز نیامد. سامری گفت: دانی تا سبب نیامدن موسی چیست با نزدیک شما؟

گفتند: نه. گفت: سبب این حلّی آل فرعون که شما به عاریت بستدی و با خداوندانش ندادی اکنون بیاری تا من آن را تدبیری سازم. بیاوردند و آنچه او داشت نیز بیاورد و با آن ضمّ کرد و به سه روز گوساله زرّین بیاراست «۴» و مرصّع کرد به انواع جواهر، آنگه از آن خاکی که جبریل - علیه السّلام - پای بر او نهاده بود قبضه‌ای داشت، از آن خاک پاره‌ای در شکم آن گوساله افگند از او آوازی آمد چون آواز

(۱). همه نسخه بدلها: متاعی.

(۲). اساس: افتادگی دارد، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). اساس: از این جا به بعد افتادگی دارد، از آط آورده شد.

(۴). آب: پیر است، آج، لب: بیاراست.

گوساله. و گفتند: او برای آن جبریل را دید که از جمله آن کودکان بود که در عهد آن که فرعون کودکان را می‌کشت او را در شکافی «۱» کوهی پنهان کرده بودند، جبریل ایشان را از پر خود شیر دادی، از آنجا شعاع قوی بود تا جبریل را بدیدی، وقتی که به موسی آمدی و از موسی - علیه السّلام - شنیده بود که خاکی که از قدم جبریل بردارند بر هر کجا زنند به آواز آید از عادت که خدای رانده است او این چاره چنین ساخت، و برای آن از حیوانات گوساله اختیار کرد که آن روز که کار

قبطیان و کسانی که به موسی ایمان نداشتند گاو پرستیدندی و فرعون از جمله ایشان بود پیش از آن که دعوی خدایی کرد از آن جا گفت: **أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى «۲»**، و از آن جا گفتند قبطیان:

وَيَذْرُكَ وَآلِهَتِكَ «۳» ... پس سبب آواز گوساله از این جا بود. این قول حسن و قتاده و سدّی است و اختیار ابن الاخشاد.

مجاهد گفت: سامری آن گوساله به صنعت چنان ساخته بود مخارق گلوی او که چون بادی در زیر او دمیدندی آن باد در شکم او افتادی از گلوی او آواز گاوی برون آمدی چنان که آوازی نی و مزمار به اختلاف مخارق مختلف می‌شود. آنگه آن را بیاورد و بر مهبّ باد نهاد و پیرامن «۴» او استوار کرد تا باد به زیر او در شکم او شود، آنگه ایشان را جمع کرد و گفت: بیا «۵» تا بنگری که من از آن حلیّ چه ساختم! بیامدند و بدیدند، گوساله‌ای سخت نیکو پراسته «۶» بود و مرصّع کرده به انواع جواهر. ایشان در آن می‌نگریدند تا ناگاه باد بر آمد و در شکم او افتاد و به گلوی او برون آمد، آوازی حاصل آمد بر شبیه آواز گاو. ایشان که آن دیدند سجده کردند و گفتند: **هَذَا إِلَهُكُمْ وَ إِلَهُ مُوسَى**، این خدای شماسست و خدای موسی، موسی خدای را این جا فراموش کرده است و به طور رفته است به طلب او و این از سر کفر و جهل و تقلید و حبّ عبادت عجل گفتند، و این قول قریب است به صواب و اگر چه قول اوّل «۷» ممتنع نیست و آن محمول بود بر تشدید تکلیف و محنت. بعضی دگر گفتند: **فَنَسِي**،

(۱). همه نسخه بدلهای: شکاف.

(۲). سوره نازعات (۷۹) آیه ۲۴.

(۳). سوره اعراف (۷) آیه ۱۲۷.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: پیرامن.

(۵). آب، آز، مش: بیایید.

(۶). آب، آج، مش: پیراسته، آز، پیر است.

(۷). آج، لب: او.

ص: ۱۷۸

حکایت کلام ایشان نیست، بل کلام خداست، و معنی آن که: **فَنَسِي السَّامِرِيَّ** عهد موسی، ای ترک. سامری عهد موسی رها کرد، و قول اوّل به ظاهر آیت و سیاق او لا یقتر است.

آنکه گفت: **أَفَلَا يَرَوْنَ**، صورت استفهام است و مراد تقریر و تقریع و تنبیه ایشان بر خطاشان. نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند که جوابی با ایشان نمی‌آید، یعنی اگر با او سخن گویند جواب ندهد. **وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا**، و مالک منفعت و مضرت ایشان نیست؟

وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ، و هارون علیه السلام - گفت ایشان را پیش از آن: ای قوم! مکنی این جهل که این فتنه و امتحانی است که شما را کردند به این، و خدای شما خدای رحمان «۱» بخشاینده و روزی دهنده خلقان است، پی من گیری و فرمان من بری.

گفتند: ما از بر این «۲» عجل فرازتر «۳» نشویم تا موسی بنزدیک ما آید. هارون از ایشان تبراً کرد و دور شد از ایشان با آن دوازده هزار مرد که با او بودند، و باقی قوم گرد بر گرد عجل بودند، گاهی رقص می‌کردند و گاهی سجده می‌کردند و شهنقه «۴» و نعره می‌زدند و نشاط می‌کردند. موسی - علیه السلام - باز آمد، از دور آواز ایشان شنید. آن هفتاد مرد که با او بودند، ایشان را گفت: هذا صوت الفتنة، این آواز فتنه است.

چون هارون را دید، در کنار گرفت و سر او را در کش «۵» گرفت پرسیدن را و او را گفت: یا هارون! چه منع کرد تو را از آن که چون این حال افتاد که از پی من بیایی و مرا خبر دهی؟ **أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي**، فرمان من عصیان کردی؟ استفهام است نه خبر، و مورد او عتاب است.

هارون جواب داد و گفت: **يَا بَنَ أُمِّ**، ابن کثیر و ابو عمرو و عاصم به روایت حفص خواندند: **يَا بَنَ أُمِّ** به فتح «میم»، و باقی قرآء: به کسر «میم». وجه قراءت اول آن باشد که: ابن را مع الامّ یک اسم کرده است، و آن را بنا کرده بر فتح، نحو: خمسة

(۱). آب، آج، لب، آز، مش + و.

(۲). آج، لب: از این.

(۳). آج، لب: فراتر.

(۴). آج، لب: شیهه.

(۵). آج، کشش، لب، آز، کنار.

ص: ۱۷۹

عشر، جز آن که خمسة عشر متضمّن است معنی «واو» را، و الاصل: خمسة و عشرة، و این لفظ متضمّن معنی «لام» است، و التّقدير: ابن لامی، و گفتند، تقدیر آن است: یا ابن «۱» امّاه، «ها» و «الف» به ترخیم بیفگند.

و گفتند، بر لغت آن گروه است که گویند از عرب: یا رَبَّاه «۲» و یا اَمَاه، به معنی یا رَبَّی «۳» و یا اَمّی، و این را بیان کرده‌ایم. و وجه قراءت دوم آن است که: اصل یابن اَمّی بوده است، «یا» بیفگند «۴» و اکتفی بالكسرة عن الیاء، چنان که در اخوات او بیان کردیم.

گفت ای برادر من: لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي، محاسن و سر من در کنار مگیر. در این، دو وجه گفتند: یکی آن که در آن روزگار عادت آن بود که به جای مصافحه و معانقه این معنی کردند و منفر نبود، برای آن که معتاد بود «۵»، و آنچه به عادت بود مختلف شود به اختلاف اوقات و اشخاص و اماکن. وجهی دگر آن است که: این بر وجه کنایت می‌گوید، چنان که یکی از ما گوید: دست از سر و ریش من بدار که من در این کار بی جرمم، یعنی این جرم بر من منه، و مرا به این، مطالبه و مؤاخذه مکن، و دعنی من هذا الحدیث. اِنِّیْ خَشِیْتُ، من ترسیدم که تو گویی تفریق کردی میان بنی اسرائیل و فرقت در میان ایشان افگندی و قول و سخن مرا مراقبت نکردی از آن که واقف نباشی بر کیفیت حال.

قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ، آنکه روی به سامری کرد و او را گفت: چه کردی ای سامری، و چگونه کردی و تو را بر این کار چه حمل کرد؟ و خطب، کار «۶» عظیم باشد، یعنی این چه کار عظیم است که از دست تو بیامد؟

سامری گفت: بَصْرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ، من چیزی دیدم که ایشان ندیدند، یعنی جبریل را. حمزه و کسائی خواندند: بما لم تبصروا به، «تا» ی خطاب، و باقی قراء به «یا» خبرا عن الغائب، يقال: بصرت بفلان و ابصرته لغتان، کما يقال:

خرجت به و اخرجته، و دخلت به و ادخلته، و ذهبت به و اذهبته. و گفتند: بصرت به

(۱). آب، آز، مش: یابن.

(۲). آب، آز، مش: اباه.

(۳). آب، آز، مش: ابی.

(۴). آج، لب: بیفگندند.

(۵). آط: نبود، به قیاس با نسخه آج، تصحیح شد.

(۶). آج، لب: کاری.

ص: ۱۸۰

بلیغتر باشد از ابصرته، و گفتند: بصرت به، ای علمت به، من البصیره، يقال: ابصر بكذا اذا اعلم فهو بصیر. فَكَبَّضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ، حسن بصری خواند:

قبضت به «صاد» نا معجم، و جمله قراء به «ضاد» منقَط خواندند. و فرق میان قبض و قبص آن است که قبص به «صاد» نا معجم، گرفتن به سر انگشتان باشد، و به «ضاد» قبض بالكف باشد. **مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ**، از پی و قدم جبریل. **فَنَبَذْتُمَا**، در شکم گوساله انداختم، چنان که شرح دادیم. **وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي**، و نفس من مرا بر این کار حریص کرد و آرایش داد این کار را در چشم من، و مرا به این کار دعوت کرد.

موسی - علیه السّلام - گفت: **فَاذْهَبْ**، برو از این جا، **فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ**، که تو را در زندگانی تا زنده باشی، آن باد که گویی: **لَا مِسَاسَ**، یعنی تو را الف مباد با آدمیان. با دعای «۱» موسی - علیه السّلام - الف سامری از آدمیان برید تا آبادانی رها کرد و در بیابانها با وحوش و سباع مختلط شد، و اگر هیچ آدمی را دیدی «۲» از دور آواز می دادی که: **لَا مِسَاسَ لَا مِسَاسَ**، زنهار پیرامن [من] «۳» مگردی و دست به من باز ننهی. بعضی دگر گفتند: موسی - علیه السّلام - بنی اسرائیل را نهی کرد از آن که با او مخالطه کنند، او را براندند و در میان خود و آبادانی جای ندادند و تمکین نکردند. و قول اوّل درستر «۴» است، و قوله: **لَا مِسَاسَ**، ای لا مِمَاسَةً و این مبنی است بر فتح با «لا» ی نفی جنس، چنان که لا رجل فی الدّار و لا بیع و لا خلّة، و لا شفاعة.

و قتاده گفت: هنوز نسل او که مانده‌اند همچنین‌اند، و اگر کسی را ببیند از دور آواز می‌دهند که: لا مِسَاسَ. و در بعضی کتب هست که: اگر کسی نه از ایشان، دست به ایشان باز زند، در حال هر دو را تب گیرد، و این لا مِسَاسَ از او چنان معروف شد تا شعرا در شعر بگفتند، قال:

تصافحه ید فیها جذام

نحایده کانتک سامریّ

و قال آخر:

(۱). آب، آز، مش: تا به دعای.

(۲). آب: آدمیی را بدیدی.

(۳). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، و اتّفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: درست‌تر.

ص: ۱۸۱

و قال رؤیة:

حتی یقول الازد لا مساسا

و در خبر می‌آید که: موسی خواست تا او را بکشد، خدای تعالی گفت: مکش او را که او سخی است. و رسول - علیه السلام - گفت:

تجافوا عن ذنب السخی فان الله آخذ بیده کما عثر «۱».

و ان لک، و تو را یا سامری! موعداً لن تُخلفه، موعدی و نویدی هست از عذاب خدای که آن را با تو خلاف نکنند. ابن کثیر و ابو عمرو خواندند، و در شاذ حسن و قتاده و ابو نهیک: به کسر «لام»، «لن تخلفه» ای لن تتجاوز عنه، و لن تفوته، که تو از آن بگذری «۲» و فایت نشوی. وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلَهكَ الَّذِي ظَلَّتْ عَلَيْهِ عَاكِفًا، این معبود خود را نگر که او را به خدای گرفتی و بر او همه روز اقبال کردی و بر او مقام کردی. و اصل «ظلت»، ظللت بوده است، «لام» مکسور بیفگندند کراهت تضعیف را. و عرب را در او دو مذهب است: ظلت، و: ظلت، به فتح «ظا»، و کسر او، آن که «ظلت» گفت به کسر، نقل حرکت «عین» کرد با «فا» تا بدانند که آن حرف که محذوف است مکسور بود. و آن که به فتح گفت، بر اصل خود رها کرد، و مثله: مست و مست «۳»، و همت و همت فی مست و همت، و «احست»، به معنی احسست، قال الشاعر:

احسن به فهنّ الیه «۴» شوس

خلا ان العتاق من المطایا

لُنْحَرِقْتَهُ، ما بسوزیم آن را. ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا، پس آن را در دریا فشانیم خاکستر آن. و ابو جعفر المدنی «۵» خواند: لُنْحَرِقْتَهُ، من قولهم: حرقته بالمبرد اذا بردته و حرقته «۶» ایضا، یعنی به سوهان بساییم و پس در دریا فشانیم. قال الشاعر:

نیوبهم علینا بحرقونا

بذی «۷» فرقین یوم بنی «۸» حبیب

(۱). آج، لب: اعثر.

(۲). آج، لب: بنگریزی، مش: بنگذری.

(۳). آج، لب: آز: مثلث.

(۴). آط و دیگر نسخه بدلها: الیوم، به قیاس با چاپ شعرانی (۴۸۶ / ۸) و منابع شعر تصحیح شد.

(۵). آج، لب: ابو جعفر مدنی.

(۶). آط و دیگر نسخه بدلها و چاپ شعرانی: ابردته و احرقته، با توجه به معنی عبارت و کتب لغت تصحیح شد.

(۷). آط: بذ، به قیاس با نسخه آب تصحیح شد.

(۸). - چاپ شعرانی (۴۸۷ / ۷): بنو.

ص: ۱۸۲

و اصل هر دو کلمه یکی است که هر دو جای «۱» تفریق حاصل آید. و اصل نسف، گندم بر باد دادن باشد تا کاه از او جدا شود، و آلت آن را که ما «جون» گوئیم آن را منسفة خواندند.

آنکه بر سبیل ردّ بر ایشان گفت: **إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، خدای شما یک خداست که جز او خدایی نیست. وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا،** و او واسع است بر همه چیز به علم، یعنی او محیط است به همه چیزها و هیچ چیز از آن خارج نیست، بل همه چیز در علم او گنجد.

آنکه رسول را گفت - **عَلَيْهِ السَّلَام: كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ،** همچنین قصّه کنیم بر تو از اخبار گذشتگان که این قصّه کردیم و ما تو را بدادیم از نزدیک ما، یعنی از علمی که نزدیک ما هست، یعنی در غیب ماست یاد کردی. و این، بر طریق منت و تذکیر نعمت می فرماید بر رسول - **عَلَيْهِ السَّلَام.**

قوله تعالی:

[سوره طه (۲۰): آیات ۱۰۰ تا ۱۳۵]

مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا (١٠٠) خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا (١٠١) يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا (١٠٢) يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا (١٠٣) نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا (١٠٤)

وَ يَسْتُلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا (١٠٥) فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا (١٠٦) لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا (١٠٧) يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا (١٠٨) يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا (١٠٩)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا (١١٠) وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا (١١١) وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا (١١٢) وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا (١١٣) فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (١١٤)

وَ لَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا (١١٥) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى (١١٦) فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزُوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى (١١٧) إِنْ لَكَ إِلَّا تَجْوَعُ فِيهَا وَ لَا تَعْرِى (١١٨) وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى (١١٩)

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى (١٢٠) فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوَآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (١٢١) ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى (١٢٢) قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَا تُبَّيْنَكُم مِّنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَ لَا يَشْقَى (١٢٣) وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى (١٢٤)

قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا (١٢٥) قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَ كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنسى (١٢٦) وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَ أَبْقَى (١٢٧) أَمْ فَلِمَ يَهْدِي لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى (١٢٨) وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزِمَامٍ وَ أَجَلٍ مُّسَمًّى (١٢٩)

فَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى (١٣٠) وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رَزَقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى (١٣١) وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْتَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى (١٣٢) وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بآيَةٌ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى (١٣٣) وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فُتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَى (١٣٤)

قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَى (١٣٥)

[ترجمه]

هر که برگردد از او، او برگیرد روز قیامت باری گران.
همیشه باشند در آن جا و بد بود ایشان را روز قیامت بار.
آن روز که دردمند در صور و برانگیزیم گناهکاران را آن روز سبز چشم.
راز می گویند میان ایشان مقام نکردی جز ده روز.
ما داناتریم به آنچه می گویند چون گوید نکوترین ایشان به طریقت نستادی «۲» اَلَّا روزی.
و می پرسند تو را از کوهها، بگو پست کند آن را خدای من پست کردنی.

(۱). آج، لب: جابر.

(۲). آب: نستاتید، آج، لب: درنگ نکردید، مش: نه استادید.

ص: ۱۸۳

پس پیراگند «۱» آن را بیابانی «۲» ساده.

نیبنی «۳» در آن جا «۴» کثری و نه بلندی «۵».

آن روز پسروی «۶» کنند خواهنده «۷» را کزی نبود [او را] «۸» و ذلیل شود آوازا خدای را «۹» نشنوی اَلَّا آوازی نرم.

آن روز سود ندارد شفاعت اَلَّا آن را که دستوری دهد خدای [و پسندیده باشد او را] «۱۰» قول.

می داند آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است و محیط نشوند به او علم اینان.

ذلیل شود «۱۱» [رویها برای خدای] «۱۲» زنده پاینده و نومید شد آن که بر گرفت بیدادی.

و هر که کند از نیکها «۱۳» و او مؤمن باشد، نترسد از ظلمی و نه نقصانی.

و همچنین بفرستادیم «۱۴» قرآنی تازی و بگردانیدیم در او از ترسانیدن تا مگر ایشان پرهیزند، یا پدید آرد ایشان را یاد کردنی «۱۵».

بزرگوار است [خدای] «۱۶» پادشاهی راستی «۱۷» و شتاب مکنی به «۱۸»

(۱). آج، لب: رها کند.

(۲). آج، لب: زمین.

(۳). آب، مش: که نبینی.

(۴). آب + هر.

(۵). آج، لب: زیر بالایی.

(۶). آج، لب: پیروی.

(۷). آج، لب: خواننده.

(۸-۱۶). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

(۹). آب، مش + که.

(۱۰). آط و آب: ندارد، به قیاس با نسخه لب افزوده شد. مش: و پسندد او را.

(۱۱). آب، مش: شد.

(۱۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

(۱۳). آج، لب، مش: نیکها.

(۱۴). آب، مش: فرو فرستادیم.

(۱۵). آب، مش: یاد کردی.

(۱۷). آج، لب: براستی.

(۱۸). آب، مش: مشتاب به.

ص: ۱۸۴

قرآن از پیش آن که بگذارند به تو وحی او، و بگو بار خدایا بیفزای مرا دانشی.

ما عهد کردیم به آدم از پیش پس فراموش کرد و نیافتیم او را عزمی.

و چون گفتیم فریشتگان را سجده کنی آدم را، سجده کردند مگر ابلیس «۱» سر باز زد.

گفتیم: ای آدم! این «۲» دشمن تو و جفت «۳» تو است، بیرون نکند شما را از بهشت که رنجور شوی!

تو راست که گرسنه نشوی در آن جا و برهنه نشوی.

و تو تشنه نشوی در آن جا و بر صحرا نیفتی.

وسوسه کرد به او دیو، گفت: ای آدم! ره نمایم تو را بر درخت جاویدان و پادشاهی که کهنه نشود؟

بخوردند «۴» از آن و پدید آمد ایشان را عورتشان، باستانند «۵»، می‌دوختند در «۶» ایشان از برگ بهشت، و نافرمانی کرد آدم در خدایش و نومید شد.

آنکه بر گزید او را خدای «۷»، و تو به پذیرفت بر او و لطف کرد.

گفت فرو شوی از این جا جمله بهری از شما بهری را «۸»

(۱). آب، مش + که.

(۲). آب، مش + ابلیس.

(۳). آج، لب: زن.

(۴). آب: پس بخوردند.

(۵). آب: و بایستادند.

(۶). آب، آج، لب: بر.

(۷). آب + او.

(۸). آج، لب: بر بهری.

ص: ۱۸۵

دشمن اگر آید به شما [از من] «۱» دینی، هر که پسروی «۲» کند دین مرا گمراه نشود و بدبخت.

و هر که برگردد از یاد کرد من او را باشد زندگانی تنگ، و برانگیزیم او را «۳» روز قیامت نابینا.

گوید بار خدایا! چرا برانگیختی مرا نابینا، و من بینا بودم.

گوید همچنین به تو آمد آیتهای ما، تو آن را رها کردی «۴» و همچنین تو را رها کنند امروز.

و همچنین جزا دهیم آن را که اسراف کند و بنگرود «۵» به آیتهای خدایش و عذاب آخرت سخت «۶» باشد و باقیتر.

ره نمود ایشان را که چند هلاک کردیم پیش «۷» ایشان از امتان که می‌روند در جایهای ایشان «۸»؟ در این آیتهاست خداوندان خرد را.

اگر نه سخنی است که سابق شده است از خدای تو «۹»، واجب بودی و وقتی که نامزد.

صبر کن بر آنچه می‌گویند و تسبیح «۱۰» به شکر خدایت پیش از بر آمدن آفتاب و پیش از فرو شدن «۱۱» آفتاب و از اوقات

(۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

(۲). آب: پیروی.

(۳). آب + در.

(۴). آب: فراموش کردی.

(۵). آب: ایمان نیارد، آج، لب: مؤمن نبود.

(۶). آب، آج، لب: سخت‌تر.

(۷). آب + از.

(۸). آب: خود بدرستی که.

(۹). آب + هر آینه که.

(۱۰). آب + کن.

(۱۱). آج، لب: فرو رفتن.

ص: ۱۸۶

شب [تسبیح کن] «۱» و کنارهای روز تا همانا «۲» که خشنود شوی.

و مکش «۳» چشمهایت به آنچه برخوردار کردیم «۴» به او جفتانی از ایشان زینت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشان را در او و روزی خدای تو بهتر است و پاینده تر.

بفرمای اهل خود را به نماز و صبر کن در آن نپرسیم تو را روزی، ما روزی می دهیم [تو را] «۵» و عاقبت پرهیزگاران راست.

و گفتند چرا نیارد به ما حجّتی از خدایش، نیامد به ایشان حجّت «۶» آنچه در کتابهای پیشین است؟

و اگر ما هلاک کردمانی ایشان را به عذابی از پیش [آن] «۷»، گفتند «۸» [ای] «۹» خدای [ما] «۱۰» چرا نفرستادی به ما پیغامبری تا ما پسروی «۱۱» کردیمی آیتهای تو را از پیش آن که ذلیل و هلاک شدیمی.

بگو همه منتظریم انتظار کنی، بدانی که است که «۱۲» خداوندان راه راست، و کیست که راه یافته است.

قوله تعالی: **مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ**، هر کس که اعراض کند و برگردد از او، یعنی از آن ذکر که ما تو را کردیم و یاد دادیم و دلیل انگیختیم بر او از ادله توحید و ایمان.

(۱۰ - ۹ - ۷ - ۵ - ۱). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

(۲). آب: شاید.

(۳). آج، لب: مکن.

(۴). آب: برخورداری داریم.

(۶). آب: حجّتی.

(۸). آب: گفتندی.

(۱۱). آب: پیروی.

(۱۲). آب: تا بدانید که کیست.

ص: ۱۸۷

فَإِنَّهُ يُحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا، او روز قیامت بار گران برگیرد از بار گناه.

خَالِدِينَ فِيهِ، در آن بار گران همیشه باشد، یعنی در عقوبت آن، برای آن که آن خود کنایت است از عقاب. و سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا، و بد باری باشد ایشان را آن روز قیامت. و نصب او بر تمیز «۱» است و فاعل «ساء» مضمّر است، و تقدیر آن است که: و ساء الحمل لهم حملا.

يَوْمَ يُنْفَخُ، بدل روز قیامت است، آن روز که در صور دمند- و بیان این کردیم.

و نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ، و گناهکاران را حشر کنیم این روز ازرق چشم، و این علامت دوزخیان باشد، و گفتند: به زرقه چشم کوری خواست، و قول اول ظاهرتر است چه در خبر چنان است که: اهل دوزخ سیاه روی و سبز چشم باشند، و این برای تشویه خلق می‌گوید که خلق ایشان مشوه باشد.

يَتَخَفَتُونَ، با یکدیگر چیزی که گویند به سر گویند و «۲» آواز نرم، چه زهره ندارند که آواز بردارند از هول آن روز، با یکدیگر به سر گویند. إِنَّ لَبِئْتُمْ مِمَّا نَكَرْتُمْ، شما مگر ده روز. «ان»، به معنی «ما» ی نافیّه است، و برای آن عَشْرًا گفت و عشرة نگفت که لیبالی خواست، برای آن که عرب حساب بر «۳» ماه کنند و ماه به شب بر آید که مردم او را ببینند.

آنکه گفت: اگر چه این حدیث به سر گویند، ما عالمترین به آنچه ایشان گویند. إِذْ يَقُولُ، آنکه گوید کسی که در میان ایشان از او نیکو طریقه‌تر نباشد گوید: إِنَّ لَبِئْتُمْ إِلَّا يَوْمًا، شما بیشتر از روزی مقام نکردی در گور، یعنی ایشان را مدّت مقام در گور اندک آید از آن که ایشان مرده باشند و بی خبر از مرور احوال و سنین. ابو علی جبائی گفت: این از پس عذاب گور گویند، یعنی از آنکه که عذاب گور منقطع شد تا به کنون این مقدار است، و روا باشد که این، آنان گویند که ایشان را عذاب گور نباشد.

آنکه رسول را گفت که: این کافران تو را از کوهها پیرسند، بگوی که: خدای آن را نسف کند، یعنی خرد کند همچون ریگ روان که باد بر او گمارد تا در عالم

(۱). آب: تمییز.

(۲). آب، آز، مش + به.

(۳). آب، آز، مش: به.

ص: ۱۸۸

پیراگند. و گفتند: در دریا ریزد.

اگر گویند: این «فا» چرا آمد این جا، و این نه جایگاه «فا» ست، چه اخوات او را هیچ «فا» «۱» در او نیست؟ جواب آن است که گوئیم: آن سؤالهایی بود که از رسول - علیه السلام - کردند، او جواب داد، این سؤال نکرده بودند خدای خبر داد از این متضمن به حرف شرط، و تقدیر آن که: و ان یسألوک عن الجبال فقل: **فَيَذَرُهَا**، رها کند آن را، **قَاعاً صَفْصَفًا**، زمینی ساده ملساء.

عبد الله عباس و مجاهد و ابن زید گفتند: صفصف آن بود که در او نبات نبود، و گفتند: مکانی باشد که از «۲» استواء چون صف بود. و قاع همین «۳» زمین ملساء بود، و گفتند: جایی که آب در او بایستد، و قال:

ایدی جوار یتعاطین الورق

كأنّ ایدیهنّ بالقاع القرق

کلبی گفت: صفصف، زمینی بود که در او خاک نبود.

لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا، در او هیچ کژی و بلندی نباشد، یعنی در او هیچ نشیبی و فرازی نباشد، نه وادی بود نه اکمه، چه بلندی «۴» آن با پستی که راست کنند تا در او تفاوتی نبود. و گفتند: امت اثناء بود، يقال: **مَدَّ حَبْلَهُ حَتَّىٰ مَا تَرَكَ فِيهِ امْتًا**، و ملأ سقاه **حَتَّىٰ مَا تَرَكَ فِيهِ امْتًا**، قال:

ما فی انجذاب سیره من امت

یمان گفت: امت سقف باشد، یعنی هیچ عمارت نباشد «۵» همه خراب شود و پست.

يَوْمَئِذٍ، آن روز اشارت به روز قیامت است که ذکر او برفت. يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ، خلائق متابعت کنند آن داعی را که خلقان را با عرصه قیامت خواند، و آن اسرافیل باشد که به نفع صور دعوت کند خلق را بر قول بیشتر مفسران. لا عِوَجَ لَهُ، کژی نباشد او را، گفتند: ضمیر راجع است با دعاء، دعای او را کژی نباشد. گفتند: آن کلام مقلوب است، یعنی لا عِوَجَ لَهُم من دعائه، و خلائق را از دعای او معدلی و

(۱). آب، آز، مش: فایی.

(۲). آب، آز، مش: به.

(۳). آب، آز، مش: هم، لب: همه.

(۴). آج، لب: بلند.

(۵). در آط، آب: بالای کلمه نوشته شده است «نماند».

ص: ۱۸۹

محیصی و زبغی و میلی نباشد به خلاف آن باشد که در دار دنیا باشد که ایشان عصیان و مخالفت کردند، آن جا نباشد این معنی برای آن که خلائق ملجأ باشند.

وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ، و آوازه‌ها خاشع و ذلیل شود خدای را، کس زهره ندارد که آن جا آواز بردارد از هیبت آن روز. فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا، و آن جا آوازه پوشیده نشنوی. عبد الله عباس و ابن زید گفتند: صوت الاقدام، بهران «۱» پای باشد. مجاهد گفت: هَمْسًا، ای صوتاً خفياً، قال الرَّاجِز:

و هن یمشین بنا همیسا

ای خفياً.

يَوْمَئِذٍ، آن روز، یعنی روز قیامت شفاعت سود ندارد آلا آن را که خدای دستوری دهد که در حق او شفاعت کنند. وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا، و سخن او بشنیده آید بنزدیک خدای تعالی از انبیاء و ائمه و مؤمنان.

آنکه گفت: **يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ**، داند آنچه پیش ایشان باشد و آنچه پس ایشان باشد. اختلاف اقوال گفتیم در این کلمه یعنی در سوره البقرة. **وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا**، و خلقان را علم محیط نشود به خدای یعنی به تفصیل مقدورات و معلومات او. و نصب او بر تمییز است.

وَعَنْتِ الْوُجُوهُ، و رویها آن روز خاشع و ذلیل شود خدای تعالی را. و العانی، الاسبیر، قال امیة بن الصلت:

لعزته تعنو الوجوه و تسجد

ملیک علی عرش السماء مهیمن

و مراد به وجوه، اصحاب وجوه است، چنان که گفت: **وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ** «۲»، و: **وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ** «۳»، و: **وَجُوهُ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ** «۴»، الی آخر الآیات.

و تخصیص وجوه برای آن کرد که شریفتر عضوی اوست حواس بر اوست. **وَقَدْ خَابَ، خَائِبٌ** و آیس بود آن روز آن کس که حامل ظلم و بیدادی بود یعنی ابلیس که او ظالم بود. و گفتند: به ظلم شرک خواست.

(۱). کذا: در آط، آج، لب، مش، آب، آز: برآن (?)، به رغم جستجوی بسیار، این کلمه بر ما روشن نشد.

(۲). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۲.

(۳). سوره قیامت (۷۵) آیه ۲۴.

(۴). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۸.

ص: ۱۹۰

وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ، آنکه گفت: هر کس که او عمل صالح و کار نیکو کند، **وَهُوَ مُؤْمِنٌ**، «واو» حال راست، و او مؤمن باشد. **فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا**، او نترسد از ظلمی و نقصانی که حق «۱» او را کند.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، نترسد که از حسنات او چیزی نقصان کنند و یا در سنیاتش بیفزایند. ابو العالیه گفت: گناه دیگری بر او نهند. ضحاک گفت: به گناه دیگری او را نگیرند و عمل او باطل نکنند. و اصل «هضم»، کسر و حطّ باشد، يقال: هضمت حقه، ای حططت عنه، و منه هضم الطعام و امرأة هضم الكشح، ای ضامر البطن.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ، و همچنین فرو فرستادیم قرآنی عربی به زبانی «۲» عرب و لغت ایشان. وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ، و بگردانیدیم در او انواع وعید، و بیان کردیم تا باشد که این کافران بترسند از عقاب من و احتراز کنند از معاصی. أَوْ يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا، یا این وعید ایشان را احداث ذکری کند و به نوبت یاد کردی پدید آرد ایشان را و پندی و عبرتی. فتاده گفت: «۳» و ورعا.

فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ، متعالی است خدای تعالی که او پادشاه حق است، و ملک و پادشاهی او حق و صواب است، و هر چه جز آن است باطل است یا باطل شود. وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ، بعضی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، رسول - علیه السلام - را چون جبریل - علیه السلام - قرآن بر او خواندی، او می خواندی. از «۴» حرص او بر آن، خدای تعالی این آیت فرستاد. و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، این قرآن بر اصحاب خود مگیر و ایشان را میاموز تا نیک بندانی و تمام بنشنوی «۵».

و بیان کردیم که واجب نکند که آن را که او از کاری نهی کنند، او آن کار کرده باشد یا آن کار می کند، و مانند این بسیار است، منها قوله: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَ الْمُنافِقِينَ «۶» ...، و قوله: ... وَ لَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا «۷». و منها

(۱). آب: به حق، آز: محق.

(۲). آط: زبانی / زبان.

(۳). آج، لب: حدًا.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: بر او خواندی از.

(۵). آب، آز: بشنوی، مش: نشنوی.

(۶). سوره احزاب (۳۳) آیه ۱.

(۷). سوره دهر (۷۶) آیه ۲۴.

ص: ۱۹۱

قوله: ... وَ لَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ «۱».

مِنْ قَبْلِ أَنْ يُفْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ، پیش از آن که وحی آن به تو گذارند «۲» تمام.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا، بگو: بار خدایا! مرا علم بیفزای. و نصب او بر تمییز است.

قوله: **وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ**، آنکه گفت: ما با آدم عهد کردیم، و این عهد به معنی امر و وصیت است، یقال: عهد الیه اذا أوصی الیه من قبل، ای من قبل هذا، پیش از آن که با اینان عهد و امر و وصیت کردیم. **فَنَسِيَ**، فراموش کرد، و:

بنزدیک بیشتر مفسران آن است که: این نسیان ترک است، چنان که گفت:

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ «۳»...، ای ترکوا طاعة الله فترك الله ثوابهم. ابن زید گفت: نسیان «۴» است که ضد ذکر باشد. **وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا**، و ما آدم را بر معصیت عزمی نیافتیم، یعنی غرض او نه مخالف فرمان ما بود، و قتاده گفت: **لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا**، ای صبرا. و عطیه گفت: حفظا. و عزم، ارادتی باشد متقدّم بر فعل برای توطین نفس بر فعل، و یعقوب خواند: من قبل ان تقضى اليك وحيه، به نونی مفتوح، و «یا» ی اول و دوم، منصوب علی اضافه الفعل الی الله تعالی علی لفظ الجمع، پیش از آن که وحی آن به تو گذاریم «۵». و باقی قراء خواندند: **مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ**، علی الفعل المجهول. و رفع «وحيه» باسناد الفعل الیه، پیش از آن که وحیش به تو گذارند «۶».

وَإِذْ قُلْنَا، یاد کن ای محمد چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنی آدم را، همه سجده کردند الا ابلیس که او امتناع کرد و سر باز زد.

فَقُلْنَا يَا آدَمُ، گفتیم ای آدم این دشمن تو است و دشمن جفت تو «۷» حوا. **فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا،** نبادا که شما را از بهشت برون آرد، پس آنکه تو رنجور شوی و وجه معیشت تو به کدّ یمین و عرق جبین باشد.

سعید جبیر گفت: چون آدم به زمین آمد، دو گاو فرا پیش او کردند تا زمین می کشت و عرق می ریخت و می گفت: [این] «۸» آن شقاوت است که خدای تعالی

(۱). سوره قلم (۶۸) آیه ۴۸.

(۲). آط: گزارند.

(۳). سوره توبه (۹) آیه ۶۷.

(۴). چاپ شعرانی (۷/ ۴۹۴) + آن.

(۵). آط: گزاریم.

(۶). آط: گزارند، از: وحی آن به تو گذاریم.

(۷). آب، آز، مش + است.

(۸). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج، افزوده شد.

ص: ۱۹۲

گفت: **فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى**، و از روی ظاهر «فتشقیا» بایستی، و در او سه وجه گفتند، یکی آن که: تا با سرهای آیت مطابق آید، دگر: لتغلیب المذکر علی المؤنث، سیوم آن که: چون شقاوت را تفسیر به کد و رنج کردند مفسران، این رنج بر آدم بود دون حوا که آدم را کار بایست کردن و به نفقه حوا قیام کردن.

إِنَّ لَكَ، تو را در بهشت این ملک و ملک است که تا آن جا باشی گرسنه نشوی و برهنه نباشی و در زمین نه چنین باشد که آن جا گاهی سیر باشی و گاه گرسنه و گاه پوشیده باشی و گاه برهنه.

وَ أَنْكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَى، نافع و حفص عن عاصم خواندند: آنک به کسر همزه علی الاستیناف، و باقی قرأء، به فتح آن «۱» عطفاً علی قوله: ان لا تجوع، و تو تشنه نشوی و گرمای آفتاب تو را نرنجاند، یقال: ضحیت للشمس اذا برزت لها، و قال ابن ابی ربیعہ:

فیضحی و ایما بالعشی فیخصر

رأت رجلا ایما اذا الشمس عارضت

و قال:

فترکتنی أمسی باجرد «۲» ضاح

قد کنت لی جبلا الود بظله

فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ، ابلیس وسوسه کرد او را و گفت: ای آدم ره نمایم تو را بر درخت جاویدانی «۳» و پادشاهی که کهن «۴» نشود؟ ابلیس آدم را گفت: احوال تو چون است در بهشت؟ گفت: همه بهشت مرا مباح است تا هر چه خواهم از او می خورم و آن جا که خواهم می روم جز یک جنس درخت. ابلیس عند آن گفت: **هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَ مُلْكٍ لَا يَبْلَى**، او گفت: کدام است آن درخت؟ گفت: این «۵» درخت که تو را از آن منع کرده اند. او گفت: من از این درخت تناول نکنم. او سوگند خورد که: غرض من نصیحت و خیر تو است. او به سوگند آن ملعون مغرور شد و ظن چنان برد که کس سوگند به دروغ نیارد خورد، و آنچه معتمد است در این باب

(۱). آب، آز، مش: ان.

(۲). آط و همه نسخه بدلها: باجود، ضبط چاپ شعرانی (۷ / ۴۹۶) که در متن آورده‌ایم مرجح دانسته شد.

(۳). مش: جاودانی.

(۴). آب، آز، مش: کم.

(۵). آب، آج، لب، آز: آن.

ص: ۱۹۳

بیان کرده‌ایم.

فَأَكَلَا مِنْهَا، از آن درخت بخوردند. فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوَاتِنَهُمَا، عورت ایشان ظاهر شد، بادی در آمد و حله از تن ایشان بر بود، و بادی در آمد و تاج از سر ایشان بر بود.

وَ طَفِقَا، بایستادند و برگ اشجار بهشت بر هم می‌دوختند تا از او عورت پوشی ساختند، يقال: طَفِقَ يَفْعَلُ كَذَا و اخذ يَفْعَلُ كَذَا، بمعنی واحد. عَلَيْهِمَا، ای علی انفسهما و سوءاتهما. مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ، گفتند: برگ انجیر بود. وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى، و آدم عاصی شد و غاوی.

اگر گویند: نه شما بر پیغامبران صغیره و کبیره روا نمی‌داری، چون است که خدای تعالی عصیان و غوایت به آدم حوالت می‌کند؟ جواب گوییم: عصیان، مخالفت امر با ارادت باشد، و امر و ارادت از حکیم تعلق دارد هم به واجب و هم به مندوب، چون به ادله عقل بدانستیم «۱» که مخالفت امر واجب بر آدم روا نباشد، لابد حمل باید کرد بر مخالفت امر مندوب.

اگر گویند: بر این «۲» قاعده لازم آید که پیغامبران خدای همیشه عاصی باشند، چه ایشان خالی نباشند از ترک مندوبات، گوییم: این اطلاق نکنیم در حق پیغامبران، چه این لفظ به عرف مخصوص شده است به فاعل قبیح و تارک واجب، و از این جاست که اسم ذم است اما مقید روا داریم، گوییم: اگر مراد به معصیت ایشان ترک مندوب است آری، و اگر فعل قبیح یا ترک واجب است، نه. و اما قوله:

فَغَوَى، ای خاب، برای آن که «غی» در کلام عرب به معنی خبیث آمده است [«۳»، قال الشاعر - شعر:

و من یغو لا یعدم علی الغی لائما

فمن یلق خیرا یحمد الناس امره

شاعر می‌گوید: هر که او خیری بیند، یعنی هر که او مالی دارد مردمان او را حمد کنند و کار او پسندیده دارند و اگر چه نباشد، و آن که او غاوی باشد - یعنی خایب - و نومید از مال و درویش باشد، مادام او را ملامت کننده باشند، و مانند این بیت در معنی قول قطامی است که می‌گوید - شعر:

(۱). آج، لب: ندانستیم.

(۲). آج، لب: آن.

(۳). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۱۹۴

ما تشتهی و لأمّ المخطیء الهبل

و الناس من یلق خیرا فائولون له

و در این [بیت] «۱» مخطی به جای غاوی است در بیت اول.

ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ، آنکه خدای تعالی او را برگزید. فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى، و توبه او قبول کرد و او را هدایت داد.

اگر گویند: چون آدم گناهی نکرد بنزدیک شما، چرا توبه کرد؟ و خدای چگونه گفت من توبه او قبول کردم؟ جواب گوئیم: [توبه] «۲» بنزدیک ما طاعتی است از طاعات، حظّ او حصول ثواب بود بر او، و او را اثری نیست در اسقاط عقاب چه قول به این احباط باشد، و اسقاط عقاب خدای کند - جلّ جلاله - عند توبه به تفضّل، پس بر این قاعده معنی قبول توبه ضمان ثواب باشد بر آن، و توبه پیغامبران - علیهم السّلام - بر سبیل خشوع و خضوع و اخبات و انقطاع با خدای باشد، و غرض از او تحصیل ثواب. و قوله: وَ هَدَى، این هدایت به معنی لطف باشد، کقوله تعالی:

وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى «۳».

قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً، خطاب است با آدم و ابلیس، گفت: هر دو به زمین شوی بهری دشمن بهری، و جَمِيعاً، نصب بر حال است، و قوله: بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ، هم در جای حال است، و التّقدیر: متعادين متباغضين. فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى، اگر به شما آید از من هدی، یعنی بیان، از کتاب و رسول و ادلّه و معجزات، هر که تبع او کند «۴» او ضالّ نبود در دنیا و شقیّ نباشد در قیامت.

اگر گویند: چون ایشان معصیتی نکردند، چرا ایشان را از بهشت بیرون کرد؟

جواب گوئیم: اخراج از بهشت عقوبت نباشد، چه عقاب مضرّتی باشد مستحقّ مقرون به استخفاف و اهانت و فوت منافع از عقاب نباشد، چه اگر چنین بودی انبیا و اولیا همیشه معاقب بودندی «۵» عاجلا و آجلا، پس اخراج ایشان از بهشت و اهباط ایشان به زمین بر سیبل مصلحت بود، و آنچه تعلق به مصلحت دارد به اوقات و اشخاص و اسباب بگردد، تا تناول درخت نکرده بودند مصلحت ایشان در تکلیف آن

(۲-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۳). سوره محمد (۴۷) آیه ۱۷.

(۴). آط، آب، آج، لب، آز: هر که او تبع آن باشد.

(۵). همه نسخه بدلها+ چه در مقدور منافع را نهایی نیست که به ایشان توان رسانیدن.

ص: ۱۹۵

بود که آن جا باشند، و چون تناول کردند مصلحت بگردید و صلاح آن بود که تکلیف ایشان در زمین باشد، و خدای تعالی آدم را برای زمین آفرید، الا تری الی قوله: ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً «۱».

قوله تعالی: وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي، هر که اعراض کند و برگردد از ذکر من، در این ذکر خلاف کردند، بعضی گفتند: مراد توحید است، و بعضی گفتند:

مراد قرآن است.

و معنی «اعراض» عدول است از ایمان به قرآن و نظر در دلایل و بیّنات او. فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا، [ای ضیقاً] «۲» او را معیشتی باشد تنگ و سخت، يقال:

منزل ضنک و عیش ضنک، ای ضیق. و واحد و جمع و تشبیه و مذکر و مؤنث در او به یک لفظ باشد، گویند: برای آن [که] «۳» لفظ او لفظ مصدر است، برای این گفت «ضنک»، و نگفت: «ضنکة».

و مفسران در «معیشة ضنک» خلاف کردند، أبو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت در تفسیر این آیت که: مراد به معیشت ضنک، عذاب گور است. عبد الله عباس گفت: شقاوت است. مجاهد گفت: تنگی است. حسن و ابن زید گفتند: زقوم و غسلین و ضریع است. قتاده گفت: یعنی فی النار، این معیشت ضنک او را در دوزخ باشد. ضحاک گفت: کسبی پلید است. عکرمه گفت: حرام است. عبد الله عباس گفت: هر آن مالی که من به بندهای از بندگان خود دهم، اگر اندک باشد

اگر بسیار، مرا در آن خیری نباشد آن معیشت ضنک بود، گفت: معنی آیت نه آن است که هر کس که از ذکر خدای و ره حق عدول کند، معیشت و روزی بر او تنگ باشد که ما بسیار کافران را می‌بینیم که [۲۳-ر] معیشت بر ایشان فراختر است از آن که بر مؤمنان، و انما معنی آیت آن است که: آنان که به قیامت ایمان ندارند و خدای را ندانند هر خرجی و نفقتی که کنند غرامت شناسند برای آن که بر آن ثوابی نبینند و آن را عوضی طمع ندارند، و گمان ایشان به خدای بد باشد، بر ایشان سخت آید آن خرج و نفقه کردن، تلک «۴» المعیشة الضنک.

(۱). سوره بقره (۲) آیه ۳۰.

(۲-۳). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۴). همه نسخه بدلها: فتلک.

ص: ۱۹۶

و ابو سعید خدری گفت: این معیشت ضنک بر او در گور بود که گور بر او تنگ شود چنان که استخوانهای پهلویش «۱» به یکدیگر گذر کند. و بر او مسلط کنند در گور نود و نه ازدها را که هر یک را هفت سر باشد تا او را می‌درند و گوشت او می‌خورند تا به روز قیامت، و اگر یک مار از آن ماران یک دم در زمین دمند «۲» هرگز زمین نبات نرویانند «۳». مقاتل گفت: معیشتش بد باشد برای آن که صرف مال بود بر معصیت.

سعید جبیر گفت: قناعت از او بستانند تا سیر نشود. وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى، و روز قیامت او را حشر کنیم نابینا. بعضی گفتند: اعمی البصر، به چشم نابینا باشد، و این ظاهر آیت است و قول عبد الله عباس است. مجاهد گفت: اعمی عن الحجّة، نابینا باشد از حجّت، حجّتی نتواند آوردن. بعضی «۴» گفتند: اعمی عن الخیر، و الثّواب، نابینا باشد از خیر و طریق ثواب، یعنی به هیچ خیر نرسد.

قال رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي، او گوید: بار خدای من! چرا مرا نابینا زنده کردی و من در دنیا بینا بودم؟

گوید او را: كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا، چنان که آیات ما به تو آمد تو آن را فراموش کردی، امروز تو را فراموش کردند. و مراد به این نسیان ترک است، یعنی تو آیات من رها کردی و ایمان نیاوردی به آن، امروز تو را رها کردند از ثواب. قوله: وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، دلیل آن می‌کند که «اعمی» آفت چشم است. مجاهد گفت: من بنزدیک خود بصیر بودم به حجّت خود، آن شبهت که پنداشتم که حجّت است.

وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ، و همچنین جزا و پاداشت دهیم آنان را که اسراف کرده باشند و تعدی کرده و پای از حدّ خود پنهاده. وَ لَمْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِ رَبِّهِ، و ایمان نیارد به آیات خدای. وَ لَعَذَابُ الْآخِرَةِ اَشَدُّ، و عذاب آخرت سخت تر «۵» و پاینده تر

باشد، این دلیل آن می‌کند که این عذاب گور است یا عذابی که در دنیا باشد از شقاوت و خرج معصیت و اعتقاد غرامت در خرج و نفقه «۴».

(۱). آط، آج، لب: پهلوهاش.

(۲). همه نسخه بدلها: دمد.

(۳). همه نسخه بدلها: در زمین نبات نروید.

(۴). همه نسخه بدلها+ دگر.

(۵). آط: سخت.

(۶). آط: تفقد.

ص: ۱۹۷

قوله تعالی: **أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ**، قریش به تجارت به شام رفتندی و ایشان را گذر بر منازل عاد و ثمود بودی، خدای تعالی گفت: هدایت نداد ایشان را و ره نمود و لطف نشد که ما چند هلاک کردیم از قرون و امم، و قوله: **وَكَمْ أَهْلَكْنَا**، در جای فاعل افتاد، و التقدير: افلم یهد لهم كثرة «۱» ما اهلکنا. و «کم» در محل نصب است به اهلکنا، آنگه فعل و مفعول به یک جای در موضع رفع اند، لوقوعه موقع الفاعل علی ما بیئا. **يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ**، ایشان می‌روند در منازل و مساکن و سرایهای ایشان، و اطلاق و آثار آن می‌بینند. **إِنَّ فِي ذَلِكَ**، در این، آیاتی و عبرتی است و ادله خداوندان عقلاها را. و نهی، جمع نهیه باشد که فعل در جمع فعله قیاسی مطرد باشد.

وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ، و اگر نه سخنی است صادر و سابق گشته از خدای تعالی در تأخر «۲» عذاب ایشان و تسمیه آجال ایشان برای بلاغ حجّت را، **وَأَجَلٌ مُّسَمًّى**، اوقات هلاک ایشان و مقدار اعمار ایشان. و گفتند: مراد به **أَجَلٌ مُّسَمًّى**، قیامت است، و در آیت تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است: و لو لا کلمة سبقت من ربك و اجل مسمی. **لَكَانَ لِرِزَامًا**، ای لکان العذاب «۳» و الهلاک لهم لازما، عذاب لازم بودی بر ایشان چنان که بر امت سلف. و گفتند، معنی آن است: لکان لازما «۴»، ای یلزم کل انسان طائره فی عنقه، هر کسی را جزای کرده خود بدادندی و موجب عمل خود الزام کردندی. قول اوّل اختیار زجاج است، و قول دوم اختیار ابو عبیده.

فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ، صبر کن بر آنچه می‌گویند، و تسبیح کن به حمد و شکر خدای تعالی. **قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ**، پیش آن که آفتاب برآید. - یعنی نماز بامداد «۵»، و پیش آن که آفتاب فرو شود - یعنی نماز دیگر. **وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ**، و از ساعات

شب، یعنی نماز «۶» خفتن. وَ أَطْرَافَ النَّهَارِ، کنارهای [۲۳- پ] روز یعنی نماز پیشین، این قول قتاده است، گفت: خدای تعالی در این آیت مکلفان را امر کرد به پنج نماز. و آناء اللَّیْلِ، ساعاته، واحدها انی و انی «۷» و انی، قال السَّعْدِيُّ:

(۱). آج، لب: کثیرة.

(۲). همه نسخه بدلها: تأخیر.

(۳). آج، لب، آز: العقاب.

(۴). آج، لب: لکان العقاب الزاما.

(۵). همه نسخه بدلها + وَقَبْلَ غُرُوبِهَا.

(۶). همه نسخه بدلها + شام و.

(۷). اساس کاوانی، با توجه به معنی و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۱۹۸

بکل انی قضاء «۲» اللَّیْلِ ینتعل

حلو و مرکعطف «۱» القدح مرته

لَعَلَّكَ تَرْضَى، تا باشد که راضی شوی. کسائی خواند و ابو بکر عن عاصم:

لَعَلَّكَ تَرْضَى، من الارضاء، تا باشد که تو را خشنود کنند. قوله: آناء اللَّیْلِ و أَطْرَافَ النَّهَارِ، آناء و اطراف، جمع است و اضافت ایشان با واحد «۳». در او چند قول گفتند، یکی آن که: اراد طرف کل نهار، پس «۴» نهار جنس است در جای جمع، دگر بمنزلت آن است که گفت: فَقَدْ صَعَتَ قُلُوبُكُمَا «۵» ...، و این قول ضعیف است.

قوله: وَ لَا تَمْدَنَّ عَيْنَيْكَ، خطاب است با رسول - علیه السلام - و مراد جمله مکلفان، گفت: چشم مکش به آنچه ما داده ایم این کافران را و ممتع کرده ایم ایشان را به آن. اَزْوَاجاً، ای اصنافا و اشکالا. و نصب او بر مفعول اول است از مَتَّعْنَا، و به در جای مفعول دوم «۶» است، یقال: متعت فلانا بكذا، و معنی آیت آن که: چشم به آن مکش که من این اصناف و انواع کفار را داده ام از حطام. زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، نصب او روا بود که بر مفعول له باشد، و المعنی لزينة الحياة الدنيا، و روا بود که بدل از محل جار

و مجرور که مفعول دوم مَتَّعْنَا است، برای آن که محلّ به نصب است، تقدیر آن که: الی ما متَّعنا به من زهرة الحیوة الدنیا، و روا بود که حال بود از به، ای فی حال [کون] «۷» الممتَّع به زهرة الحیوة الدنیا، و روا بود که بر فعلی مقدرّ بود، و تقدیر آن که:

اعنی زهرة الحیوة الدنیا. و زهره و نور شکوفه باشد، مراد انواع نعمت و ملاحی و ملاذّ است، و معنی آن که رسول - علیه السّلام - گفت:

لا تنظروا الی من هو فوقکم و انظروا الی من هو اسفل منکم فانه اجدر ان لا تزدروا نعمة الله علیکم

، گفت: در آن کس منگرید که بالای شما باشد «۸»، در آن نگرید که فرود شما باشد که آن اولیتر بود که نعمت خدای بر خود حقیر نداری، و این معنی شاعری پارسی در بیتهی چند گفته

(۱). اساس: کعصف، آط، آب، آج، لب: کضعف، به قیاس با چاپ شعرانی (۵۰۰ / ۷) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

(۲). اساس و دیگر نسخه بدلها: خداه، به قیاس با چاپ شعرانی (۵۰۰ / ۷) و مآخذ شعر و لغت، تصحیح شد.

(۳). آب، آز+ درست نیست و.

(۴). اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها آنچه در متن آورده ایم مرجّح دانسته شد.

(۵). سوره تحریم (۶۶) آیه ۴.

(۶). آز: دویم.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها+ به نعمت.

ص: ۱۹۹

است، و نکو گفته است - شعر:

زمانه را چو نکو بنگری همه پند است

زمانه پندی آزاده «۱» وار داد مرا

بدان کسی که فزون از تو، آرزو چه کنی

بدان نگر که به حال تو آرزومند است

ابو رافع گفت، سبب نزول آیت آن بود که: رسول - علیه السلام - مرا بنزدیک جهودی فرستاد و از او قرضی خواست، گفت: جز به رهن «۳» ندهم. رسول را - علیه السلام - سخت آمد، خدای تعالی به تسلیت رسول این آیت فرستاد. و یعقوب خواند: زهرة الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، به فتح «ها»، و باقی قراء به سکون «ها»، و هما لغتان مثل: جهرة و جهرة، و نهر و نهر، و شعر و شعر. لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ، تا ایشان را در آن امتحان و اختبار کنیم، و ضمیر راجع باشد با «ما». وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَى، و روزی خدای تو، یعنی روزی که خدای داد تو را بهتر است و باقیتر.

وَ أَمْرُ أَهْلِكَ بِالصَّلَاةِ، و اهلت را نماز فرمای، یعنی اهل البیت و زیر دستانت را و قوم و امتت را. وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا، و تو بر آن صبر کن، یعنی بر نماز و «۴» مداومت و اقامت آن به اوقات و شرایطش. لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا، ما از تو روزی نمی‌خواهیم، تو را روزی ما دهیم. وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى، عاقبت پرهیزگاران «۵» راست که مال آن با ثواب بود.

وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ، گفتند این کافران: لَوْ لَا، ای هلا، چرا آیتی به ما نیارد محمد آیتی و معجزه‌ای از خدایش. أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ، نیامد به ایشان بیئت و بیان و آیات و آنچه در کتابهای اوّل است؟ در معنی او دو قول گفتند، یکی آن که: ایشان می‌گویند چرا آیتی و معجزه‌ای نیارد «۶»، این نه آیت و معجزه‌ای باشد که من خیر دهم «۷» از آنچه در کتب اوایل است از تورات و انجیل و صحف آن نادیده و ناخوانده و ناشنیده و اخباری که چون بنگرند مخبر مطابق خبر بود در این کتابها این نه آیت باشد؟ و قولی دگر آن است که: أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ، نه به ایشان [آمد] «۸» آیات و بیّنات کتب اوایل، و

(۱). آج، لب: آزاد.

(۲). همه نسخه بدلها: در بند.

(۳). همه نسخه بدلها: قرض.

(۴). همه نسخه بدلها: بر.

(۵). همه نسخه بدلها: پرهیزگاری.

(۶). همه نسخه بدلها: بنیارد.

(۷). همه نسخه بدلها + ایشان را.

(۸). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

ص: ۲۰۰

ایشان به آن نگریدند و ایمان نیاوردند؟ اگر این آیات که ایشان اقتراح کردند بیاریم ایمان نیارند. آنگه ایشان را عذاب آید چنان که امت اول را [۲۴- ر].

اهل بصره و نافع و حفص و ابو جعفر خواندند: **أَوْ لَمْ تَأْتِهِمْ**، به «تا» لتأیث «۱» البینه، و باقی قراء به «یا» لتقدم الفعل و حمل البینه علی معنی البیان - چنان که در نظایر او رفته است.

وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَاهُمْ بَعْدَآبِ مِنْ قَبْلِهِ، و اگر ما ایشان را بهلاک کرده بودمانی به عذابی، یعنی به نوعی عذاب پیش از این، یعنی پیش از آمدن تو. **لَقَالُوا، كُفْتُنْدِي**:

لَوْ لَا «۲» أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا، چرا پیغامبری به ما نفرستادی؟ **فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ**، تا ما متابعت آیات تو کردمانی «۳». و نصب او بر جواب استفهام است به «فا». **مِنْ قَبْلِ أَنْ نَزَلَ وَ نَحْزِي**، «ان»، مع الفعل در تأویل مصدر است، یعنی من قبل الذلّ و الخزی، پیش از آن که ذلیل شویم و هالک.

قُلْ، بگو ای محمد! كُلُّ مُتَرَبِّصٍ، هر یکی از ما هر دو گروه متربّص و چشم برنهاده است، انتظار چیزی می‌کند، ما انتظار فتح و ظفر و نصرت می‌کنیم از قبل خدای تعالی، و شما انتظار مرگ ما می‌کنی. **فَتَرَبَّصُوا، انتظار کنی**، صورت امر است و مراد تهدید و تقریب. **فَسَتَعْلَمُونَ**، که فردای قیامت بدانی که کیست که خداوند ره راست است، و کیست که مهتدی و راه یافته است و بر ره حق و صواب است، ما یا شما؟ و در آیات دلیل است بر وجوب لطف، اعنی فی قوله: **لَوْ لَا يَأْتِينَا، و: لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا**، برای آن که در او حجّت است و اگر در او حجّت نبودی جاری مجرای آن بودی که یکی از ما گفتی دیگری را: هلا فعلت بنا ما لا نحتاج إليه فی الدّین و الدّنيا و لا نفع لنا فيه، و این کلامی لغو و ملامتی محال باشد برای آن که در او حجّت نباشد. و قوله: **مَنْ أَصْحَابُ الصَّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ أَهْتَدَى**، «من»، در هر دو جای اگر بر موصول «۴» حمل کنند، یعنی «۵» **الَّذِي مَحَلٌّ** او نصب باشد [به] «۶» **فَسَتَعْلَمُونَ «۷»**، و اگر بر استفهام حمل کنند محلّ او رفع باشد - و الله اعلم.

(۱). آط، آب، آز: به تائیت، آج، لب: به تا در تائیت.

(۲). همه نسخه بدلها + ای هلا.

(۳). آط، آب، آج، لب: کردیمی.

(۴). همه نسخه بدلها: موصوله.

(۵). همه نسخه بدلها: به معنی.

(۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آب و آز: سیعلمون.

ص: ۲۰۱

سورة الانبياء - عليهم السلام

بدان که این سورت مکی است در قول قناده و مجاهد، و صد و دوازده آیت است به عدد کوفیان، و یازده به عدد بصریان و مدنیان، و هزار و صد و شست «۱» و هشت «۲» کلمه است، و چهار هزار و هشتصد «۳» و نود «۴» حرف است.

زرّ بن حبیش روایت کند از ابی کعب از رسول - صلی الله علیه و علی آله - که گفت: هر که «۵» سورة الانبياء بخواند، خدای تعالی روز قیامت شمار او آسان کند، و هر پیغامبر که در قرآن ذکر ایشان است بر او سلام کند و دست در دست او نهند.

[سورة الانبياء (۲۱): آیات ۱ تا ۲۴]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ (۱) مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ اِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ (۲) لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسْرَوْا النَّجْوٰى الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا هَلْ هٰذَا اِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ اَفَتَاتَوْنَ السَّحْرَ وَ اَنْتُمْ تُبْصِرُونَ (۳) قَالَ رَبِّیْ يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ (۴)

بَلْ قَالُوْا اضْغَاثُ اَحْلَامٍ بَلْ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَاْتِنَا بآیَةٍ كَمَا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ (۵) مَا اَمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَفْهَمُ يُؤْمِنُونَ (۶) وَ مَا اُرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رَجَالًا نُّوحِیْ اِلَيْهِمْ فَسَلُّوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۷) وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُوْنَ الطَّعَامَ وَ مَا كَانُوْا خَالِدِیْنَ (۸) ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَاَنْجَيْنَاهُمْ وَ مَنْ نَشَاءُ وَ اَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِیْنَ (۹)

لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيْهِ ذِكْرُكُمْ اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ (۱۰) وَ كَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْیَةٍ كَانَتْ ظَالِمَةً وَ اَنْشَاْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا اٰخِرِیْنَ (۱۱) فَلَمَّا اَحْسَوْا بَاْسَنَا اِذَا هُمْ مِنْهَا یُرْكضُونَ (۱۲) لَا تَرْكُضُوْا وَ ارْجِعُوْا اِلَیْ مَا اُتْرِفْتُمْ فِيْهِ وَ مَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَسْتَلُوْنَ (۱۳) قَالُوْا يَا وَاٰلِنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِیْنَ (۱۴)

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّى جَعَلْنَاهُمْ حَصِيداً خَامِئِينَ (۱۵) وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ (۱۶) لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوْاً لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۷) بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ (۱۸) وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ (۱۹)

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ (۲۰) أَمْ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ (۲۱) لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ (۲۲) لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (۲۳) أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ وَذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ (۲۴)

[ترجمه]

به نام خدای روزی دهنده رحمت کننده «۶»

نزدیک آمد مردمان را شمارشان، و ایشان در غفلت «۷» بر می گردند.

نیامد به ایشان از قرآن از خدایشان محدث «۸» آلا می شنوند آن را و بازی می کنند [۲۴-پ].

(۱). آز: شصت.

(۲). آط، آج، لب: هزار و صد و هشت.

(۳). آط: هشتصت.

(۴). آب، آز: نوزده.

(۵). همه نسخه بدالها+ او.

(۶). آب، آج، لب: بخشاینده مهربان.

(۷). آط، آب: بنا گاهی، آج، لب: بی خبری.

(۸). آط: آفریده.

ص: ۲۰۲

بازی کننده دلهاشان و پنهان داشتند راز را آنان که بیداد کردند، هست این آلا آدمی همچون شما؟ می‌کنی «۱» جادوی و شما می‌بینی؟

«۲»

گفت «۳» خدای من داند گفتار در آسمان و زمین و او شنوا و داناست.

بل گفتند آمیخته خوابهاست، بل او بافته است، بل او شاعر است، گویبار به ما حجتی چنان که فرستادند پیشینگان «۴».

ایمان نیاورد پیش ایشان از دهی که ما هلاک کردیم آن را، ایشان ایمان خواهند آوردن؟

[۲۵-ر]

و نفرستادیم پیش «۵» تو مگر مردانی که وحی گردید به ایشان، بررسی از اهل علم اگر شما ندانی.

و نکردیم ایشان را تنی که نخورد «۶» طعام و نبودند همیشه «۷».

پس بر است کردیم ایشان را نوید، و برهانیدیم ایشان را و آن را که ما خواهیم، و هلاک کردیم اسراف کنندگان را.

بفرستادیم «۸» به شما کتابی که در او شرف شماست، خرد نداری؟

و بس که

(۱). آج، لب: قبول مکنید، چاپ شعرانی (۸ / ۲): می آیند سحر را.

(۲). اساس: قل، با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). اساس: بگو: با توجه به ضبط نسخه اساس، از آج آورده شد.

(۴). آط + را.

(۵). آج، لب + از.

(۶). آط، آب: نخوردند: آج، لب: نخورند.

(۷). آج، لب: جاوید.

(۸). آط، آب، آج، لب: فرو فرستادیم.

ص: ۲۰۳

بشکستیم از دهی که ظالم بودند، و بیافریدیم پس از آن گروهی دیگر را.

چون بدیدند عذاب ما که دیدی «۱» ایشان از آن جا می تاختند «۲».

منازی و باز شوی با آنچه شما را رها کردند «۳» در آن و جایهای شما تا همانا شما [را] «۴» بیرسند.

گفتند: وای «۵» ما! بودیم ستمکاره «۶».

زایل نباشد این گفتار دعوی ایشان تا کنیم ایشان را در و ده «۷» مرده.

و نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه میان هر دو است بازی کننده «۸».

اگر خواستمانی «۹» که گیریم بازی بگرفتمانی آن را از نزدیک خود اگر کردمانی.

بل بیفکنیم حق را بر باطل تا مغز بر آرد از او که بینی آن نیست شده باشد، و شما راست وای از آنچه وصف می کنی.

و او راست هر که در آسمانها و زمین است و آنان که نزدیک «۱۰» اویند نمایند بزرگی از پرستش او و خسته نشوند.

[۲۶- ر]

تسبیح می کنند شب و روز و سست نشوند «۱۱».

(۱). آب: که ناگاه.

(۲). آج، لب: می گریختند.

(۳). کذا در اساس، آج، لب: مترف بوده اید.

(۴). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). آط: ای فای.

(۶). آط، آب، آج، لب: ستمکاران.

(۷). آط، آب: درویده.

(۹). آط، آب، آج، لب: خواستیمی.

(۸). آط، آب، آج، لب: است بیازی.

(۱۱). آج، لب: و روز ساکن نمی‌شوند.

(۱۰). آط، آب، بر، آج، لب: نزد.

ص: ۲۰۴

یا بگرفتند خدایانی از زمین ایشان زنده می‌کنند.

اگر بود در آسمان و زمین خدایانی آلا خدای، تباه شدند، منزّه است خدای، خداوند عرش از آنچه وصف کنند.

نپرسند او را از آنچه کند و ایشان را پرسند.

یا بگرفتند از فرود او خدایانی، بگو بیاری حجّت شما، این قرآن ذکر آن است که با من‌اند و ذکر آنان که پیش من بودند، بل

بیشترین ایشان نمی‌دانند حق «۱»، ایشان برگردند «۲».

قوله تعالی: **اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ**، قدیم - **جَلَّ جَلالُه** - در این آیت وعظ فرمود و تذکیر قیامت مکلفان را، گفت: نزدیک آمد وقت حساب مردمان یعنی قیامت که به قیامت شمار خلقان کنند، و مثله قوله: **اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ اَنْشَقَّ الْقَمَرُ «۳»**، و «قرب» **قَلَّتْ** ما بین الشّیئین باشد از مدّت یا مسافت یا فاصله، از این کار «۴» در مکان و زمان و حال استعمال کنند، و گفته‌اند: **كُلَّ** ما هو آت قریب، و از این بلیغتر: **كُلَّ** ما هو آت آت، هر چه آمدنی است [نزدیک بود یعنی لا محال باشد، و هر چه آمدنی است آمده است] «۵»، یعنی به حکم «۶» آمده است.

راوی خبر گوید که: **قَسَّ** بن ساعده را دیدم در سوق عکاظ بر شتری نشسته و مردم را [۲۶-پ] وعظ می‌کرد و می‌گفت: **اَيُّهَا النَّاسُ الا «۷»** انّ من عايش مات و من مات فات و **كُلَّ** ما هو آت آت، هر که زنده است بمیرد، و هر که مرد فایت شد، و هر چه آمدنی است آمده است، یعنی به حکم آمده است. و قوله: **حِسَابُهُمْ**، حساب به دو

(۱). آج، لب+ را.

(۲). آط: برگردیده‌اند، آب: برگردنده‌اند.

(۳). سوره قمر (۵۴) آیه ۱.

(۴). آط، آب، آج، لب، آز+را.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب: بهم.

(۷). همه نسخه بدلها: ندارد.

ص: ۲۰۵

معنی آمد «۱»: به معنی محاسبیت چه فعال در مصدر فاعل قیاسی مطرّد است، و به معنی محسوب کالکتاب به معنی المکتوب. وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ «۲»، و ایشان در غفلت و بناگاهی اعراض می‌کنند از آن و عدول می‌نمایند و از آن بر می‌گردند.

ما يَأْتِيهِمْ، نباید به ایشان مِنْ ذِكْرٍ، از یاد کردی، یعنی کتابی، و مراد قرآن است باتفاق. مِنْ رَبِّهِمْ، از خدایشان. مُحَدَّثٍ، نو، آلا و ایشان آن می‌شنوند و بازی می‌کنند. «واو» هم حال راست، و «ما» نفی راست، و مراد به ذکر قرآن است بلاخلاف از «۳» میان مفسران، و در آیت دلیل است بر حدوث قرآن برای آن که اسم محدث بر او اجرا کرد بر اطلاق، و محدث نقیض قدیم باشد، اگر قرآن قدیم بودی و خدای گفتی محدث است، دروغ بودی.

اما قول بعضی اشاعره که گفتند: مراد به «ذکر»، محمّد است از روی تعصّب، سماع «۴»، ذکر ایشان اعنی گوش دل ایشان از قرینه این استماع که در آیت است غافل شده است که چنان که ایشان اِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ، بودند، اینان به یک بار لم یستمعوا هذا الاستماع، گوش با این کلمه نداشتند که قرینه این ذکر است، و اندیشه نکردند که پیغامبر مسموع نباشد، کلام مسموع باشد، و لکن آن که خدای نامحسوس را مرئی گوید و از نامعقولی این مقالت اندیشه نکند عجب نباشد که پیغامبر مرئی را مسموع گوید. اگر گویند: مراد آن است که از او می‌شنوند، گوییم: اگر چنین بودی آلا استمعوا منه بودی، برای آن که کلام عرب این است: سمعت الکلام و استمعت الکلام من فلان «۵». یا: الیه یقال استمعت الی فلان. قوله: وَ هُمْ يَلْعَبُونَ، در محلّ حال است، التّقدير لالعبيّن.

لاهِيةً قُلُوبُهُمْ، دل‌های ایشان مشغول به لهو و طرب «۶»، و نصب او هم بر حال است، و عرب گوید: الصّفة اذا تقدّمت علی الموصوف انتصبت علی الحال، نحو قول الشّاعر:

لعزّة موحشا طلل قدیم

(۱). همه نسخه بدلها، بجز مش: آید.

(۲). آط + «واو» حال راست.

(۳). آج، لب: در.

(۴). آز: سمع.

(۵). آج، لب + الیه.

(۶). همه نسخه بدلها: بطر.

ص: ۲۰۶

ای، طلل قدیم موحش «۱»، و قال آخر:

یلوح کانه خلل

لمیة موحشا طلل

و این مثال نیک «۲» نیست که آوردند این جا برای آن که در هر دو بیت صفت و موصوف هر دو نکره‌اند، به صفت نشاید. و در آیت، قلوبهم معرفه است جز حال را نشاید، اگر مقدم بود و اگر مؤخر، و اگر تأخیر کنی گویی: قلوبهم لاهیة مبتدا و خبر باشد. پس بیتها بر وزن «۳» آیت نیست. **وَأَسْرُوا النَّجْوَى**، و پنهان با یکدیگر گویند «۴».

پس گفتند: **هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، این محمد هست جز یکی از شما آدمی «۵» همچون شما؟

و نحویان در وجه ضمیر جمع که در پیش فاعل افتاد خلاف کردند. و بر قیاس کلام ایشان، «و اسر» بایست برای آن که فعل مسند یا با ضمیر تواند بودن یا با اسم ظاهر «۶»، چون با ضمیر اسناد کردند با ظاهر نتوان کردن.

فراء گفت: «الذین»، در محلّ جرّ است علی بدل الناس او صفته، کانه قال:

اقترب للناس الذین ظلموا، ای للناس الظالمین حسابهم، و در این وجه بعدی است لبعدها ما بین البدل و المبدل عنه. و بعضی دگر گفتند: بدل ضمیر است که «واو» است فی قوله: **وَأَسْرُوا**، چنان که گفت: **نُمَّ عَمُوا وَ صَمُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ** «۷» ...، و این

وجهی قریب است. کسائی گفت: در کلام تقدیم و تأخیری است، و تقدیر آن است. الَّذِينَ ظَلَمُوا اسْرُوا النَّجْوَى. و وجهی دگر آن است که: خبر مبتدای محذوف است، و التّقدیر: هم الَّذِينَ ظَلَمُوا. و وجهی دگر آن است که: این بر لغت آنان است از عرب که گفتند: اکلونی البراغیث، قال شاعرهم:

و اهتدین النّبال للاغراض

بک نال النّضال دون المساعی

(۱). این عبارت در همه نسخه بدلهای، پس از بیت بعدی آمده است.

(۲). آب، آ: نیکو.

(۳). اساس: برون خوانده می‌شود، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۴). آط، آج، لب: به سر گفتن، آب، آ: به سر گفتند.

(۵). آط، آب، آج، لب: آدمیی.

(۷). سوره مائده (۵) آیه ۷۱.

(۶). همه نسخه بدلهای + تواند بود.

ص: ۲۰۷

و وجه نکوتر در آیت آن است که علی جواب السّائل «۱» است کانه لما قال: وَ اسْرُوا النَّجْوَى، قال قائل منهم قال الَّذِينَ ظَلَمُوا، و این قول قریب است به قول آن که بدل گفت، بدل البعض من الكلّ باشد، و قوله: هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ محلّ او نصب است به وقوع الفعل علیه، آنچه ایشان به سر گفتند این بود، و این بدل نجوی است بدل الكلّ من الكلّ [۲۷- ر] صورت استفهام است و مراد جحد، یعنی ما هذا الا بشر مثلکم، این محمّد نیست الا آدمی چون شما. أَ فَتَأْتُونَ السَّحْرَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ، انه سحر یسحر، و جادوی می‌شوی و به آن می‌گروی و می‌بینی که آن سحر است.

قال «۲»، بگو «۳» یا محمّد! کوفیان خواندند مگر بو بکر و خلف: قال، علی الخبر، و باقی قرآء «۴» خواندند علی الامر. رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، بگو این کافران را که این حدیث با یکدیگر به راز می‌گویند که، خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین گویند، نه «۵» شما به راز گویی او نداند، یا بر او پوشیده شود! وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، و او شنوا و داناست.

بَلْ قَالُوا، «بل»، اضراب را باشد از کلام اول، یعنی کلام اول رها کند و در کلامی دگر گیرد «۶»، اول به بازی گرفتند و استماع آن در جای «۷» آن بازی کردند و به هیچ فرو «۸» نگرفتند، چون بدانستند که هزل نیست جدّ است، گفتند: اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ، ای هذا القرآن، «اضغاث احلام»، خبر مبتدای محذوف است، و اضغاث جمع ضغث باشد، دسته گیاه بود که بدروند در «۹» هر نوعی باشد مختلف نیک و بد و تر و خشک. آنکه کنایت کنند به او از خوابها «۱۰» که آن را اصلی نبود، چنان که در قصه یوسف گفت: ... اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ وَ مَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ اَلْاَحْلَامِ بِعَالَمِينَ «۱۱»، یعنی

(۱). همه نسخه بدلها: سایل.

(۲). اساس، اط، آب، آج، لب، آز: قل: با توجه به ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). کذا در اساس و همه نسخه بدلها، که با قراءت «قل» مناسب است.

(۴). آب، آز+قل.

(۵). اط، آب، آز+ هر آنچه.

(۶). همه نسخه بدلها+ در.

(۷). همه نسخه بدلها: حال.

(۸). همه نسخه بدلها: فرا.

(۹). همه نسخه بدلها+ او.

(۱۰). آب، آز: خوابهایی.

(۱۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۴.

ص: ۲۰۸

این قرآن سخنی است که آن را اصلی نیست، چون کسی که چیزی بیند در خواب «۱» گوید در خواب، آن را اصلی و معنی نباشد. باز از او باز آمدند و گفتند: بَلْ اَفْتَرَاهُ، یعنی بل قالوا افتریه، او قالوا بل افتریه، بل او بافته «۲» است و کلام اوست. آنکه از آن بگشتند و گفتند: بَلْ هُوَ شَاعِرٌ، بل او شاعری است، و این کلام شعر اوست، و این همه از سر عجز و تحیر گفتند بی اندیشه برای آن که اقوال متناقض است برای آن که اضغاث «۳» احلام را هیچ معنی نباشد و هیچ تناسب الفاظ، و این

کلامی است در درجه علیا از فصاحت با جزالت الفاظ «۴» و جلالت معنی. و آنچه گفتند: بَلِ افْتَرَاهُ، جواب آن یک بار و دوبار و ده بار بشنیدند: فَاتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ، «۵» ... و قوله:

فَاتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ، «۶» ... و آنچه گفتند: بَلْ هُوَ شَاعِرٌ هم هرزه گفتند برای آن که ایشان نه آن بودند که شاعر «۷» نشناختند، که شعر کلامی باشد موزون مقفّی، و این را نه وزن است و نه قافیه، آنکه چون از این همه فرومانند گفتند: فلیأتنا به آیه، بگو تا آیتی و دلالتی و معجزه‌ای بیارد «۸»، چنان که پیغامبران پیشتر «۹» را بود.

ما آمَنَتْ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، گفت: ایمان نیاوردند اهل این شهرها که ما ایشان را هلاک کردیم با آن که آیات و معجزات با ایشان آمد، و در کلام این محذوف «۱۰» است، و تقدیر آن که: ما امت قبلهم من قریة اتتها الایات اهلکناها «۱۱»، و برای دلالت فحوی الخطاب بیفکند. أَ فَهُمْ يُؤْمِنُونَ، اینان ایمان خواهند آوردن؟ اگر آیتی «۱۲» به اینان آید! صورت استفهام است و معنی جحد، یعنی «۱۳» نیارند با آن که آیت بیاید، چنان که آنان که پیش اینان بودند آیات و بیّنات به ایشان آمد «۱۴» نیاوردند تا ما «۱۵»

(۱). همه نسخه بدلها+ یا چیزی.

(۲). آط، لب، آز: فرابافته.

(۳). همه نسخه بدلها+ و.

(۴). آج، لب: لفظ.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۳.

(۶). سوره هود (۱۱) آیه ۱۳.

(۷). همه نسخه بدلها: شعر.

(۸). آب، آط، آج، آز: به ما آرد.

(۹). همه نسخه بدلها: پیشین.

(۱۰). آب، آز: محذوفی.

(۱۱). همه نسخه بدلها: فاهلکناها.

(۱۲). اساس: ایمانی، با توجه به معنی جمله و اتفاق نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۳-۱۴). همه نسخه بدلها+ایمان.

(۱۵). اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۲۰۹

ایشان را هلاک کردیم.

وَمَا أَرْسَلْنَا «۱» قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ، این جواب آنان است که گفتند:

هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِّثْلُكُمْ، حق تعالی گفت به اینان: اگر به «۲» آیات در پیغامبران گذشته می نگری، چرا به بشریت به ایشان اعتبار نکتی کار محمد «۳»، آن پیغامبرانی که پیش از این بودند نبودند الا مردانی از جمله آدمیان که ما با ایشان وحی کردیم.

عاصم خواند: الا نوحی، به «نون» و کسر «حا» علی اضافه الفعل الى الله علی طریق التعظیم، الا و ما به ایشان وحی کردیم، و باقی قراء خواندند: یوحی، به ضم «یا» و فتح [حا] «۴» علی الفعل المجهول، مگر مردانی که وحی کردند به ایشان.

فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ، بررسی از اهل ذکر اگر شما نمی دانی.

و مفسران در اهل «ذکر» خلاف کردند در آن که اهل ذکر کیست. از امیر المؤمنین «۵» روایت کردند که او گفت:

نحن اهل الذکر

، ما اهل ذکریم، و مراد به «ذکر» محمد است - علیه السلام - ای، فسئلوا آل محمد، و مثل این روایت کرده اند از صادق - علیه السلام. و خدای تعالی رسول را «ذکر» خواند فی قوله: ... ذِكْرًا، رَسُولًا «۶». حسن بصری گفت: مراد اهل توریت و انجیل اند. ابن زید گفت: مراد اهل قرآن اند که خدای تعالی قرآن را «ذکر» خواند فی قوله: مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ «۷» مُحَدَّثٍ «۸» و فی قوله: ... أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ «۹» - الایة. بعضی دگر گفتند: مراد اهل علم اند به اخبار سلف.

و در فایده سؤال از ایشان که کافران اند و در قول ایشان [۲۷-پ] حجتی نباشد خلاف کردند، جبائی گفت «۱۰»: چون این مخبران به صفت تواتر باشند عند خبر ایشان

(۱). همه نسخه بدلها+ من.

(۲). اساس: اگر به اینان، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها + را.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). آط + علی، آب، آز + علی - علیه السّلام، آج، لب + علی - صلوات الله علیه.

(۶). سوره طلاق (۶۵) آیه ۱۰ و ۱۱.

(۷). آط، آب، آج، لب: من الرّحمن، که در این صورت اشاره است به: سوره شعرا (۲۶) آیه ۵.

(۸). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۲.

(۹). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۴.

(۱۰). همه نسخه بدلها + برای آن که.

ص: ۲۱۰

[علم] «۱» ضروری حاصل شود چون مسند «۲» بود با ادراک و مشاهده. و بعضی دگر گویند: چون [ایشان] «۳» به صفت تواتر باشند به قول ایشان علم حاصل آید و اگر چه ضروری نبود.

و بعضی دگر گفتند: چون ایشان بمنزلت خصم بودند سخن ایشان بر ایشان حجّت باشد. و بعضی دگر گفتند: مراد مؤمنان اهل کتاب‌اند که گوی «۴» ایشان به موقع قبول باشد.

قوله تعالی: **وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا**، و ما نکردیم ایشان را - یعنی پیغامبران را - تنی که طعام نخورند تا ایشان را باشد که گویند: **مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ** «۵» ...، چون ایشان آدمی بودند چون دگر آدمیان ایشان را گزیر نبود از آن که دگر آدمیان را باشد از طعام و شراب. **وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ**، و ایشان همیشه نماندند، چه هیچ آدمی همیشه نخواهد ماند، و مثله قوله: **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ** «۶».

ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ، پس وعده‌ای که به ایشان کردیم به راست کردیم از وعد و ظفر «۷» و فتح و نجات از دشمن و اهلاک کافران. و «صدق»، متعدی باشد به دو مفعول، يقال: صدقته الحدیث، با او حدیث راست گفتم. **فَأَنْجَيْنَاهُمْ**، برهانیدیم ایشان را و آنان را که ما خواستیم از امتان ایشان، و مسرفان و متعدیان را هلاک کردیم.

لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ، حق تعالی گفت: ما فرو فرستادیم کتابی که در آن کتاب ذکر شماست. [گفتند] «۸»: شرف شماست که «ذکر» به معنی شرف آمده است، فی قوله: **وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ** «۹» ...، حسن گفت: ما تحتاجون «۱۰» الیه من امر دینکم، در این کتاب است آنچه شما را به آن حاجت باشد از

(۸-۳-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). آط، آب، آز: مستند.

(۴). آب، آج، لب: گواهی.

(۵). سوره فرقان (۲۵) آیه ۷.

(۶). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۳۴.

(۷). همه نسخه بدلها: وعده ظفر.

(۹). سوره زخرف (۴۳) آیه ۴۴.

(۱۰). آط، آج، لب: یحتاجون.

ص: ۲۱۱

کارهای دینی. و گفتند: «ذکر» «۱»، ذکری و یادگاری است در او از مکارم اخلاق و محاسن افعال. **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**، عقل کار نمی‌بندی و اندیشه نمی‌کنی؟

وَكَمْ قَصَمْنَا، آنکه بر سبیل وعظ و عبرت بیان کرد که: بس شهرهای ظالم که ما پشت ایشان بشکستیم. و «کم» که به معنی خبر باشد تکثیر را، در بیشتر احوال «من» با او باشد چنان که هست: **وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ** «۲» ...، و: **كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ** «۳» **قَرْنٍ** «۴»، و من القرون. و مراد از قریه اهل قریه‌اند، چنان که گفت:

وَسُئِلَ الْقُرَيْبَةَ «۵» ...، التّقدیر: کانت ظالمة الاهل، یعنی ایشان را به گناه خود هلاک کردیم. **وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ**، و پس ایشان گروهی دگر را بیافریدیم مبتدا، و انشاء و احداث و اختراع و ابتداع نظایراند.

فَلَمَّا أَحْسَبُوا بَأْسَنَا، اهل آن شهرها چون عذاب ما به حسّ و حاسّه یافتند «۶»، اثرش بدیدند و آوازش بشنیدند و امارتش «۷» ظاهر شد ایشان را، **إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ**، این «اذا» مفاجات است، که بدیدی ایشان از آن تاختن و گریختن گرفتند.

خدای تعالی عند آن حال بر سبیل تقریب و توییح گفت ایشان را: **لَا تَرْكُضُوا**، تاختن مکنی و مگریزی از عذاب. **وَارْجِعُوا إِلَيَّ** ما اترفتّم فیہ، و با «۸» آن شوی که در آن مترف و منعم بوده‌ای از مال و ملک و مساکن، و روی با خانه‌های خود نهی.

لَعَلَّكُمْ تُسْتَلُونَ، تا همانا از شما سؤال کنند.

عبد الله عباس گفت: تا از شما پرسند که پیغامبران را که کشت. مجاهد گفت: تا از شما فتوی پرسند - علی طریق التّهکم گفت این. قتاده گفت: تا سایلان بیایند و از شما چیزی بخواهند که شما منعّم و متنعمی - بر طریق استهزاء. مفسران گفتند: این آیات در حقّ اهل حصور آمد، و آن دهی است به یمن و اهل او عرب بودند، خدای تعالی پیغامبری به ایشان فرستاد تا ایشان را با خدای خواند، او را تکذیب کردند و بکشتند، خدای تعالی بخت نصر «۹» را بر ایشان گماشت تا ایشان را

(۱). همه نسخه بدلها: ندارد.

(۲). سوره نجم (۵۳) آیه ۲۶.

(۳). آج، لب + قریة.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۳.

(۵). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۶). همه نسخه بدلها: بیافتند.

(۷). همه نسخه بدلها: اماراتش.

(۸). همه نسخه بدلها: باز.

(۹). آج، لب: بخت النصر.

ص: ۲۱۲

بکشت و خانه‌های ایشان غارت کرد و زن و فرزند ایشان به بردگی [ببرد] «۱».

چون چنان دیدند پشیمان شدند در وقتی که پشیمانی سود نداشت، گریختن گرفتند. فریشتگان ایشان را گفتند بر سبیل استهزاء: لا تَرْكُضُوا وَ ارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ - الایة، و منادی از آسمان ندا کرد: یا لثارات الانبیاء، چون چنان بود به گناه خود مقرر آمدند و گفتند: یا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ، وای بر ما! ما ستمکاره بودیم بر خویشان و نیز بر خلقان.

فَمَا زَالَتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ، پیوسته آن «۲» مقالت گفتار ایشان می‌بود [۲۸-] تا ما ایشان را دروده شمشیر «۳» و هلاک کردیم چون گیاهی دروده. خامدین، مردگان بر جای خود، یعنی تا مردن «۴» این گفتار می‌گفتند. هلاک و عذاب ایشان را تشبیه کرد به حصاد الزرع و خمود النار، گفت: تر و تازه ستاده «۵» بودند چون زرع، تیغ عذاب ما ایشان را دروده کرد، و دروده و سوزنده بودند، چون آتش خشم ما ایشان را فرو کشت.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ، آنکه گفت: ما این آسمان و زمین و آنچه در میان است به بازی نیافریدیم، بل برای منافع خلقان آفریدیم دینا و دنیا، تا در او نظر کنند و اندیشه، و علم به خدای که خالق و صانع است تحصیل کنند.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهَوًا، اگر ما خواستمانی «۶» آن را به بازی گرفتمانی از نزدیک خود گرفتمانی چنان که جز ما را بر آن اطلاع نبودى چنان نکرده‌مانی که کسی بدیدی یا بدانستی. مجاهد گفت و قتاده: لهو به لغت یمن، زن باشد، و حسن و طاووس همین گفتند. عبد الله عباس گفت: لهو، فرزند باشد برای آن که مردم را در آن «۷» لهو باشد. لَأَتَّخِذُنَا مِنْ لَدُنَّا، اگر ما [زنی] «۸» گرفتمانی یا فرزندى، على زعم «۹» من زعم ذلك از نزد خود گرفتمانی نه از آدمیان چون مریم و عیسی و جز ایشان، و به

(۸-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: این.

(۳). همه نسخه بدلها+ کردیم.

(۴). آط، آب، آز: بمردن، آج، لب: بمرند.

(۵). آب، آز: ایستاده.

(۶). آط: خواستمانی.

(۷). همه نسخه بدلها: او.

(۹). آج، لب: رغم.

ص: ۲۱۳

معنى [آیت] «۱» هر دو لایق است. **إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ**، اگر کردمانی جز آن که ما نکردیم و نکنیم، برای آن که این معنی بر ما روا نیست این نکنیم.

بَلْ تَقْدِفُ «۲»، بل حق را بر باطل زنیم تا مغز از او بر آرد. **فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ**، که بنگری زاهق «۳» ذاهب «۴» باطل باشد، و این بر سبیل تشبیه گفت، یعنی حجّت ما شبهت مبطلان را چنان غالب و قاهر باشد که اگر تجسم «۵» شود بر مغز او آید و دماغ و دمار از او بر آرد. **وَلَكُمْ الْوَيْلُ**، وای شما را از این وصف که خدای را می‌کنی و بر او روا می‌داری از زن و فرزند و لهو و لعب! **وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ**، آنکه گفت: هر چه در آسمان و زمین است خدای راست، و ملک ملک «۶» اوست، و در حوز «۷» تصرف اوست تا چنان که خواهد می‌دارد و می‌گرداند. **وَمَنْ عِنْدَهُ**، و آنان که نزدیک «۸» او اند از

فرشتگان به معنی رفعت منزلت، نه به معنی قرب مسافت. **لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ**، استکبار و استنکاف نکنند و بزرگی نمایند از عبادت و پرستش او. **وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ**، قناده گفت معنی آن است که: خسته نشوند، من قولهم: بعیر حسیر ای کلیل معیی، و قال علقمه:

فبیض و اما جلدها فصلیب

بها جیف الحسری فاما عظامها

ابن زید گفت: ملال نیاید «۹» ایشان را، کعب گفت: سهل آید بر ایشان چنان که چشم بر کردن بر ما سهل آید. و بعضی دگر گفتند: **لَا يَسْتَحْسِرُونَ**، ای لا یطلبون الحسر و هو الکشف، و «۱۰» من قولهم: حسر عن ذراعیه اذا کشف عنه «۱۱»، یعنی آن عبادت که می‌کنند دشخوار «۱۲» ندارند تا با کسی مانند که کاری سخت خواهد کردن آستین فاطر کند.

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). آط، آج، لب، آز+ بالحقّ.

(۳-۴). آب، آز+ و.

(۵). همه نسخه بدلها: مجسّم.

(۶). آط، آب، آز: و ملک.

(۷). همه نسخه بدلها: حرز.

(۸). آب، آز: به نزدیک.

(۹). اساس: آید، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۱۱). کذا، در اساس و همه نسخه‌ها، اگر مرجع ضمیر «ذراعین» باشد، عنهما مناسب است.

(۱۲). همه نسخه بدلها: دشوار.

يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، به شب و روز تسبیح می‌کنند و ایشان را فتوری و سستی نباشد، و نصب «لیل» و «نهار» بر ظرف است.

أَمْ اتَّخَذُوا، «ام» به معنی بل است این جا، یعنی آن کلام رفت «۱» از آن اضراب کرد و در حدیث کافران گرفت که ایشان خدایانی گرفته‌اند از زمین، و «من» تبیین راست، یعنی از سنگ و چوب و چیزهایی که از معادن باشد از زر «۲» و آهن. آنگه به لفظ استفهام بر سبیل تقریب «۳» گفت: هُمْ يُنْشِرُونَ، احیای موتی ایشان می‌کنند و مردگان را ایشان زنده می‌کنند، یقال: نشر الله الموتی نشرافنشروا هم «۴» نشورا، این لفظ هم لازم باشد و هم متعدی و به مصدر جدا شود. و بعضی دگر اهل لغت گفتند:

انشر الله الموتی فنشروا هم. و زجاج در شاذ خواند «۵»: هم ينشرون «۶»، به فتح «شین» «۷»، به معنی آن که: یبقون احیاء لا یموتون، ایشان خدایانی گرفته‌اند که زنده بمانند «۸» و نمیرند.

آنگه حق تعالی گفت: لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَهُةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا، اگر در آسمان و زمین خدایانی بودند جز خدای تعالی، آسمان و زمین تباه شدی. و «الآ» این جا به معنی «غیر» است، چنان که غیر که اصل او صفت است آوردند به معنی استثناء، «الآ» که معنی او استثناست آورد این جا به معنی «غیر» که صفت باشد، و التقدير: لو كان فيهما آلهة غير الله، ای الهة مغايرة لله. و این معنی دلیل ممانعت است، و متکلمان دلیل ممانعت از این جا گرفتند، گفتند: دلیل بر آن که خدای - جلّ جلاله - یکی است آن است که اگر روا بودی که دو بودی یا بیشتر میان ایشان ممانعت ممکن بودی و ممتنع نبودی، پس [۲۸- پ] مؤدی بودی با آن که اگر یکی چیزی خواستی و یکی ضد آن و خلاف «۹»، یا مراد هر دو برآمدی یا مراد هیچ دو برنیامدی، یا مراد یکی

(۱). آج، لب+ و.

(۲). همه نسخه بدلها: از روی.

(۳). اساس: تقریر، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها و معنی عبارت، تصحیح شد.

(۴). همه نسخه بدلها: فنشروهم.

(۵). همه نسخه بدلها: زجاج گفت در شاذ خواندند.

(۶). همه نسخه بدلها+ علی الفعل المجهول.

(۷). کذا در اساس و دیگر نسخه بدلها، به قیاس با منابع تفسیر و قراءت، به فتح «با» صحیح به نظر می‌رسد.

(۸). همه نسخه بدلها: نمانند.

(۹). همه نسخه بدلها + آن.

ص: ۲۱۵

برآمدی دون یکی. اگر مراد هر دو برآمدی مؤدّی بودی به اجتماع ضدّین. و اگر مراد هیچ دو بر نیامدی مؤدّی بودی با آن که فعل ممتنع بودی از دو قادری بی معنی معقول، و این مؤدّی بودی با نقض «۱» قادری ایشان، و اگر مراد یکی برآمدی دون یکی، مؤدّی بودی با نقض «۲» قادری آنکه مراد او بر نیامدی، چون همه قسمتها باطل است این بماند که نشاید که با خدای خدای بود، و او را شریکی و انبازی باشد در الهیّت - تعالی علواً کبیرا. فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ، منزّه است خدای - جلّ جلاله - که خداوند عرش است. و عرش برای آن تخصیص کرد که عظیمتر چیزی است از مخلوقات او. و گفتند: مراد به عرش، مُلک است، یعنی خداوند پادشاهی است و ملک او راست، نه آنان که ایشان اله «۳» گرفته اند. عَمَّا يَصِفُونَ، از آن وصف که ایشان می کنند او را، به آن که در عبادت شریک دارد.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً، و روا بود که معنی «ام»، بل باشد چنان که گفتیم، و روا بود که معادله همزه استفهام باشد که مقدّر است فی قوله «۴»: هُمْ يُنْشِرُونَ، یعنی خدایانی گرفته اند اینان که ایشان را نشر و احیا می کنند، و ایشان را شریک خدای می دانند، و یا خدایانی گرفته اند بدون خدای - عزّ و جلّ - چنان که اله ایشان را می دانند نه خدای را، و این معنی ظاهرتر است. قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ، ای محمّد! بگو: بر این دعوی که کردی حجّتی و برهانی و بیّنتی بیاری که هر آن دعوی که از دلیل و حجّت عاری باشد مقبول نبود، و این دلیل است بر بطلان تقلید. هَذَا ذِكْرٌ مَنْ مَعِيَ، بگو ای محمّد که: این قرآن ذکر آنان است که با من اند از آنچه ایشان را به آن حاجت بود از حلال و حرام و قضایا و احکام و آنچه به مصالح ایشان باز گردد. وَ ذِكْرٌ مَنْ قَبْلِي، و اخبار و قصّه آنان که از پیش من بودند در این کتاب است، چنان که رسول - علیه السّلام - گفت در وصف او:

فیه خبر ما قبلکم و نبأ ما بعدکم و فصل ما بینکم، هو الفصل لیس بالهزل.

آنکه گفت: بل این هیچ نیست، از «۵» این است

(۲ - ۱). آج، لب: نقص.

(۳). آج، لب: نه آنان را که به اله.

(۴). آج، لب: قولهم.

(۵). اساس نقطه ندارد، شاید «او» هم بتوان خواند، همه نسخه بدلها: آفت.

ص: ۲۱۶

[که] «۱» بیشترینه ایشان حق نمی‌دانند، لا جرم از او اعراض می‌کنند و می‌بگریزند «۲».

[قوله تعالی] «۳»:

[سوره الانبیاء (۲۱): آیات ۲۵ تا ۵۰]

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ (۲۵) وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ (۲۶) لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَ هُمْ مِنْ خَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ (۲۸) وَ مَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكِ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ (۲۹)

أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا أَ فَلَا يُؤْمِنُونَ (۳۰) وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَ جَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ (۳۱) وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْعًا مَحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ (۳۲) وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (۳۳) وَ مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَ فَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ (۳۴)

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَيْرِ فِتْنَةً وَ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ (۳۵) وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوعًا أَمْ هَذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَ هُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ (۳۶) خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ (۳۷) وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۳۸) لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكْفُونُ عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَ لَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَ لَا هُمْ يُبْصِرُونَ (۳۹)

بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَ لَا هُمْ يُنظَرُونَ (۴۰) وَ لَقَدْ اسْتَهْزَى بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (۴۱) قُلْ مَنْ يَكْلُوكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرَضُونَ (۴۲) أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنفُسِهِمْ وَ لَا هُمْ مِمَّنَّا يُصْحَبُونَ (۴۳) بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَ فَلَا يَرَوْنَ أَنَا نَاتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَمْ لَهُمْ الْغَالِبُونَ (۴۴)

قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَ لَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ (۴۵) وَ لَتَنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ (۴۶) وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (۴۷) وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً وَ ذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ (۴۸) الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ (۴۹)

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَ فَاتَّبِعْتُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ (۵۰)

[ترجمه]

و نفرستادیم ما از پیش تو از پیغامبری آلا که وحی کردیم به او که نیست خدای «۴» مگر من، مرا پرستید.

گفتند «۵»: بگرفت خدای فرزندی، منزّه است او بل بندگان‌اند گرامی «۶».

سبقت «۷» نبرند او را به گفتار و ایشان به فرمان او کار کنند [۲۹-ر].

داند آنچه پیشین «۸» ایشان است و آنچه پسین «۹» ایشان است و شفاعت نکنند الا آن را که او خواهد، و ایشان از ترس او می‌ترسند «۱۰».

و آن کس که گوید «۱۱» از ایشان که من خدایم بجز او، آن را پاداشت دهیم دوزخ، چنین پاداشت دهیم ستمکاران را.

نمی‌بینند آنان که کافر شدند که آسمانها و زمین بودند بسته، ما بگشادیم آن را و کردیم از آب هر چیزی زنده، نمی‌گروند!

و کردیم در زمین کوهها تا بنچسبد «۱۲» بدیشان، و کردیم در او راهها تا همانا

(۱). اساس: ندارد، برای تکمیل معنی از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: و برمی‌گردند.

(۳). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۴). آب، آج: خدایی.

(۵). اساس: گفت، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آط، آب، آج، لب: گرامی کرده.

(۷). همه نسخه بدلها: سبق.

(۸). همه نسخه بدلها: پیش.

(۹). همه نسخه بدلها: پس.

(۱۰). آب: از بیم او ترسانند.

(۱۱). آط، آب، آج، لب: و هر که می‌گوید.

(۱۲). آط، آب: بنجنبد، آج، لب: بجنبد.

ایشان راه برند.

و کردیم آسمان را سقفی «۱» نگاه داشته، و ایشان از دلایل آن برگردیده‌اند «۲».

و او آن است که بیافرید شب و روز و آفتاب و ماه همه در فلک شنا و می‌برند «۳».

و نکردیم ما هیچ آدمی را از پیش تو همیشه «۴» اگر بمیری تو ایشان همیشه خواهند ماندن «۵»؟

هر تتی چشنده مرگ است و بیازماییم [شما را] «۶» به بد و نیک و با ما آرند شما را.

و چون بینند «۷» آنان که کافراند نگیرند تو را آلا فسوس «۸»، این است آن که دشنام می‌دهد خدایان شما را و ایشان به ذکر خدای کافراند.

بیافریدند آدمی را از شتاب، باز نمایم شما را آیات من، با من تعجیل مکنی.

[۳۰- ر]

می‌گویند کی باشد این وعده اگر شما راستی‌گری.

اگر بدانندی آنان که کافراند آنگه که باز ندارند از رویه‌اشان آتش و نه از پشت‌های ایشان، و نه ایشان را یاری دهند.

بل آید به ایشان

(۱). آج، لب: مسقف.

(۲). آب، آج، لب: برگردنده‌اند.

(۳). آب: شنا و می‌کنند، آج، لب: سیر می‌کنند.

(۴). آج، لب: جاودانی.

(۵). آج، لب: جاودانه‌اند.

(۶). آط + تو را.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). آب: مگر به فسوس.

ص: ۲۱۸

ناگاه، متحیر کند «۱» ایشان را نتوانند بازداشتن و نه ایشان را مهلت دهند «۲».

و بدرستی فسوس داشتند به پیغامبران از پیش تو، برسید به آنان که فسوس داشتند از ایشان آنچه به آن فسوس می داشتند.

بگو کیست که نگاه دارد شما را به شب و روز از خدای، بل ایشان از ذکر خدای خود برگشته اند.

یا ایشان راست خدایان «۳» که باز دارد ایشان را بجز ما که نتوانند یاری خود و نه ایشان را از ما در صحبت گیرند [۳۰-
پ].

«۴»

برخورداری دادیم ایشان را و پدرانشان را تا دراز شد بر ایشان عمر، نمی بینند که ما قصد کنیم به زمین و بکاهانیم «۵» آن را
از کنارهای آن، ایشان غلبه خواهند کردن!

بگو که من می ترسانم شما را به وحی و نشنوند کرآن «۶» خواندن [چون] «۷» بترسانند «۸» ایشان را.

و اگر برسد به ایشان دمی از عذاب خدای تو، گویند ای وای «۹»، ما بودیم ستمکاره.

و بنهیم ترازوها راستان برای روز قیامت، ظلم نکنند بر هیچ کسی چیزی و اگر چه باشد به سنگ دانه ای از سپندان «۱۰»،

(۱). آط: مبهوت بمانند.

(۲). آط، آب: و ننگرند ایشان را.

(۳). آط، آب، آج، لب: خدایانی.

(۴). آط + بل.

(۵). آج، لب: می کاهانیم.

(۶). آط: نشنود کرد.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). آج، لب: بیم کرده شوند.

(۹). آط + ما.

(۱۰). آط: دانه خردل سپندان.

ص: ۲۱۹

بیاریم آن را و بس بادیم «۱» ما شمار کننده.

[۳۱-ر]

بدادیم موسی را و هارون را بیان و روشنای «۲» و یادگاری پرهیزگاران را.

آنان که ترسند از خدای «۳» در نهان، و ایشان از قیامت ترسان باشند.

این قرآنی است با برکت که ما فرو فرستادیم آن را، شما آن را منکری!

قوله تعالی: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ - الاية، «من» اول ابتدای غایت راست، و دوم زیادت است لتأكيد النفي. حق تعالی گفت: ما نفرستادیم از پیش تو هیچ پیغامبری «۴». «إِلَّا نُوحِي» إِلَيْهِ، اهل کوفه خواندند: اَلَّا نُوحِي إِلَيْهِ، به «نون» و کسر «حا» علی اضافه الفعل الى الله تعالی علی الجمع علی وجه التّعظیم، اَلَّا و ما وحی کردیم به او. و باقی قرآء یوحی خواندند، به «یا» و فتح «حا» علی الفعل المجهول، اَلَّا وحی کردند به او «۶». أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا، ضمیر راجع است با شأن و کار، یعنی ان الامر و الشأن، کار و شأن چنان است که جز من خدای نیست.

فَاعْبُدُونِ، مرا پرستی که استحقاق عبادت جز مرا نیست.

وَقَالُوا، آنکه حکایت آن کرد که کافران گفتند، [گفت گفتند] «۷»: این کافران از جمله مشرکان که گفتند: فرشتگان دختران خدایند، و جهودان که گفتند:

عَزِيرٌ ابْنُ اللَّهِ «۸»... و ترسایان «۹» گفتند: ... الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، «۱۰».

اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا، خدای فرزندی بگرفت. **سُبْحَانَهُ**، منزّه است او از آن که او را فرزند باشد. **بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ**، بل این فریشتگان و عزیز و عیسی بندگانی‌اند

(۱). آب: بسیم ما، آج، لب: بسنده‌ایم.

(۲). آط، آج، لب: روشنایی.

(۳). آط+ ایشان، آب+ خود، آج، لب+ شان.

(۴). آط: پیغامبر را.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: یوحی، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). اساس: وحی کردیم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸-۱۰). سوره توبه (۹) آیه ۳۰.

(۹). آط، آب، آز+ که.

ص: ۲۲۰

خدای را گرامی.

لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ «۱»، نبرند اینان خدای را به گفتار، یعنی زهره ندارند که پیش از آن که خدای گوید و فرماید ایشان سخنی گویند یا کاری فرمایند. **وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ**، و ایشان آنچه کنند به فرمان خدای کنند.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ، خدای جلّ جلاله - داند آنچه پیش ایشان است و آنچه از پس ایشان است، علی اختلاف القول فیه علی ما مضی - چنان که برفت به «۲» اختلاف مفسران در او. **وَلَا يَشْفَعُونَ**، ایشان شفاعت نکنند الا در حقّ آن کس که خدای خواهد و رضا دهد.

عبد الله عباس گفت: یعنی آن را که بگوید لا اله الا الله. مجاهد گفت: یعنی آن را که خدای «۳» راضی باشد. و اصحاب وعید را به این آیت تمسّکی نیست و «۴» نفی شفاعت از اهل کبایر، برای آن که ایشان گفتند خدای می‌گوید: فرشتگان شفاعت نکنند الا آن را که خدای همه عمل او پسندیده «۵» باشد، گوئیم ایشان را «۶»: این که گفتی «۷» در ظاهر آیت

نیست، برای آن که متعلق رضا مذکور است «۸»، و ظاهر آیت این است که: آلا آن را که خدای خواهد و رضا دهد و دستوری در شفاعت او، نظیره قوله: مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ، «۹» ...، و اگر تسلیم کنیم که مراد آن است که رضی عمله از کجاست که واجب کند که رضی جمیع عمله این تفسیر قرآن باشد بر وفق مذهب، چرا نشاید که بعضی عمل او یا بیشتر عمل او از ایمان و اعمال صالحه که کرده باشد پسندیده خدای بود، و اگر «۱۰» در میانه اعمالی باشد او را ناپسندیده که شفاعت برای آن باید در حق او. وَ هُمْ مِنْ خَشِيئِهِ مُشْفِقُونَ، و ایشان از ترس او «۱۱» ترسان باشند، یعنی از خوف عقاب «۱۲» هیچ معصیت نکنند.

(۱). آط + سبق.

(۲). دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۳). همه نسخه بدلها + از او.

(۴). همه نسخه بدلها: در.

(۵). آب، آز: بیسندیده.

(۶). همه نسخه بدلها + که.

(۷). آب، آز: گفتند، آج، لب: گفتید.

(۸). آط: نیست.

(۹). سوره بقره (۲) آیه ۲۵۵.

(۱۰). همه نسخه بدلها + چه.

(۱۱). اساس: ایشان، با توجه به معنی عبارت به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها: تصحیح شد.

(۱۲). همه نسخه بدلها + او.

ص: ۲۲۱

وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ، آنکه بر سبیل تهدید گفت: هر کس که گوید «۱» از فرشتگان که من خدایم بیرون «۲» خدای. فَذَلِكَ، آن را، یعنی آن گوینده را که این دعوی کند ما جزا و پاداشت او دوزخ دهیم. كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ [۳۱-۳۰] پ]، ما جزای ظالمان چنین دهیم.

أَوْ لَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا، نمی بینند این کافران، یعنی نمی دانند که آسمان و زمین بر یکدیگر نهاده بودند و درهم آویخته، ما آن را بشکافتیم! عبد الله عباس گفت: یک چیز بود آسمان و زمین ملتزق گشته، خدای تعالی فصل کرد میان ایشان به هوا. کعب الاحبار گفت: خدای تعالی که آسمان و زمین آفرید بر هم نهاده بود، بادی بفرستاد تا آن را از هم جدا کرد. مجاهد گفت و ابو صالح و سدّی گفتند: جمله یک طبقه بود، خدای تعالی بشکافت آن را و هفت طبقه کرد و زمینها همچنین. عکرمه و عطیه و ابن زید گفتند: آسمان و زمین رتق بود و بسته، نه این باران دادی نه آن نبات رویاندی، ما آسمان را به باران بشکافتیم و زمین را به نبات، نظیره قوله: وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ «۳». و رتق بستن باشد، و فتق گشادن شکافتن، نقیض یکدیگراند، یقال: الی فلان الرتق و الفتق، و آن را که متصرف کاری باشد او را راتق «۴» فاتق گویند، و منه: المرأة الرتقاء «۵» که اندام او ملتحم باشد. و برای آن رتق به لفظ واحد گفت و اگر چه آسمانها جمع است که، این لفظ مصدر «۶» است، و مصدر را واحد و تننیه و جمع و تذکیر و تأنیث یکی باشد، کقولهم: عدل و زور و فطر و صوم و رضی. وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ، و ما هر چه حیوانی را که آفریدیم از آب آفریدیم، و «جعل»، به معنی خلق است، و مثله قوله: وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ «۷»- الاية. أَفَلَا يُؤْمِنُونَ، تصدیق نمی کنند و باور نمی دارند! و ابن کثیر تنها خواند: الم یر «۸»، بی «واو» و باقی قراء به «واو» خواندند.

(۱). همه نسخه بدلها: گفت.

(۲). همه نسخه بدلها: بدون.

(۳). سوره طارق (۸۶) آیه ۱۱ و ۱۲.

(۴). آب، آرزو.

(۵). آب، آج، لب: الفتقاء، آب+ زنی.

(۶). اساس+ جمع، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها زائد می نمود و حذف شد.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۴۵.

(۸). همه نسخه بدلها+ الَّذِينَ كَفَرُوا.

وَجَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ، ما در زمین کوهها کردیم، یعنی کوهها آفریدیم ای جبالا، رواسی صفت محذوفی است و معناه ثوابت جمع راسیه، ای ثابتة من رسا اذا ثبت. **«۱»** أَنْ تَمِيدَ، در او دو وجه گفتند، یکی آن که: حفظا من ان تمید، ای تمیل و کراهیه ان تمید، این قول زجاج است. و یکی آن که: لثلا تمید، نگاه داشت از آن که نجسید **«۱»**، و قول دوم آن که: تا نجسید **«۲»**، و این هر دو قول مطّرد باشد در **«۳»** نظایر او، من قوله: **يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ أَنْ تَضِلُّوا «۴»** ...، و قوله: ... **أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا «۵»**، و قوله: **أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۶»** ...، و غیر ذلك من الایات. **وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا**، و بکردیم بر او راهها، و فجاج، جمع فجّ باشد، و آن راهی بود فراخ میان دو کوه. **سُبُلًا**، و راهها در سهل. **لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ «۷»**، تا همانا ایشان راه برند **«۸»**. حق تعالی در این آیت منت نهاد بر خلقان به آن که زمین به مقرّ ایشان کرد و آن را قرار داد به کوهها.

در خبر است که: اول **«۹»** خدای تعالی زمین آفرید می جنبید همچنان که کشتی بر سر آب. حق تعالی آن را مؤتد کرد و دوخته گردانید به کوهها، چنان که گفت:

وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا **«۱۰»**، و زمین را مسخرّ ایشان کرد تا در سهل و جبل بر او راه می کنند و به طلب معاش و روزی سفرها می کنند.

وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًا مَحْفُوظًا، و ما آسمان را سقفی کردیم نگاه داشته. و در او خلاف کردند، بعضی گفتند: محفوظ است از آن که بیفتد، چنان که گفت: **إِنَّ اللَّهَ يُمَسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا «۱۱»** الایة. و بعضی دگر گفتند: محفوظ است از آن که کسی تعرضّ تواند کردن آن را به نقص و هدم تا این معنی طمع دارد، یعنی به رفعت و احکام به آن جا رسانید که این طمعها منقطع شد. و قولی دگر آن است که:

(۱). همه نسخه بدلها: بخسید.

(۲). آط: بنخسید، آب: نجبید.

(۳). آب، آز: از.

(۴). سوره نساء (۴) آیه ۱۷۶.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۲۸۲.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

(۷). اساس و دیگر نسخه بدلها: (لعلکم تهتدون)، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۸). اساس و دیگر نسخه بدلها: تا شما مهتدی شوی و راه یابی، به قیاس با ترجمه همین آیه در قسمت مربوط به ترجمه آیات، آورده شد.

(۹). همه نسخه بدلها + که.

(۱۰). سوره نبأ (۷۸) آیه ۷.

(۱۱). سوره ملانکه (۳۵) آیه ۴۱.

ص: ۲۲۳

محفوظ است از شیاطین به رجوم، چنان که گفت: وَ جَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ «۱»، ایشان، یعنی کافران از آیات و دلالات آن اعراض نموده‌اند و عدول کرده، در او نظر و تفکر نمی‌کنند.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ، او آن خداست که شب و روز بیافرید.

وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ، و آفتاب و ماه بیافرید، و آن هر دو را آیت شب و روز کرد تا آفتاب آیت روز باشد و ماه آیت شب. كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، این ماه و آفتاب و هر یکی از آن در فلک شناو «۲» می‌برند و سباحت می‌کنند. و فلک عبارتی «۳» است از مجرا و مدار ماه و آفتاب و ستارگان، این قول ضحاک است. و بعضی دگر گفتند: فلک موجی «۴» است مکفوف که این ستارگان [در او] «۵» می‌روند، برای آن سباحت گفت. حسن بصری [۳۲- ر] گفت: آسیایی است بر شکل باد ریشه «۶» دوک، و برای استدارت آن را فلک خواند، و منه الفلك للسفينة، و منه فلكة المغزل. و در لغت عبارت باشد از هر چه گردنده باشد، و جمع فلک افلاک بود، قال الراجز - شعر:

حتى الصّباح تعمل «۸» الاقتارا

باتت تناجی «۷» الفلك الدّوّارا

معنی يَسْبَحُونَ، ابن جریج گفت: یعنی می‌روند. عبد الله عباس گفت:

می‌گردند به خیر و شرّ و شدّت و رخاء، و برای آن به کنایت عقلا از او خبر داد که، فعل عقلا به او حوالت کرد، و مثله «۹»:
... وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ «۱۰». و قوله: ... فَظَلَّتْ أَعْنَافُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ «۱۱». و قوله: لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ «۱۲».

و قال النّابغة الجعدیّ - شعر:

و برای آن به لفظ جمع گفت - و اگر چه شمس و قمر دو است که، مراد آن

-
- (۱). سوره ملک (۶۷) آیه ۵.
 - (۲). آج، لب: شنا.
 - (۳). همه نسخه بدلها: عبارت.
 - (۴). همه نسخه بدلها: برجی.
 - (۵). اساس: ندارد، برای کمال معنی از آط، افزوده شد.
 - (۶). آط: باریسه / بادریسه.
 - (۷). همه نسخه بدلها: بیاضی.
 - (۸). همه نسخه بدلها: یعمل.
 - (۹). آج، لب + قوله تعالی.
 - (۱۰). سوره یوسف (۱۲) آیه ۴.
 - (۱۱). سوره شعرا (۲۶) آیه ۴.
 - (۱۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۵.
 - (۱۳). اساس: تحرزتها، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

ص: ۲۲۴

است و دیگر ستارگان، و لکن اکتفا کردند به ذکر بعضی.

قوله: **وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ**، گفتند: سبب نزول آیت آن بود که کافران گفتند: ... **تَرَبَّصُ بِهِ رَبُّبِ الْمُنُونِ «۱»**، ما انتظار مرگ محمد می‌کنیم، حق تعالی این فرستاد و گفت: اگر ایشان چشم بر مرگ تو نهاده‌اند، ما هیچ آدمی را در دنیا خلود و جاویدانی نداده‌ایم، و پیش «۲» تو کسی جاوید نماند تا تو نیز بمانی.

أَفَإِنْ مِتَّ، اگر تو بمیری ایشان همیشه خواهند ماندن! و بعضی گفتند: استفهامی دگر مقدر است، و التقدیر: افهم الخالدون، و لکن اکتفا کرد به یکی، و مثله قول الشاعر - شعر:

رفونی و قالوا یا خویلد لا ترع
فقلت فانكرت «۳» الوجوه هم بهم «۴» «۴»

یعنی، اهم بهم. «۵».

آنکه گفت: **كُلُّ نَفْسٍ**، هر تنی که جان دارد مرگ بچشد، و برای آن که در مرگ سختی و شدتی است به لفظ «ذوق» «۶» گفت، بقول: قد ذقت وبال فعلک، و قال تعالی: **إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ «۷»**. و قال: **ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ «۸»**.

فراء گفت: چون اسم فاعل به معنی ماضی باشد عمل نکند، اضافه باید کردن «۹» چنان که در آیت است، و چون به معنی حال یا استقبال باشد عمل نصب کند، چنان که: زید ضارب عمرو «۱۰» بالامس، ای ضارب عمرا «۱۱»، و زید ضارب عمرو الان او غذا.

وَنَبَلُوكُمْ، و ما شما را بیازماییم و امتحان کنیم - بر آن تفسیرها که گفتیم [به] «۱۲» بد و نیک بیماری و تندرستی و درویشی و توانگری و مرگ و زندگانی. **فِتْنَةً**، ای امتحانا. و بلاء مصدری است لا من لفظ الفعل. و مراد به امتحان و اختبار و فتنه از خدای تعالی تشدید و تکلیف باشد - و این را بیان کردیم پیش از این. **وَإِلَيْنَا**

(۱). سوره طور (۵۲) آیه ۳۰.

(۲). آب، آز + از.

(۳). همه نسخه بدلها: و انكرت.

(۴-۵). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: هم.

(۶). آط، آب، آج، لب: ذق.

(۷). سوره صافات (۳۷) آیه ۳۸.

(۸). سوره دخان (۴۴) آیه ۴۹.

(۹). همه نسخه بدلها: شاید کرد.

(۱۰). آط، آب، آز: عمر.

(۱۱). اساس: عمروا، با توجه به قاعده و ضبط نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۲). اساس: ندارد، از آب، افزوده شد.

ص: ۲۲۵

تُرْجَعُونَ، و شما را با پیش ما آرند، و مرجع و مال شما یعنی با سرای، که در آن سرای حکم ما را باشد و کس را حکم «۱» نبود آن جا چنان که در دنیا است.

وَ إِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا، و چون بینند تو را این کافران. **إِنْ يَتَّخِذُونَكَ**، به معنی «ما» ی نفی است، و المعنی: ما يتخذونك. **إِلَّا هُزُواً**، نگیرند تو را مگر فسوس. **أَهَذَا الَّذِي**، قول محذوف است این جا، و التقدیر يقولون، گویند: این است که ذکر خدایان شما می کند به بد! و عرب ذکر گویند بر اطلاق و عیب و سب خواهند، قال الله تعالى: ... سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ «۲»، ای یسبهم، قال عنتره - شعر:

فیکون جلدک مثل جلد الاجرب

لا تذکری مهری و ما اطعمته

ای لا تعیبی «۳»، این است که خدایان شما را دشنام می دهد. **وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ**، و ایشان به ذکر خدای - عز و جل - و توحید و کلام او و کتاب او کافرانند.

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، بیافریدند انسان را «۴» از عجل و «۵» شتابزدگی، یعنی جبلت و بنیت او بر شتابزدگی نهاده اند «۶»، نظیره قوله: ... وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا «۷».

سعید جبیر و سدّی گفتند: چون خدای تعالی آدم را می آفرید «۸»، روح چون به زانوی او برسد نگاه کرد میوه بهشت دید، تعجیل کرد و خواست تا پیش «۹» اتمام «۱۰» او بر پای خیزد. بعضی دگر گفتند: **خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ**، ای من تعجیل فی

خلقه. و گفتند: خدای تعالی او را روز آدینه نماز دیگر آفرید، خلق «۱۱» و آفریدن «۱۲» او تعجیل کرد تا آفتاب فرو نشود، برای «۱۳» این گفت: خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ.

و گفتند، آدم گفت: یا ربّ استعجل خلقی «۱۴» قبل غروب الشمس، بار خدایا! به

(۱). همه نسخه بدلها: و کس محکوم.

(۲). سوره انبیاء (۲۱) آیه ۶۰.

(۳). آط، آج، لب: تعبی، آب، آز: تسبی.

(۴). آط، آب، آز: ایشان را، یعنی آدم را.

(۵). همه نسخه بدلها: یعنی.

(۶). همه نسخه بدلها: نهاده است.

(۷). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۱۱.

(۸). همه نسخه بدلها: بیافرید.

(۹). همه نسخه بدلها + از.

(۱۰). همه نسخه بدلها + خلق.

(۱۱). آط، آب، آز: به خلق.

(۱۲). آج، لب: دیگر آفرید و در آفریدن.

(۱۳). آج، لب: بنا بر.

(۱۴). آب، آز: بخلق.

خلق من تعجیل فرمای «۱» پیش «۲» آن که آفتاب فرو شود. و بعضی دگر گفتند: این از مقلوب است، و التّقدیر «۳» آن که: خلق العجل [۳۲- پ] من الانسان، تعجیل از آدمی آفریده‌اند، یعنی هیچ جانور [نبود] «۴» که در او آن تعجیل بود که [در] «۵» آدمی، و هذا کقول العرب: عرضت النّاقة علی الحوض، و المعنی عرضت الحوض علی النّاقة، و قولهم: استوی العود علی الحریاء، و المعنی. استوی الحریاء علی العود، و قال «۶» الشّاعر:

حسرت کفی علی «۷» السّربال اخذه
فردا یجزر علی ایدی المفدینا

ای حسرت سربالی عن الکفّ، و قال ابن احمر:

و جرد «۸» طار باطلها بسیلا

ای طار بسیلها باطلا، و ابو عبیده گفت و جماعتی دیگر که، مراد آن است که:

خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ، ای من طین. و عجل، در کلام عرب گل باشد، قال الشّاعر:

و النّبع ینبت بین الصّخر ضاحیه «۹»
و القرع «۱۰» ینبت بین الماء و العجل

اگر گویند: بر این وجه چه نسبت باشد این لفظ را با این که گفت: سَأُرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ، گوئیم معنی آن است که: خدای که قادر بود که چون آدمی را از گل بیافرید «۱۱»، قادر بود که آیاتی که شما اقتراح می‌کنی به شما نماید، تعجیل مکنی. و وجهی دیگر این است که: خدای تعالی آدم را بتعجیل آفرید نه بتدریج، چنان که آدمی را: ... مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ «۱۲»، ثمّ من عظام ثمّ یکسی «۱۳» العظام لحما، تا خلقت به نه ماه تمام شود، و اگر بر این جوابهای متقدّم «۱۴» انسان «۱۵» حمل کنند بر آدمی هم محتمل باشد و اولیتر بود، اعنی خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ

(۱). آب، آز: فرمایی، آج، لب: کن.

(۲). همه نسخه بدلها + از.

(۳). همه نسخه بدلها: و تقدیر.

(۴-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: قول.

(۷). همه نسخه بدلها: عن.

(۸). اساس: وجودا، به قیاس با نسخه آب و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۹). کذا در اساس و دیگر نسخه‌ها.

(۱۰). آط، در حاشیه آورده: و النَّخْل، آذ: و النَّبَع.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بیافریند.

(۱۲). سوره حج (۲۲) آیه ۵.

(۱۳). آط، آج، لب: یکسوا.

(۱۴). همه نسخه بدلها: مقدّم.

(۱۵). آج، لب: ایشان.

ص: ۲۲۷

عَجَلٌ «۱»، دأب و خلق او عجله است، تا پنداری که او را خود از آن آفریدند «۲»، چنان که کسی را وصف کنند به چیزی، گویند: فلان کله فهم و علم، و فلان اکل و شباب «۳» و شراب «۴»، قالت الخنساء فی وصف بقره:

ترتع «۵» ما رتعت حتی اذا ادکرت «۶»
فانما هی اقبال و ادبار

ای تكثر الاقبال و الادبار. سَأَرِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ. گفت: من آیات و معجزات خود با شما نمایم، بر من شتابزدگی مکنید.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ، می گویند تو را این کافران که:

این وعده و نوید که می‌گویی از نزول و ظهور آیات، کی خواهد بودن؟ و گفتند: مراد به «وعد»، قیامت است، و وعد «۷» به معنی موعود است، اگر راست می‌گویی.

آنکه گفت: **لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا** - الایة، گفت: اگر بدانند کافران آنکه ایشانرا آتش از روی «۸» و از پشت خود باز نتوانند داشتن، یعنی آتش به ایشان محیط شده باشد. **وَلَا هُمْ يُنصِرُونَ**، و نه نیز ایشان را نصرت کنند و یاری دهند. و جواب او بیفکند دلالة الکلام علیه، و التقدیر: لعلوا «۹» صدق ما وعدوا به، بدانند صدق آنچه ایشان را به آن وعده می‌دهند.

آنکه گفت: **بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً**، این «۱۰» ساعت که به ایشان آید، بناگاه آید.

فَتَنبَهُتُهُمْ، ایشان را مبهوت و متحیر گرداند. **فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا**، نتوانند ردّ و دفع آن کردن. **وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ**، و نه ایشان را مهلت دهند.

وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكُمْ، ایزد - جلّ جلاله - در این آیت رسول را - علیه السلام - تسلیت داد و گفت: اول کس از رسول «۱۱» من که کافران از او فسوس داشتند و به او استهزا کردند نه تویی، پیغامبرانی که پیش «۱۲» تو بودند «۱۳»، استهزا

(۱). آج، لب + آدمی از.

(۲). همه نسخه بدلها: آفریده‌اند.

(۳). کذا، در اساس، دیگر نسخه بدلها: ندارد.

(۴). همه نسخه بدلها: اکل شراب.

(۵). اساس: ترتعت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۶). اساس: اذا ادركت، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). آج، لب: وعده.

(۸). آب، آج، لب، آز + خود.

(۹). آط آج، لب: تعلموا.

(۱۰). آط، آب، آز: آن.

(۱۱). همه نسخه بدلها: رسولان که با سیاق عبارت فارسی ملایتر می‌نماید.

(۱۲). همه نسخه بدلها + از.

(۱۳). آط + هم.

ص: ۲۲۸

کردند کافران بر ایشان. فَحَاقٌ، ای لحق «۱»، در رسید به آن مستهزیان «۲» ساحران آن استهزاء که می‌کردند، یعنی جزا و عقوبت آن روز بود «۳» که ایشان استهزا از حدیث بعث و نشور و دوزخ و انواع عذاب می‌کردند که، رسول - علیه السّلام - گنتی «۴»، خدای تعالی گفت: برسید به ایشان آنچه از آن فسوس می‌داشتند از عذاب «۵» دوزخ.

قُلْ مَنْ يَكْلُوْكُمْ، بگو ای محمد که کیست که شما را نگه می‌دارد به شب و روز از خدای تعالی، یعنی از عذاب خدای. و گفتند: از عوارض آفاتی که باشد در شب و روز، یقال: کلاه یکلوه اذا حفظه فهو کالی، قال ابن هرمة:

ضَنْتَ بَشِيءٍ مَا كَانَ يَزْرُوْهَا

اِنَّ سَلِيْمِيْ وَاللّٰهُ يَكْلُوْهَا

حق تعالی تذکر «۶» نعمتی دگر کرد از نعمتها [ی او، گفت که] «۷»: کیست که شما را به شب و روز و گاه و بیگاه در خفتگی و بیداری نگاه می‌دارد؟

ذو النّون مصری گفت: شبی از شبها برون آمدم، شبی بود مقمر و ماهتاب روشن، بر کنار رود نیل [۳۳- ر] می‌رفتم گزدمی «۸» را دیدم که می‌رفت به شتاب چنان که من در وی نرسیدم «۹»، گفتم: همانا در این تعبیه‌ای باشد، بر اثر او می‌رفتم تا به کنار آب رسید «۱۰»، و بزغی «۱۱» بیامد و پشت بداشت تا آن گزدم «۱۲» بر نشست بر پشت او «۱۳» و عبر «۱۴» کرد، من گفتم: سبحان «۱۵» آن خدایی که این گزدم «۱۶» را بی سفینه رها نکرد! من نیز عبر «۱۷» کردم. گزدم چون به خشک رسید دگر باره تاختن گرفتن گرفت «۱۸» و من بر اثر او می‌رفتم نگاه کردم برنایی را دیدم مست افتاده و ماری سیاه عظیم بر سینه او شده و آهنگ دهن او کرده، آن گزدم «۱۹» بیامد و بر پشت آن مار شد و او را نیشی بزد و بکشت

(۱). آط: فحق، آج، لب: فححق.

(۲). همه نسخه بدلها + و.

(۳). همه نسخه بدلها: و روا بود.

(۴). همه نسخه بدلها: گفت.

(۵). همه نسخه بدلها: عقاب.

(۶). همه نسخه بدلها: تذکیر.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). آج، لب، کژدمی.

(۹). همه نسخه بدلها: در او نمی‌رسیدم.

(۱۰). آج، لب: رسیدم.

(۱۱). آج، لب: وزغی.

(۱۲-۱۶). آج، لب: کژدم.

(۱۳). همه نسخه بدلها: بر پشت او نشست.

(۱۴-۱۷). آج، لب: عبور.

(۱۵). آج، لب: سبحان الله.

(۱۸). همه نسخه بدلها: تاختن گرفت.

(۱۹). آط، آج، لب: کژدم.

ص: ۲۲۹

و بینداخت و بر گردید. من از آن به شگفت فرو ماندم، بر بالین او باستادم «۱» و به آواز این بیتها بخواندم:

من کلّ سوء یدبّ فی الظلم

یا نائما و الخلیل یحرسه

به آواز من از خواب در آمد، من این حال با او حکایت کردم، بر دست من توبه کرد. **بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ**، بل ایشان از ذکر خدای برگشته‌اند «۴» که قرآن است و دلایل و حجج این.

آنکه گفت بر سبیل توبیح و تقریح: **أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ**، ایشان «۵» را خدایانی هستند که ایشان را از ما حمایت می‌کنند و نگاه می‌دارند، آن خداوندان «۶» ایشان نصرت خود نتوانند کردن، نصرت دیگران چگونه کنند! **وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ**، [و ایشان از ما مصحوب] «۷» نباشند، یعنی صاحبی نبود ایشان را که از ما حمایت کند و نگاه دارد ایشان را. مجاهد گفت: ینصرون و یحفظون. قتاده گفت: لا یصحبون من الله بخیر، ایشان از ما به هیچ خیری مصحوب نباشند، یعنی از ما خیر با ایشان صحبت نکند، یعنی هیچ خیر به ایشان نرسد به قیامت.

بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلَاءِ، بل ایشان «۸» را ممتع و برخوردار گردانیدیم و نیز پدر «۹» ایشان را و در نعمت بداشتیم و تمکین کردیم از نیل ملاذ و مشتهیات و تعجیل عقوبت نکردیم بر ایشان، **حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ**، تا عمر بر ایشان دراز شد بلاغ «۱۰» حجت را. آنکه بر سبیل توبیح گفت: **أَفَلَا يَرَوْنَ**، نمی‌بینند، یعنی نمی‌دانند. **أَنَا نَاتِي الْأَرْضِ**، که ما قصد کنیم به زمین و آن را نقصان می‌کنیم و می‌کاهانیم از کنارهای او به خراب «۱۱»، هر روز و هر سال و هر وقتی طرفی ویران کنیم، و گفتند: نقصان زمین به خراب او «۱۲»

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: بایستادم.

(۲). آط، آج، لب: ینام.

(۳). آط، آج، لب: یأتیک.

(۴). آج، لب: بر گذشته‌اند.

(۵). آط + هیچ ایشان.

(۶). همه نسخه بدلها: خدایان.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). همه نسخه بدلها: اینان.

(۹). همه نسخه بدلها: پدران.

(۱۰). آز: ابلاغ.

(۱۱). آط، آب، آز: به خرابی، آج، لب: به جزا.

(۱۲). آج، لب+ و.

ص: ۲۳۰

مرگ اهلش باشد، چون خداوند سرای مرد، سرای ویران شد. و گفتند: بموت العلماء، خراب زمین به مرگ عالمان باشد که هر کجا در او عالمی نباشد آن دیار و آن زمین خراب بود، اگر چه تو آن را آبادان شناسی. **أَفَهُمُ الْعَالِيُونَ**، قتاده گفت:

ایشان غلبه خواهند کردن رسول را با چندین آیات و معجزات که می‌بینند و با چندین نصرت که می‌بینند که خدای [می‌کند] «۱» او را در مقامی پس مقامی، یا ایشان طمع دارند که غالب شوند خدایی «۲» که قهار و جبار است «۳»؟

آنکه رسول را فرمود که، بگو این کافران را که: من شما را به وحی می‌ترسانم و اعلام می‌کنم، و کار من این است، و به دست من جز این نیست. اما آن که شما را علی کل حال حمل کنم به الجابر «۴» سماع و قبول، نه کار من است چه شما بمثابت کرائی در اصغا نا کردن و مبالات ناکردن، و کر چیزی نشنود. جمله قرأ خواندند:

وَلَا يَسْمَعُ الصَّمَّ، به فتح «یا» و «۵» رفع میم صم علی اسناد الفعل الی الصمّ، مگر ابن عامر که او خواند: و لا تسمع الصمّ الدعاء، و تو کر «۶» را چیزی نتوانی «۷» شنوایدن. به ضم «تا» و کسر «میم» و نصب میم صم علی اضافة الفعل الی النبیّ - علیه السلام - و نصب الصمّ علی المفعول الاول، و این بر سبیل مبالغت در تشبیه فرمود حق تعالی که ایشان در قلت اصغاء و انتفاع به سماع بمثابت کرائند، و الا بر حقیقت شنواید، چنان که شاعر گفت - شعر:

ولكن لا حياة لمن تنادي

لقد اسمعت لو ناديت حيا

إِذَا مَا يُنذَرُونَ، چون بترسانند ایشان را، گفتند «۸». [ما] «۹» زیادت است، و اولیتر آن است که مصدری باشد، یعنی وقت الانذار.

وَلَيْنُ مَسْتَهْمُ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ، آنکه حق تعالی بر سبیل تذکر «۱۰» و تنبیه

(۹-۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: خدای را.

(۳). همه نسخه بدلها+ قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا مَا يُنذَرُونَ.

(۴). آج، لب: و.

(۵). همه نسخه بدلها+ و میم.

(۶). همه نسخه بدلها: کرآن.

(۷). آج، لب: چنین توانی.

(۸). آط، آب، آز: گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها: تذکیر.

ص: ۲۳۱

گفت: اگر یک دمش از عذاب خدای به ایشان رسد، از آن به فریاد آیند و گویند: یا وَيْلَنَا، ای وای ما! ما ظالم و ستمکاره بوده‌ایم نفس خود. و اصل «نَفْحَةٌ» «۱»، دمش بوی باشد، آنگه در جای قَلْت و اندکی «۲» استعمال کنند بر سبیل مبالغت، یقال نَفْح «۳» فلان لفلان، اذا [۳۳-پ] اعطاه شيئاً قليلاً، و اصل کلمه آن که گفتیم من قول الشاعر:

و عمرة من سروات النسا
ء تنفح «۴» بالمسک «۵» اردانها

و نَفْح و نَفْح، یکی باشد اَلَّا آن که «۶» نَفْح به «خا» ی معجم بیشتر از نَفْح بود.

و نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ، آنگه در وعظ خلق گرفت و گفت: ما بنهیم ترازوی «۷» راستان «۸» روز قیامت.

در ترازو دو قول گفتند، یکی آن که: حقیقت است، و ترازویی باشد با کفه‌ها «۹» و شاهین که به آن صحایف اعمال بسنجند چنان که در اخبار است و بیان کرده‌ایم.

و قولی دیگر آن که: مجاز است و کنایت از عدل و انصاف و راستی، یعنی چنان رود «۱۰» که پنداری ترازو بر سخته‌اند «۱۱».

و روایت کرده‌اند که: رسول - علیه السّلام - شب معراج ترازو دید آویخته، هر کفه‌ای از او فی سعة المشرق الی المغرب «۱۲»، به فراخی مشرق تا مغرب. گفت: بار خدایا! این ترازو به چه مملو شد «۱۳» و به چه در آید؟ گفت: به عزّ عزّت من که، به نیم خرما در آرم چون به اخلاص بود. و اما قوله: الْقِسْطُ، واحد است و صفت موازین است، و جمع برای آن است که «قسط»، مصدر است، و المصدر لا ینتی و لا یجمع، و مصدر را تننیه و جمع نکنند. فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً، بر هیچ نفس هیچ ظلم

(۱). آب، آج، آز: نفخة.

(۲). آج، لب: اندک.

(۳). آب، آز: نفخ.

(۴). آط، آج، ینفخ، آب، لب آز: تنفخ.

(۵). اساس: المسک، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آج، لب: آنچه.

(۷). همه نسخه بدلها: ترازوها.

(۸). همه نسخه بدلها + برای.

(۹). اساس: کفها/ کفه‌ها.

(۱۰). همه نسخه بدلها + آن جا.

(۱۱). همه نسخه بدلها: بر سنجیده است.

(۱۲). همه نسخه بدلها: الشّرق الی الغرب.

(۱۳). همه نسخه بدلها: شود.

نکنند، و نقصان حقّ او نکنند از ثواب، و طاعت او هیچ باز نگیرند، و در عقاب او هیچ نیفزایند به ناوجب، يقال: ظلمته حقّه، ای نقصته. **وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ**، اهل مدینه خواندند: مثقال، به رفع «لام» بر آن که «کان» تامّه باشد به معنی حاصل و وجد، و اگر حاصل آید او را چندان که وزن و مقدار دانه‌ای سپندان باشد. و باقی قرآء، به نصب «لام» خواندند علی تقدیر: و ان کان ذلک الشیء مثقال حبه من خردل، بر آن که «کان» ناقصه باشد، و او خبر «کان» است، و اگر آن چیز به مقدار سپندان دانه‌ای باشد. **أَتَيْنَا بِهَا**، ما آن را با میان «۱» آریم و رها نکنیم تا ضایع شود. **وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ**، و ما بسیم شمار کننده.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونََ الْفُرْقَانَ، و ما دادیم موسی و هارون را فرقان، یعنی توریت، که فرق کننده است میان حق و باطل. ابن زید گفت: یعنی آن معجز که فرق کرد میان حق «۲» و باطل «۳»، و مثله قوله: **وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ** «۴»...، یعنی یوم بدر. **وَ ضِيَاءً**، و نیز او را روشنایی دادیم. **وَ ذِكْرًا**، و یاد کردی برای پرهیزگاران. و نصب هر دو بر عطف است علی الفرقان، و بعضی گفتند «۵»: بر حال است و «واو» عطف برای اختلاف احوال آمد، کقولهم: جاءنی زید الجواد و الحکیم «۶» و العالم، و این قول ضعیف است.

الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، صفت متقیان است، آن متقیان که از خدای بترسند در غیب، یعنی خدای را نادیده از او ترسند. و گفتند: از خدای بترسند در سرّ، به ترس خدای از معاصی «۷» اجتناب کنند نه به روی مردمان. **وَ هُمْ مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ**، و ایشان از قیامت ترسند.

وَ هَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ، اشارت به قرآن است، گفت: این کتاب قرآن ذکری است پر برکت «۸»، ما آن را فرو فرستاده‌ایم، شما آن را منکری و جاحد!

(۱). همه نسخه بدلها: با ایشان.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز+ او.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز+ فرعون.

(۴). سوره انفال (۸) آیه ۴۱.

(۵). آط، آب، آز+ نصب.

(۶). همه نسخه بدلها: الحلیم.

(٧). آب، آز: به ترس معاصی خدای، آج، لب: به ترس از معاصی خدای.

(٨). همه نسخه بدلها + که.

ص: ٢٣٣

[سوره الأنبياء (٢١): آيات ٥١ تا ٨٢]

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ (٥١) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ (٥٢) قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ (٥٣) قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (٥٤) قَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ (٥٥)

قَالَ بَلْ رُبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذَلِكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ (٥٦) وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ (٥٧) فَجَعَلَهُمْ جُذَاءً إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ (٥٨) قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِآلِهَتِنَا إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ (٥٩) قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ (٦٠)

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَائِنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ (٦١) قَالُوا أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ (٦٢) قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَاسْتَلَوْهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْظِقُونَ (٦٣) فَارْجِعُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ (٦٤) ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْظِقُونَ (٦٥)

قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ (٦٦) أَفَلَا تَعْقِلُونَ (٦٧) قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ (٦٨) قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ (٦٩) وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ (٧٠)

وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ (٧١) وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ (٧٢) وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ (٧٣) وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَاسْقِينِ (٧٤) وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ (٧٥)

وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ (٧٦) وَنَصَرْنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ (٧٧) وَدَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ (٧٨) فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ وَكُنَّا فَاعِلِينَ (٧٩) وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ (٨٠)

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ (٨١) وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ (٨٢)

[ترجمه]

بدادیم ابراهیم را صلاح او از پیش و بودیم به او دانا.

[۳۴-ر]

چون گفت پدرش «۱» را و قومش «۲» را چیست این صورتها که شما بر آن مقام کردی.

گفتند: یافتیم پدران خود را که این «۳» را «۴» پرستیدند.

گفت: بودی شما و پدرانتان در گمراهی روشن «۵».

گفتند: آورده‌ای به ما حق «۶» یا تو از بازی کنندگانی؟

گفت: بل «۷» خدای شما خدای آسمانهاست و زمین آن که بیافرید آن را و من بر آن از «۸» گواهانم.

به خدای که حيله کنم بتان شما «۹» را پس از آن که گردی «۱۰» پشت بر کرده.

کرد «۱۱» ایشان را پاره پاره مگر بزرگی را از آن ایشان تا همانا باز آیند با او.

گفتند که کرد «۱۲» این به خدایان ما که او از جمله ستمکاران است؟

گفتند: شنیدیم [۳۴-پ] جوانی را

(۱). آط، آب، آج، لب: پدر خود.

(۲). آط، آب، آج، لب، قوم خود.

(۳). آط، آب، آج، لب: آن.

(۴). همه نسخه بدالها + می.

(۵). آط: هویدا.

(۶). آب، مش: حقّی.

(۷). آج، لب: نه بلکه.

(۸). آط، آب، مش + جمله.

(۹). آط، آب، آج، لب، مش: حیلت کنم با بتان شما.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: برگردی.

(۱۱). همه نسخه بدلهای: پس کرد.

(۱۲). آب، مش: کیست که کرد.

ص: ۲۳۴

[که ذکر ایشان می‌کرد] «۱»، می‌گویند او را ابراهیم.

گفتند: بیاری او را بر چشمهای مردمان تا همانا گوی «۲» بدهند.

گفتند: تو کردی این به خدایان ما ای ابراهیم؟

گفت: بل «۳» کرد این «۴» بزرگشان که این است بیرسی از ایشان اگر سخنی گویند.

باز شدند با خود، گفتند:

شما، شما بیداد کاری «۵».

آنگاه سر در پیش افگندند «۶»، دانی «۷» که اینان سخن نگویند «۸».

گفت: می‌پرستی بدون خدای آنچه سود ندارد شما را چیزی و زیان نکند شما را؟

[۳۵-ر]

بد «۹» باد شما را و آن را که می‌پرستی به جز خدای، خرد نداری.

گفتند: بسوزی او را و یاری کنی خدایانتان را اگر خواهی کردن.

گفتیم: ای آتش باش سرد و «۱۰» سلامت بر ابراهیم.

خواستند با وی کیدی، کردیم ایشان را زیانکارتر «۱۱».

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: گواهی.

(۳). آط: نه بل، آب، آج، لب، مش: نه بلکه.

(۴). آب، مش + را.

(۵). آب، مش: پس شما بیداد کارانید، آج، لب: بیداد گرانید.

(۶). آب، مش: پس در پیش افگندند سرها.

(۷). آب، مش: که تو دانی چیست به اینها.

(۸). آب، سخن گویند، مش: سخن کنند.

(۹). آط: گند.

(۱۰). آط، آب، مش + با.

(۱۱). آب، مش: زیانکارترین.

ص: ۲۳۵

و برهانیدیم او را و لوط را به آن زمین که برکت کردیم در آن جهانیان را.

و بدادیم او را اسحاق و یعقوب فرزند زاده «۱». و همه را کردیم نیکان.

[۳۵-پ]

و کردیم ایشان را امامانی «۲»، ره نمایند به فرمان ما، وحی کردیم به ایشان کردن نیکیها و به پای داشتن نماز و دادن زکات و بودند ما را پرستنده «۳».

و لوط را دادیم حکمت و علم «۴»، و برهانیدیم او را از آن شهر «۵» که می‌کردند لواطه، ایشان بودند مردمان «۶» بد نافرمان.

در بردیم «۷» او را در رحمت ما «۸» که او از صالحان بود.

و نوح «۹» چون ندا کرد از پیش «۱۰» اجابت کردیم او را، برهانیدیم او را و اهلش را از غم بزرگ.

و یاری کردیم او را از آن قوم که دروغ داشتند آیات ما را، که ایشان بودند مردم بد، غرق «۱۱» بکردیم ایشان را به یک بار جمله.

(۱). آط، آب، مش: زیادتی.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش + که.

(۳). آط، آب، مش: عبادت کنندگان، آج، لب: پرستندگان.

(۴). آط، آب، مش: حکمتی و علمی.

(۵). آط، آج، لب: ده، مش: دهی.

(۶). آط: مردمانی، آج، لب: گروهی.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش: و در آوردیم.

(۸). همه نسخه بدلها: خود.

(۹). همه نسخه بدلها + را.

(۱۰). همه نسخه بدلها + ما.

(۱۱). همه نسخه بدلها: غرقه.

ص: ۲۳۶

[۳۶-ر]

و داود و سلیمان چون حکم کردند در کشت، چون در او شد «۱» به شب گوسفند قوم «۲» و بودیم ما به حکم ایشان گواه. معلوم کردیم آن سلیمان را و همه را بدادیم حکمت و علم و مسخر بکردیم با داود کوهها را «۳» تسبیح «۴» کردند و مرغان را و ما کردیم.

و بیاموختیم او را صنعت زره برای شما تا بیاید «۵» شما را از کار زارتان، یعنی «۶» شما شکر کننده‌ای «۷»؟

و سلیمان را باد سخت می‌رفت به فرمان او به آن زمین که برکت کردیم ما در او، و بودیم ما به هر چیزی دانا.

و از دیوان کسانی که به دریا فرو شوند «۸» برای او و می‌کردند «۹» کاری جز آن، و بودیم ما ایشان را نگاهدار «۱۰» [۳۶-پ].

قوله تعالی: **وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ** - الایة، حق تعالی چون بگفت که ما موسی و هارون را کتاب دادیم و احکام «۱۱» حلال و حرام، و محمد را کتابی مبارک دادیم و آن قرآن است، گفت: ابراهیم را - علیه السلام - پیش از آن آیات و بینات دادیم که صلاح و رشاد او در آن بود و آن امت او، و مراد به «رشد» آن است که او را به رشد رسانید از ادله و بینات. و «رشد» و «رشد»، لغت است، کالبخل

(۱). آط، آب: شود.

(۲). آج، لب: چون چرا کرد در او گوسفندان قوم.

(۳). آب، مش + که.

(۴). همه نسخه بدلها + می.

(۵). آط، آب: بیامد، آج، لب: نگاه داریم، مش: نگاه دارد.

(۶). آج، لب: هیچ هستید.

(۷). همه نسخه بدلها: شکر کننده.

(۸). همه نسخه بدلها: فرو شدند.

(۹). آب، مش: می‌کردندی.

(۱۰). آب، آج، لب، مش: نگاهدارنده.

(۱۱). آب+ و.

ص: ۲۳۷

و البخل، و تقيض او غی است، يقال: رشد یرشد فهو راشد، و رشد یرشد فهو رشید. وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ، ما به او عالم بودیم، یعنی دانستیم که او اهل آن است، چنان که گفت: وَ لَقَدْ اخْتَرْنَا هُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ «۱»، و این قول قناده و مجاهد است.

إِذْ قَالَ لِأَيِّهِ وَ قَوْمِهِ، چون گفت پدرش را یعنی عمّش را آزر، و قوم و امتش را.

«اذ» در محلّ نصب است علی الظرف، و عامل در او «آتیناه» است. ما هذه التماثيل، «ما» استفهام است «۲»، و تماثيل جمع تمثال باشد، و آن کالبدی بود بی جان، یعنی آن اصنام که ایشان می پرستیدند، و صورت استفهام است و مراد تفریع و توییح. أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ، که شما اقبال کرده‌ای بر آن و مقام کرده‌ای عند آن، و آن را عبادت می‌کنی.

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ، گفتند: ما پدران خود را یافتیم که اینان «۳» را می پرستیدند.

قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ، گفت: شما و پدران شما به عبادت اصنام در ضلال «۴» و گمراهی «۵» بوده‌ای روشن، و این دلیل است بر بطلان تقلید که ایشان را چون ابراهیم پرسید که: به چه حجّت این بتان را «۶» پرستی، هیچ حجّت نداشتند جز آن که [گفتند] «۷»: ما پدران خود را [بر این] «۸» یافتیم.

او گفت: شما و پدران در ضلال «۹» بوده‌ای، سخن ایشان منقطع شد، هیچ نتوانستند گفتن جز آن که استبعاد کردند و گفتند: أ جِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ، این که می‌گویی بجدّ می‌گویی، و تو حقّ آورده‌ای یا بازی می‌کنی! او گفت: بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، بل خدای شما خدای آسمان و زمین است که آن را بیافرید، و من بر این گواهم، یعنی بر الهیّت او و آفریدن او آسمان و زمین را، و آن که «۱۰» منعم است و مستحقّ عبادت.

(۱). سوره دخان (۴۴) آیه ۳۲.

(۲). همه نسخه بدلها: راست.

(۳). همه نسخه بدلها: ایشان.

(۴). همه نسخه بدلها: ضلالت.

(۵). آط، آج، لب: گمراهی.

(۶). همه نسخه بدلها + می.

(۷-۸). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۹). آج، لب: ضلالت.

(۱۰). همه نسخه بدلها + او.

ص: ۲۳۸

و تَاللّٰهُ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ، الاية، چون دید که ایشان اصرار می‌کنند و به تنبیه او متنبّه نمی‌شوند، گفت: من کیدی سازم با خدایان شما، بَعْدَ أَنْ تَوَلَّوْا مُدْبِرِينَ، پس از آن که شما پشت برکنی و بروی.

مجاهد و قتاده گفتند: ابراهیم این حدیث در سرّ گفت جز آن که یکی کس بشنید و به وقت دوم افشا کرد. سدّی گفت: ایشان را عیدی بودی در سال «۱» که بجمع آن جا شدند، و چون از آن جا بازگشتندی بنزدیک اصنام شدند و سجده کردند ایشان را، و طعامها و بیاوردندی و پیش و پیرامن ایشان بنهادندی، گفتندی تا در آن جا برکه‌ای «۲» پدید آید به مجاورت ایشان، چون از عید باز آمدندی، آن طعام بخوردندی.

عمّ ابراهیم گفت: یا ابراهیم! با ما به عید ما نیایی تا سان و آیین ما ببینی و بدانی که دین ما چون است؟ باشد که راغب شوی در او. گفت: بس رغبت نیست مرا در دین شما و عید شما. الحاح کرد، بر خاست «۳» و برفت. چون به بعضی راه برسید، خسته گشت «۴» و پایش رنجور شد، بنشست و گفت: ... إِنْ نِي سَقِيمٌ «۵». گفتند: تبش آمد، و گفتند: روز نوبت تب بود او را، گفت: ... إِنْ نِي سَقِيمٌ «۶»، مرا وقت تب است و من نتوانم آمدن که تب آغاز می‌کند، و در راه بخفت و مردم بر او می‌گذشتند. چون مردمان برفتند و از ایشان جز ضعیفان و بازماندگان «۷» نماندند، برخاست «۸» و گفت: وَ تَاللّٰهُ، به خدای، و این «تا»، بدل «واو» است، اعنی «واو» قسم جز در این یک اسم نشود «۹»، لا يقال: تالرحمن و تربّ الکعبه، و انما يقال: و الرحمن و ربّ الکعبه.

لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ، که من با اصنام شما کید کنم، و کید و مکر و حيله نظایراند، و آن کاری باشد «۱۰» مقصود از او پوشیده باشد [۳۷- ر].

آنکه بیامد و به بتخانه در آمد، و آن بهوی «۱۱» بود بزرگ، و آن بت مهمترین «۱۲» بود

(۱). همه نسخه بدلها: سالی.

(۲). همه نسخه بدلها: برکت.

(۸-۳). آب، لب، آز، مش: برخواست.

(۴). همه نسخه بدلها: خسته شد.

(۵-۶). سوره صافات (۳۷) آیه ۸۹.

(۷). همه نسخه بدلها: بیچارگان.

(۹). آج، لب+ و.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ که.

(۱۱). آط، آب، آز: یهوی، آج، لب: هوی، مش: بتی.

(۱۲). آط، آج، لب: مهین.

ص: ۲۳۹

برابر «۱» نهاده در صدر، و زیر او کهتر از او نهاده، و فرود از او کهتر از او نهاده، و همچنین بر نسق هر چه فروتر بود کهتر بود. و تبری به دست داشت، در آمد و همه را خورد بشکست و بر سیبل تهکم و استهزا می گفت: ... أ لَا تَأْكُلُونَ «۲»، طعام نمی خوری! ما لَكُمْ «۳» لَا تَنْطِقُونَ «۴»، چه بوده است شما را که سخن نمی گویی! چون همه را خورد «۵» بشکسته بود جز آن «۶» بت مهترین «۷»، تبر ببرد و بر دوش آن بت مهترین نهاد و برفت، فذلک «۸» قوله: فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ، در کلام حذفی و اختصاری هست، و تقدیر آن است که: فانصرف و دخل علی اصنامهم فجعلهم جذاذا. کسانی تنها خواند: جذاذا به کسر «جیم» جمع جذید، کطویل و طوال و کریم و کرام، [جز] «۹» که این فعل به معنی مفعول باشد، یعنی مجذوذ «۱۰»، مکسور مقطّع «۱۱»، من الجذّ و الجذّ، القطع، و منه قوله: عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُودٍ «۱۲» ای غیر مقطوع.

و الجذّ و الحدّ «۱۳» و الجزّ «۱۴» و الحزّ «۱۵» و الخذّ و الخذّ کلّها نظایر بمعنی القطع. و باقی قرآء خواندند: جذاذا، علی وزن فعال، کرفات و حطام، و این بنا مختص باشد به این معنی. إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ، نصب او بر استثنای موجب است. لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ، دو قول گفتند، یکی آن که: يرجعون الی ابراهیم، امید آن را که ایشان باز آیند و آن احوال بینند و باشد که ایشان را انتباهی بود از آنچه او ساخته بود که گوید: ...]

فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ «۱۶». و قولی دیگر آن است که: يرجعون الیه، ای من دینهم الی دینه، امید آن را که «۱۷» باشد که ایشان از دین خود رجوع کنند و با دین او شوند.

قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتِنَا، در کلام محذوفی است، و آن آن است که: فَلَمَّا «۱۸»

-
- (۱). آط، بربر، آج: بر برابر، لب: برابر بر.
- (۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۱ و سوره ذاریات (۵۱) آیه ۲۷.
- (۳). آط: و ما.
- (۴). سوره صافات (۳۷) آیه ۹۲.
- (۵). همه نسخه بدلها، بجز آز: خرد.
- (۶). آب، آز: از.
- (۷). همه نسخه بدلها+ را.
- (۸). همه نسخه بدلها: و ذلک.
- (۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.
- (۱۰). آب، آج+ و.
- (۱۱). مش: منقطع.
- (۱۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۸.
- (۱۳). آط، آج: و الجز.
- (۱۴). آط: و الحد، آج: و الجذ.
- (۱۵). آط: والجذ، آز: و الجذ، آج: و الجز.
- (۱۶). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، از قرآن مجید افزوده شد.
- (۱۷). آب+ آن را.
- (۱۸). آج، لب: فلا.

رجعوا من عیدهم و دخلوا علی اصنامهم فوجدوها مكسورة، قَالُوا مَنْ فَعَلَ هَذَا بِالْهَيْتَا. چون باز آمدند و بر عادت در بتخانه رفتند «۱»، آن حال بدیدند، گفتند: که کرده است این فعل به خدایان ما؟ و «من» استفهام راست، او از جمله ظالمان است.

قَالُوا، گفتند، یعنی آن ضعفا و بازماندگان قوم که از ابراهیم شنیده بودند، وَ تَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ، و گفتند: این سخن کس نشنید از ابراهیم - علیه السلام. و ایشان که گفتند: سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ، معنی آن است که: یسبهم، ما شنیده‌ایم از جوانی ابراهیم نام که این بتان ما را دشنام دادی و عیب کردی. و ابراهیم - علیه السلام - این معنی پنهان نکردی از سبّ و عیب آلهة «۲» ایشان، و این قول درست‌تر است برای آن که اگر ابراهیم با آن غرض که او را بود این سخن بر ملا گفتی یا با جماعتی، غرض او منتقض شدی.

قَالُوا فَاتُوا بِهِ عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ، گفتند: بیاری او را بر چشمهای مردمان «۳» تا گواهی دهند بر او آنان که از او این سخن یا آن سبّ شنیده‌اند «۴». و قوله: عَلَىٰ عَيْنِ النَّاسِ، ای بمری «۵» منهم، و گفتند: علی رؤوس الناس. و گفتند: لیظهر الناس فعله، چه عرب کار ظاهر را گویند: کان علی اعین الناس و بأعین الناس.

قَالُوا أَأَنْتَ، در کلام حذفی است، و التقدير: فأتوا به، فقالوا: ۱ انت فعلت هذا بالهيتنا یا ابراهیم «۶»، این تو کرده‌ای به خدایان ما ای ابراهیم؟

او گفت: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا، این آن بت مهترین کرده است. گفتند: چرا کرده است؟ گفت: غضب آن را که شما چرا با وجود او آن بتان خورد را پرستی! آنکه گفت «۷»: بیرسی از اینان اگر سخن توانند گفتن.

اگر گویند، ابراهیم - علیه السلام - چگونه گفت: فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ، و بر حقیقت کبیر ایشان هیچ فعل نکرده بود، او کرده بود، نه این دروغ باشد! و دروغ بنزدیک شما بر پیغامبران روا نیست، گوییم: از این چند جواب گفتند، یکی آن که: اگر

(۱). آب، آز، مش + و.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش: آلهه.

(۳). آج، لب: مردم.

(۴). همه نسخه بدلهها: شنیده بودند.

(۵). آج، لب: یامر، آط: یمراء.

(۶). آط + او را بیاوردند و گفتند.

(۷). آط + فسلوهم.

ص: ۲۴۱

[چه] «۱» ظاهر کلام ظاهر خبر است، معنی او فرض و تقدیر است، و معنی آن است که: هب ان فاعلا فعل هذا الفعل و اعتل بمثل هذه العلة هل تقبلون منه، همان انگاری که کسی بیاید و چنین فعلی کند، آنکه که از او پرسند که چرا کردی، گوید: من نکردم، این بت مهترین کرد. شما از او قبول کنی؟ تا گویند نه! او گوید:

چرا؟ ایشان گویند: برای آن که او حیات ندارد و قدرت ندارد و فعل از او محال باشد، تا او گوید: بررسی، اگر «۲» ایشان بگویند، گویند: چون پرسیم از جماد که ایشان آلت شنیدن و گفتن ندارند؟ تا حجت بر ایشان متوجه شود، تا باشد [۳۷- پ] که نظر کنند و اندیشه و ایمان آرند و قول او قبول کنند، چنان که خدای تعالی گفت: **فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ**، بر ظلم بر خویشتن اعتراف دادند، و مانند این قصه داود است - علیه السلام - فی قوله: **وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا المِحْرَابَ**، «۳» - الی قوله: **لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغِي بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ** «۴» ... [الی آخر القصة، و معنی آن است: هب اننا خصمان بغی بعضنا علی بعض] «۵» و اخوان، **لَهُ تَسْعٌ وَ تَسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفَلْنِيهَا وَ عَزَّنِي فِي الخِطَابِ** «۶»، **فَمَا قَوْلِكَ فِي هَذِهِ الحَادِثَةِ**، و این قصه و شرح «۷» در جای خود بیاید - ان شاء الله تعالی و به الثقة.

جواب دیگر از او آن است که: ابراهیم - علیه السلام - این خبر مطلق نگفت، بل مشروط گفت بقوله: **إِنْ كَانُوا يَنْطَفِقُونَ**، اگر سخن گویند، او کرده است، یعنی اگر ایشان بر نطق قادرند بر فعل قادر باشند، و اگر بر نطق قادر نه‌اند، اولی و احری که بر فعل قادر نباشند، و چون قادر نباشند عاجز و مدبر باشند، عبادت ایشان نکو نبود. و اگر گویند: این شرط در نطق است نه در فعل، گفت: بررسی اگر سخن گویند، گوئیم: چه ممتنع است که شرط باشد در هر دو، و روا بود که شرطی بود که او شرط باشد «۸» در بسیاری چیزها، شرط یکی بود و مشروط بسیار.

(۵-۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). آط، آج، لب: تا.

(۳). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

(۴). سوره ص (۳۸) آیه ۲۲.

(۶). سوره ص (۳۸) آیه ۲۳.

(۷). آط + او.

(۸). همه نسخه بدلها: بود.

ص: ۲۴۲

جوابی دیگر از او آن است که: از کسائی روایت کردند که او خواند: **بَلْ فَعَلَهُ**، و وقف کرد این جا علی تقدیر فعله من فعله، آنگه ابتدا کرد: **كَبِيرُهُمْ هَذَا**، خدای بزرگشان «۱» این است، بررسی از ایشان اگر سخن «۲» توانند گفتن، و این وجهی قریب است.

و محمد بن السمیع خواند: فعله علی تقدیر فعله، بر این قراءت از آن بشود که خبر باشد و دروغ در او شود، و معنی آن بود که: همانا او کرده باشد نه بر اطلاق او عندکم، یا نزدیک «۳» شما «۴» آن کس که روا دارد که جماد معبود باشد، باید که روا دارد که فعل کند. و **علّ و لعلّ**، به یک معنی بود. قال الشاعر:

یا ابتا **علک** او عساکا

و قال آخر:

یدلنا «۵» **اللّمّة** من لمّاتها

علّ صروف **الدّه** او دولاتها

اگر گویند: این خبر را چه گویی که ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - گفت:

ما کذب ابراهیم **الّا** ثلاث کذبات کلّها یجادل بهنّ عن دینه،

ابراهیم دروغ نگفت **الّا** سه بار، هر باری «۶» برای مجادله از دین، یکی آن که: **إِنِّي سَقِيمٌ** «۷»، دگر: **فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ**، سیم «۸»: پادشاهی میخواست تا ساره را از او بستانند، گفت: آنها اختی، او خواهر من است، جواب گوئیم: این خبر آحاد «۹» است و ایجاب علم نکند، و برای او از آنچه معلوم [و] «۱۰» **مقطوع** علیه باشد دست ندارند «۱۱»، اگر تسلیم کنیم گوئیم معنی آن است که: ابراهیم - علیه السلام - هیچ سخن نگفت که ظاهر آن دروغ بود **الّا** سه بار، اما این آیت را بیان کردیم که دروغ نگفت در او ابراهیم. و اما قوله: **إِنِّي سَقِيمٌ** «۱۲»، در جای خود گفته شود - ان شاء الله تعالی. و اما قوله لسارة: آنها اختی، مراد آن باشد که خواهر من است در دین.

(۱). همه نسخه بدلها: بزرگتان.

(۲). آط + کلام.

(۳). همه نسخه بدلها: بل عندکم، بل به نزدیک.

(۴). همه نسخه بدلها + که.

(۵). اساس: یدولننا، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آب، آز، مش: هر بار از.

(۷-۱۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۸۹.

(۸). آج، لب: سوم، مش: سیوم.

(۹). همه نسخه بدلها: واحد.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). اساس: به ندارند/ ندارند، آج، لب: درست پندارند، مش: دست نبدارند.

ص: ۲۴۳

فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ، چون ابراهیم - علیه السلام این بگفت: ایشان با خود رجوع کردند و اندیشه کردند و گفتند: إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ، در قصه «۱» و حادثه ظالم شمایی نه او، گفتند: در سؤال او ظالمی، اصنام حاضراند از ایشان بیاید پرسیدن. و گفتند: مراد آن است که در عبادت اصنام ظالمی، و این قول بهتر است.

ثُمَّ نَكَسُوا عَلَىٰ رُؤُسِهِمْ، پس به شرم و خجالت و تشویر سر فرو بردند و گفتند:

لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ، و این جا قول مضر است، و تقدیر آن که: فقالوا لقد علمت، تو دانی ای ابراهیم که اینان سخن نگویند و نتوانند گفتن.

عند این حال حجّت بر ایشان متوجّه شد و ابراهیم - علیه السّلام - زبان ملامت بر ایشان دراز کرد و زبان مذمّت بر خدایان ایشان، گفت: **أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ**، پس شما بدون خدای چیزی می‌پرستی که شما را نفعی نکند و مضرّتی نرساند و نتواند نه آن و نه این.

أَفْ لَكُمْ، ای تبّیا لکم، و قیل: کراهه لکم «**۲**»، این کلمتی است «**۳**» عند کراهت و نفرت گویند: گند باد و ننگ باد شما را و خدایان شما را که بدون خدای می‌پرستی! **أَفَلَا تَعْقِلُونَ**، خرد نداری؟

قَالُوا حَرِّقُوهُ، چون در ماندند و حجّت نداشتند و با ابراهیم به حجّت بر «**۴**» نیامدند، دست «**۵**» [۳۸-ر] سطوت و سلطنت و ظلم زدند، گفتند: **حَرِّقُوهُ**، بسوزی این را. **وَأَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ**، و خدایان خود را نصرت کنی که اگر کار می «**۶**» کنی ای عجب! تو خصم خود را بسوزی یا بزنی یا بکشی مذهب فاسد تو درست شود. اهل عصر تو همین می‌کنند، چون از حجّت فرو مانند دست به شعب زنند و اگر به شعب کار بر نیاید دست به دبوس ترکان زنند، خواهند تا به ترک حقّ ترکی «**۷**» کنند «**۸**» چون در مسأله‌ای راه «**۹**» حجّت درست نشود ایشان را دست به حواله محال زنند چنان که منصور

(۱). آب، آز، مش: در این قضیه.

(۲-۳). همه نسخه بدلها + که.

(۴). همه نسخه بدلها: بس.

(۵). آط + با.

(۶). اساس: من، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۷). اساس: حقّ ترکی، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۸). آج، لب + و.

(۹). اساس: ده، با توجّه به آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

ص: ۲۴۴

فقیه گفت:

یسبّون اولاد النبیّ علانیة

بنوا الاثم مجموعون من کلّ زاویة

گفتند: این را ببايد سوختن. گفتند: این، مردی کرد گفت - نام او میزن «۱» -، خدای تعالی او را به زمین فرو برد، او فرو «۲» می شود تا روز قیامت.

آنکه نمرود بفرمود تا ابراهیم را بگیرند و در خانه‌ای بازداشتند، و ایشان ساز آتش پیش گرفتند. حایطی بساختند چون حظیره‌ای و هیزمهای سخت خشک در آن جا افکندند تا هر کسی را که حاجتی بود یا بیماری بود «۳» امید داشت قضای حاجت خود و صلاح بیمار خود، به تقرّب و تبرکّ پشته‌ای هیزم بیاورد و در آن جا انداخت.

محمد بن اسحاق گفت: یک ماه هیزم جمع می‌کردند تا چندان جمع کردند که از بالای آن حظیره چون کوهی برفت. آنکه از جوانب آتش در او نهادند تا در او گرفت «۴» و سخت شد چنان که مرغ در آن هوا نیارست پریدن. آنگاه منجیقی ساختند و بر بالای «۵» نهادند و ابراهیم را دست و پای بیستند و در آن جا نهادند و به آتش انداختند.

در خبر است که: همه خلقان «۶» از آن ضجّه کردند «۷» مگر جنّ و انس. فریشتگان گفتند: بار خدایا! تو را در زمین خود یک بنده موحد است، تمکین می‌کنی تا او را به آتش بسوزند؟ ما را دستور باش «۸» تا او را نصرت کنیم؟ گفت: بروی و اگر از شما یاری خواهد یاری کنی او را، و اگر توکل بر من کند با من گذاری او را. آن فرشته که بر باران موکل است آمد و گفت: یا ابراهیم! اگر خواهی تا باران بر این آتش گمارم تا فرو نشاند و تو را هیچ گزند نکند. گفت: نخواهم. آن فرشته که موکل باد بود

(۱). آط، آب، بیزن، آج، لب، آز، مش: بیزن، چاپ مرحوم شعرانی: (۸ / ۳۲) هینون.

(۲). همه نسخه بدلها: و به زمین فرو.

(۳). همه نسخه بدلها+ که.

(۴). همه نسخه بدلها: در گرفت.

(۵). آط، آج، لب، مش: بالا.

(۶). آط، آب، آز، مش: اشیاء، آج، لب: ایشان.

(۷). آج، لب: ضجّه گرفتند.

(۸). آج، لب: دستوری باش.

ص: ۲۴۵

آمد و گفت: اگر خواهی باد را برگمارم تا این آتش در عالم پراکنده شود، گفت:

نخواهم. و اصناف فریشتگان «۱» آمدند، هر کسی گفتند: از ما یاری خواه. گفت:

نخواهم، حسبی الله، خدای بس است مرا.

چون او را در پله منجنيق نهادند، گفت:

اللهم انت الواحد في السماء و انا الواحد في الارض ليس في الارض [احد] «۲» يعبدك غيري حسبي الله و نعم الوكيل.

ابی کعب گفت: ابراهیم - علیه السلام - چون او را به آتش «۳» انداختند گفت: لا اله الا انت سبحانک رب العالمین لک الملک و لک الحمد لا شریک لک. چون او را بینداختند جبریل در هوا به او رسید، گفت: یا ابراهیم! هیچ حاجت هست تو را؟

گفت: اما الیک فلا، اما به تو حاجت نیست. جبریل گفت: پس از خدای بخواه.

گفت: حسبی «۴» من سؤالی علمه بحالی، مرا کفایت است از سؤال آن که او حال من می داند.

خدای تعالی وحی کرد به آتش «۵»: یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم، ای آتش سرد شو بر ابراهیم، سردی با سلامت. در کلام محذوفی هست، و تقدیر آن که:

فلما اوثقوه و القوه فی النار قلنا یا نار.

عبد الله عباس گفت: اگر خدای تعالی نگفتی برداً و سلاماً، ابراهیم از سرما بیم بودی که هلاک شدی.

سدی گفت: فرشتگان بازوهای ابراهیم گرفتند و او را آسان بر زمین «۶» نهادند، خدای تعالی چشمه آب عذب پیدا کرد و انواع ریحان از گل و نرگس. کعب الاحبار گفت: آتش از ابراهیم هیچ نسوخت مگر بندهایش: خدای تعالی آتش بر حال و هیأت خود رها کرد جز که گرما و سوختن از او بستند، بقوله: کونی برداً، اعنی آن اعتماد که در اوست صعدا، تا ابراهیم [در میان] «۷» آن آتش می بود و گرد برگرد او ریحان «۸».

(۱). همه نسخه بدلها + که.

(۲-۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۳). همه نسخه بدلها + می.

(۴). آج، لب + الله.

(۵). همه نسخه بدلها + که.

(۶). همه نسخه بدلها: بر آن آتش.

(۸). همه نسخه بدلها + بود.

ص: ۲۴۶

اهل اخبار گفتند: هفت روز آن جا بود، منهل بن عمرو گفت: از ابراهیم پرسیدند که چون بودی در آتش؟ گفت: در همه عمرم از آن خوشتر وقتی نبود مرا. و در خبر می‌آید که، چون خدای تعالی گفت: **یا نارُ کونی برداً**، هر آتش که در دنیا بود همه فرو مرد [۳۸-پ].

ابن سیار گفت: خدای تعالی فرشته‌ای «۱» را بفرستاد بر صورت ابراهیم تا بر ابراهیم بنشست و با او حدیث می‌کرد تا مستوحش نشود. جبریل بیامد و پیراهن «۲» از حریر بهشت بیاورد و در او پوشانید، گفت: خدای «۳» سلام می‌کند و می‌گوید: بدان که آتش دوستان مرا نرنجاند و نمرود هیچ شک نکرد که ابراهیم نمانده باشد، از کوشک خود نگاه کرد تا حال چیست. ابراهیم را دید در میان آتش نشسته و در پیش او چشمه آب و پیرامن او انواع ریاحین از آن به «۴» شگفت آمد و مردی دیگر را دید بر شکل او با او و آتش گرد ایشان درآمده. ابراهیم را گفت: این چه حال است؟ این بوستان و مرغزار از کجا آمده؟ و این ریاحین و این آب؟ گفت: خدای من پیدا کرد این جا برای من. گفت: آن کیست که با تو است؟ گفت «۵»: فرشته ظل است، خدای تعالی او را فرستاد تا مرا با او انس باشد. نمرود گفت: بزرگ «۶» خدایا که خدای تو است که با تو این همه نعمت کرد، و لکن ای ابراهیم گرد تو حصار است از آتش، از آن جا برون توانی آمدن؟ گفت: تو انم آمدن. گفت: بیای «۷» تا ببینم. ابراهیم - علیه السلام - از آن جا بیرون آمد و آتش به او هیچ زیان نکرد. نمرود گفت: یا ابراهیم! مرا می‌باید که برای خدای تو قربانی بکنم که بس بزرگوار و کامکار خدای «۸» است این خدای تو! گفت: چه قربانی کنی؟ گفت: چهل هزار گاو قربان کنم برای او. گفت: قربان تو پذیرفته «۹» نباشد تا بر این دین باشی که هستی، جز که با دین خدای من آیی. گفت: من ملک خود و دین خود رها نکنم، اما قربانی «۱۰» بکنم.

(۱). همه نسخه بدلها: فرشته سایه.

(۲). آط، آب، آز، مش: پیرهنی، آج، لب: پیرهن.

(۳). همه نسخه بدلها: خدایت.

(۴). آب، آز، مش: آن وی را.

(۵). همه نسخه بدلها + این.

(۶). همه نسخه بدلها: بزرگا.

(۷). همه نسخه بدلها: برون آی.

(۸). همه نسخه بدلها: خدایی.

(۹). همه نسخه بدلها: پذیرفته.

(۱۰). همه نسخه بدلها: قربان.

ص: ۲۴۷

اهل سیر گفتند: ابراهیم را چون به آتش انداختند شانزده ساله بود، و چون اسحاق را قربان خواست کردن، اسحاق هفت ساله بود، و چون ساره اسحاق را زاد نود ساله بود و از پس ذیح اسحاق ساره دو روز بیشتر نماند.

اما در حقیقت آن که آتش برد «۱» شد دو قول گفتند، یکی آن که: خدای تعالی برودتی بافراط بیافرید در آتش تا منافات حرارت آتش کرد. و قول دگر آن که: از میان ابراهیم و آتش حایلی کرد تا آتش به او نرسید، و قول اول بهتر است لظاهر «۲» القرآن. اما قوله: قُلْنَا، «قول» این جا مجاز است، جاری مجرای آن باشد که: إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ «۳»، و قوله للسموات و الارض: اثْتِيبَا طَوْعاً أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ «۴»، و قال الشاعر:

مهلا رویدا قد ملأت بطنی

امتلاً الحوض و قال قطنی

و در این مواضع بر حقیقت هیچ [قول نبود] «۵» و معنی او تشبیه است با آن کس که او زیر دستی را چیزی فرماید و او مسخر «۶» و فرمانبردار باشد.

وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا، و آن کافران به «۷» ابراهیم کیدی خواستند از احراق و اضرار، ما ایشان را اخسر «۸» و زیانکارتر کردیم.

وَنَجَّيْنَاهُ وَ لُوطًا، و برهانیدیم ابراهیم را و لوط را از دست و اذیت نمود. و لوط پسر برادر ابراهیم بود و به ابراهیم ایمان داشت، و هو لوط بن هاران بن تارخ، و هاران برادر ابراهیم بود، و برادر «۹» دگر بود ایشان را ناخور نام بود به نام بزرگ نام پدر بزرگ «۱۰»، ناخور پدر تارخ بود، و تارخ پدر این سه کس بود که گفتیم. و ساره دختر عمّ ابراهیم بود، او نیز ایمان داشت به ابراهیم، و در این وقت که برفت هم این زن و کودک «۱۱» به ابراهیم ایمان داشتند از آن جا برفتند. **إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ**، به آن

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آط: سرد.

(۲). لب، مش: بظاهر.

(۳). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۰.

(۴). سوره فصلت (۴۱) آیه ۱۱.

(۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، لب+ بود.

(۷). آط، آج، لب، آز، مش: با.

(۸). آج، لب: الاخسرون.

(۹). آج، لب: برادران.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بود به نام پدر پدر که.

(۱۱). همه نسخه بدلها: زنی و کودکی.

زمین که ما بر آن برکت کردیم برای جهانیان، یعنی زمین شام.

ابی گفت: شام را برای آن مبارک خواند که در جهان هیچ آبی خوشتر از آن نیست و آلا از زیر صخره بیت المقدس بیرون می‌آید. قتاده گفت: برای آن که دار الهجره انبیاست - علیه السلام - و هر چه از زمین بکاهد در شام فزایند، و هر چه از شام بکاهد در فلسطین فزایند. و گفتند: آن زمین حشر و نشر است، و عیسی - علیه السلام - که فرود آید آن جا فرود آید، و هلاک دجال آن جا باشد.

و ابو قلابه گفت که: رسول - علیه السلام - در خواب دید که فرشتگان قرآن بر گرفتند و به شام بنهادند. گفت: تأویل بر آن کردم که در آخر زمان چون ایمان ضعیف شود و فتنه‌ها بسیار شود، مسلمانان به «۱» بیت المقدس گریزند.

و در خبر است که: چون کعب الاحبار به شام منزل ساخت، عمر کس فرستاد و گفت: چرا با مدینه نیایی که مهاجر رسول است - علیه السلام؟ گفت: من در کتب اوایل خوانده‌ام [۳۹- ر] که «۲»: شام گنج خداست در زمین، و خدای را از بندگان آن جا گنجی است. سدّی گفت: ساره دختر پادشاهی بود، ابراهیم - علیه السلام - در مهاجر «۳» او از مصر به شام او را دید و به زنی کرد. محمد بن اسحاق گفت: ابراهیم - علیه السلام - از کوئی برفت و هجرت کرد به شام، و ساره با او بود و لوط، چنان که گفت: فَأَمَّنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي «۴» - الاية. از آن جا به حران آمد، مدّتی آن جا بود و از آن جا به مصر رفت «۵»، و آنکه از مصر به شام شد، به جایی فرود آمد که آن را سبع گویند از زمین فلسطین - و آن بیابانی است به شام، و لوط به زمین مؤتفکه فرود آمد، و از میان ابراهیم - علیه السلام - و لوط یک روزه راه بود، خدای تعالی لوط را به اهلاک «۶» شهر فرستاد. و عبد الله عباس گفت: مراد به زمین مبارک، مکه است آنکه که ابراهیم - علیه السلام - اسماعیل را آن جا برد، الا ترى الى قوله تعالى: لِلَّذِي بِنَكَّةٍ مُبَارَكًا «۷» ... و قول اول بهتر است.

(۱). همه نسخه بدلها: با.

(۲). آط، آج، لب + در.

(۳). آط: مهاجرت.

(۴). سوره عنكبوت (۲۹) آیه ۲۶.

(۵). همه نسخه بدلها: آمد.

(۶). کذا در اساس، همه نسخه بدلها: به اهل آن.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۶.

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً، و «۱» بدادیم او را، یعنی ابراهیم را اسحاق، و یَعْقُوبَ، و یعقوب بر سری. و یعقوب پسر اسحاق بود و پدر یوسف، و قوله: نَافِلَةً، ای زیاده، و برای آن زیاده خواند او را که فرزند زاده بود. مجاهد گفت: نَافِلَةً، ای عطاء. حسن و ضحاک گفتند: فضلاً. عبد الله عباس و ابی کعب و قتاده و ابن زید گفتند: ابراهیم از خدای فرزندی خواست، خدای تعالی او را اسحاق بداد و یعقوب بر سری، فرزند فرزند «۲» برای آن نافلة خواند آن را، و نماز نافلة را برای آن خوانند که زیاده بر فریضه است. و نفل، غنیمت باشد برای آن که زیادتی است که این امت را بود و دگر امتان را نبود. وَكُلُّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، و ما همه را صالح کردیم از ابراهیم و اسحاق و یعقوب، یعنی توفیق صلاح دادیم، ایشان را و الطاف کردیم با ایشان که عند آن اختیار صلاح کردند.

وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً، و ما این پیغامبران را امامان و مقتدایان کردیم. و «امام» فعال باشد به معنی مفعول، کالفرش بمعنی المفروش، یعنی مقتدی باشد و مؤتم.

يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا، به فرمان ما هدایت کنند خلقان را و دعوت کنند با راه راست، و بیان کننده هدی را و دین حق را. وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ، و افعال خیرات بر ایشان وحی کردیم از انواع عبادات از: نماز و زکات، و ایشان عابدان بودند و ما را پرستیدند.

وَلَوْطًا آتَيْنَاهُ، ای ایتینا لوطاً. آتَيْنَاهُ، منصوب است به فعلی مقدر که این فعل که در کلام است بر او دلیل می‌کند، و مثله: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ «۳»، ای قدرنا القمر قدرناه، و ما لوط را حکم دادیم یعنی نبوت، و علم دادیم یعنی علم شریعت. و گفتند به حکم قضا و فصل خواست بین المتحاکمین. وَ نَجَّيْنَاهُ، برهانیدیم او را از آن شهر که در او خیانت می‌کردند، و آن دیه را سدوم نام بود و عمل خبائث «۴» لوطه باشد که می‌کردندی «۵» از اسحق با «۶» بسیار منکرات دیگر «۷» می‌کردند. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوَاءً

(۱). همه نسخه بدلها + ما.

(۲). همه نسخه بدلها + را.

(۳). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

(۴). آج، لب: خبائث.

(۵). آط + و پیش ایشان کس نکرده بود، و نیز در مجلسها که بنسبتندی مناکر کردندی.

(۶). آب، آز، مش: یا.

(۷). آط + که.

ص: ۲۵۰

فَاسِقِينَ، ایشان مردمانی بد بودند و فاسق.

وَنُوحًا، [ای] «۱» و اذکر نوحا، و یاد کن ای محمد نوح را. إِذْ نَادَى، چون ندا کرد و خدای را خواند «۲» از پیش، یعنی از پیش ابراهیم و لوط. فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، اجابت کردیم دعا و ندای او را. فَجَعَلْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ، و او را و اهل او را آن غم عظیم برهانیدیم «۳» به بلای طوفان.

وَنَصْرَنَاهُ، و او را نصرت کردیم و یاری دادیم از آن «۴» که به آیات ما تکذیب کردند، و دروغ «۵» داشتند که رنجی و بلایی به او رسانند. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا سَوِيًّا، ایشان مردمانی بد بودند، ما همه را غرق کردیم به طوفان - چنان که قصه آن برفته است در سورت هود.

وَدَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ، و نیز یاد کن داود را و سلیمان را، إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ، سلیمان پسر داود بود، حکم کردند در کشتی و زرع، این قول قتاده و مره است. عبد الله مسعود گفت: رزی بود انگور بیاورده. إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ، چون به شب در او رفت گوسپندان قوم و تباه کرد آن را. و «نفس» آن باشد که گوسپند بی شبان در جایی چره «۶» کند بر سبیل افساد. زهری «۷» گفت: المهمل و النثر بالنهار و النفس بالليل. قتاده و زهری گفتند: دو مرد بنزدیک داود آمدند، یکی صاحب زرع بود و یکی صاحب گوسفند، به شب گوسفندان این مرد در [۳۹-پ] کشت «۸» افتاده بودند و تباهی کرده، او گفت: یا رسول الله! دوش گوسفندان این مرد زرع من تباه کرده است «۹». داود - علیه السلام - گفت: بدانی «۱۰» تا بهای زرع چند است و بهای گوسفند چند است؟ بدانستند راست بود. صاحب گوسفند را گفت: گوسفندان به او ده به عوض زرع. آن مرد گوسفند به او تسلیم کرد، چون باز گشتند سلیمان ایشان را دید، گفت: پدرم میان شما چه حکومت کرد؟ گفتند: چنین و چنین رفت. گفت:

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها + من قبل.

(۳). همه نسخه بدلها + یعنی.

(۴). آط + قوم.

(۵). همه نسخه بدلها: و به دروغ.

(۶). آج، لب: چرا.

(۷). آط، آب، آز، مش: ازهری.

(۸). همه نسخه بدلها + او.

(۹). همه نسخه بدلها: کرده‌اند.

(۱۰). آب، آز، مش: بدانید.

ص: ۲۵۱

اگر حکم من کردمی جز این کردمی. برفتند و داود را بگفتند. داود او را بخواند و گفت: چگونه حکم کردی اگر تو حاکم بودی؟ گفت: چگونه حکم کردی اگر تو حاکم بودی؟ گفت: گوسفند به صاحب زرع دادمی تا می‌داشتی و انتفاع می‌گرفتی به شیر و آنچه ایشان «۱» را باشد، و زرع به خداوند گوسفند دادمی تا بکشتی و عمارت می‌کردی تا به حدّ آن باز آمدی که بود اول بار که گوسفند بخورده بود، آنکه زرع با خداوند زرع دادمی و گوسفند با خداوند گوسفند، چه هر ضیعتی و اهلش، آن این را شاید و این آن را. داود گفت: نکو گفتی.

عبد الله مسعود و شریح و مقاتل گفتند: شبانی نماز دیگر «۲» به فنای «۳» رزی فرود آمد، به شب بخت گوسفندان او در رز این مرد رفتند و تباهی کردند. به روز دیگر پیش داود آمدند، داود حکم کرد که: گوسفندان به او ده، به او داد، چون باز گشتند سلیمان گفت: حکم چگونه کرد الی آخر القصّه.

زهري روایت کرد که: در عهد رسول - علیه السلام - شتری از آن براء بن عازب به شب در حایط بعضی انصار شد و تباهی کرد. پیش رسول رفتند، رسول - علیه السلام - این آیت بر خواند، آنکه حکم کرد بر براء بن عازب به آنچه شتر زیان کرده بود، و گفت: بر اصحاب ماشیه آن است که به شب مواشی خود نگاه دارند، و بر اصحاب زرع و حوایط آن که: به روز زرع «۴» خود نگاه دارند. و اصحاب اجتهاد به این آیت تمسک کردند در صحّت اجتهاد، و گفتند: سلیمان این حکم به اجتهاد کرد، و اگر اجتهاد روا نبود سلیمان حکم به اجتهاد نکردی. جواب از این آن است که گوئیم: مسلم نیست که سلیمان این حکم به اجتهاد کرد و نه داود، و هر یکی از ایشان حکم جز به وحی نکردند، چه هر دو پیغامبر بودند و هر دو را وحی آمدی. و اگر گویند که: سلیمان را وحی نیامده بود هنوز، طریقی نباشد به این و دلیلی نیاید بر این، مع هذا او را گوئیم: خلاف نیست که داود پیغامبر بود و وحی آمدی او را، و این حکم کرده بود، و هر اجتهادی که خلاف آن بود نقض آن کند، و نه همانا در

(۱). آط، آب، آز، مش: آن را، آج، لب: او را.

(۲). همه نسخه بدلها: دیگری.

(۳). آز: نباء، مش: به پای، چاپ مرحوم شعرانی (۸ / ۳۷): به کنار.

(۴). همه نسخه بدلها: زرع.

ص: ۲۵۲

اسلام کسی تواند گفتن که اجتهادی بود که نقض وحی «۱» کند، و عالم الغیب است و عالم به مصالح خلق، و مع هذا آن مجتهد مصیب بود و اجتهاد ایجاب علم نکند به اتفاق، جز اقتضای ظن نکند، و الظن یخطی و یصیب.

دگر آن که خدای تعالی گفت: فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ، ما سلیمان را اعلام کردیم، و اعلام خدای تعالی پیغامبران را جز به وحی نباشد، پس اگر گوید «۲»: مراد الهام است و القاء فی القلب است، گوئیم: اجتهاد این کس که چنین بود روا دارم «۳»، چه به این نص که: فَفَهَّمْنَاهَا، ایمن باشم «۴» از خطا، فرقی نباشد، میان این و میان وحی و نص. دگر آن که: اگر موکول بودندی هر دو به اجتهاد خود، وحی به چه کار بایستی! بلکه لغو بودی، و چون هر یکی از ایشان آنچه اجتهاد ایشان به آن ادا کردی صواب بودی و تکلیف او آن بودی فایده نبودی در وحی. اما آنچه ایشان کردند، هر دو صواب بود از آن جا که هر دو به وحی و اعلام خدای بود، و در معنی تفاوتی نبودی برای آن که چون داود - علیه السلام - به قیمت زرع گوسفند به او داد بعد الاحتیاط صواب کرد، چه غرامت «۵» بر صاحب گوسفند لازم بود، و آنچه سلیمان کرد هم صواب بود از آن جا که زرع و گوسفندان غرض «۶» هر دو انتفاع باشد. چون مدّت فساد زرع، گوسفند و منافعش در دست صاحب زرع خواست بودن تا زرع با صلاح شدن همان غرض حاصل باشد، و آن بمنزلت آن باشد که کسی متاعی از آن کسی تلف کند به حاکم روند، حاکم حکم کند به دیناری در غرامت آن متلف، حاکمی دیگر حکم کند به ده درم «۷»، قیمت ده درم دیناری باشد، تناقضی نباشد میان این هر دو حکم و اگر چه به صورت مختلف اند. این جواب آن کس است که گوید: نه حکم ایشان متناقض بود! باید تا «۸» یکی خطا باشد «۹».

جواب دیگر از او آن است که: آنچه داود کرد در شرع او حکمی بود [۴۰- ر]

(۱). همه نسخه بدلها + خدای.

(۲). همه نسخه بدلها: گویند.

(۳). آج، لب: داریم.

(۴). آج، لب: باشیم.

(۵). آط، آج، لب: چه قیمت، آب، آز، مش: چه قیمت غرامت.

(۶). همه نسخه بدلها + از.

(۷-۹). همه نسخه بدلها + و.

(۸). همه نسخه بدلها: که.

ص: ۲۵۳

درست، جز که خدای تعالی منسوخ کرد و نسخ آن اعلام کرد سلیمان را، و حکم ناسخ او را معلوم بکرد و این ممتنع نباشد.

جواب دیگر از او آن است که، در اخبار آوردند «۱» که: داود را - علیه السلام - چند پسر بود. او خواست تا بداند که کیست که خلافت و نیابت او را شاید که به جای او باشد «۲»، از خدای درخواست تا باز نماید او را، خدای تعالی او را این طریق «۳» اعلام کرد. وَ كَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا و ما هر یکی را از داود و سلیمان حکمی دادیم، یعنی حکمتی و علمی دادیم. وَ سَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ، و کوهها را مسخر داود کردیم تا با او تسبیح می‌کرد. وَ الطَّيْرَ، ای و سخرنا الطیر ایضا، و نیز مرغان را.

و هب گفت: داود - علیه السلام - در بیابان می‌رفت و تسبیح می‌کردی، کوهها و مرغان همچنان با او تسبیح می‌کردند «۴». وَ كُنَّا فَاعِلِينَ، و ما بودیم که فاعل این بودیم، یعنی مظهر این معجزات بر دست او.

وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ، و بیاموختیم او را کردن درع و زره برای شما. و «لبوس»، نزدیک عرب همه سلاح باشد، قال الشاعر:

روق «۶» بجبهة ذی نجاج مجفل

و معی «۵» لبوس لللبس كانه

یصف رمحا.

و خدای تعالی این جا درع خواست، و هی فعول به معنی مفعول، کالرکوب و الحلوب.

قتاده گفت: اوّل کس که درع کرد داود بود و پیش از او درع نکرده بودند، و آنما صفایح آهن بود، داود - علیه السلام - به حلقه‌ها کرد و درهم فگند به آسانی، از آن جا که خدای تعالی آهن بر دست او نرم کرده بود و او را به آتش حاجت نبود. قوله: لِتُحْصِنَكُمْ، عاصم خواند به روایت أبو بکر و یعقوب به روایت رویس:

لنحصنکم، بالتون، اعتبارا بقوله: وَ سَخَرْنَا مَعَ دَاوُدَ، و علمناه. و ابو جعفر و ابن عامر

(۱). آج، لب: آورده‌اند.

(۲). آط، آب، آز، مش: بایستد.

(۳). همه نسخه بدلها: به این طریق او را.

(۴). همه نسخه بدلها+ که او.

(۵). اساس و دیگر نسخه بدلها: معنی، به قیاس با منابع شعر و لغت و نسخه چاپی، تصحیح شد.

(۶). آط، آب، آج، لب، مش: ورق.

ص: ۲۵۴

و حفص و روح خواندند: **لِتُحْصِنُكُمْ**، بالتاء ردًا الى «الصنعة»، او ردًا الى «الدرع»، برای آن که درع آهن مؤنث است، و درع المرأة «۱» لقمیصها «۲» مذکر است، و باقی قرآء به «یا» خواندند ردًا الى «اللُبوس» او الى الله تعالى، تا نگاه دارد شما را از سختی کارزار و آفت «۳». و البأس و البؤس، شدّة الحرب، کانه قال: صنعة لبوس لیوم بؤس، او صنعة لباس «۴» لیوم بأس. **فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ**، شما شاکر نعمت او هستی یا نه؟

و **لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً**، ای و سَخَرْنَا لِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ، و مسخر بکردیم برای سلیمان باد سخت را. و **عَاصِفَةً**، نصب بر حال است از مفعول. **تَجْرِي بِأَمْرِهِ**، تا به فرمان او می‌رفتی تا به آن زمین که ما بر او برکت کردیم از شام و بیت المقدس.

مفسران گفتند: سلیمان را- علیه السلام- بساطی بود چهار فرسنگ در چهار فرسنگ به طول و عرض، چون به سفری خواستی رفتن یا غزوی، ساز و لشکر را بر آن بساط نشانیدی، و باد «۵» عاصف را فرمودی تا بساط بر گرتی و در هوا بردی، آنکه باد نرم را فرمودی تا براندی به آن جا که او خواستی، بامداد یک ماهه راه ببردی و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی.

وهب گفت: ما را حکایت کردند که، به ناحیه بغداد نوشته‌ای دیدند که بعضی اصحابان سلیمان نوشته بودند، اما از انس و اما از جن «۶»: نحن نزلناه و ما بنیناه، و مینیا «۷» وجدناه و غدونا من اصطرخ قلناه «۸» و نحن راتحون «۹» منه ان شاء الله فبایتون «۱۰» الشّام، ما فرود آمدیم این جا و نه ما بنا کردیم این جای را و بنا کرده یافتیم، بامداد از اصطرخ پارس آمدیم و این جا قیلوله کردیم و نماز شام به شام باشیم- ان شاء الله تعالی.

(۱). آج، لب: المرء.

(۲). آط، آج، لب، مش: بقميصها.

(۳). همه نسخه بدلها + او.

(۴). اساس: باس، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: بادی.

(۶). همه نسخه بدلها + که.

(۷). آط، آج، لب، مش: مبینا.

(۸). آط: فقلناه، آب، آز، مش: فقلیناه.

(۹). همه نسخه بدلها: الرأحون.

(۱۰). اساس: قانون، آب، آز: فباتون، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد. نیز با توجه به معنی جمله و برخی منابع دیگر «قائلون» هم مناسب می‌نماید.

ص: ۲۵۵

وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ، و ما به همه چیز «۱» عالم‌ایم و دانا.

وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ، یعنی و سخرنا من الشیاطین جماعة یغوصون له، و نیز مسخر بکردیم برای او جماعتی را از دیوان که برای او غواصی کردند و از دریا جواهر برآوردندی. وَ يَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ، و برای او کارهای دیگر کردند جز «۲» آن از محاریب و تمائیل که در سورت سبا گفت. وَ كُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ، و «۳» ایشان را نگاهدار بودیم تا از فرمان او برون نیامدندی «۴».

[سوره الأنبياء (۲۱): آیات ۸۳ تا ۱۱۲]

وَ أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (۸۳) فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَ ذَكَرَى لِلْعَابِدِينَ (۸۴) وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِدْرِيسَ وَ ذَا الْكُفْلِ كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ (۸۵) وَ أَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ

مِنَ الصَّالِحِينَ (۸۶) وَ ذَا التُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ
مِنَ الظَّالِمِينَ (۸۷)

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّيْنَاهُ مِنَ الغَمِّ وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ (۸۸) وَ زَكَرِيَّا إِذْ نَادَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ (۸۹)
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى وَ أَوَّلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَ يَدْعُونَنا رَغَبًا وَ رَهَبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
(۹۰) وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَ جَعَلْنَاهَا وَ ابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ (۹۱) إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ
فَاعْبُدُونِ (۹۲)

وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ (۹۳) فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعِيدِهِ وَ إِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (۹۴) وَ
حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ (۹۵) حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ يَا جُوجُ وَ مَا جُوجُ وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حُدُبٍ يَنْسِلُونَ (۹۶) وَ اقْتَرَبَ
الْوَعْدَ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ (۹۷)

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ (۹۸) لَوْ كَانَ هُوَآءِ آلِهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ (۹۹) لَهُمْ
فِيهَا زَوْجٌ وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ (۱۰۰) إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ (۱۰۱) لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَ هُمْ
فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ (۱۰۲)

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۱۰۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا
بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نَعِيدُهُ وَ عُدَّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ (۱۰۴) وَ لَقَدْ كُنَّا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ
(۱۰۵) إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ (۱۰۶) وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (۱۰۷)

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّما إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۰۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ وَ إِنْ أَدْرِي أ قَرِيبٌ أَمْ بَعِيدٌ
مَا تُوعَدُونَ (۱۰۹) إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَ يَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ (۱۱۰) وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (۱۱۱) قَالَ
رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ (۱۱۲)

[ترجمه]

و ایوب چون بخواند خدایش را که به من رسید سختی و تو بخشاینده تر از بخشایندگانی [۴۰-پ].

اجابت کردیم او را، برداشتیم «۵» آنچه با او بود از سختی و بدادیم او را اهلش و مانند ایشان با آن بخشایشی از نزدیک ما و
یاد کردی برای خدای پرستان.

و اسماعیل و ادریس و ذو الکفل همه از صابران بودند.

و در آوردیم ایشان را در رحمت ما «۶» که ایشان از نیکان بودند.

و خداوند ماهی «۷» چون برفت خشم گرفته گمان برد که ما تنگ نکنیم «۸» بر او، ندا کرد در تاریکیها که نیست خدای مگر تو، پاکی تو من بودم از بیدادگران.

[۴۱-ر]

اجابت

(۱). همه نسخه بدلها: چیزی.

(۲). آط، آب، آز: مش + از.

(۳). همه نسخه بدلها + ما.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آج + قوله تعالی.

(۵). آط، لب: برگشادیم.

(۶). آط، آب، آج، لب: خود.

(۷). آط، لب: و ذو النون یعنی خداوند ماهی.

(۸). آط، آب، آج، لب: تنگ نگیریم.

ص: ۲۵۶

کردیم او را و برهانیدیم او را از غم و همچنین برهانیم مؤمنان را.

و زکریا چون ندا کرد خدای خویش را «۱»، خدای من! رها مکن مرا تنها و تو بهترین وارثانی.

اجابت کردیم او را و بدادیم او را یحیی و نیک کردیم او را اهلش را «۲» که ایشان به شتاب دوییدی «۳» در خیرها، و بخواندندی «۴» ما را به رغبت و ترس، و بودند ما را تضرع کننده.

و آن «۵» که نگاه داشت اندام خود را، در دمیدیم ما در او از روح ما و کردیم او را و پسر او را علامتی برای جهانیان.

این امت شما یک امت اند، و من خدای شما مرا پرستی.

بیریدند کارشان میان ایشان، همه با ما آیند. [۴۱-پ] «۶»

و هر که کند «۷» از نیکها و او مؤمن بود کفرانی نباشد سعی او را، و ما برای او بنویسیم.

و حرام است بر شهری که ما هلاک کردیم آن را که ایشان باز نیایند.

تا بگشایند یا جوج و مأجوج را، و ایشان از هر بلندی فرو «۸» می آیند.

(۱). آب+ که ای.

(۲). آط، آب، آج، لب: جفت او.

(۳). آط: ایشان بود می شتافتند، آب، آج، لب: ایشان بودند که می شتافتند.

(۴). آب: می خواندندی.

(۵). آط، آب، آج، لب+ زن.

(۶). اساس: و من، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلهای، با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۷). آط، آج، لب: عملی، آب: کاری.

(۸). آب، آج، لب: فرود.

ص: ۲۵۷

بنزدیک «۱» آمد وعده درست که «۲» بنگری متحیر باشد چشمهای آنان که کافر شدند «۳»، ای وای! ما بودیم در غفلت از این، بل بودیم ما ستمکاره.

شما و آنچه می پرستی از دون «۴» خدای هیزم «۵» دوزخی، شما به آن جا فرو شوی.

[۴۲-ر]

اگر بودند اینان خدایان نه فرو شدند «۶» به آن جا، و همه در او جاودانه باشند.

ایشان را در آن جا ناله‌ای باشد و ایشان در آن جا نشوند.

آنان که سابق شد «۷» ایشان «۸» را از ما نیکوتر ایشان از آن دور کرده باشند.

نشنوند آواز آن، و ایشان در آنچه خواهد نفسهای ایشان جاودان باشند.

دلنگ نکند ایشان را ترس مهتر، و به استقبال ایشان آیند فرشتگان «۹»، این آن روز شماسست که شما را وعده دادند.

آن روز که در نوردیم آسمان را چون سجل «۱۰» برای نوشتن چنان که ابتدا کردیم اول آفرینش باز آریم «۱۱» او را، وعده است «۱۲» بر ما، که بخواهیم کردن.

[۴۲- پ] «۱۳»

(۱). آط، آب، آج، لب: و نزدیک.

(۲). آط، آب، آج، لب: چون آن.

(۳). آب+ که.

(۴). آط، آب، آج، لب: فرود.

(۵). آط، آج، لب: همیشه.

(۶). آط، آب، آج، لب: نرسیدندی.

(۷). آط، باشند، آب، آج، لب: باشد.

(۸). آج، لب: مر ایشان.

(۹). آب: فرشتهها/ فرشتهها.

(۱۰). آج، لب: را در نوردیدن طومار برای مکتوبات.

(۱۱). اساس: دادیم، به قیاس با نسخه آط و معنی آیه تصحیح شد.

(۱۲). آج، لب: وعدهای است واجب.

(۱۳). اساس: از این جا به بعد، افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

بنوشتیم ما در زبور از پس ذکر که زمین به میراث گیرند بندگان نیکان.

«۱»

در این رسیدنی هست گروهی پرستندگان را.

و نفرستادیم تو را مگر رحمتی برای جهانیان.

بگو که وحی می‌کنند [به من] «۲» که خدای شما یک خداست، هستی «۳» مسلمان!

اگر بر گردند بگو آگاه کردم [شما را] «۴» بر راستی و اگر ندانم من که نزدیک است یا دور آنچه وعده می‌کنند شما [را] «۵».

او داند آشکارا از سخن، و داند آنچه پنهان می‌داری.

و ندانم «۶» و اگر آن آزمایشی است «۷» شما را و برخورداری تا به وقتی.

«۸»

گفت «۹» خدای من حکم کن بر راستی و خدای ما بخشاینده یاری خواسته است بر آنچه شما وصف می‌کنی.

قوله تعالی: **وَ اَيُّوبَ إِذْ نَادَى**، حق تعالی عطف کرد این آیت را بر آیهایی که پیش از این است، گفت: **وَ اَيُّوبَ، التَّقْدِيرُ** و اذکر ایوب، و یاد کن ایوب را. **إِذْ نَادَى**، چون ندا کرد و بخواند خدای خود را، و در آن ندا گفت: **مَسْنِي الضُّرُّ**، به من

(۱). آب + بدرستی که.

(۲-۴-۵). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۳). آج، لب: هیچ نیستید.

(۴). آج، لب: ندانیم.

(۷). آب، شاید که آن را آزمایشی باشد.

(۸). آط و دیگر نسخه بدلها: قل، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۹). آط، و دیگر نسخه بدلها: بگو، به قیاس با معنی کلمه از قرآن مجید، تصحیح شد.

ص: ۲۵۹

رسید بیماری و محنت و تو خدای بخشاینده‌تر از همه بخشاینده‌گانی.

بدان که: قصاص از وهب و کعب و جز ایشان «۱» چندانی محال و حشو و ترهات و ناشایست در قصه ایوب گفته‌اند از آنچه عقلا منکر باشد آن را، و اضافه کرده بسیار فواحش در آن باب با خدای تعالی و با ایوب، و ما این کتاب را صیانت کردیم از امثال آن احادیث، آنچه از آن حدیثها مستنکر نیست و مخالف ادله عقول و مناقض آنچه در اصول به ادله نا محتمل به تأویل درست شده است طرفی بگوییم.

وهب منبه «۲» گفت که: ایوب - علیه السلام - مردی بود از اهل روم و هو ایوب بن أموص بن رارخ «۳» بن روم بن عیص بن اسحق بن ابراهیم، و مادر او از فرزندان لوط بود، و خدای تعالی او را برگزید و پیغامبری داد و مال بسیار داد او را چندان که سواد شام جبل و سهل او را بود، و او را در آن جا انواع مال بود از: گاو و گوسپند و اشتر، و او توانگرتر «۴» اهل روزگار بود، و پانصد جفت گاو پرزا «۵» داشت که به او کشت کردند.

با هر جفتی گاو بنده‌ای بود مملوک از آن او، هر بنده «۶» با زن و فرزند و مال و تجمل و هم چندان که گاو ورز او «۷» بود او را، او را گاوان ماده بودند هر یکی سه و چهار بچه داشت، و او زنی داشت نام او رحمت، و از آن فرزندان داشت. گفتند: هفت پسر داشت و هفت دختر، و گفتند: سه پسر داشت و چهار دختر، و مردی بود با جمال و نیکوروی و خوش خوی و پرهیزگار، و بسیار خیر و مشفق بر خلقان خدای و نکوکار با درویشان، و میهمان «۸» دار، و خویشتن «۹» و مال خود چون وقف کرده بر یتیمان و درویشان و ابناء السبیل و شاکر نعمت او را و مؤدی حق او «۱۰». ابلیس - علیه اللعنه - در کار او عاجز و حیران، چندان که خواست که او را وسوسه‌ای کند و بهری از وظایف عبادت او بر او تباه کند نتوانست، گفت: بار خدایا! امروز تو را در زمین بنده‌ای نیست عابدتر و شاکر [تر] «۱۱» از ایوب، و همانا این شکر و عبادت او از آن است که تو او

(۱). آط + نه، که چون زاید می‌نمود حذف شد.

(۲). آز: وهب بن منبه.

(۳). مش: رارخ.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: توانگر.

(۵). کذا در اساس با سه نقطه.

(۶). آج: بنده.

(۷). آج، لب: ورزا، مش: برز او.

(۸). آب، آج، لب، آز، مش: مهمان.

(۹). آج، لب: خویشتن دار.

(۱۰). آج، لب: مردی حق گو.

(۱۱). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

ص: ۲۶۰

را مال و فرزندان «۱» داده‌ای، گمان من چنان است که اگر او را امتحان کنی و این مال از او بستانی و فرزندان، او صبر نکند و کفران آرد به تو. حق تعالی گفت: او بنده‌ای نیک است مرا «۲» در سرّاء و ضراء، و اگر جمله نعمت او به محنت بدل کنم هیچ کفران نکند در من.

و هب گفت، عند آن حال ابلیس گفت: بار خدایا! مرا مسلط کن بر مال او.

گفت: برو که تو را مسلط کردم. او برفت و مالهای او همه هلاک کرد، او در شکر بیفزود. آنگه گفت: بر فرزندان او مرا مسلط کن، گفت: کردم. گفت: مرا بر تن او مسلط کن، گفت: کردم، آلا بر دل و زبانش، در اباطیلی و ترهاتی بسیار، و هیچ روا نباشد که خدای تعالی ابلیس را بر انبیاء و اولیا مسلط کند.

و آنگه در بیماری او بسیاری شنایع روایت کردند «۳» از آن که: هفت سال بر کناسه‌ای از کناسات بنی اسرائیل افکنده بود، و کرم در اندام افتاده، و هیچ کس نتوانستی که آن جا بگذشتی از بوی او، و این در حق پیغامبران آن کس روا دارد که قدر ایشان نداند، و ما بیان کردیم که: بر پیغامبران هیچ چیز از منفّرات روا نباشد، نه از قبل خدای و نه از قبل ایشان، برای آن که مؤدّی بود با نقض غرض قدیم تعالی، و او از این منزّه است.

اما سختی بیماری و تزاید آلام و تکائف امراض روا داریم که خدای تعالی کند پیغامبران را بر سبیل امتحان، برای لطف و اعتبار، و در برابر آن اعواض عظیم باشد موقّی بر آن مادام تا بیماری نبود منفرّ که نفرت آرد مردم را از ایشان از برص و جذام و جنون و قروح منفرّ و احوالی که آن را قبح منظری باشد و رایحتی کریهه، و چیزی مستبشع «۴» باشد. اما آن که

خدای تعالی مال ایوب ببرد و فرزندان او را باز ستاند و او را انواع بیماری دهد نامنقر، این همه روا داریم اما نه به دعای ابلیس و اسعاف و تسلیط او بر آن.

آنچه روایت کردند از مخاصمت او با خدای تعالی، هم آن کس روا دارد که او پیغامبران را شناسد و نداند که بر ایشان چه روا باشد و چه نباشد.

(۱). آب، آز، مش + و اسباب.

(۲). آج، لب: بنده‌ای است مرا نیک.

(۳). آز: کردن.

(۴). آج، لب: مستشع.

ص: ۲۶۱

و در مدّت بیماری او خلاف کردند، وهب گفت: سه سال بود بیشترنه. و کعب گفت: هژده سال بود. و عبد الله عباس و مجاهد و بیشتر مفسران گفتند: هفت سال بود.

و در خبر است که: در مدّت پیغامبری او سه کس به او ایمان آوردند، مردی از اهل یمن، او را یفن «۱» گفتند: و دو مرد از ولایت او: یکی را بلدد «۲» نام بود، و یکی را صافر «۳»، اینان هر وقت آمدندی و او را پیرسیدندی. و از ایشان دو کهل بودند و یکی برنا، روزی به پرسیدن او در آمدندی، او را رنجور یافتندی، با یک دیگر گفتند: همانا گناهی کرده است که خدای بر او رحمت نمی‌کند! این جوان با ایشان خصومت کرد و گفت: نمی‌دانی که ایوب پیغامبر خداست و گزیده او از خلقانش، و گمان می‌بری «۴» که این رنج که او را هست عقوبت گناهی است که او کرده است، نمی‌دانی «۵» که خدای تعالی دوستان خود را امتحان کند و ایشان را بیماری دهد تا صبر ایشان هم به مردمان نماید. و خدای تعالی ایوب را امتحان کرد به هر دو حال: هم به محنت هم به نعمت، در نعمت شاکر یافت او را و در محنت صابر. از این که گفتی توبه کنی، ایشان گفتند: راست گفتی و نیکو گفتی، و آن را که خدای حکمت دهد، نه به سنّ و پیری و تجربه باشد، و این فضلی بود از خدای تعالی، و ما توبه کردیم از این که گفتیم. و گفته‌اند «۶»: این سخن به حضرت ایوب گفتند، و ایوب از این دل‌تنگ شد، و آن جوان ایشان را جواب داد و ملامت کرد. ایوب - علیه السلام - گفت: مرا می‌گویی که گناهی کرده‌ام، که این عقوبت آن است. بار خدایا! اگر دانی «۷» که من هیچ شب روا نداشتم که از طعام سیر شوم، و در علم و ظنّ من گرسنه‌ای بود «۸» و در پیرامن من «۹» طعام به او دادم، و اگر دانی که هرگز پیراهنی نپوشیدم «۱۰» و من برهنه‌ای «۱۱» شناختم الا و اول او را باز پوشیدم، مرا در این تصدیق کن.

(۱). آب، آذ، ایفن، مش: ایقن.

(۲). لب: بلدو.

(۳). آج، لب: صافه.

(۴). آب، آج، آذ، مش: می برید.

(۵). آب، آج، لب، آذ، مش: نمی دانید.

(۶). آب، آذ، مش + که.

(۷). آب، آذ، مش: می دانی.

(۸). آب، آذ: بودی.

(۹). آج، لب + آلا که.

(۱۰). آب، آذ، مش: پوشیدم، آج، لب: بیوشیده.

(۱۱). آب، آذ، مش + را.

ص: ۲۶۲

عند حال جبریل آمد که مدّت محنت به سر آمد، دعا کن تا خدای شفا دهد، او دعا کرد: رَبِّ اَنِّیْ مَسَّیَ الضُّرُّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ.

و در خبر می آید که: در مدّت بیماری او از اقطار زمین بیماران و اصحاب امراض و بلا یا می آمدند و از او دعا می خواستند، او دعا می کرد و خدای تعالی به دعای او ایشان را شفا می داد، و او را گفتند: چرا خود را دعا نمی کنی؟ گفت: شرم دارم از خدای تعالی که هشتاد سال در نعمت و عافیت او بودم، اکنون به روز «۱» چند «۲» که مرا ابتلا کرد، از او عافیت خواهم تا چندان که در نعمت بوده ام در محنت بیاشم دعا نکنم، جز که او فرماید مرا که دعا کن.

أنس مالک روایت کرد از رسول - علیه السّلام - که او گفت: خدای تعالی ایوب را ابتلا کرد به بیماری سخت تا هجده «۳» سال در آن بماند. مردم را از او ملال آمد و او را ترک کردن «۴»، مگر دو مرد از اصحاب او یک روز گفتند: یا نبیّ الله! مگر تو را خطایی رفته است که به این محنت گرفتار شده ای؟ گفت: نمی دانم تا من چه خطا کرده ام! جز آن است که سیرت من آن

بود «۵»، که چون بگذشتی دو مرد با یکدیگر خصومت می‌کردندی، یکی در میانه ضجارت و خصومت سوگند خوردی، من بیامدمی و کفّارت سوگند او بکردمی، گفتمی نباید که آن سوگند در ضجارت «۶» دروغ خورده باشد، و از آن دل‌تنگ شد.

و ایوب - علیه السلام - چون به قضای حاجت برخاستی «۷»، اهل او دست او گرفتند تا به جای خود رسیدی، آنکه او را رها کردی و با جای خود آمدی. چون او «۸» فارغ شدی آواز دادی او را تا بیامدی و او را دست گرفتی و با جای بردی. یک روز بر عادت او را ببرد و بازگشت و بنشست منتظر آن که او را «۹» آواز دهد، خدای تعالی هم

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: به روزی.

(۲). لب: چندی.

(۳). آج، لب، مش: هژده.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: کردند.

(۵). آب، آز، مش: بودی.

(۶). آج، لب: ضجاره / ضجاره‌ای.

(۷). همه نسخه بدلها: خواستی.

(۸). مش: چون از قضای حاجت.

(۹). لب + خود، مش + خودش.

ص: ۲۶۳

در آن جای به ایوب وحی کرد: اَرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسِلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ «۱»، او پای بر زمین زد، چشمه آب پدید آمد، از آن آب باز خورد، رنجی که او را بود اندرونی «۲» زایل شد، و در آن آب غسل کرد همه رنجهای که او را بود بیرونی زایل شد، و او را قوت و جمال و رنگ روی باز آمد نکوتر از آن که بود.

و ایوب - علیه السلام - هم آن جا بر تلی رفت بلند و بنشست، چون دیر شد زن دل مشغول شد، برخاست تا بنگرد تا حال ایوب چیست! او را بر جای خود ندید. از بالای آن پشته نگاه کرد، مردی را دید که او را باز نشناخت، گفت: که را می‌جویی؟

گفت: این مرد بیمار مبتلا را. گفت: او چه باشد از تو؟ گفت: شوهر من است.

گفت: اگر ببینی او را شناسی؟ گفت: چگونه نشناسم او را! و سالهاست تا که با اوام «۳». گفت: من اویم «۴»، خدای تعالی منت نهاد بر من و رنج از من برداشت، و گفت: ایوب را- علیه السّلام- دو انبار بود، یکی را جودر «۵» بودی و یکی را گندم «۶».

خدای تعالی فرمان داد تا ابری برآمد و بر آن انبارهای او زر و درم بیارید، یکی پر از زر شد و یکی پر از درم، چنان که مملو شد و از او به در ریخت.

حسن بصری گفت: خدای تعالی ایوب را امتحان کرد به انواع بیماری، و بیماری بر او دراز شد و خویشان و دوستان را از او ملال آمد، و همه او را رها کردند مگر رحمت که اهل او بود، و او خدمتی و مراعاتی کردی او را و طعامی و شرابی آوردی «۷» بنزدیک او. و ایوب- علیه السّلام- هر چه «۸» رنجش «۹» سخت تر بود، شکرش بیشتر بود، یک ساعت خالی نبود از ذکر خدای تعالی. ابلیس فریاد کرد و استغاثت نمود، به اصحاب و اتباع خود گفت: من در کار ایوب عاجز شدم که هر گه محنت بر او سخت تر است، او خدای را شاکرتر است. ما نماند او را و فرزندان نماندند، و هر چه روز است «۱۰» رنج او زیادت است و بیماری او سخت تر است، و شکر

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۴۲.

(۲). آج، لب: بدرونی.

(۳). آب، آز، مش: با اویم.

(۴). آز+ گفت ایوب.

(۵). آج، لب+ او.

(۶). مش: در یکی جو بود و در یکی گندم.

(۷). مش+ او را.

(۸). آج، لب، مش: چند.

(۹). مش+ بیشتر.

(۱۰). مش، و هر روز که هست.

او خدای را بیشتر است. مرا چاره‌ای بیاموزی که من در کار او چه حیلت سازم! ایشان گفتند: ما اتباع توایم، و چاره از تو می‌آموزیم، و لکن انواع مکر و حیل کجاست که به او عالمان را از راه ببردی و پدر همه خلقتان را که آدم بود، از کجا تو را بر او ظفر بود؟ گفت: از جهت زن او. گفتند: حدیث ایوب هم از این جا بر دست گیر. گفت: رای این است که شما دیدی. آنکه بیامد و رحمت را یافت که برای ایوب چیزی می‌ساخت، او را گفت: یا امة الله! شوهرت کجاست؟ گفت: به فلان جای بیمار و رنجور، و مدتهاست که چند گونه بیماری بر او مستولی شده است، و هیچ در او اثر بهی نیست. چون او را جزوع یافت طمع کرد که او را بفریبد، گفت: یا عجبا! تو را یاد نمی‌آید از مال و از جمال او و از فرزندان او که در روزگار او کس را چنان نبود «۱»؟ امروز همه رفت و هر چه روز است کار او «۲» بتر است، و نیز هرگز کار او به قاعده نشود، و از این معنی یاد او می‌داد تا او بگریست و فریاد کرد.

آنکه گفت: من دواى او دانم، اگر از من نصیحت بشنود. گفت: و آن چیست؟

گفت: این که او گوسپندی از من بستاند و به نام من قربان کند تا خدای او را عافیت دهد که این مجرب است. او آن گوسپند از او بستد و بیامد و ایوب را گفت: یا نبی الله! تا چند از این رنج و محنت و بینوایی! مردی طیب آمد و مرا چیزی آموخت و نصیحتی کرد- و آن قصه به او بگفت- اکنون این گوسپند به نام او قربانی کن، که او گفت که: شفاست تو را در این. ایوب او را گفت: ای کم خرد! ندانی آن که بود؟

آن دشمن خدای بود ابلیس، می‌خواست تا من برای او قربان کنم و او تو را بر جزع حمل کند و روزگار گذشته یاد «۳» تو داد و تو قبول کردی، اندیشه نکنی که ما را آن که داد! گفت: خدای گفت: هم خدای عوض دهد و تواند داد.

وهب گفت: چون مدت محنت ایوب به سر آمد و ابلیس از کار او عاجز شد، یک روز بیامد بر صورت مردی با جمال و هیبت و زی پادشاهان بر اسپى نکو نشسته، پیش رحمت آمد و او را گفت: حال شوهرت ایوب چگونه است؟ گفت:

بغايت رنجورى و بیماری است. گفت: مرا شناسی؟ گفت: نه. گفت: من خدای

(۱). مش: کس را نه چنین مال و نه جمال بود.

(۲). آج، لب: و هر چند روزگار او.

(۳). مش: به یاد.

زمینم، و این هر چه به او هست از بیماری و رنج و تلف مال و فرزندان، همه من کردم از آن که مرا رها کرده است و بر عبادت خدای آسمان اقبال کرده است. اگر تو مرا یک بار سجده کنی، من آن همه رنجها از او بردارم و مال و فرزندان به او دهم. او گفت: تا من ایوب را نگویم هیچ کار نکنم. گفت: اگر این نکنی، ایوب را بگو تا یک بار که طعام خورد، بسم الله نگوید به اول، و به آخر الحمد لله، تا من از او خشنود شوم و او را شفا دهم و مال و فرزندان با او دهم. او گفت: تا من ایوب را نگویم، هیچ کار نکنم.

او بیامد و ایوب را خبر داد به هر چه رفته بود. ایوب - علیه السلام - بر او خشم گرفت و گفت: امروز همه روز برفته «۱» و با دشمن خدای - ابلیس در مناظره رفته و گوش [با] «۲» حدیث محال او کرده، و الله که اگر خدای مرا شفا دهد من تو را صد چوب بزنم! از پیش من برو، و او را براند. چون او برفت، ایوب - علیه السلام - تنها ماند و بنزدیک او هیچ طعامی و شرابی و مونسى نبود. روی بر زمین نهاد و می گفت: ربّ [اَنّى] «۳» مَسْنَى الضُّرِّ وَ اَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، چند بار باز گفت. آواز دادند او را که:

سر بر دار که خدای دعای تو اجابت کرد و پای در زمین زن: او پای در زمین زد، در زیر قدم «۴» او چشمه‌ای آب عذب روان شد «۵». از آن جا غسل کرد، هیچ رنجی بر اندام او نماند. پای دیگر در زمین زد، چشمه‌ای دگر «۶» پیدا شد، از آن جا باز خورد، هر رنج و درد که در اندرون او بود خدای زایل کرد و جمال و جوانی به او داد، و جبریل «۷» حله آورد از بهشت و در او پوشید «۸»، او بنگرید در آن جای که او بود هر مالی و ملکی که او را بود، خدای تعالی مضاعف کرده بود، و ابری بر آمد و ملخ زرّین بر او «۹» بیارید.

و در حدیث چنین آمده که: آبی که از سینه او فرود ریخت «۱۰» در وقت غسل

(۱). آب، آز: برفته‌ای، آج، لب: رفته.

(۲-۳). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۴). آج، لب: پای.

(۵). مش: پیدا شد.

(۶). آب، آز+ آب، مش+ از آب.

(۷). آب، آز، مش+ بیامد و.

(۸). آب، آز، مش: پوشانید.

(۹). آج، لب: به او.

(۱۰). آب، آج، لب، آز، مش: فرو ریخت.

ص: ۲۶۶

کردن، هر قطره‌ای ملخی زرین شد، و او آن را به دست جمع می‌کرد. خدای تعالی وحی کرد به که: یا ایوب! نه من تو را غنی کردم! گفت: بلی، یا سیدی و مولای! و لکن این برکت تو است و کرامت تو، که باشد که از او سیر شود! آنگه از آن جای برخاست و بر بلندی شد و بنشست، و او با جمالترا اهل روزگار و قویتر «۱» ایشان بود، چون اهل او - رحمت - از پیش او برفت ساعتی، آنگه اندیشه کرد و گفت: اگر چه مرا براند و دور کرد، مرا شرط نباشد او را رها کردن که او را در جهان کس نیست که مراعات «۲» کند. بروم و بنگرم تا حال او چیست. بیامد و به جای او بنگرید، کس را ندید. می‌خواست تا از آن مرد بپرسد که بر آن بلندی بود، شرم می‌داشت. ایوب آواز داد و گفت: ای زن، که را می‌جویی؟ گفت: این مرد بیمار مبتلا را که این جا بود. گفت: پیش آی تا او را با تو نمایم. او پیش رفت و گفت: کجاست؟ گفت: تو را که باشد؟ او گفت: شوهر من است. گفت: اگر او را ببینی بشناسی؟ گفت: به هر حال شناسم او را. گفت: او با که ماند «۳»؟ گفت: با تو ماند «۴» پیش از آن که بیمار شد. ایوب گفت: ایوب منم، خدای محنت «۵» به نعمت بدل گردانید. آنگه دست در گردن یکدیگر کردند.

راوی خبر گوید: ایشان دست از گردن یکدیگر برون نکردند تا هر مالی و ماشیه‌ای که او را بود خدای تعالی مضاعف نکرد و به ایشان بنگذشت «۶».

چون رنج زایل شد، ایوب - علیه السلام - در غم افتاد که سوگند خورده بود که رحمت را صد چوب بزند خدای تعالی وحی کرد به او و گفت: وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِعْفًا فَاصْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنُثْ «۷» ...، گفت: دسته‌ای از شاخ درختان بگیر به عدد صد، و در هم بند، و یکبار بر او زن تا سوگندت راست شود. همچنان کرد.

قوله: فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، ابو القاسم بن حبیب گفت: یک روز حاضر آدمم به مجمعی از فقها و علما، و ایشان حدیث ایوب می‌کردند و آن که ایوب - علیه السلام - بر سبیل

(۱). آج، لب + از.

(۲). آج، لب + او.

(۳). مش: می‌ماند.

(۴). آب، مش: ماندی.

(۵). آج: نعمت.

(۶). آج، لب: بنگرست.

(۷). سوره ص (۳۸) آیه ۴۴.

ص: ۲۶۷

شکایت گفت: **مَسْنَى الضُّرِّ**، و می‌گفتند: شاید تا او از خدای شکایت کند، و خدای در حق او می‌گوید: **إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ «۱»**. من گفتم: این شکایت نیست، این عرض ضعف حال است در میانه دعا، نبینی که در عقب او لفظ اجابت می‌آید من قوله: **فَاسْتَجَبْنَا لَهُ**، و اجابت به عقب دعا باشد نه به عقب شکایت. **فَكَشَفْنَا مَا بِهِ [مِنْ ضُرٍّ] «۲»**، ما او را اجابت کردیم و کشف بلای او کردیم، و من، تبیین راست.

وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ، و مراد به اهل فرزندانند، و آن فرزندان که مرده بودند خدای تعالی ایشان را زنده کرد، و پس از آن هم چندان فرزندان داد او را به عدد و اختلاف مفسران در عدد ایشان گفتم **«۳»**. **رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا «۴»**، نصب او بر مفعول له است برای رحمت ما بر او. **وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ**، و یادگاری و تذکیری مر خدای پرستان را.

قوله: **وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ**، اسماعیل بن ابراهیم است، و ادريس **«۵»** اخنوخ است، و قصه ایشان رفته است پیش از این. و تقدیر آیت این است: و اذکر اسمعيل و ادريس.

مفسران در ذو الکفل خلاف کردند، عبد الله عمر گفت از رسول - علیه السلام - حدیثی شنیدم که: اگر یک بار یا دو بار شنیدمی نگفتمی، جز آن که هفت بار شنیدم این حدیث از او که گفت: در بنی اسرایل مردی بود نام او ذو الکفل، مردی فاسق بود.

یک روز زنی را شصت دینار داد و او را پیش خود برد. چون خواست که با او خلوت کند او را یافت که می‌لرزید، گفت: چه بوده است تو را؟ گفت: من هرگز این کار نکرده‌ام. گفت: پس چرا آمدی این جا؟ گفت: ضرورت حاجت مرا حمل کرد بر این. مرد گفت: برو که تو را مسلم کردم **«۶»** و زر به تو دادم و توبه کردم با خدای که هرگز نیز هیچ معصیت نکنم. آن شب او را وفات رسید. بر در سرای او نوشته یافتند

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۴۴.

(۲). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آج و با توجه به متن قرآن مجید، افزوده شد.

(۳). آب، آج، لب، از، مش: گفتیم.

(۴). همه نسخه بدلها: رحمة منّا، به قیاس با متن قرآن مجید تصحیح شد.

(۵). آج، لب، مش + ابن.

(۶). آج، لب، بکردم، مش: کرده‌اند.

ص: ۲۶۸

که: خدای ذو الکفل را بیامرزید.

اعمش روایت کرد از منهل بن عمرو و «۱» از عبد الله بن الحارث که: پیغامبری از پیغامبران قوم خود را گفت: کیست که تکفل کند که همه روز روزه دارد، و همه شب نماز کند، و در کارها تائی و تثبت به جای آرد، و خشم نگیرد؟ جوانی بر پای خاست «۲»، گفت: من این تکفل بکنم. گفت: بنشین. دگر باره باز گفت که:

کیست که «۳» این تکفل کند؟ هم او برخاست. گفت: بنشین. بار سه دیگر «۴» بگفت، هم او برخاست. آن پیغامبر وصیت به او کرد او را بر جای خود بنشانند. او از میان مردمان حکم می‌کرد و تثبت و تائی کار می‌بست و خشم نمی‌گرفت.

یک روز شیطان پیامد تا او را به خشم آرد، و در سرای او بزد زدن منکر. ذو الکفل گفت: کیست؟ گفت: مردی‌ام که کاری دارم. یکی را بفرستاد، گفت: این را نخواهم دیگری را بفرستاد، گفت: نیز نخواهم این را. او از سرای برون آمد گفت:

که را خواهی که با تو به کار تو بیاید؟ گفت: تو را. دست او گرفت و او را به بازار برد.

آنکه او را رها کرد و برفت. ذو الکفل برگشت با سکینه و وقار با خانه آمد، و هیچ خشم نکرد. مردم او را ذو الکفل نام کردند.

مجاهد گفت: چون الیسع پیر شد، اندیشه کرد که [که را] «۵» خلیفه کند که به جای او بایستد. آنکه گفت: خلیفتی باید کردن در حیات خود تا بنگرم که چگونه می‌کند. از میان قوم برخاست و گفت: کیست که تکفل کند مرا به سه خصلت: به روز روزه دارد، و به شب نماز کند، و در کارها خشم نگیرد؟ مردی حقیر مجهول بر پای خاست و گفت: من تکفل می‌کنم به این سه خصلت. آن روز رها کرد. بر دگر روز چون قوم حاضر آمدند، خلیفه بر پای خاست و همین سخن بگفت. کس بر نخاست «۶» مگر هم آن «۷» مرد. رها کرد بر دگر روز. [روز] «۸» سوم برخاست و هم این «۹»

(۱). آج، لب، او.

(۲). آط، لب، آز، مش: خواست.

(۳). آج، لب: تا.

(۴). آج، آز: سه بار دیگر، مش: بار سیوم دگر باره.

(۵-۸). آط: ندارد، از آج، افزوده شد.

(۶). آ، آز، مش: نخواست.

(۷). آج، لب، مش: همان.

(۹). آز، مش + سخن.

ص: ۲۶۹

گفت. همان مرد برخاست، او را خلیفه کرد «۱». مرد به کار خلافت قیام نمود «۲» روز روزه می‌داشت، و «۳» شب نماز می‌کرد، و همه روز میان مردمان حکم کردی جز یک ساعت که به قیلوله بختی. ابلیس اصحابش را می‌گفت. علیکم بفلان، بنگری تا بر فلان ظفری یابی. گفتند: ما بر او هیچ راه نمی‌یابیم. گفت: من چاره سازم در کار او. آنکه بیامد در وقت آن که او به خوابگاه خود آمده بود. در بزد بر صورت پیری. این مرد گفت: کیست؟ گفت: پیری مظلوم که بر او ظلم می‌رود. او برخاست «۴» و برون آمد. او را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که: بر من چه ظلم می‌رود. چندانی بگفت تا وقت نماز دیگر در آمد و وقت قیلوله فایت شد. حاکم گفت: ای مرد برو و خصمانت را حاضر کن که وقت آن است که من به حکومت بنشینم. او برفت، و حاکم بنشست و میان مردمان حکم می‌کرد، و انتظار می‌کرد تا پیر مظلوم باز آید، نیامد. بر دگر روز بامداد تا وقت قیلوله نیامد. چون او خواست تا بخشید، او آمد و حلقه بر در زد. گفت: کیستی تو؟ گفت: من آن پیر مظلومم. گفت: نه تو را گفتم باز آی! گفت: خصمانم بگریختند، و ایشان مردمانی‌اند ظالم، و قصه در پیوست، و آن روز نیز خواب بر او تباه کرد تا وقت نماز دیگر روزگار او ببرد. برفت و آن روز هم باز نیامد. روز سدیگر «۵» مرد رنجور شد که سه شبانه روز نخفته بود، مردی را بر در سرای بداشت که اگر کسی آید که این در بزند رها مکن تا من بخشیم یک ساعت که رنجور شده‌ام از بی‌خوابی. چون بخت، دگر باره پیر آمد تا در بزند، آن مرد رها نکرد، بسیار مدافعه کردند. آن ملعون از سوراخ در رفت و از اندرون در بزد مرد بیدار شد، گفت: کیست؟ گفت: پیر مظلومم. آن مرد «۶» را آواز داد و گفت: نه تو را گفتم کس را این جا رها مکن! گفت: این نه از جهت من آمد، و او برخاست «۷» و بیامد مرد را در اندرون سرای یافت، و در بسته به حکم «۸» خود. گمان برد گفت: گمان برم که تو دشمن خدایی «۹». ابلیس «۱۰» گفت: هستم و خواستم تا تو را به خشم آرم، گفت:

(۱). آج، لب، مش + آن.

(۲-۳). آز، مش + به.

(۴). آط، لب، آز، مش. برخواست.

(۵). آج، لب: دیگر، آز، مش: سیم.

(۶). مش + دربان.

(۷). آط، لب، آز، مش: برخاست.

(۸). آز: بسته محکم.

(۹). مش: خداوندی تعالی و تعظم.

(۱۰). مش + علیه اللعنه.

ص: ۲۷۰

الحمد لله الذي عصمني منك، سپاس خدای را که مرا از تو نگاه داشت. و ابلیس خایب و نومید از او برگشت، او را ذو الکفل خواندند.

أبو موسی اشعری گفت: ذو الکفل پیغامبر نبود، بنده‌ای بود صالح، تکفل کرد به عمل صالحان از پیغامبران، و در شبانه روزی خدای را صد نماز کردی. خدای تعالی بر او ثنای نیکو گفت. و گفتند: مردی پارسا تکفل کرد به کار مردی که درمانده بود، و او را از آن بلا برهانید، او را ذو الکفل خواندند.

گروهی گفتند: ذو الکفل، الیاس بود، و گروهی گفتند: زکریا بود. و جبائی گفت: پیغامبری بود در بنی اسرائیل، و او را برای آن ذو الکفل خواندند که، او خداوند نصیب تمام بود از ثواب، هم چندان ثواب که امتش را بود او را بود. و کفل در لغت نصیب باشد «۱». **كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ**، اینان همه صابر بودند.

وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ، و ما ایشان را در رحمت خود آوردیم که ایشان نیکان و پاکان بودند.

قوله: **وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا**، تقدیر همان است که: و اذکر ذا النون، و یاد کن ای محمد خداوند ماهی را یعنی یونس بن متی را. و «نون» ماهی بزرگ باشد، و او را برای آن ذا النون خواند که مدتی «۲» در شکم ماهی بود، و دگر جای او را صاحب الحوت خواند فی قوله: **وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ** «۳»...، و هر دو یک معنی دارد. **إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا**، چون برفت خشمناک.

مفسران خلاف کردند در معنی آیت و وجه او، ضحاک گفت: اذ ذهب مغاضبا لقومه، برفت از میان قوم خشمناک بر قوم از آن جا که اصرار کردند بر کفر «۴»، و این روایت عوفی است از عبد الله عباس، گفت: یونس و قومش در زمین فلسطین بودند.

پادشاهی به غزای ایشان آمد و از ایشان نه سبط و نیم را به غارت برد، و دو سبط و نیم را بگذاشت «۵» خدای تعالی وحی کرد به شعیاء پیغامبر که بنزدیک حزقیاء رو- و او پادشاه بنی اسرائیل بود- و او را بگو: تا پیغامبری قوی امین را بفرستد که من در دل

(۱). آج، لب+ کلّ من کفل کل.

(۲). مش+ مدید.

(۳). سوره قلم (۶۸) آیه ۴۸.

(۴). آج، لب: کفران.

(۵). آط: بگذاشت.

ص: ۲۷۱

ایشان فگنده‌ام که بنی اسرائیل را با او بفرستند «۱» تا برود و ایشان را باز ستاند. پادشاه با قوم گفت: کیست که این کار را بشاید، و در مملکت او پنج پیغامبر بودند «۲». مردم گفتند: شایسته این کار یونس است. پادشاه یونس را گفت: تو را نباید رفتن. یونس گفت: خدای تعالی مرا تعیین کرده است و نام من برده؟ گفتند: نه. گفت: پس دیگری را بفرست. گفت: تو را باید رفتن. گفت: من نتوانم «۳»، الحاح کرد بر او «۴»، برفت بر خشم از پادشاه و از آن که اشارت بکردند «۵» پادشاه را به فرستادن او، فذلک قوله: **وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا**، از آن جا بیامد به خشم، به کنار دریای روم آمد، کشتی «۶» در دریا می‌شد با قومی بسیار و مالی بسیار. در آن کشتی «۷» نشست، چون به میانه دریا رسید دریا آشفته شد و کشتی «۸» بنزدیک هلاک و غرق رسید. گفتند: در میان ما یا مردی عاصی است یا بنده‌ای گریخته، و از رسم و عادت ما آن است که در مثل این حادثه قرعه بزینم به نام هر که برآید او را در دریا فگنیم که یک مرد هلاک شود اولیتر باشد که کشتی با هر چه در اوست. یونس از آن میان بر پای خاست «۹» گفت: همانا آن بنده گریخته منم، مرا به دریا فگنی که در حال کشتی «۱۰» ساکن شود، گفتند: معاذ الله، تو سیمای صالحان داری و این حدیث به تو لایق نیست، و ما بی قرعه این کار نکنیم، قرعه برافگندند به نام یونس بر آمد.

دگر بار بر افگندند هم به نام یونس بر آمد، تا سه بار بر افگندند، چون هر سه بار به نام او بر آمد او برخاست «۱۱» و خویشان را به دریا افگند. ماهی بیامد «۱۲» و او را فرو برد. و گفتند: آن قوم او را بر گرفتند و خواستند در دریا اندازند، ماهی بزرگ بیامد و دهن باز کرد گفتند: اگر لا بدّ او را به دریا می‌باید انداخت به دهن ماهی معنی ندارد، به جانبی دیگر بردند او را همان ماهی بیامد و دهن باز کرد، تا به هر چهار جانب ببرند او را آن ماهی می‌آمد دهن باز کرده. گفتند: مگر این مرد طعمه و روزی این ماهی

(۱). آز، مش: بفرستند.

(۲). آج، لب: بود.

(۳). آز، مش + رفتن.

(۴). آج، لب + و.

(۵). آج، لب، مش: نکردند.

(۶-۷-۸-۱۰). آج: کشی.

(۹). لب، آز: خواست.

(۱۱). آط، لب، آز، مش: بر خواست.

(۱۲). آج، لب + و دهن باز کرد.

ص: ۲۷۲

است، او را بینداختند، ماهی او را فرو برد.

در خبر است که: چون او را به دریا انداختند، خدای تعالی وحی کرد به «نون»، گفت: بنده مرا دریا- یونس را، که من شکم تو روزی چند مقام او کرده‌ام امتحان را، و نگر تا پوست او نخراشی و اندام او را نیازاری که او طعمه تو نیست. آن ماهی او را فرو برد، ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد، دیگری بیامد و آن را فرو برد، فذلک قوله: **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ**، و این جمع باشد، و اقل جمع سه بود. و بعضی دیگر گفتند: مراد به ظلمات، سه ظلمت است: ظلمت شب، و ظلمت دریا، و ظلمت شکم ماهی. این دو قول که مغاضبا للملک لهذا السبب او للقوم لاصرارهم علی الکفر، این دو قول «۱» معتمد است.

فامّا قول آن کس که گفت: مغاضبا لرّبه، آن خشم او بر «۲» خدای بود، از آن جا که او قوم را وعده داده بود به عذاب، و او برفته، قوم چون علامت عذاب پدید آمد «۳» ایمان آوردند، خدای تعالی عذاب از ایشان برداشت. یونس چون بشنید که ایشان را عذاب نیامد برفت خشم گرفته بر خدای از آن که سبب نشناخت، و گفت: من با میان قوم دروغزن، که ایشان مرا بکشند، این قول نیک نیست برای آن که این بر پیغامبران روا نباشد، و نه بر آن کس که او خدای را شناسد، چه غضب، ارادت عقاب و مضرت باشد به غیری، و آن کس که او بر خدای مضرت و عقاب روا دارد، خدای را نشناسد. امّا عذر آن کس که او گفت: خشم برای آن بود که خدای چرا عقوب نکرد ایشان را به آن که ایمان آورده بودند، هم چیزی نیست برای آن که این هم جهل باشد به خدای و به عدل و حکمت او.

فأما قول حسن بصری که گفت، سبب خشم او آن بود که: خدای تعالی او را به اهل نینوا فرستاد تا ایشان را اعدار و انذار کند، او گفت: بار خدایا! مرا روزی چند مهلت ده تا برگمی بسازم. گفت: مهلت نیست تو را و این کار از آن زودتر می‌باید که تو می‌گویی. گفت: چندانی مهلت ده مرا که نعلینی بر گیرم، گفت: مهلت نیست. او به خشم آمد، فخرج مغاضبا لرّبه، او برفت خشمناک بر خدای تعالی، این هم قولی

(۱). آج، لب+ قول.

(۲). آج، لب: برای.

(۳). آج، لب، آز، مش: بدیدند.

ص: ۲۷۳

باطل است برای آن که خدای تعالی برای پیغامبری آن را اختیار کند که داند که منقاد باشد اوامر خدای را بر آن وجه که او فرماید، و نیز نشاید که خدای تعالی با پیغامبر و جز پیغامبر از مکلفان «۱» در تکلیف این مضایقه کند که رها نکند که ایشان سازگاری «۲» که لابد باشد از آن، بسازند و آن که گفت: مغاضبا لرّبه، خود کفر است - چنان که گفتیم.

و اما قول وهب که او گفت: خدای تعالی یونس را به پیغامبری بفرستاد - و او مردی تنگ خوی «۳» بود - چون ثقل اعباء نبوت به او رسید، بار نبوت از پشت بینداخت از آن که در زیر آن منفسخ «۴» شد، چنان که شتر کره در زیر بار گران، و بگریخت خشمناک بر خدای، آن هم کفر است از جهت خشم بر خدای و از جهت حوالت تکلیف ما لا یتطاق به خدا.

قومی دگر غضب را بر انفه حمل کردند و گفتند: مغاضبا، ای مستنکفا انفا، این قول هم نیک نیست برای آن که پیغامبر چگونه شاید که استنکاف کند از آنچه خدای او را فرماید، با آن که در لغت غضب به معنی انفه نیامده است، و مغاضب مفاعل باشد و مفاعله بیشتر میان دو کس باشد، کالمقاتلة و المضاربة و المصارعة و المشاركة. و آمده است که: مختص باشد به یکی، نحو: سافرت و عاقبت الرجل و طارقت النعل و عافاه الله، و این از این باب است مغاضبا ای غضبان. قوله: فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ، يعقوب خواند: يقدر عليه، علی الفعل المجهول. و عمر عبد العزيز و زهري خواندند در شاذ: تقدّر عليه، بالتشديد من التقدير علی اسناد «۵» الفعل الى الله بالنون. و قتاده و عبيد بن عمير خواندند: يقدرّ عليه، به ضمّ «یا» و فتح «دال» مشدّد علی المجهول من التقدير، و باقی قرأ خواندند: نَقْدِرَ عَلَيْهِ، به فتح «نون» و کسر «دال» من القدر.

آنکه در معنی او سه قول گفتند، یکی آن که: نقدر، من القدر «۶»، و القدر و القتر، التضييق، و منه قوله: ۱۸

(۱). آج، لب: متکلفان.

(۲). مش: کارسازی.

(۳). آز: خوی.

(۴). آج، لب، مش: منفسح.

(۵). آج، لب: علی الاسناد.

(۶). آط: القدره، با توجه به دیگر نسخه بدلهای، تصحیح شد.

ص: ۲۷۴

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ «۱»...، و قوله: وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ «۲»...، ای ضیق، و معنی آن باشد که یونس - علیه السلام - گمان برد که ما بر او تضییق و تشدید نکنیم در تکلیف، و این قول نیکوست، هم بر لغت راست است و لایق پیغامبر - علیه السلام - و جایز بر او «۳». و قول دیگر آن است که: فظنَّ أن لن نقدر عليه من القدر الذي هو التقدير، يقال: قدر و قدر بمعنى واحد. و القدر و القدر، التقدير، قال الشاعر:

فليست عشيات اللوى برواجع «۴» لنا ابدًا ما اوراق السلم «۵» النضر

و لا عائد ذاك الزمان الذي مضى تباركت ما تقدر «۶» يقع «۷» و لك الشكر

و قال آخر في القدر:

نال الخلافة او كانت له قدرا كما اتى ربه موسى على قدر

معنی آن که: ما بر او حکم نکنیم، یعنی با او مسامحه و مساهله کنیم. و قدر، به معنی قضا باشد، کالقدر، و این قول مجاهد است و قتاده و ضحاک و کلبی، و در این وجه تعسفی هست برای آن که نگویند قدر علیه بمعنی قضی علیه، و چون تحقیق کنند معنی هم راجع باشد با قول اول. پس قول اول بهتر است.

اما قول سیم «۸» که حمل کنند بر نفی قدرت، و گویند معنی آن است که: یونس گمان برد که خدای بر او قادر نباشد. این قول از گوینده اش کفر باشد چه این گمان که خدای بر بنده و مؤاخذه او قادر نباشد کفر بود، و حوالت کفر با پیغامبران کفر بود. قوله: **فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ**، ندا کرد در ظلمات، سه قول گفتند در او. دو رفت، و قول سیم آن که: اراد به تکاثف الظلمات، و آنچه ظاهرتر است و مفسران بیشتر برآند «۹» که: ظلمت شب و ظلمت دریا و ظلمت شکم ماهی خواست، یونس - علیه السلام - در آن سه تاریکی ندا کرد «۱۰» و گفت: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي**

(۱). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۶.

(۲). سوره فجر (۸۹) آیه ۱۶.

(۳). آج، لب: جایز بود.

(۴). آط: براجع، به قیاس با نسخه آب و منابع بیت، تصحیح شد.

(۵). آب، آز، مش + و.

(۶). آط، آب، آز، مش: بقدر، به قیاس با نسخه آج، و منابع دیگر، تصحیح شد.

(۷). آج، لب، آز: تقع.

(۸). آج، لب: سوم.

(۹). چاپ شعرانی + آن است.

(۱۰). آج، لب: در آن تاریکی سه ندا.

ص: ۲۷۵

كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.

بعضی مفسران گفتند: یونس چهل شبانه روز در شکم ماهی بود، و بعضی دگر گفتند هفت شبانه روز، و گفته اند: سه روز.

و در خیر است که: خدای تعالی شکم ماهی بر او چون آبگینه کرد تا ماهی در هفت دریا بگردید و او را بگردانید تا او عجایب هفت دریا بدید. و خدای تعالی به خرق عادت حیات او بر جای بداشت بی هوای لطیف که او جذب کردی. چون ماهی به قعر دریا رسید، یونس - علیه السلام - حسیسی شنید، گفت: این چیست؟

وحی آمد به او که: این آواز تسبیح دوابّ دریاست، او عند آن حال گفت: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، نیست بجز تو خدای خدایی دیگر. سُبْحَانَكَ، منزّهی تو از همه ناشایست و نابایست. إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، من از جمله ستمکاران بوده‌ام، و این را چند وجه باشد.

یکی آن که: این قول بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع گفت با خدای تعالی، چنان که در قصّه آدم بیان کردیم.

دگر آن که: روا بود که یونس را مندوب کرده باشند با مقام کردن، و ترک آن مندوب کرده بود، پس ظالم نفس خود باشد به آن معنی که نقصان ثواب کرده بود. و «ظلم»، در لغت نقصان باشد من قولهم: ظلمه حقه اذا نقصه، و این وجه هم در قصّه آدم برفته است.

وجه سیم «۱» آن که، معنی آن باشد که: من القوم الظالمین، من از جمله آنانم که ظلم کنند و ظلم بر ایشان روا بود، و آن آدمیان باشند، چنان که یکی از ما گوید: انما انا بشر و البشر یخطی و یذنب، معنی نه آن باشد که او مخطی و مذنب باشد، مراد کسر نفس خود باشد، و بر این وجه «من» تبیین باشد، تبعیض نباشد.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ، خدای تعالی گفت: ما اجابت کردیم او را و از غم برهانیدیم.

در خبر است که صادق - علیه السلام - گفت:

عجبت ممن یفرع من اربع کیف

(۱). آج، لب: سیوم.

ص: ۲۷۶

لا یفرع الی اربع،

عجب از آن که او از چهار چیز ترسد، چگونه با چهار کلمه نگریزد. آن که او را غمی باشد چگونه به این کلمه نگریزد که: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید:

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ. دگر آن که از کسی ترسد، چگونه نگوید: حسبنا الله و نعم الوکیل «۱»، و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید: فَاتَّقُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ «۲»... و از آن کس که او از مکر کسی ترسد، فزع نکند با این کلمه: أَوْضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ «۳»، و می شنود که خدای تعالی عقیب آن می گوید: فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتٍ مَا مَكْرُوهًا «۴»... و آن که او از چشم بد بر چیزی بترسد، چگونه نگوید که: مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ «۵»... و می شنود

که خدای تعالی عقیب آن می‌گوید: **إِنْ تَرَنْ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا «۶»**، **فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِي خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ «۷»** ... و رسول را - علیه السّلام - گفتند: یا رسول الله! این کلمات خاصّ یونس را بود، اعنی قوله: **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ**، گفت: خاصّ یونس راست و عامّ جمله مؤمنان را، الا تری الی قوله: **وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ**، و همچنین نجات دهیم مؤمنان را.

شهر بن حوشب روایت کرد از عبد الله عباس که: یونس را خدای تعالی پس از آن «۸» فرستاد [به] «۹» پیغامبری که از شکم ماهی برون آورد او را، نبینی که در سورت و الصّافات می‌گوید عقیب این قصّه: **وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ «۱۰»**. و قومی دگر گفتند: پیش از آن فرستاد او را به پیغامبری، چنان که در سیاق قصّه رفتن است در سورت یونس.

سعید بن المسيّب روایت کرد از سعد بن مالک که، رسول - علیه السّلام - گفت:

اسم الله الذی اذا دعی به اجاب و اذا سئل به اعطا دعوة یونس بن متی، من قوله:

(۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۳.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۷۴.

(۳). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۴.

(۴). سوره مؤمن (۴۰) آیه ۴۵.

(۵-۶). سوره کهف (۱۸) آیه ۳۹.

(۷). سوره کهف (۱۸) آیه ۴۰.

(۸). آج، لب: برای آن.

(۹). آط: ندارد، به قیاس با نسخه آب، افزوده شد.

(۱۰). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۴۷.

لا اله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين، و هو شرط الله لمن دعاه بها،

گفت: آن نام خدای که چون او را به آن بخوانند اجابت کند، و چون به آن بخواهند بدهد او را، دعای یونس بن مَتَّى است، یعنی این کلمات، و این شرط خداست تعالی برای آن کس که او را بخواند.

اما قوله: **وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ**، قرأء در او خلاف کردند، عامه قرأء خواندند: به دو «نون» دوم از او ساکن، من الانجاء، يقال: انجاه ینجیه انجاء، و ابن عامر و أبو بکر عن عاصم خواندند: به یک «نون» و تشدید «جیم».

آنکه در وجه آن نحویان خلاف کردند، فرأء و زجاج گفتند: لحن است و آن را وجهی نیست، و آنما در کتابت یک «نون» نوشتند، کراهة الجمع بین المثلیین فی الخطّ، و برای آن که «نون» با «جیم» پنهان نشود، چه «جیم» با حرفهای فم است، و ظنّ آنان که پنداشتند «نون» در «جیم» ادغام کرده‌اند خطاست، برای آن که «نون» با «جیم» هیچ نسبت ندارد. و بعضی دگر گفتند: این فعل ماضی است مجهول علی فعلّ، کانه قال: نجّی المؤمنین، برهانیدند مؤمنان را، آنکه مؤمنون بایست به رفع، لإسناد الفعل الیه، عذر خواستند از این و گفتند: فعل مسند است با مصدر مضمّر کانه قال: نجّی النّجاء المؤمنین، و مؤمنین مفعول دوم باشد، و مثله، ضرب زیدا، علی تقدیر: ضرب الضّرب زیدا، و قال الشّاعر:

لسبّ «٢» بذلک الجرو الکلابا

و لو ولدت فقیره «١» جرو کلب

و کلاب بایست، جز که مصدر اضمّار کرد و فعل به او اسناد کرد، و این وجهی ضعیف است و بی‌تی مجهول، و این روا نباشد که ضرب زیدا «٣» علی ما قدره. دگر آن که «یا» مفتوح بایست، و کس «یا» مفتوح نخواند. پس این قراءت ضعیف است و حمل کردن کلمه را بر آن که از تنجیه است و تفعیل وجهی ندارد برای آن که نجّی باید به تحریک هر دو «نون» و کس نخواند. اگر گویند: اسکان کردند پس ادغام، گوئیم: بیان کردیم که ادغام خطاست گفتن این جا لبعده المخرج.

قوله: **وَ زَكَرِيَّا، التَّقْدِيرُ: وَ اذْكَرْ زَكَرِيَّا اِذْ نَادَى رَبَّهُ، حِينَ دَعَا رَبَّهُ، وَ يَادْ كُنْ اِي**

(١). آب، آج، لب، آز: فقیره.

(٢). آب، آج، لب، آز: لست.

(٣). آط: زید، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

محمد زکریا را! چون خدای را بخواند و گفت: رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، ای خداوند! مرا رها مکن، تنها، و تو بهترین وارثانی و میراث گیرانی.

و این آنگه گفت که، او را عقبی و فرزندی نبود که به جای او بایستد و میراث او گیرد، برای آن گفت که: أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ، تا بدانند که او را میراث خود از خدای دریغ نیست، و او می داند که عالم جمله به میراث خدای را خواهد بودن، آنما دل او در بند فرزندی است که به جای او بایستد و به مقام او بنشیند.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ، ما او را اجابت کردیم. وَ وَهَبْنَا لَهُ يَحْيَى، و او را یحیی که فرزند او بود بدادیم. وَ أَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ، و جفت او را برای او به صلاح باز آوردیم، یعنی پس از آن که عقیم بود و صلاحیت ولادت نداشت، او را با حال ولادت بردیم تا زاینده شد و صالح شد ولادت را، این قول بیشتر مفسران است.

و بعضی دگر گفتند: مراد آن است که، آن زنی بدخوی بود، خدای تعالی او را خوش خوی کرد. إِنَّهُمْ، ایشان، یعنی آن پیغامبران که ذکر ایشان برفت، كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ، در خیرات مسارعت نمودندی و شتابزدگی. وَ يَدْعُونَنا رَغْبًا وَ رَهْبًا، و ما را خواندندی به رغبت و رهبت، به طمع و خوف، به امید و ترس. و نصب او بر مفعول له باشد، یعنی رغبه فی ثواب الله، و رهبة «۱» من عقابه.

و اعمش خواند: رغبا و رهبا، علی وزن فعل، بضم «الفاء» و سکون «العين» و هما لغتان: كَالسُّقْمِ وَ السَّقَمِ «۲»، و التُّكْلِ وَ التَّكْلِ «۳»، و البُخْلِ وَ البَخْلِ. وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ، و ما را خاشع و فروتن بودند آن پیغامبران.

وَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا، و یاد کن نیز آن زن را که خویشتن نگاه داشت و صیانت کرد، یعنی مریم - علیها السلام. فَفَخَّخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا، ما از روح خود در او دمیدیم. «من»، شاید که تبعیض بود و شاید که تبیین بود. وَ جَعَلْنَاها «۴»، کردیم او را و پسر او عیسی - علیه السلام - آیتی و علامتی و دلالتی و معجزه‌ای جهانیان را.

قوله: إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً، مجاهد و حسن گفتند: مراد به «امت» دین

(۱). آب، آز: رغبه.

(۲). آب، آز: القسم و القسم.

(۳). آب، آز: التُّكْلِ وَ التَّكْلِ.

(۴). آط، آب، آز: جعلناهم، به قیاس با نسخه آج و با توجه به متن قرآن مجید، تصحیح شد.

است، یعنی این دین مسلمانی دین شماست. و اصل اُمَّت، جماعتی باشند علی دین واحد او مقصد واحد. **أُمَّةً وَاحِدَةً**، یک اُمَّت، یعنی یک ملت و یک دین، چه هر دین که جز اسلام است باطل است. و نصب «اُمَّة» بر حال است و عامل در او معنی «هذه» است، کقوله تعالی: ... وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا **«۱»**. و ابن ابی اسحاق خواند:

اُمَّةً وَاحِدَةً، به رفع علی تقدیر و هی اُمَّةً وَاحِدَةً. **وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَعْبُدُونِ**، و من خدای شماام مرا پرستی.

آنکه گفت: **وَ تَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ**، کار خود در دین پاره پاره کردند در میان ایشان، یعنی در دین مختلف شدند. و مثله قوله: **إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا **«۲»**** ...، آنکه بر سبیل تهدید گفت: **كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ**، همه با ما خواهند آمدن و همه را رجوع با ما خواهد بودن.

فَمَنْ **«۳» يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ**، و هر که **«۴»** عملهای نیکو کند و مؤمن باشد، **فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ**، سعی و رنج و عمل او را کفران نبود، بل مشکور باشد و به موقع **«۵»** احقاد افتد. **وَ إِنَّا لَهُ،** ای لعمله **كَاتِبُونَ**، و ما عمل او بنویسیم تا بر او عرض کنیم و او را بر آن جزا و ثواب دهیم.

وَ حَرَامٌ عَلَيَّ قَرْيَةً أَهْلَكْنَاهَا، کوفیان خواندند: و حرم به کسر «حا» و سکون «را» و هر دو لغت است، مثل: حلّ و حلال، و باقی قراء: حرام خواندند به فتح «حا» و الفی بعد «را»، گفت: حرام است بر شهری و دیهی که ما ایشان را هلاک کرده ایم که باز آیند، و بر این قول «لا» زیادت باشد، چنان که شاعر گفت:

فی بئر لا حور سری و ما شعر ای، فی بئر حور. و بعضی دگر گفتند: حرام، به معنی واجب است، چنان که خنساء گفت:

علی شجوة الّا بکیت علی عمرو

و انّ حراما لا اری الدّهر باکیا

و معنی آن بود که: واجب است بر اهل شهری که ما ایشان را هلاک کردیم که

(۱). سوره هود (۱۱) آیه ۷۲.

(۲). سوره انعام (۶) آیه ۱۵۹.

(۳). همه نسخه بدلها: و من، به قیاس با متن قرآن مجید، تصحیح شد.

(۴). آب، آز: مش + او.

(۵). آز: مواقع.

ص: ۲۸۰

باز نیابند، یعنی هلاک شدگان ما هرگز با دنیا نیابند. زجاج گفت، معنی آن است که: حرام است بر شهری که ما هلاک کرده باشیم قبول عمل ایشان، برای آن که ایشان باز نیابند و توبه نکنند، و در آیت این تقدیر کرد، و حمل رجوع بر توبه کرد.

اما نظم آیت و اعراب او: ان مع اسمها و خبرها، در محل رفع باشد به ابتدا، چه او واقع بود موقع مصدر، و التقدیر: رجوع اهل القرية المهلكة حرام عليهم، لا یكون و لا یمكن و لا یقع، اگر به معنی رجوع با دنیا گویند و اگر به معنی توبه گویند، و بر این وجه حاجت نباشد به «۱» محذوفی.

جابر جعفی گفت: از باقر پرسیدم حدیث رجعت، این آیت بر خواند، و به این آیت استدلال توان کرد بر صحت رجعت برای آن که ظاهر آیت این است که گفت:

حرام است بر دیهی و شهری که ما ایشان را هلاک کنیم که باز نیابند، و این آن است که از صادق «۲» پرسیدند «۳»: که در وقت رجعت که باز آید؟ گفت:

من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا،

گفت: مؤمنی محض و کافری محض، و دلیل بر این قوله تعالی عقیب هذه الایة: حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَّ مَأْجُوجُ، و فتح یأجوج و مأجوج در وقت رجعت باشد برای آن که عقیب یأجوج و مأجوج صاحب الزمان - علیه السلام - که مهدی امت است - برون آید، و رجعت برای او باشد.

ابو جعفر و ابن عامر و یعقوب خواندند «۴»: فَتَحَتْ، به تشدید، و باقی قرأء: به تخفیف. گفت: تا آنکه که سد یأجوج و مأجوج بگشایند - و قصه ایشان رفته است.

حذیفة بن الیمان «۵» گفت، که رسول - علیه السلام - گفت: اول آیتی و علامتی از علامات آخر زمان، خروج دجال بود، آنکه خروج دابة الارض، آنکه خروج یأجوج و مأجوج، آنکه عیسی - علیه السلام - از آسمان فرود آید و این عند خروج مهدی باشد.

پس از آن آتشی از قعر عدن پدید آید که مردم را به محشر راند «۶». وَ هُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، و ایشان از هر تلی و بلندی فرو می آیند. و نسلان نوعی باشد از رفتن چون

(۱). آب، آز، مش + تقدیر.

(۲). آب، آج، لب، آز، مش + علیه السلام.

(۳). مش: پرسیدم.

(۴). آج، لب + و.

(۵). آز: الیمانی.

(۶). آب، آز: رساند، مش: به محشرگاه رساند.

ص: ۲۸۱

رفتن گرگ، قال الشاعر:

برد اللیل علیه فنسل

عسلان الذئب امسی قاربا

و بعضی مفسران گفتند: این فعل راجع است با دجال و قومش: و گروهی گفتند: راجع است با جمله خلائق که از گورها برخیزند، و این هر دو قول خلاف ظاهر است، و قوت قول باز پسین را «۱» مجاهد خواند در شاذ: و هم من کلّ جدث، به «جیم» و «نا»، یعنی من کلّ قبر، از هر گوری برمی آید به شتاب، و مثله قوله: یَوْمَ یَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً «۲».

وَ اقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ، فَرَأَى و جماعتی اهل علم گفتند: «واو» زیادت است، و تقدیر آن است که: اقترَبَ الوعد الحقّ، تا جواب اذا باشد، یعنی إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ و مَأْجُوجُ و هُمُ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ، اقترَبَ الوعد الحقّ، یعنی وعد القيامة، گفت: چون یأجوج و مأجوج ببینند وعده قیامت نزدیک رسد، قال و مثله قوله: فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ، وَ نَادَيْنَاهُ «۳» ...، و قال امرؤ القیس:

بنابطن «۴» خبت دی قفاف عقنقل

فلما اجزنا ساحة الحى و انتحى

یعنی انتحى گفت، و دلیل این تاویل حدیث خذیفه است که گفت: اگر مردی اسپ کره دارد، چون یأجوج و مأجوج ببینند او به آن جا نرسد که بر توان نشستن که قیامت برخیزد. زجاج گفت: این قول کوفیان است، و بصریان روا ندارند حذف «واو»، «واو» بر جای خود است و فایده او عطف است، و جواب اذا مقدر است فی قوله: یا وِیْلَنَا، و التقدير: قالوا یا ویلنا، و این از

جمله آن جایها باشد که قول در او بیفکنند، فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ، «اذا» مفاجات راست، یعنی که تو نگاه کنی چشمهای کافران شاخص و متحیر باشد از دست برفته، چنان که بر هم نیاید. یا وَيَلْنَا، می گویند:

ای وای ما: قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا، ما از این روز و ازین کار غافل بودیم. بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ، بل ظالمان و ستمکاران بوده ایم.

اما در «هی»، چند وجه گفتند: یکی آن که: ضمیر ابصار است، و آن ضمیری است

(۱). آج، لب: راست.

(۲). سوره معارج (۷۰) آیه ۴۳.

(۳). سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۳ و ۱۰۴.

(۴). آط: بیاطن، به قیاس با چاپ شعرانی و منابع شعر و لغت، تصحیح شد.

ص: ۲۸۲

قبل الذکر علی شریطة التفسیر، کقول الشّاعر:

لعمر ایها لا تقول ظعینتی
الا فرّعتی مالک بن ابی کعب

و تقدیر آن بود که: فاذا الابصار شاخصة ابصار الذين كفروا، و وجه دوم آن که:

عماد «۱» بود، کقوله تعالی: فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ «۲» ... و کقول الشّاعر:

فهل هو مرفوع بما ههنا رأسی

و این به وجه اول نزدیک است، و وجه سیم «۳» آن که: تمام کلام بنزدیک این بود که:

هی علی تقدیر فاذا هی بارزة واقفة، یعنی ساعتی که قیامت است از قریبش پنداری پدید آمد و برخاست «۴». آنکه ابتدا کرد و گفت: شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا، ای ابصار الذين كفروا شاخصة، شاخصة علی تقدیم «۵» الخبر علی المبتدأ.

قوله: **إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ،** آنکه گفت: شما و آنچه می‌پرستی بدون خدای تعالی از اصنام و اوثان، **حَصَبُ جَهَنَّمَ،** هیزم دوزخی آید.

عبد الله عباس و قتاده و مجاهد و عکرمه خواندند: **حطب جهنم،** و گفتند:

حصب، لغت اهل یمن است. **ضَحَاكُ** گفت: حصب حصباء «**۶**» باشد، سنگ ریزه که باد آرد، یأتی به الحصباء، یعنی ایشان را چنان در دوزخ ریزند که سنگ ریزه، و به روایتی دگر از عبد الله عباس آن است که خواند: حصب، به «ضاد» و هی دقاق الحطب، هیزم خرد باشد. و قراءت عامه قرأء، حصب است به «صاد» نظیره قوله: ...

وَتُودُّهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ «**۷**».

أَنْتُمْ لَهَا وَاِرْدُونَ، که شما آن جا فرو شوی، و ورود این جا به معنی دخول است، و آیت به معنی اشراف علی الشیء فی قوله: **وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدَّيْنِ** «**۸**».

آنکه بر سبیل احتجاج و تنبیه کافران بر خطا و کفرشان گفت: **لَوْ كَانَ هُوَ لِآلِهَةٍ مَا وَرَدُوهَا،** اگر اینان «**۹**» خدایان بودندی، فرو نشدندی به دوزخ. **وَكُلُّ فِيهَا**

(۱). آج، لب، مش: عماء.

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۴۶.

(۳). آج، لب: سیوم.

(۴). آب، لب، آز، مش: خواست.

(۵). آب، آز: تقدیر.

(۶). همه نسخه بدلها: حصبی، با توجه به کتب لغت، تصحیح شد.

(۷). سوره بقره (۲) آیه ۲۴.

(۸). سوره قصص (۲۸) آیه ۲۳.

(۹). آج، لب+ که.

خَالِدُونَ، و جمله کافران و معبودان ایشان آن جا جاوید باشند.

لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ، ایشان را در دوزخ زفیری باشد. و زفر «۱» ناله غمگین بود و از آن عظیمتر غمی نبود، باید که از آن عظیمتر ناله‌ای نباشد. و زفیر نیز بانگ خر باشد، زفیر ابتدای بانگ او، و شهیق آخر بانگ او، یعنی از عظم و هول آن، صیاح و آواز ایشان چون بانگ خر باشد، نظیره قوله: ... لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ «۲».

وَ هُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ، و ایشان در دوزخ هیچ نشنوند، گفتند: هیچ نشنوند که در آن خیر ایشان باشد، و گفتند: خود هیچ نشنوند از آن که کر باشند. و عبد الله مسعود گفت در این آیت که: برای آن نشنوند که ایشان را در تابوتها کنند، و آن تابوتها در تابوتهای دیگر کنند، و آن دگر باره در تابوتهای دیگر کنند، و آن تابوتها که ایشان در آن جا باشند، در او مسمارهای آتش باشد. آنکه ایشان را در قعر دوزخ افکنند، هیچ نبینند «۳» و نشنوند و گمان چنان برند که کس را از اهل دوزخ عذاب نیست جز ایشان را.

آنکه گفت - چون ذکر کافران تمام کرد - در حدیث مؤمنان صالحان گرفت:

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَ الْحُسْنَى، آن که «۴» ایشان را از ما توفیق سابق شده باشد، و گفتند: مراد وعده نیکوست برای آن که حسنی صفت باشد و او صفت موصوفی محذوف است، یعنی العدة الحسنی، وعده نیکوتر و آن وعده ثواب باشد «۵».

أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ، ایشان از دوزخ دور باشند و مبعود، و مبعود دور کرده باشد، و ضمیر در «عنها» راجع است با دوزخ.

لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا، ایشان آواز دوزخ نشنوند، و او فعیل باشد به معنی مفعول، یعنی صوتها الّذی یحسّ. وَ هُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ، و ایشان در آنچه دل‌های ایشان خواهد مخلّد و مؤبّد و جاوید باشند، نظیره قوله: ... وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ «۶».

لَا يَحْزَنُهُمُ الْفَرَعُ الْأَكْبَرُ، گفت: نترساند ایشان را ترس مهترین. ابو جعفر

(۱). آج، لب: زفره.

(۲). سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۶.

(۳). آب: بینند.

(۴). آب: آنکه.

(۵). آب+ به معنی مفعول.

(۶). سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱.

ص: ۲۸۴

خواند: لا یحزنهم، به ضمّ «یا» و کسر «زا» من الاحزان و باقی قرأء: یحزنهم به فتح «یا» و ضمّ «زا» من الحزن.

و خلاف کردند در «فزع اکبر»، عبد الله عباس گفت: نفخه باز پسین باشد، بیانه: وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ «۱»- الایة. حسن بصری گفت: آنکه باشد که گویند، بنده را به دوزخ بری که مستحق دوزخ است.

سعید جبیر و ضحاک گفتند: آنکه باشد که اطباق در افگند.

ابن جریج گفت: آنکه باشد که مرگ را بکشند بر صورت گوسپندی سیاه سپید بر اعراف، و اهل بهشت و دوزخ در او می‌نگرند و می‌بینند، آنکه ندا کنند: یا اهل الجنة خلود لا موت ابد، و یا اهل النار خلود فلا موت ابد. ذو النون مصری گفت:

آنکه که بر بنده ندا کنند به طبیعت فرقت. وَ تَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ، و فرشتگان به استقبال ایشان بیایند. هَذَا یَوْمَکُمُ الَّذِی، این از آن جمله است که قول در او بیفگندند، و تقدیر آن که: یقولون، و این فعل در محلّ حال باشد، می‌گویند که: این آن روز است که شما را وعده کرده‌اند.

اکنون خلاف کرده‌اند مفسران در آن که مراد به این آیت کیست؟ بیشتر مفسران گفتند:

مراد معبودانی‌اند که کافران ایشان را پرستیدند، و ایشان آن را کاره باشند و خدای را طایع، چون عیسی - علیه السلام - و عزیر و فرشتگان. و گفتند: سبب نزول آیت آن بود که، یک روز رسول - علیه السلام - در مسجد الحرام شد، صنادید قریش در حطیم سیصد و شصت بت نهاده بودند آن را سجده می‌کردند. رسول - علیه السلام - بنزدیک ایشان بنشست و با ایشان مناظره کرد، و نصر بن الحارث مکالم رسول بود، او را مفحم کرد. رسول - علیه السلام - بر ایشان خواند: **إِنَّکُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ** - الایات الثلاث - این سه آیت. ایشان از آن جا دلتنگ «۲» برخاستند «۳»، عبد الله بن الزبیری را دیدند، گفتند: بدان که امروز ما را محمد چنین گفت، و ما از آن دلتنگ شدیم، گفت: اگر من حاضر بودمی او را خجل کردمی و به حجّت غالب آمدمی بر او. برفتند و رسول را حاضر کردند، او گفت: یا محمد تو می‌گویی:

(۱). سوره نمل (۲۷) آیه ۸۷.

(۲). آج، لب+ شدند.

(۳). آب، لب، آز، مش: خواستند.

إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ، گفت: آری، من می‌گویم. گفت: این بر تو است. گفت: چرا؟ گفت: برای آن که عزیر در این میان باشد که معبود جهودان است، و عیسی که معبود ترسایان است، و فرشتگان که معبود بنی ملیح‌اند از عرب.

رسول - علیه السلام - گفت: معبودان ایشان شیاطین‌اند که ایشان را دعوت کردند با آن، و آن معبودان به آن رضا ندادند، خدای تعالی این آیت فرستاد که: **إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى** - الایات.

بعضی دگر گفتند: مراد به آیت، بتان‌اند برای آن که خدای تعالی به لفظ «ما» گفت، «من» نگفت و ما لما لا یعقل و من لما یعقل، و این وجهی نیکوست. دگر آن که: مخاطب به این آیت مشرکان مکّه‌اند، و ایشان بت پرست بودند.

بعضی دگر گفتند: آیت عامّ است در حقّ هر کس که در حقّ او عنایتی سابق باشد از الطاف و توفیق «۱».

راوی خبر گوید: امیر المؤمنین علی - علیه السلام - این آیت بر منبر بخواند و گفت: **فَأَنَا مِنْهُمْ**، من از ایشانم. جنید گفت: سبقت لهم من الله العناية في البداية فظهرت «۲» الولاية في النهاية.

قوله: **يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ**، ابو جعفر خواند: يوم يطوى السماء به ضمّ «یا» و فتح «واو» و رفع السماء على الفعل المجهول. آنکه گفت: ای محمد! آن روز که ما آسمان در نوردیم همچنان که سَجَل در نوردند برای نوشتن. کوفیان خواندند: **لِلْكِتَابِ عَلَى الْجَمْعِ**، و باقی قرآء خواندند: **لِلْكِتَابِ عَلَى الْوَاحِدِ**.

مفسران در سَجَل خلاف کردند، عبد الله عمر و سدّی گفتند: سَجَل، نام فریشته‌ای است که اعمال بندگان نویسد، چون بنده ختم عمل به استغفار کند خدای تعالی گوید: (اكتبها نورا)، این نوشته به نور بنویس. عبد الله عباس و مجاهد گفت: سَجَل، نامه باشد، و «لام» به معنی «علی» است، ای **كَطَى السَّجَلِ عَلَى الْمَكْتُوبِ**. و گفتند: اصل او از سَجَل است، و سَجَل دلو بزرگ باشد، چنان که دلو متضمّن آب باشد، همچنین نامه متضمّن مضمون خود باشد. و گفته‌اند: سَجَل، نام

(۱). آج، لب، آز، مش + حق.

(۲). آب، آز، مش: فنظهرت.

دبیری بود رسول را - علیه السلام - و بعضی دگر گفتند: سَجَل، اسمی است مر مکاتبه را مشتق از مساجله که آب کشیدن باشد به دلو علی وجه التّشبیه، يقال: ساجلت فلانا اذا عارضته في استقاء الماء بالسّجل، قال الشّاعر:

آنکه این اسم را بر فعل بنا کردند، کالطمر و الفلز. و قوله: نَطَوَى السَّمَاءَ، این «طی» را بر دو وجه تفسیر کردند، یکی: طی، که خلاف نشر باشد، یعنی ما آسمان را در نوردیم «۱» پس از آن که افراشته «۲» باشیم، و وجه دگر آن که: طی، عبارت باشد از کتم و اخفاء «۳»، و مراد اعدام، يقال: طويت هذا الامر عن فلان، ای کتمته عنه، یعنی ما آسمان «۴» را به عدم بریم از وجود. کَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ، آنکه گفت: ما خلقی را باز آریم همچنان که اول آفریدیم ایشان را. بیشتر علما گفتند: معنی آیه آن است که: چنان که ایشان را اول آفریدیم در شکم مادر، حفاة عرأة غرلا، تن برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده، نظیرها قوله: وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ «۵».

مجاهد روایت کرد از عایشه که: یک روز رسول - علیه السلام - در حجره من آمد و عجوزی پیش من بود از بنی عامر، مرا گفت: این کیست؟ گفتم: احدی خالاتک، از جمله خالتان تو یکی است، او را گفت که: تو هیچ دانسته‌ای که هیچ عجوزه به بهشت نرود، زن مضطرب شد و گریستن گرفت. رسول - علیه السلام - گفت: مگری، به بهشت نشوند و ایشان عجوز [باشند] «۶». بل خدای تعالی ایشان را خلقی نو باز آفریند جوان و تازه، الا تری الی قوله: إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً «۷» الایة. آنکه گفت:

یحشر الناس حفاة عرأة غرلا، و بروی: غلفا،

و معنی یکی باشد. آنکه اول کس را از ایشان که جامه پوشانند ابراهیم خلیل بود. عایشه گفت: یا رسول الله! زنان نیز برهنه باشند، گفت: بلی. گفت: وا سواتا، وا رسوایا! از یکدگر شرم ندارند؟ رسول - علیه السلام - گفت: آن روز مرد نداند که زن کدام است، و زن نداند که مرد کدام است.

(۱). آج، لب: در نوردیدیم.

(۲). آز: افراشته.

(۳). آج، لب + بطی السماء.

(۴). آج، لب: آن.

(۵). سوره انعام (۶) آیه ۹۴.

(۶). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۷). سوره واقعه (۵۶) آیه ۳۵.

ص: ۲۸۷

لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿١﴾، آنگه این آیت بخواند: **كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ،** کیوم ولدته امّه.

عبد الله عباس گفت: معنی آن است که، ما همه چیز را با فنا و عدم بریم چنان که اول بود. بعضی دگر گفتند: خلقان را چنان که اول از خاک آفریدیم باز با خاک بریم ایشان را. **وَعَدْنَا عَلَيْنَا،** این وعده‌ای است که بر خود واجب کردیم، یعنی این بعث و نشور. **إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ،** ما این خواهیم کردن و جز ما نخواهد کرد و نتواند کردن.

قوله: **وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ** - الایة. حمزه و اعمش خواندند:

فی الزبور، به ضم «زا» علی الجمع، و باقی قرأ خواندند به فتح «زا»، و آن فعول است به معنی مفعول، كالحلوب و الركوب. و الزبور و الزبر، الكتابة.

مفسران خلاف کردند در آن که مراد به زبور و ذکر چیست، سعید جبیر و مجاهد و ابن زید گفتند: مراد به «زبور» جمله کتابهای منزل است، و مراد به «ذکر»، لوح محفوظ است، یعنی بنوشتیم در کتابها پس آن که در لوح محفوظ نوشته بود. عبد الله عباس و ضحاک گفتند: مراد به «ذکر» تورات است، و به «زبور» کتاب داود. و بعضی دگر گفتند: مراد به «ذکر» قرآن است، و به «زبور» کتاب داود. و **بَعْدِ،** به معنی قبل است، کقوله: ... **وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ ﴿٢﴾** ...، ای امامهم، و قوله: **وَالْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ﴿٣﴾**، ای قبل ذلك. **أَنَّ الْأَرْضَ،** مجاهد و ابو العالیه گفتند: مراد زمین بهشت است، یعنی ما در زبور بنوشتیم پس از آن که در این کتاب ذکر نوشته بودیم که: زمین بهشت به میراث بندگان صالح را باشد، بیانیه قوله: **وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ ﴿٤﴾** ... عبد الله عباس گفت: زمین دنیا خواست، یعنی ما حکم کردیم که زمین دنیا به میراث بندگان صالح دهیم، و ذلك قوله: ... **لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ﴿٥﴾**.

وهب منبه گفت: در چند کتاب خوانده‌ام از کتب اوایل که، خدای تعالی گفت:

(۱). سوره عبس (۸۰) آیه ۳۷.

(۲). سوره کهف (۱۸) آیه ۷۹.

(۳). سوره نازعات (۷۹) آیه ۳۰.

(۴). سوره زمر (۳۹) آیه ۷۴.

(۵). سوره توبه (۹) آیه ۳۳.

من زمین به میراث به صالحان امت محمد دهم، و این قول باقر است - علیه السلام. و اصحاب ما به این آیت استدلال کردند بر خروج مهدی - علیه السلام - «۱» و وجه استدلال آن که گفتند خدای تعالی گفت: من در کتب اوایل نوشته‌ام یکی از پس دیگر، و بر پیغامبر مقدم فرستاده که: من جمله زمین «۲» - برای آن که «لام» تعریف جنس است و استغراق را باشد و از اطلاق او جز زمین دنیا نشانند - به میراث به بندگان صالح دهم، و اطلاق قدیم تعالی در حق شخصی لفظ صالح دلیل عصمت او کند برای آن که یکی از ما که تزکیه غیره کند آن باشد که گوی «۳» دهد بر صلاح ظاهر او برای آن که باطنش نداند و بر آن مطلع نباشد، چون خدای تعالی این تزکیه کند دلیل عصمت مزگی باشد برای آن که او عالم است به ظاهر و باطن، و مطلع بر اسرار و نهانی، و در امت کس به عصمت ائمه نگفت و اثبات معصومی نکرد جز امامیان، پس از این وجه دلیل کند بر آن که مراد به آیت معصومی باشد «۴».

اگر گویند: صالحین جمع است و او یکی است، جواب گوییم: برای توقیر و تعظیم واحد را به لفظ جمع برخوانند، دگر آن که: روا بود که مراد او باشد و جماعتی اصحابان او، جز که عصمت او معلوم باشد به دلیل، و عصمت ایشان مجوز، و ما را معلوم نباشد از جهت آن که بر تعیین ایشان دلیلی نیست.

إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ عَابِدِينَ، حق تعالی گفت در این، یعنی در این که رفت از اهلاک کفار و ادالت «۵» مؤمنان. و گفته‌اند: «هذا»، اشارت است به قرآن، در او بلاغی و وصولی و رسیدنی هست به مراد و مقصود گروهی خدای پرستان را.

آنکه گفت: **وَمَا أَرْسَلْنَاكَ**، و ما نفرستادیم تو را ای محمد جز رحمت و بخشایش جهانیان. و در آیت دلیل است بر بطلان قول مجبره، آن جا که گفتند:

خدای را بر کافر هیچ نعمتی نیست، خدای تعالی می‌گوید: تو رحمت و نعمت جهانیانی. و وجه آن که رسول نعمت است و رحمت بر کافران، آن است که: وجود او و دعوت او لطف است ایشان را، و آنچه ایشان اجابت دعوت او نکنند از ایشان است

(۱). مش: آخر الزمان.

(۲). آب، آز، مش + را.

(۳). آب، آج، لب، آز، مش: گواهی.

(۴). چاپ شعرانی: (۸ / ۶۴) معصومین باشند.

(۵). چاپ شعرانی: (۸ / ۶۵) ازاله.

نه از او، دگر آن که: به وجود او عذاب استیصال از ایشان برداشتند، و این قول عبد الله عباس است.

قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ، بگوی ای محمد که: وحی می‌کنند به من، که خدای شما یک خداست. فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ، شما به این وحی ایمان خواهی آوردن و آن را «۱» انقیاد نمودن؟

فَإِنْ تَوَلَّوْا، اگر برگردند این کافران، فَقُلْ، بگوی ایشان را که: من خبر دادم شما را و ایذان و اعلام کردم و اعذار و انذار کردم «۲» عَلَيَّ سَوَاءٍ، ای علی سویی، بر راستی و انصاف و حق. و گفته‌اند: عَلَيَّ سَوَاءٍ، مراد آن است که تخصیص نکردم قومی را دون قومی، بل بر راستی بی میل و محابا همه را اعلام کردم. و گفته‌اند:

معنی آن است که: شما ندانی و ندانستی مرا، من شما را اعلام کردم تا شما نیز ایمان آرید، فاستوینا فی العلم، تا با یکدیگر راست باشیم در علم. و گفتند «۳»:

استوینا «۴» فی الایمان، من شما را اعلام کردم تا شما نیز ایمان آری تا با یکدیگر راست باشیم در ایمان. وَإِنْ أَدْرِي، المعنی و ما ادری، و من ندانم که این که شما را وعده می‌دهند از قیام ساعت، دور است یا نزدیک! گروهی گفتند: این آیت منسوخ است بقوله «۵»: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» «۶»... و این درست نیست برای آن که نسخ در اخبار نشود، و دگر آن که: تاریخ منسوخ باید تا مقدم بود بر تاریخ ناسخ، و این جا تاریخ معلوم نیست. دگر آن که: جمع ممکن است میان این هر دو آیت از آن «۷» که اول محمول بود بر اجمال و اهمال، و دوم بر تعیین وقت. در اول، گفت: «وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ» «۸»، یعنی به اضافه با گذشته «۹» نزدیک است که بیشتر شد «۱۰» و کمتر ماند، و از این جا رسول را گویند که: او مبعوث است بین یدی الساعه، و مراد به آیت دوم آن

(۱). آب، آز+ که.

(۲). آج، لب+ تا شما نیز ایمان آرید، فاستوینا فی العلم.

(۳). آب، آز، مش: گفته‌اند.

(۴). آط: استوی، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۵). آج، لب+ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

(۶-۸). سوره انبیا (۲۱) آیه ۹۷.

(۷). آب، آز، مش: جا.

(۹). آط: گزشته.

(۱۰). آج، لب: باشد.

ص: ۲۹۰

است که: من ندانم که کی خواهد بودن و چند مانده است با آن! **إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ**، او، یعنی خدای تعالی داند آنچه شما آشکارا کردی، و آنچه پنهان داری نیز داند.

وَإِنْ أَدْرِي، المعنی و ما ادری، «ان» به معنی «ما» ی نافیہ است. **لَعَلَّهُ**، همانا آن، یعنی تأخیر عذاب کنایتی است عن غیر مذکور، همانا این تأخیر عذاب از شما فتنه «۱» و اختباری است تا شما را خالص کنند، چنان که آتش زر را. **وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**، و تمتعی است تا به وقت آجال شما.

شعبی گوید: چون حسن «۲» علی - علیهما السلام - کار به معاویه تسلیم کرد، معاویه گفت: خطبه‌ای کن تا مردمان از این حال با خبر شوند. او خطبه‌ای کرد و در او حمد و ثنای خدای گفت «۳»، آنکه گفت:

انّ اکیس الکیس التقی و احمق الحمق الفجور، و انّ هذا الامر الذی اختلفت «۴» فیه انا و معاویه اما حق لگیری کان احق به، و اما حق کان لی فترکتہ طلبا لصلاح الامّة

، آنکه این آیت برخواند: **وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ**.

قال «۵» **رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ**، بگوی ای محمد: بار خدایا! حکم کن میان من و این کافران بحق، و خدای تعالی حکم جز بحق نکند.

در این چند وجه گفتند، یکی آن که: رسول را به آن تعبّد بود تا او را بر آن ثواب باشد، چنان که ما را در دعا کردن رسول را من قولنا: اللهم اعل درجته، و تقبل شفاعته، و ابعتہ مقاما محمودا، یغبطه به الاولون و الاخرون، و این دعایی است که اگر ما نگوئیم، خدای تعالی خود بکند، اما ما را در آن نفع لطف و ثواب است.

و وجهی دگر آن که: به «حق»، عذاب خواست، و معنی آن که: اللهم احکم علیهم بالعذاب، خدای تعالی این دعا اجابت کرد به قتال روز بدر، بیانه قوله: ... **رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ** «۶».

(۱). چاپ شعرانی: فتنه.

(۲). آج، لب+ ابن.

(۳). مش: کرد.

(۴). آج، لب: اختلف.

(۵). همه نسخه بدلها: قل، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). سوره اعراف (۷) آیه ۸۹.

ص: ۲۹۱

قتاده گفت: رسول - علیه السلام - چون به کارزاری حاضر آمدی، گفتی:

ربّ احکم بالحقّ.

و بعضی دگر گفتند، معنی آن است که: ربّ احکم حکمک الحقّ.

قرآء در آیت خلاف کردند، حفص خواند: قال ربّ، علی الخبر، و دگر مقریان «۱» «قل» علی الامر. و ابو جعفر خواند: ربّ احکم، به ضمّ «با» اتبع الضمة الضمة. و باقی قرآء، «ربّ» به کسر «با» ابقاء علی اصله. و یعقوب خواند: ربّی احکم بالحقّ، بر افعال تفضیل به فتح «الف» و رفع «میم»، چنان که جمله باشد از مبتدا و خبر، یعنی خدای من حاکمتر است به حق. وَ رَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلٰی مَا تَصِفُونَ، و خدای ما بخشاینده و یاری خواسته است از او بر آنچه شما می‌گویید و وصف می‌کنی. ابن ذکوان عن ابن عامر خواند: علی ما یصفون، بالیاء خبراً عن الکفار، و باقی قرآء به «تا» ی خطاب [«۲»].

(۱). آج، لب: مفسران.

(۲). اساس: تا بدین جا ندارد، از آط افزوده شد.

ص: ۲۹۲

«۱»

[سورة الحجّ]

قتاده گفت: این سورت مدنی است، الاّ چهار آیت که به مکّه فرود آمد، من قوله: وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ

«۲»، الی قوله: ... عَذَابٌ [يَوْمٍ عَقِيمٍ «۳»] [«۴»].

مجاهد گفت و عیاش بن ابی ربیعہ کہ: جملہ مدنی است، و او ہفتاد و ہشت آیت است در کوفی، و شش در مدنی، و پنج در بصری.

و ہزار و دو بیست و نود و یک کلمت است، و پنج ہزار و ہفتاد و پنج حرف است.

و روایت است از ابو امامہ از ابی کعب کہ، ابی کعب گفت کہ، پیغامبر «۵»- علیہ السلام- گفت: ہر کہ سورۃ الحج بخواند، خدای بہ عدد ہر کسی کہ حج و عمرہ کرد از گذشتگان «۶» و ماندگان، او را حجی و عمرہای بنویسد.

[سورۃ الحج (۲۲): آیات ۱ تا ۱۶]

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

یا اَیُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَیْءٌ عَظِیْمٌ (۱) یَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرٰی النَّاسَ سُکَّارٰی وَ مَا هُمْ بِسُکَّارٰی وَ لٰکِنَّ عَذَابَ اللّٰهِ شَدِیْدٌ (۲) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُّجَادِلُ فِی اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّبِعُ کُلَّ شَیْطٰنٍ مَّرِیْدٍ (۳) کُتِبَ عَلَیْهِ اَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَانَّهُ یُضِلُّهُ وَ یَهْدِیْهِ اِلٰی عَذَابِ السَّعِیْرِ (۴)

یا اَیُّهَا النَّاسُ اِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَاِنَّا خَلَقْنَاکُمْ مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِّنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نَقَرُّ فِی الْاَرْحَامِ مَا نَشَاءُ اِلٰی اَجَلٍ مُّسَمًّی ثُمَّ نَخْرِجُکُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِنَبْلُوْا اَشَدَّکُمْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُّتَوَفَّیْ وَ مِنْکُمْ مَنْ یُّرَدُّ اِلٰی اَرْضِ الْعُمُرِ لٰکِنَّا لَعٰلَمٌ مِّنْ بَعْدِ عِلْمِ شَیْنًا وَ تَرٰی الْاَرْضَ هَامِدَةً فَاِذَا اَنْزَلْنَا عَلَیْهَا الْمَآءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ وَ اُنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ ذَوْجٍ بِهَیِجٍ (۵) ذٰلِکَ بِاَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ یُحْیِ الْمَوْتٰی وَ اَنَّهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ (۶) وَ اَنَّ السَّاعَةَ اَتِیَتْ لَا رَیْبَ فِیْهَا وَ اَنَّ اللّٰهَ یَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُوْرِ (۷) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُّجَادِلُ فِی اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدٰی وَ لَا کِتٰبٍ مُّنبِیْرِ (۸) ثٰنِیَ عَطْفِهِ لُیْضِلَّ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ لَهٗ فِی الدُّنْیَا خِزٰی وَ نَذِیْقُهُ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَذَابَ الْحَرِیْقِ (۹)

ذٰلِکَ بِمَا قَدَّمْتَ یَدَاکَ وَ اَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلّٰمٍ لِّلْعَبِیْدِ (۱۰) وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یُعٰدِ اللّٰهَ عَلٰی حَرْفٍ فَاِنْ اَصَابَهُ خَیْرٌ اطمَآنَ بِهٖ وَ اِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ اِنْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةَ ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرٰنُ الْمُبِیْنُ (۱۱) یَدْعُوْا مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ مَا لَا یَضُرُّهٗ وَ مَا لَا یَنْفَعُهُ ذٰلِکَ هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیْدُ (۱۲) یَدْعُوْا لَمَنْ ضَرُّهُ اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلٰی وَ لَبِئْسَ الْعَسِیْرُ (۱۳) اِنَّ اللّٰهَ یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصّٰلِحٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیْدُ (۱۴)

مَنْ كَانَ یَطُنُّ اَنْ لَّنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ فَلَیَمْدُدْ بِسَبَبٍ اِلٰی السَّمَآءِ ثُمَّ لَیَقْطَعُ فَلَیَنْظُرُ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیْظُ (۱۵) وَ کَذٰلِکَ اَنْزَلْنَاهُ آیٰتٍ بَیِّنٰتٍ وَ اَنَّ اللّٰهَ یَهْدِیْ مَنْ یُرِیْدُ (۱۶)

[ترجمہ]

[بہ نام خدای بخشاینده مہربان] «۷»

ای مردمان بت‌رسی از خدایتان که زلزله قیامت چیزی بزرگ است.

(۱). اساس: از این جا به بعد ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). سوره حج (۲۲) آیه ۵۲.

(۳). سوره حج (۲۲) آیه ۵۵.

(۴). آط، آب، آج، لب، آز، مش: عذاب مقیم، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۵). آط: پیغا، به قیاس با نسخه آب، و اتفاق بقیه نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۶). آط: گذشتگان.

(۷). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

ص: ۲۹۳

آن روزی که بینی آن را مشغول شود هر شیر دهنده از آن که شیر دهد «۱»، و بنهد هر خداوند باری بارش، و بینی مردمان را مستان و نباشند مستان و لکن عذاب خدای سخت است.

و از مردمان کس هست که خصومت می‌کند در خدای بی دانش «۲»، و پیروی می‌کند هر دیوی عاصی را.

نوشتند بروی «۳» هر که تولا کند به او، او گمراه بکند او را و ره نماید او را به عذاب دوزخ.

ای مردمان اگر شما در شکمی از زنده باز کردن، ما بیافریدیم شما را از خاک، پس از آب منی، پس از خون بسته، پس از گوشتی خاییده نشو کرده و نشو ناکرده «۴»، تا بیان کنیم شما را «۵» و قرار «۶» دهیم در رحما آنچه خواهیم تا به وقتی نام زده «۷»، پس برون آریم شما [را] «۸» خرد، پس تا برسید به قوت [خود] «۹»، و از شما کس باشد که مرگ دهند او را، و از شما کس باشد که باز برند او را تا بدترین «۱۰» عمر تا نداند از پس دانستن چیزی «۱۱»، و بینی زمین را مرده، چون بفرستیم بر آن آب ر [۱] «۱۲» بجنبید و برآید «۱۳» و برویاند از هر

(۱). آط: دهند، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۲). آب: بی دانشی.

(۳). آب، آج، لب + که.

(۴). آج، لب: تمام خلقت و ناتمام خلقت.

(۵). آج، لب: بیان کنیم قدرت خود را برای شما.

(۶). آج، لب + می.

(۷). آج، لب: نام برده.

(۸ - ۹ - ۱۲). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۱۰). آب: به رذلتین.

(۱۱). آج، لب + را.

(۱۳). آب: ور آید.

ص: ۲۹۴

جفتی نکو.

آن به آن است که خدای حق است، و او زنده کند مردگان را، و او بر همه چیزی تواناست.

و قیامت آمدنی است شکی نیست در آن و خدای بر انگیزد آن را که در گورها اند.

و از مردمان کس هست که خصومت می کند در «۱» خدای بی دانشی، و نه بیانی و نه نوشته روشن.

برگردانیده پهلویش تا گمراه کند از ره خدا، او راست در دنیا نکالی «۲»، و بچشانیم او را روز قیامت عذاب دوزخ.

آن به آن است که در پیش فگند «۳» دستهای تو، و آن که خدای نیست ظلم کننده بر بندگان.

و از مردمان کس هست که می پرستد خدای را بر کناره، و اگر برسد او را نیکی ساکن شود به او، و اگر برسد او را فتنه برگردد بر رویش زیان کرده است در دنیا و آخرت، آن زبانی است روشن.

می خواند «۴» از فرود خدای آنچه زیانش نکند و آنچه سود ندارد او را، آن گمراهی دور است.

می‌خواند آن را که زیانش نزدیکتر است از سودش، بد خداوندی است و بد سازنده «۵».

(۱). آج، لب+کار.

(۲). آج، لب: اهانت.

(۳). آج، لب: افکنده.

(۴). آج، لب: می‌ترسد.

(۵). آج، لب: مصاحبی.

ص: ۲۹۵

خدای در آرد آنان را که ایمان آرند «۱» و عمل صالح کنند «۲» در بهشتهایی که می‌رود در «۳» زیر آن جویها، خدای بکند آنچه خواهد.

هر کس که گمان «۴» برد که خدای نصرت نکند «۵» در دنیا و آخرت، گو بکش «۶» به رسنی «۷» به آسمانه «۸» خانه «۹»، پس گو ببر «۱۰»، بنگرد «۱۱» تا ببرد «۱۲» کید «۱۳» آنچه او را از آن خشم آید «۱۴».

و همچنین فرو فرستادیم دلالات روشن، و خدای راه نماید آن را که خواهد.

قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ** - الآیة، قدیم تعالی مکلفان را در این آیت تخویف و تهدید کرد، گفت: ای مردمان! و در تحت این خطاب مرد و زن و مؤمن و کافر و بنده و آزاد و کودک و بالغ و دیوانه و عاقل در آید، جز که دیوانه و کودک را از او برون برند به دلیل عقل، و این دلیل است بر آن که کفار مکلفاند. **اتَّقُوا رَبَّكُمُ**، بترسی از خدای خود یعنی از عقاب و سطوت او، و بیرخیزی «۱۵» از معاصی او. **إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ**، که زلزله قیامت چیزی عظیم خواهد بود. و زلزله و زلزال، شدت حرکت باشد بر حالی هایل، و اصل او من قولهم: **زَلَّتْ** قدمه، آنگه آن را مضاعف کردند، و در آیت دلیل است بر آن که معدوم را شیء خوانند برای آن که آن معدوم است، و خدای او را شیء خواند.

(۱). آج، لب: ایمان آوردند.

(۲). آج، لب: کردند.

(۳). آج، لب: از.

(۴). آج، لب + می.

(۵). آج، لب + محمد را، چاپ شعرانی + او را.

(۶). آج، لب: پس باید که کشد.

(۷). آب: به رشته‌ای، آج، لب: ریسمانی.

(۸). آب: آسمان، آج، لب: تا سقف.

(۹). آج، لب + خود.

(۱۰). آج، لب: پس منخنق گرداند خود را پس.

(۱۱). آب: پس بنگر.

(۱۲). آج، لب: بنگرد که هیچ ببرد.

(۱۳). آج، لب + او را، آب + او.

(۱۴). آج، لب: که به خشم آورد او را.

(۱۵). آب، آج، لب، آز، مش: پرهیزید.

ص: ۲۹۶

يَوْمَ تَرَوْنَهَا، آن روز که بینی قیامت را. ضمیر راجع است با زلزلة ساعة یا با ساعت. تَذْهَلُ، مشغول گرداند، این قول عبد الله عباس است. ضحاک گفت: دل خوش گرداند. مقاتل حیان گفت: فراموش برد، يقال: ذهلت عن الشيء و اشتغلت بغيره و تركته اذهل ذهولا و اذهلني الشيء اذهالا، قال:

صحا قلبه یا عزَّ او کاد يذهل

كُلُّ مُرْضِعَةٍ، هر زنی شیر دهنده را از آن فرزند که شیر می‌دهد او را.

فرّاء و کوفیان گفتند، شاید تا گویند: امرأة مرضع، بی «ها» و کذلک حایض و طاهر و طامث، برای آن که مختص است به زنان، و در مردان این معنی نباشد. زجاج گفت و جماعت «۱» بصریان: چون بر فعل بنا کنی گویی: ارضعت فهی مرضعة، و چون به صفتی لازم کنی گویی: مرضع ای ذات رضاع، علی طریق النسب. و بعضی دگر گفتند: مرضعة آن را گویند که فرزند خود را شیر دهد، و چون فرزند دیگر «۲» را شیر دهد او را مرضع گویند، و این فرق وجهی ندارد از این جهت، و معتمد قول بصریان است این بر سیل تهویل و تعظیم قیامت گفت. وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا، و هر زنی که آبستن باشد و بار دارد، بار بنهد و بچه بیفکند بی وقت از هول آن روز، و این عبارت است از شدت و سختی آن روز، نه آن که آن جا حامل یا مرضعی باشد. وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى، و مردمان را مست بینی از ترس، و مست نباشند از خمر. و گفتند: معنی آن است که: مردمان را چون مستان بینی از دهش «۳» و حیرت و غفلت، و بر حقیقت مست نباشند. و در شاذّ ابو زرعة بن عمرو بن جریر خواند: و تری النَّاسَ، به ضم «تا» و نصب «سین» علی معنی یظنّ «۴» لناس سگری. کوفیان خواندند اَلَا عاصم: سگری بی «الف» در هر دو جای، و باقی قرّاء سکاری خواندند به «الف» بر جمع. آن که سگری خواند برای تأنیث جمع خواند که فعلی صفت مؤنث باشد در آن که مذکر او فعالان بود، کسکران و غضبان، و آن که سکاری خواند، به جمع گفت: برای آن که صفت جمعی بسیار است، و این لفظ جمع است ککسلان و کسالی. وَ لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ، و لکن عذاب خدای سخت باشد.

(۱). آج، لب، آز: جماعتی.

(۲). آب، آز، مش: دیگری.

(۳). مش: دهشت.

(۴). آب، آز، مش: تظن.

ص: ۲۹۷

عمران بن حصین و ابو سعید الخدری روایت کردند که: این آیتها در شبی آمد که رسول - علیه السّلام - در غزاة بنی المصطلق بود، و آن قبیله‌ای بودند از بنی خزاعه، و مردم بر راهرو بودند. رسول - علیه السّلام - بفرمود تا بانگ کردند و مردم بایستادند رسول - علیه السّلام - این آیتها بر مردمان خواند، همه به گریستن آمدند، چون در روز آمدند، کس زین باز نگرفت و خیمه نزد «۱» و دیگ نیخت، بعضی می‌گریستند و بعضی دل‌تنگ بنشستند. رسول - علیه السّلام - گفت دانی که آن چه روز باشد؟ گفتن «۲» خدای و پیغامبر عالمتر، گفت: آنکه «۳» خدای تعالی آدم را گوید برخیز و از فرزندان گروهی دوزخی را به دوزخ فرست، او برخیزد از هزار «۴»، نهصد و نود و نه را به دوزخ فرستد و یکی را به بهشت. این حدیث «۵» سخت آمد بر مسلمانان بگریستند و گفتند: یا رسول الله! ناجی که خواهد بود؟ گفت:

ابشروا و قاربوا و سدّوا

، با مزده «۶» باشی و با مردم نزدیک «۷» باشی و باسداد باشی که با شما دو خلق هستند که ایشان را کثرتی عظیم هست.

آنکه گفت: من امید می‌دارم که ربع اهل بهشت شما باشی، ایشان تکبیر و تحمید کردند «۸»». آنکه گفت: امید می‌دارم که نیمه اهل بهشت شما باشی، ایشان تکبیر کردند و شکر گزارند، گفت: من امید می‌دارم که دو بهر از اهل بهشت شما باشی، آنکه گفت: جمله اهل بهشت صد و بیست صف باشند، هشتاد صف امت من باشند و مسلمانان در جنب کافران چنان باشند که خالی بر پهلوی شتری یا چون مویی سیاه بر گاوی سپید، یا چون مو [بی] «۱۰» سپید بر گاوی سیاه. آنکه گفت: از امت من هفتاد هزار به بهشت شوند بی‌شمار. عکاشه بن محسن برخاست و گفت: یا رسول الله! دعا کن تا من از جمله ایشان باشم. گفت: تو از جمله ایشانی. مردی از انصار بر پای خاست «۱۱» و گفت: یا رسول الله! دعا کن تا من از ایشان باشم، گفت:

(۱). آج، لب: نزدند.

(۲). آز، مش: گفتند.

(۳). آج، لب، مش: آن که.

(۴). آج، لب + کس.

(۵). مش: سخن.

(۶). آب، مزده / مزده.

(۷). لب: بنزدیک.

(۸-۹). آج، لب + شکر گزارند.

(۱۰). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۱۱). آط، آب، لب، آز، مش: خواست.

ص: ۲۹۸

سبقک بها عکاشة

، عکاشة تو را به این سبق برد.

قوله: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ،** گفت: از مردمان کس هست که او در خدای تعالی مجادله و «۱» خصومت می‌کند. «من»، تبعیض راست، و «من»، نکره موصوفه است. آیت در نظر بن الحارث آمد که او بسیار خصومت کردی با رسول و گفתי: فریشتگان دختران خدایند، و قرآن افسانه پیشینگان است، و خدای قادر نیست بر احیاء موتی، خدای تعالی بیان کرد که: او این جدل که می‌کند در حق خدای تعالی بی‌علم می‌کند. **وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ،** و تابع است هر دیوی ستمبه مارد عاصی را. و تمرد، سرکشی باشد، و منه قوله: ... **مِنَ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ** «۲».

كُتِبَ عَلَيْهِ، بر آن شیطان نوشته‌اند که هر کس به او تولا کند، شیطان او را از راه دین گمراه کند و از ره بهشت، و او را راه نماید به ره دوزخ و عذاب آتش.

آنکه خطاب کرد با منکران بعث و نشور، گفت: **يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ،** ای مردمان! اگر شما در شکّی از آن که شما را زنده خواهند کرد، چرا اندیشه نکنی که ما شما را اول از خاک آفریدیم، یعنی پدر شما [آدم را] «۳». **ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ،** آنکه فرزندان او را از نطفه آفریدیم، و نطفه این آب معروف است که خدای از او فرزند آفریند «۴»، و اصل او آب اندک باشد من نطف اذا قطر. **ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ،** آنکه از خونی بسته، برای آن که آب در رحم از پس چهل روز خونی بسته شود. **ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ،** آنکه از گوشتی خاییده برای آن که از پس چهل روز آن علقه جنین «۵» شود. **مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ،** بعضی ممکن «۶» و نشو کرده باشد و بعضی نباشد.

عبد الله عباس گفت: تامّة و غیر تامّة، یعنی سقط. مجاهد گفت: مصوّرة و غیر مصوّرة.

لِنُبَيِّنَ لَكُمْ، این همه برای آن تا بیان کنیم شما را که اصل شما از چیست، و ما چگونه آفریدیم شما را.

عبد الله مسعود گفت: چون نطفه در رحم افتد، خدای تعالی فرشته‌ای بر آن گمارد و او گوید: بار خدایا! مخلّقة ام غیر مخلّقة، این تمام بودنی است یا نی؟ اگر

(۱). آج، لب + مخاصمت.

(۲). سوره صافات (۳۷) آیه ۷.

(۳). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۴). آب، آج، لب، آز، مش: آفریند.

(۵). آج، لب: خونین.

(۶). آب، آج، لب، آز، مش: ممکس.

گوید «۱»: غیر مخلّقه، تمام نخواهد بودن رحم آن را بیندازد، و اگر گوید: هی مخلّقه، این تمام خواهد شدن، گوید: بار خدایا! نرینه خواهد بود یا مادینه؟ رزقش چیست؟

اجلش چیست «۲»؟ سعید است یا شقی؟ او را گوید: برو و به لوح محفوظ رو و از آن جا «۳» نسخه کن، آن فرشته بیاید و نسخه کند تا به آخر صفات او، تا بیان کنیم.

لُنْبِیْن لَكُمْ، کمال قدرت ما و غرایب حکمت ما در گردانیدن اصل خلقت شما به اطوار و انواع. وَ نَقَرُّ فِی الْأَرْحَامِ، عاصم خواند: نقرّ، به نصب عطفاً علی قوله:

لُنْبِیْن، تا بیان کنیم و قرار دهیم در رحم آنچه خواهیم تا به وقتی معین. مُسَمّی، نام برده. و باقی قرآء خواندند: وَ نَقَرُّ، برفع علی الاستیناف، المعنی و نحن نقرّ، و ما قرار دهیم آنچه خواهیم در رحمهای زنان تا به وقت ولادت، و آن اجلی بود مسمی. ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، آنکه شما را برون آریم از شکم مادران طفل خرد «۴». و طفل به لفظ واحد گفت با آن که حال است از جمع، برای آن که عرب واحد به جای جمع گویند، در بهری مواضع چنان که گفت:

انّ العواذل لیس لی بأمیر

و لم یقل: امراء.

ابن جریر گفت: تشبیهاً بالمصدر، کعدل و زور، و قیل: تشبیهاً بالخصم و الضیف. ثُمَّ لَتَبَلُّغُوا أَشْدُّكُمْ، پس برای آن تا شما به اشدّ خود رسی، یعنی به کمال خلق و تمام عقل و نهایت قوّت. و «اشد»، جمع «شد»، کفلس و افلس، و قیل: جمع شدّ، کودّ و اودّ، یقال: هو ودّی و القوم اودّی، و قیل: جمع شدّة، کنعمة و أنعم، و این از جموع قلت است. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى، و از شما بهری آن بود که او را وفات دهند و جان بردارند، و «من» تبعیض راست، و «من» نکره موصوفه است، امّا به کودکی یا به جوانی بمیرد، یا پیش بلوغ به اشدّ «۵». وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ، و بهری از شما باشند که ایشان را رد کنند به اردلتر و خسیس تر عمری، و آن حالت پیری و خرفی باشد، و حق تعالی او «۶» را «اردل العمر» خواند برای آن که حالت

(۱). آج، لب: گویند.

(۲). آج، لب، مش: کی است.

(۳). آج، لب: محفوظ او را.

(۴). آب، آز، مش: خورد.

(۵). آج، لب: باشد.

(۶). آب، آز، مش: پیری.

ص: ۳۰۰

ضعف و عجز و نقصان عقل و تن باشد، و پس از آن مرد صلاح نفس امید ندارد و داند «۱» که آخر عمر است، و هر چه روز آید نقصان زیادت خواهد بود، از آن جا گفتند: الشَّيْبُ اِحْدَى الْمَيْتَيْنِ، پیری یکی است از دو مرگ، و قال بعضهم: و الشَّيْبُ اِحْدَى الْمَيْتَيْنِ تَقَدَّمَتْ اُولَا هُمَا وَ تَأَخَّرَتْ اٰخِرَاهُمَا. لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا، «لا» عاقبت راست بر آن تأویل که گفته‌ایم تا کار او به جایی باز آید که هیچ نداند پس از آن که دانست، و آن از نقصان عقل و فهم و ذکر او باشد که او را کم شود و نسیان بر او غالب شود. وَ تَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً، و تو ای محمد یا ای مخاطب! زمین را خشک «۲» پژمرده بینی، يقال: همدت النَّارِ تَهْمِدُ هُمُودًا اِذَا صَارَتْ رَمَادًا، و همد التُّوبِ هُمُودًا اِذَا بَلِيَ «۳» و خلق، قال الاعشى:

واری ثیابک بالیات همدا

قالت قتيلة ما لجسمک شاحبا

و روا بود که این خطاب با رسول بود، یا با مخاطبی هر که باشد برای آن که این بر سبیل مثل می‌فرماید: فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ، چون آب باران به او فرو فرستیم بجنبید چون کسی که حرکت با نشاط کند. و «اهتزاز» «۴»، حرکت مرد شادان باشد با بشاشت، يقال: اهتزَّ لكذا اذا قام اليه نشيطا فرحا به، آنگه در جماد بر سبیل تشبیه استعمال کنند، قال الشاعر:

كما اهتزَّ تحت البارج الغصن الرطب

و تأخذه عند المكارم هزة

وَ رَبَّتْ، ای ارتفعت و زادت، که زمین عقیب برف و باران چون خوش شود بر آید به مانند خمیر، چنان که پای به او فرو شود. وَ أَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بَهِيحٍ، و برویاند از هر جنسی و صنفی گیاه و نبات نیکو، و این منلی است که خدای تعالی بزد برای عرب که منکر بودند و مستبعد، بعث و نشور را، و می‌گفتند: چگونه ممکن باشد که ما پس از آن که مرده باشیم و پوسیده گشته و با خاک برابر شده، ما را اعادت کنند و زنده کنند! و این «۵» محال می‌داشتند. حق تعالی گفت در این چه تعجب و استبعاد است! نه هر سال زمین به فصل زمستان مرده شود، چنان که هیچ

(۱) - لب: نداند.

(۲). آج، لب+ و.

(۳). آج، لب: یکی.

(۴). آج، لب: اهتزاز.

(۵). مش+ را.

ص: ۳۰۱

نبات نرویانند. و اگر همه آبهای جهان در او بندند باز آنگه که وقت آید و فصل ربیع باشد، ما باران به او فرو فرستیم تا چون زنده شود «۱»، پنداری بر خود بجنبید و نشاط نبات کند، و انواع نبات پدید آید از او، هم آن خدای که این کند و بر این قادر است، قادر است بر آن که شما را زنده کند پس از آن که مرده باشی و پوسیده.

آنگه این آیت را بیان کرد و گفت: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ**، این برای آن است که خدای حق است، و وجود او درست است، و کمال قادری او محقق است، و او قادر است بر آن که مردگان را زنده کند، بل «۲» هر چه مقدرات است «۳»، قادر است از هر جنسی علی ما [لا] «۴» نهایت له.

وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ، و نیز بدانی که قیامت آمدنی است و در او شکی نیست، و خدای تعالی زنده خواهد کرد آنان را که در گورها اند.

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ، آیت هم در نظر بن الحارث آمد، گفت: و از مردمان کس «۵» هست که جدل می‌کند و خصومت در خدای تعالی بی‌علمی که او را هست. **وَلَا هُدًى**، بی‌بیانی و بی‌نتی و حجتی که دارد، و بی‌کتابی روشن.

ثَانِي عَطْفِهِ، برگردانیده پهلو را، و این عبارت باشد از دو چیز، یکی: **تَكَبَّرَ**، يقول العرب: جاء فلان ثانيا عطفه اذا جاء متكبرا متجبرا، و نیز عبارت باشد از عدول و اعراض و الثني الصّرف، و العطف الجنب، و نصب او بر حال است از فاعل، و در آیت هر دو وجه محتمل است، و نظیره «۶» قوله: **وَإِذَا تَتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَآلِي مُسْتَكْبِرًا** «۷» ...، و قوله: ... **لَوْوَا رُؤُسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ**، «۸».

يُضِلُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، تا گمراه کند مردمان را از ره خدای. آنگه گفت: **لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ**، او را در دنیا خیزی و ذلی و هوانی و هلاکی باشد، و آن روز بدر بود. **وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ**، و روز قیامت بچشانیم او را عذاب دوزخ.

(۱). آب، آز، مش + و.

(۲). آب، آز، مش + بر.

(۳). آب + اوست، مش + او.

(۴). آط: ندارد، از آب، افزوده شد.

(۵). آب، آز، مش: کسی.

(۶). آب، آز، مش: نظیرها.

(۷). سوره لقمان (۳۱) آیه ۷.

(۸). سوره منافقون (۶۳) آیه ۵.

ص: ۳۰۲

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ، «ذلک» اشارت است به آنچه رفت از خزی دنیا و عذاب آخرت، گفت: این برای آن است، و به سبب آن که دستهای او تقدیم کرد، و این مبالغت است در اضافه فعل به او، و این آیات و امثال این دلیل است بر بطلان مذهب مجبّره که گفتند: ثواب و عقاب معلّل نیست، و خدای تعالی فاعل فعل بندگان است، و افعال ما به سایر وجوه و حقایق به خدای تعالی دارد که خدای تعالی جزا معلّل کرد و اضافه فعل با بنده کرد علی ابلغ الوجه. **وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ**، و خدای تعالی ظلم نکند بر بندگان که ایشان را مؤاخذه کند به فعل خود یا فعلی که ایشان نکرده باشند، و بر قاعده مجبّره هیچ ظلم در جهان نباشد الاّ خدای کرده باشد، چه هیچ کس بر احداث و انشاء قادر نیست. و چون اندیشه کنی از ره عقل و شرع روشن شود که خدای تعالی بر هیچ کس ظلم نکند و نکرده است. اما مجبّر بر خدای ظلم می‌کند به آن که اضافه می‌کند به او آنچه به او لایق نیست، فکانه ظلمه بان ظلمه، پنداری ظلم کند بر او به اضافه ظلم به او، چه ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه باشد، و او تعالی - علواً کبیراً - نه موضع ظلم است، بل موضع عدل است و فضل «۱»، اگر با بنده کار به استحقاق کند، جز عدل نکند و هیچ ظلم نکند، و اگر از عدل بگذرد جز فضل نکند، ظلم را به او ره نیست، و اضافه ظلم را به او هیچ وجه نیست، **سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوّاً کَبِيراً** «۲».

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْبِدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ، آیت در شأن جماعتی اعراب آمد که به مدینه آمدند و ایمان آوردند ایمانی مجازی، به زبان اظهار ایمان کردند و به دل بر کفر بودند، ایشان را علمی نبود از آن که ایشان را نظری نبود که سبب علم باشد. آنکه اگر ایشان را نکبتی نرسیدی و بیماری و آفتی و نقصان مالی، و مال ایشان زیادت شدی و اسبان ایشان بچه نیکو آوردی و زنان ایشان پسران «۳» زادندی، گفتندی «۴»: این محمّد مبارک مردی است، و این دین او حقّ است و ما را بر این دین بودن

صواب است و سود. و اگر بر خلاف این بودی و هوای مدینه موافق نیامدی و بیمار شدندی و اسپان و اشتران ایشان بعضی بمردندی و زنانشان دختران زادندی، گفتندی: این

(۱). آب، آژ، مش: فعل.

(۲). سوره بنی اسرائیل (۱۷) آیه ۴۳.

(۳). آج، لب: سپری.

(۴). آج، لب: گفتندی.

ص: ۳۰۳

محمد نا مبارک مردی است، و این دین او اصلی ندارد، و ما تا در این دین آمدم جز زیان و نکبت نیست ما را، برگشتندی، فذلک قوله: **فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ**، ای سکن الیه، **وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ**، ای نکبت و بلیه و مرض و آفة فی المال. **انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ**، ارتدّ عن اسلامه بعد ما اظهاره، و رجع کافرا، و قوله: **عَلٰی حَرْفٍ**، ای علی جانب و شفا غیر مطمئن و لا مستقیم، چون کسی که بر طرف چیزی باشد در میان آن کار نشده باشد. و الحرف، الجانب، و منه حرف البئر و حرف النهر. مجاهد گفت:

علی شک، بعضی دگر گفتند: علی ضعف من الاعتقاد و البصيرة، و بعضی دگر گفتند: علی لون واحد فی طلب مقصوده، بر یک رنگ و همه آن که طالب مقصود خود باشد «۱» شاکر نباشد «۲» در سراء و ضراء. بعضی دگر گفتند: این کنایت است از نفاق، یعنی یعبد الله بلسانه دون قلبه. **خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ**، یعقوب و حمید و اعرج خواندند: خاسر الدنیا و الاخرة، علی وزن فاعل نصبا «۳» علی الحال و جرّ الاخرة بالاضافة، او دنیا و آخرت زیان دارد، یعنی نه دنیا بود او را و نه آخرت، برای آن که در دنیا منکوب باشد و در آخرت معذب. **ذَلِكُ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ**، این زبانی است آشکارا که پوشیده نیست.

آنکه گفت: **يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ**، می خواند این مدبر منحوس کافر بدون خدای جمادی را که او را زیان نکند و نتواند کرد، و سود نیز نتواند «۴» کرد. **ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ**، این گمراهی است دور، یعنی بغایت و دور از رشاد.

يَدْعُوا لِمَنْ ضَرُّهُ، کسی را می خواند و می پرستد که زیانش نزدیکتر از سود است، یعنی این بتان را که می پرستد برای آن که او خود قادر نیست بر سود، و از عبادت ایشان او را در دنیا و آخرت زیان خواهد بود به خزی و عقاب. **لَبِئْسَ الْمَوْلٰی**، بد خداوندگاری است بت «۵» ایشان را. **وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ**، و بد همسازی «۶» است. و گفتند: مولی، به معنی ناصر است این جا، و گفته اند: ولیّ و دوست است، و

(۱). آج، لب: باشند.

(۲). آج: نباشند، لب: باشند.

(۳). آط: نصیبا، به قیاس با نسخه آب، و اتّفاق بقیه نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۴). آج: نتوانند.

(۵). آب، آز، مش: بتان.

(۶). آط: همباز، به قیاس با نسخه آج و با توجّه به معنی کلمه در صفحات بعدی و تصریح متن، تصحیح شد.

ص: ۳۰۴

گفته‌اند: ابن العمّ است، یعنی پسران عمّ اند آنان که دعوت می‌کنند پسران عمّ خود را با کفر.

قوله: **يَدْعُوا لِمَنْ ضَرَّهُ**، نحویان در این «لام» خلاف کردند، بعضی گفتند:

صله است و زیادت، و التّقدیر: يدعوا من ضره، و بعضی گفتند: تأکید است در بیان آن که مضرتّ او بیشتر از منفعت است، و این حال مؤکّد و بلیغتر است، و این معنی سخت ظاهر است، «لام» برای آن آورد. بعضی دگر گفتند: جواب قسمی مضمّر است، ای يدعو «۱» و الله لمن ضره اقرب من نفعه، بعضی دگر گفتند: يدعوا «۲»، به معنی يقول است، چنان که عنتره گفت:

يدعون عنتر و الرّماح كآنها
اشطان بئر في لبان الادهم

ای يقولون یا عنتر «۳»، و خبر محذوف «۴» باشد، و التّقدیر: يقول لمن ضره اقرب من نفعه الهة او اله. و بعضی دگر گفتند: يدعو «۵» از صله ضلال است، یعنی **ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ البَعِيدُ**، الذی يدعوه.

آنکه ابتدا کرد و گفت: **لَمَنْ ضَرَّهُ اقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ**، و محلّ او رفع بود بر ابتدا، و خبر او **لَيْسَ المَوْلى وَ لَيْسَ العَشِيرُ**، باشد، و گفتند: کلام بر تقدیم و تأخیر است، یعنی لمن ضره اقرب من نفعه يدعو «۶» بر ابتدا و خبر «۷» بعضی دگر گفتند: این بر تکرار است علی سبیل التّأكيد، و التّقدیر: يدعوا «۸» لمن ضره اقرب من نفعه يدعوا «۹»، آنکه دوم بیفکنند اکتفا به اول کرد. و بعضی دگر گفتند: به این تأویلات متعسّف حاجت نیست چه این در کلام عرب شایع است، و قد سمع منهم اعطيتک لما غیره خیر منه و عنده لما غیره خیر منه. و العشیر، فعیل به معنی مفاعل، ای المعاشر و الخلیط و الصّاحب، بد رفیق و همساز است بتان ایشان را.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا، آنکه چون ذکر کافران و احوال ایشان و معبودان ایشان بگفت، احوال مؤمنان بگفت و ثواب ایشان، گفت: خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کنند به بهشتهایی «۱۰» برد که در زیر درختان آن جویها روان باشد که خدای

(۶-۵-۲-۱). آج، لب: يدعوا.

(۳). آج، لب: عنتره.

(۴). آج، لب: محذوفی.

(۷). آج، لب+ او.

(۹-۸). آج، لب: يدعو.

(۱۰). آج، لب: بهشتها.

ص: ۳۰۵

هر چه خواهد کند او را مانعی و منازعی نباشد در آنچه کند، چه کس ممانعت او نتواند کرد و منازعت او را قوت ندارد و بر او اعتراض نرسد کس را، چه افعال او همه حکمت و صواب باشد بر وجه مصلحت علی احسن ما یمكن.

قوله: مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، گفت هر که گمان برد که خدای تعالی نصرت نکند او را. مفسران خلاف کردند در آن که این ضمیر فی قوله: يَنْصُرُهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ راجع با کیست؟ بیشتر مفسران گفتند: راجع است با رسول- علیه السلام. فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ، گو بکش پاره‌ای رسن از آسمانه خانه «۱» خویش. ثُمَّ لِيَقْطَعْ، آنکه گو ببر و بنگر که کید او غیظ و خشم او ببرد یا نه، و معنی آیت آن است که: هر کس که گمان برد که خدای تعالی پیغامبرش - محمد را- نصرت نخواهد کرد در دنیا و آخرت، گو رسنی در سقف آسمانه خانه خود فگن و خویشتن از او «۲» در آویز به گلو، پس ببر «۳» آن را تاکید او خشم او را ببرد یا نه، و این چنان باشد که ما گوئیم کسی که او کاری نتواند دید و از آتش خشم آید و نتواند آن را تغییر و تبدیل کرد «۴»، این کار چنین خواهد بود، اگر تو را «۵» خوش نیست رسنی در افگن و خویشتن بیاویز، آنکه رسن ببر تا بر زمین افنی و بنگر تا به این کید به هیچ کس زیان باشد جز به تو؟

ابن زید گفت: مراد به «سما» آسمان حقیقی است، یعنی هر کس که پندارد که خدای تعالی محمد را نصرت نخواهد کرد رسنی از آن جا که اوست به آسمان کش و از آن ره به آسمان رو، و ماده آن قطع کن و با زبر، چه ماده نصرت و خذلان از آسمان است، آنکه گو بنگر تاکید او غیظ او ببرد یا نه! و گفت: این آیت در جماعتی آمد از بنی اسد و بنی غطفان که ایشان از اسلام تقاعد کردند و گفتند:

ما می ترسیم که نباید که محمد را نصرت نکنند، اگر ما در دین او شویم آنچه از میان ما و جهودان هست از مخالفت زنده شود و خیری که ما را از ایشان است منقطع شود، و به این خیر نرسیم من کل «۶» الطرفین بر زیان باشیم، خدای تعالی این آیت

(۱). آج، لب: آسمان به خانه.

(۲). آج، لب: گورسنی در سقف آسمان نه خود را از او.

(۳). مش: بگو.

(۴). آب، آز، مش: تغییری و تبدیلی کردن.

(۵). آب، آز، مش + با این.

(۶). آب، آز، مش: کلا الطرفین.

ص: ۳۰۶

فرستاد و گفت: هر که این گمان می برد، گو این معامله کن تا «۱» خود سود دارد او را یا نه! مجاهد گفت: «ها» راجع است با «من»، و معنی آن است که: هر که او به خدای بد گمان باشد و ظن برد که خدای او را نصرت نخواهد کرد نه در دنیا و نه در آخرت، یعنی روزی نخواهد داد «۲»، و «نصرت» این جا به معنی رزق و عطاست من قول العرب: من نصرنی نصره الله، ای من اعطانی اعطاه الله.

ابو عبیده گفت: عرب زمین باران رسیده را ارض منصوره گویند، قال:

فأنك لا تعطى امرأ فوق «۳» حقّه
فلا تملك الشقّ «۴» الذي الغيث ناصره

ای ماطره و معطیه، و معنی آیت آن که: هر که گمان برد که خدای او را روزی نخواهد داد، گو رسنی در افگن و خویشتن بیاویز.

ابن عامر و ابو عمرو و رويس و ورش خواندند: ثُمَّ لَيَقْطَعُ [«۵»] و: ثُمَّ لَيَقْضُوا، «۶»... به سکون «لام» فی الموضعین، و قبل موافقت کرد «۷» ثُمَّ لَيَقْضُوا، و باقی قرآء به کسر «لام» خواندند در هر دو جای. اما «ما» فی قوله: مَا يَغِيْظُ، مصدری است، و

تقدیر آن که: هَلْ يُذْهِبَنَّ كَيْدَهُ، غیظه «۸»، و شاید «ما» «۹» موصوله باشد علی تقدیر: هل يذهبن كیده الذی یغیظه، و یحمله علی الغیظ.

آنکه گفت: وَ كَذَلِكَ، همچنین ما فرستادیم این قرآن را آیتی روشن. و نصب «آیات» بر حال است و وجه تشبیه در كَذَلِكَ، آن است [که] «۱۰» چنان که «۱۱» دلالت «۱۲» مقدم اظهار کردیم، همچنین قرآن فرستادیم. وَ أَنَّ اللَّهَ «۱۳»، و خدای هدایت دهد آن را که خواهد «۱۴».

(۱). آج، لب: با.

(۲). آب، آز، مش: دادن.

(۳). آب، آز: دون.

(۴). آب، آج، لب، آز: السوء.

(۵). اساس: تا بدین جا افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۲۹.

(۷). آط، آب، آج، لب، آز+ در.

(۸). آز: ما یغیظ.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز: تا.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). آط+ در آیات.

(۱۲). آز: در آیات مقدم دلایل.

(۱۳). همه نسخه بدلها+ یهدی من یرید.

(۱۴). همه نسخه بدلها+ قوله تعالی.

[سوره الحج (۲۲): آیات ۱۷ تا ۳۷]

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (۱۷) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ (۱۸) هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ (۱۹) يُضْهِرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ (۲۰) وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ (۲۱)

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (۲۲) إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ (۲۳) وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَ هُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (۲۴) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفِ فِيهِ وَالْبَادِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ نَذَقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ (۲۵) وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۲۶)

وَإِذْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (۲۷) لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقْتَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ (۲۸) ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ وَلِيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۲۹) ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأَحَلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ (۳۰) حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ (۳۱)

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ (۳۲) لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحَلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ (۳۳) وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقْتَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ (۳۴) الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۵) وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ إِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ كَذَلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (۳۶)

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ (۳۷)

[ترجمه]

آنان که ایمان آوردند و آنان که جهود شدند و صابیان و ترسایان و گبران و آنان که شرک آوردند، خدای حکم کند میان ایشان روز قیامت که خدای بر همه چیز گواه است.

نیبئی که خدای سجده کند او را، «۱»، هر که در آسمان «۲» است و هر که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و دوندگان «۳» و بسیاری از مردمان و بسیاری را واجب «۴» شد بر ایشان عذاب، و هر که خوار بکند او را خدای، نباشد او را گرامی کننده، که خدای بکند آنچه خواهد.

«۵»

دو خصم‌اند که خصومت کردند در خدای «۶» آنان که کافر شدند ببرند «۷» برای ایشان جامه‌هایی از آتش بریزند «۸» از بالای سرهای ایشان آب گرم.

بگدازند «۹» به او آنچه در شکمهای ایشان است و پوستها.

و ایشان را در آن جا جرزه‌هایی «۱۰» از آهن.

(۱). آط، آب: که خدای را سجده بکند، آج، لب: که خدای را سجده می‌برد.

(۲). آط، آب، آج، لب: آسمانها.

(۳). آط، آب، آج، لب: روندگان.

(۴). آب: بسیاری که واجب.

(۵). آط + این.

(۶). آط، آب: در خدایشان، آج، لب: در کار خدایشان.

(۷). آب: بیرنده‌اند، آج، لب: بریده شد.

(۸). آط، آب: می‌ریزند، آج، لب: ریخته شود.

(۹). آط، آب، آج، لب: بگدازد.

(۱۰). آط، آب: دبوس، آج، لب: کوزها.

ص: ۳۰۸

هر گه که خواهند که بیرون آیند از آن جا از غم «۱» با جابرند «۲» ایشان را در آن جا و بچشی عذاب سوزنده.

[۴۳- پ]

که خدای در برد «۳» آنان را که ایمان آرند و کارهای نکو کنند در بهشتها که می‌رود از زیر آن جویها، حلی دهند ایشان را در آن جا از دستورنجنها «۴» از زر و مروارید، و جامه‌های ایشان در آن جا حریر «۵» باشد.

و ره نمایند ایشان را با سخن پاکیزه از قول، و ره نمایند «۶» به ره پسندیده.

[۴۴- ر]

آنان که کافر شدند و برگردند «۷» از راه خدای و مسجد حرام، آن که کردیم او را برای مردمان راست است استاده «۸» در او و بادی «۹» و هر که خواهد در او گراییدن «۱۰» از دین به ستم کردن، بچشائیم او را از عذابی سخت.

چون جای ساختیم برای ابراهیم جای خانه «۱۱» که مگیر انباز به من «۱۲» چیزی و پاکیزه کن خانه من [برای] «۱۳» گردندگان و استادگان و رکوع کنندگان و سجود کنندگان.

و آگاهی ده «۱۴» در مردمان با حج تا به تو آیند پیادگان و بر هر اشتری [لاغر] «۱۵»

(۱). آط: اندوهی.

(۲). آج، لب: باز گردانند.

(۳). آط، آب، آج، لب: در آرد.

(۴). آج، لب: دستاورنجهها.

(۵). آب: ابریشم.

(۶). آط، آب، آج، لب: ایشان را.

(۷). آط، آب، آج، لب: برگردیدند.

(۸). آط، آج، لب: مردمان راست استاده.

(۹). آط، آب: بدوی، آج، لب: مسافر.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: گردیدن.

(۱۱). آج، لب + کعبه.

(۱۲). آط، آب، لب: که شک نیارد به من.

(۱۳-۱۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۴). آج، لب: ندا کن.

ص: ۳۰۹

می آیند از هر رهی دور.

تا حاضر آیند به منفعتهای خود «۱» و یاد کنند نام خدای در روزهای دانسته بر آنچه روزی کرد ایشان را از بهیمة چهارپایان، بخوری از آن و بدهی درویش بی چیز را.

پس بگو تا بگزارند مناسکشان و وفا کنند نذرهایشان و بگردند به خانه کعبه «۲».

آن و هر کس که او بزرگ دارد حرمتهای خدای، آن بهتر باشد او را بنزدیک خدایش، و حلال کردند شما را چهار پایان الّا آنچه می خواندند «۳» بر شما، بیرخیزی «۴» از پلیدی از بتان و بیرخیزی «۵» گفتن دروغ «۶».

راست گشته «۷» خدای را جز «۸» شرک آورنده «۹» به او و هر که شرک آرد به خدای، پنداری بیفتاد از آسمان، بر باید او را مرغ یا ببرد او را باد در جای «۱۰» دور.

آن و هر که بزرگ دارد مناسک «۱۱» خدای را آن از پرهیزگاری دلها باشد.

شما را باشد در آنها سودها تا به وقتی نام زده، پس جای [آن] «۱۲» به خانه کعبه باشد.

(۱). آط + ایشان.

(۲). آج، لب + دیرینه.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: می خوانند.

(۴-۵). آط، آب: پرهیزی، آج، لب: دوری گزینید.

(۶). آط، آب، آج، لب: از سخن فحش.

(۷). آج، لب: مخلص باشید.

(۸). آج، لب: نه.

(۹). آب: شرک آرندگان را.

(۱۰). آط، آب، آج، لب: جایگاهی.

(۱۱). آج، لب: فرمانهای.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

ص: ۳۱۰

و هر ائتی را کردیم «۱» ما عبادتی تا ذکر کنند «۲» نام خدای بر آنچه روزی کرد ایشان را از جانور چهار پایان، خدای شما یک خدای است، او را گردن نهی و مزده ده متواضعان را.

آنان که چون یاد کنند خدای را ترسد دل‌های ایشان و صبر کنندگان بر آنچه بر ایشان رسد و به پای دارندگان نماز و از آنچه ما روزی دهیم ایشان را هزینه کنند.

و شتران «۳» کردیم آن را برای شما از مناسک خدای شما را در آن خیر است، بگویی نام خدای بر آن پای به هم باز- نهاده «۴»، چون بیفتند پهلویش بخوری از آن و طعام دهی خواهنده را و تعرض «۵» کننده را «۶»، همچنین مسخر بکردیم آن را برای شما تا همانا شکر کنی.

نرسد به خدای گوشت آن «۷» و نه خونهایش «۸»، و لکن برسد او را پرهیزگاری از شما، همچنین مسخر کرد «۹» [آن را] «۱۰» برای شما تا تکبیر «۱۱» کنی خدای را بر آنچه بیان کرد شما را و مزده ده نیکوکاران را.

قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا**، حق تعالی گفت: آنان که ایمان آوردند و بگرویدند و مرا «۱۲» باور داشتند و آنان که جهود شدند و آنان که صابی شدند، و بیان

(۱). آج، لب: گردانیدیم.

(۲). آط، آب، آج، لب: یاد کنند.

(۳). آج، لب+ قربانی.

(۴). آج، لب: بر آن صف زدگان.

(۵). آط، آب، مش: تعریض.

(۶). آج، لب: و فقیر سایل را.

(۷). آط، آب، آج، لب، مش: گوشتهای ایشان.

(۸). آب، آج، لب، مش: خونهای ایشان.

(۹). آط، آج، لب: بکردیم.

(۱۰). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۱). آب: تکبّر.

(۱۲). آط، آب، آج، لب، آز: ما را.

ص: ۳۱۱

کرده ایم صابی را در سورة المائدة، و ترسایان و گبرکان و مشرکان که با خدای شریک گفتند بتان را در عبادت. قتاده گفت، در این آیت دینها پنج است: اربعة للشیطان «۱»، و واحد للرحمن، چهار دیو راست و یکی خدای را. آنچه خدای راست مسلمانی است و آنچه دیو راست این چهار گانه است از: جهودی و ترسایی و گبرکی و مشرکی. و گفت: صابیان نوعی باشند از اینان «۲». و خبر [«ان» اول] «۳» «ان» دوم الله «۴» با اسم «۵»، و خبر فی قوله: **إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ**، و مثله قولهم ان زيدا ان الخير عنده الكثير، و قال جرير:

ان الخليفة ان الله «۶» البسه

سربال ملک به ترجی الخواتیم «۷»

حق تعالی گفت این جماعت را، از مسلمانان و جهودان و ترسایان و گبرکان و صابیان و مشرکان، من فردا «۸» قیامت میان ایشان فصل کنم. و در فصل دو قول گفتند:

یکی آن که حکم کنم، من قولهم: للحاکم «۹» الفصّال، و دیگر آن که تمییز «۱۰» کنم و فرق کنم میان ایشان تا محقّ از مبطل پدید آید به حق «۱۱» علم ضروری، به آن که «۱۲» روی محقّ سپید کنم و روی مبطل سیاه کنم تا مردمان میان [ایشان] «۱۳» فرق بدانند «۱۴» بضرورت. و فصل و فرق و تمییز باشد میان حقّ و باطل بآنچه از یکدیگر جدا شود.

إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ، خدای تعالی بر همه چیز گواه است.

أَلَمْ تَرَ، نمی بینی، یعنی نمی دانی، و این روایت این جا به معنی علم است که خدای تعالی سجده می کنند [۴۶-ر] هر که در آسمان و هر که در زمین است؟ آنچه عقلا ند سجده ایشان بر حقیقت «۱۵» است و آنچه جماداند از آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و درختان. و ناعاقلان از چهارپایان، سجود ایشان از جهت ذلت و خشوع و

(۱). آج، لب: للشیاطین.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز: ایشان.

(۱۳-۳). اساس: ندارد، از آط آورده شد.

(۴). آط، آب، آج، لب، آز: است.

(۵). آط، آب، آز: به اسم.

(۶). آب، آز: الخلیفة الله.

(۷). آب، آز: یرجى للخواتیم.

(۸). آج، لب+در.

(۹). آج، لب: الحاکم.

(۱۰). آط، آج، لب: تمیز.

(۱۱). آط، آج، لب: به خلق.

(۱۲). آج، لب: و آن که.

(۱۴). آط، آب، آج، لب، آز: کنند.

(۱۵). آج، لب: حق.

مسخّر شدن باشد خدای را به آنچه «۱» دلیل کند که آن را صانعی است «۲» قادر و عالم و حیّ و موجود «۳» حاصل بر صفات کمال که مستحقّ سجده است. پس چون عاقلان عند نظر در این چیزها خدای را بشناختند و بدانستند «۴» که او به این نعمتها که کرد مستحقّ عبادت و سجود است، پنداشتی این سجده ایشان کردند از آن جا که به دعوت ایشان بود. و «من» در آیت اگر چه صورت او عموم است مراد به او خصوص [است] «۵»، برای آن که ما دانیم که بسیاری از عقلا خدای را سجده نمی‌کنند. و مذهب ما آن است که لفظ «ما» و «من» و هر چه اصحاب عموم دعوی کردند که آن صفت عموم است مشترک است میان عموم و خصوص، و صالح است هر دو را و عموم را صیغتی مفرد نیست مختصّ به او. شرح این کرده‌ایم پیش از این در آیات وعید در سورة النساء و جز از آن، از این جا گفت: وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، و بسیاری از مردمان نیز خدای را سجده می‌کنند و بسیاری را عذاب بر ایشان واجب است از اصرارشان بر کفر. مجاهد گفت: آن که او سجده کند جز از خدای را سایه او سجده کند خدای را، و ذلک قوله: ... وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ «۶» ... و قوله: ... يَتَفَقَّهُوا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ، وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ «۷»، و بسیاری از مردمان عذاب بر ایشان واجب است برای اصرارشان بر کفر. و در آیت اضماری است و التقدير: وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ. و «واو» فی قوله: وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ، «واو» استثنا «۸» ست برای آن که حکم او مخالف است حکم آن را که از پیش رفت. وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ، ای من بیهنه الله، و هر که را خدای اهانت کند و خوار گرداند او را، فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ، او را مکرمی و گرامی کننده‌ای نباشد. عامّه قراء به کسر «را» خواندند، علی آنه فاعل، و در شاذّ ابراهیم بن ابی ملیکه خواند: مکرم به فتح «را» علی المصدر، ای فماله، من اکرام، کقوله: ... رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُبَارَكًا «۹».

(۱). آب، آج، لب، آز: با آنچه.

(۲). آط، آب، آج، لب، آز: هست.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز مش + و.

(۴). آز: شناختند و ندانستند.

(۵). از آط، آورده شد.

(۶). سوره رعد (۱۳) آیه ۱۵.

(۷). سوره نحل (۱۶) آیه ۴۸.

(۸). آط، آب، آج، لب، آز: استیناف.

(۹). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۹.

إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، که خدای بکند آنچه خواهد.

هَذَا خَصْمَانِ، گفت: این دو خصم‌اند که خصومت کردند. فِي رَبِّهِمْ، در خدای، یعنی در دین خدای. و برای آن «اخصموا» گفت و «اخصموا» نگفت که لفظ خصم اسمی مشتبه است به مصدر، از این جا تشبیه و جمع و تأنیث نکنند او را، و مثله قوله: وَ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ «۱».

قیس بن عباد روایت کرد از ابو ذر الغفاری که آیه در شش کس آمد از قریش که روز بدر با یکدیگر کارزار کردند و در حق خدای و هستی او خصومت کردند:

عبیده و حارث و حمزه عبد المطلب و علی بن ابی طالب و شبیه و عتبه ابناء ربیعه و ولید بن عتبه، و قصه ایشان رفته است در قصه کارزار بدر. آنچه گفت که امیر المؤمنین گفت: اول کس که روز قیامت پیش خدای - جل جلاله - به زانو در آید به خصومت، من باشم و این قول هلال بن یساف «۲» و عطاء بن یسار است. عبد الله عباس گفت: این خصوم اهل کتاب‌اند و مسلمانان، که اهل کتاب گفتند مسلمانان را که:

ما اولیتیریم به حق، برای آن که کتاب ما پیش از کتاب شماست و پیغامبر ما مقدم است بر پیغامبر شما. مؤمنان گفتند که: ما اولیتیریم به حق، برای آن که ما به هر دو پیغامبر و هر دو کتاب ایمان داریم و شما می‌دانی که دین ما حق است و لکن حسد رها نمی‌کند شما را که بگویی «۳». مجاهد و عطا و عاصم و کلبی گفتند: مؤمنان‌اند و کافران از هر ملت که باشند. عکرمه گفت: بهشت و دوزخ است که با یکدیگر محاجه کردند یعنی خازنان بهشت و دوزخ با یکدیگر محاجه کردند. دوزخ گفت:

ساکنان من جبّاران و مستکبران و پادشاهان باشند. و بهشت گفت: بار خدایا چون است که ساکنان من ضعفا و مساکین آمدند؟ خدای تعالی بهشت را گفت: تو رحمت منی رحمت کنم به تو هر چه «۴» خواهم از بندگانم [۴۶- پ] و دوزخ را گفت:

تو عذاب منی عذاب کنم به تو آن را که خواهم از بندگانم و هر یکی را از شما مملو کنم به اهلش. آنچه پایه هر یکی از ساکنان دوزخ و بهشت پیدا کرد، گفت:

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۲۱.

(۲). آج، لب: نساف، آب، آز: لساف.

(۳). آب، آج، لب، آز: بگویند.

(۴). آط، آب، آز: بر هر چه، آج، لب: آن را که.

ص: ۳۱۴

فَالَّذِينَ «۱» كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ، [۱] «۲» ما کافران را برای ایشان جامه‌ها ببرند از آتش و از بالای سر ایشان حمیم فرو ریزند. و «حمیم» آب تافته «۳» باشد.

يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ، بگدازند به آن حمیم آنچه در شکم ایشان باشد از احشا و امعا.

ابو هریره روایت کرد از رسول - علیه السلام - که او گفت: چون حمیم به سر ایشان فرو ریزند به مغز ایشان فرو شود تا به پهلو و شکم ایشان رسد، احشاء ایشان گداخته کند و همچنین در همه اندام ایشان برود تا به قدم ایشان رسد. آن‌گه گفت:

این «صهر» باشد. باز دگر باره با سر شوند و همچنین می‌کنند با او. و «صهر» در لغت «۴» گداختن باشد «۵»، يقال صهرت الشحم اصهره صهرا، قال الشاعر:

تصهره الشمس و لا «۶» ينصهر

تروی لقی القی فی صمص

و قال آخر:

شكّ السّفايد الشّواء المصطهر

قوله: وَ لَهُمْ [مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ] جمع «مقمعه» و آن مقرعه باشد. و ایشان را مقامعی باشد از آهن، که قمع کنند [«۷» ایشان را به آن، و آن آلت قمع و قهر و زجر باشد.

كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا، هر گه که خواهند «۸» که از آن جا بیرون آیند «۹» با جای فگنند ایشان را. در خبر است که دوزخ هر وقت زفیر کند و به شرر «۱۰» اهلس را چندان براندازد که از دوزخ بیرون افتند و خواهند تا بروند، زبانگان به این مقام آهن بگویند ایشان را و با دوزخ اندازند. وَ ذُقُوا، در کلام محذوفی هست، ای و قیل لهم ذوقوا، و گویند ایشان را که بجشی عذاب آتش سوزنده.

حریق به معنی محرق باشد کالایم، بمعنی المؤلم. و ذوق، طلب ادراک طعم باشد

(۱). آب، آز: فَمَا الَّذِينَ.

(۲). اساس: ندارد، از آط آورده شد.

(۳). آب، آز: گرم کرده، آج، لب: تافته گرم.

(۴). آب، آز+ عرب پیه.

(۵). آط، آج، لب: گداختن پیه.

(۶). آط، آب، آج، لب، آز: فلا.

(۷). اساس: افتادگی دارد، از آط افزوده شد.

(۸). اساس: خواهد، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۹). اساس: آید، به قیاس با آط و دیگر نسخه بدلها تصحیح شد.

(۱۰). آج، لب: بشر.

ص: ۳۱۵

به لهوات و لسان. آنچه چون وصف یک خصم بگفت که کافر است در حدیث خصم دیگر گرفت و احوال او و جزای او گفت.

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، خدای تعالی آنان را که ایمان آرند و عمل صالح کنند در بهشتها برد که در زیر درختان آن جویها می رود.

يُحَلِّونَ فِيهَا، به حلی «۱» ایشان کنند و در پوشانند ایشان را در آن جا، مِنْ أَسَاوِرَ، در واحد او سه لغت است: اسوار بالالف، و سوار و سوار. و جمع اسوار، اساوره «۲» باشد، و جمع سوار و سوار، اسوره. و اساور روا بود که جمع سوار باشد ککراع و اکارع. و شاید که جمع اسوره باشد، جمع الجمع. و در مصحف عبد الله مسعود اساویر است، و هی جمع اسوار، در دستهای ایشان کنند دستورنجهها «۳» از زر و مروارید. گفتند: زر مرصع باشد به مروارید و گفتند: این دگر باشد و آن دگر.

و نافع و أبو بکر عن عاصم خواندند و لَوْلُوًّا به نصب، عطفاً علی محلّ الجارّ و المجرور، برای آن که تقدیر آن است که یحلّون اساور ذهبیّة و لَوْلُوًّا. و باقی قرأء لَوْلُوًّا به جرّ، عطفاً علی ذهب خواندند. و در سورة الملائكة هم این خلاف کردند بر این وجه

و حجّت این آوردند که در مصاحف چنین است به «الف». آنان که جرّ خوانند گفتند: آن «الف» زیاده است بعد الواو، کالف قالوا و مالوا. کسائی گفت:

بدل همزه است. و یعقوب این جا به نصب خواند و آن جا به جرّ اتباعاً للمصحف، و گفت: در مصحف این جا «الف» نوشته است و در ملائکه «الف» نیست در مصحف. **و لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ**، و جامه ایشان در آن جا حریر باشد. گفتند: خدای تعالی حریر پوشیدن بر مردان حرام کرد در دنیا تا مشوّق باشند به لبس حریر در بهشت، عملی کنند که ایشان را آن جا رساند تا حریر پوشند.

و هُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ «۴»، راه نمایند به گفتار پاک، و هو قول: لا اله الا الله، چنان که گفت: ... **إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ «۵»**، و گفتند: مراد ایمان است، و گفتند: قرآن است، و گفتند: قولی است که در او فحش نباشد. **و هُدُوا**، راه نمایند

(۱). آج: تحلی.

(۲). آج، لب، آز: اساره.

(۳). آب، آز: دست‌ورنجه‌ها.

(۴). همه نسخه بدلها+ و ایشان را.

(۵). سوره فاطر (۳۵) آیه ۱۰.

ص: ۳۱۶

ایشان را به ره دین خدای حمید «۱» که مستحقّ حمد و شکر است. فعیل به معنی مفعول.

روایت کرده‌اند که رسول - علیه السلام - گفت: [۴۷- ر] هیچ کس نیست که حمد دوست‌تر «۲» دارد از خدای تعالی.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ يَصُدُّونَ، گفت: آنان که کافر شدند و مردمان را منع می‌کنند از ره خدای تعالی.

و در عطف مستقبل بر ماضی، چند قول گفتند، یکی آن که: لفظ مستقبل است و معنی ماضی، و التقدير: کفروا و صدوا. و گفتند برای آن چنین گفت که: ایشان در مقدمه «۳» کافر بودند و کفر آوردند، اما صدّ و منع حال ایشان باشد و در حال به آن مشغول بودند، و لفظ مضارع که به فعل باشد صالح بود حال و استقبال را، و مثله قوله: **الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ «۴»** ...، و منع ایشان مردمان را از دین خدای به دو وجه بود: یکی قهر، و یکی اغواء و دعوت با کفر.

وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ، و نیز منع می‌کنند مردمان را، و «۵» مسجد الحرام «۶» مسجد مکه «۷» است ما نهاده‌ایم آن را برای جمله مردمان تا قبله نمازشان باشد و مقصد حجّ و عمره ایشان. آنکه وصف کرد مسجد الحرام را، گفت: سَوَاءٌ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ، و حفص «۸» عن عاصم و روح عن يعقوب، «سواء» خواندند به نصب علیّ آنّه مفعول ثان لجعلناه التّقدير: جعلنا المسجد الحرام مستويا فيه العاكف و البادي «۹». عاكف آن بود که آن جا مقیم بود، و بادی آن که از بادیه آن جا آید. و باقی قرآء «سواء» خواندند به رفع علیّ آنّه خبر مبتدا مقدّم علیه. و این خبر را تقدیم لازم بود، کقوله تعالی: سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ، «۱۰» ...، و قوله: سَوَاءٌ عَلَيْنَا أُمْسِرْنَا «۱۱» ...، و قال: سواء عليها «۱۲» ليلها و نهارها، و التّقدير: العاكف و البادي فيه

(۱). آج، لب + گفت.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز مش: دوستر.

(۳). مش: مقدّم.

(۴). سوره رعد (۱۳) آیه ۲۸.

(۵). همه نسخه بدلها: را از.

(۶). همه نسخه بدلها + که.

(۷). آج، لب: کعبه.

(۸). همه نسخه بدلها: جعفر.

(۹). همه نسخه بدلها: و الباد.

(۱۰). سوره بقره (۲) آیه ۶.

(۱۱). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۱.

(۱۲). آط، آج، لب: علیهم.

ص: ۳۱۷

مستویان، و برای آن «۱» به لفظ واحد گفت که مصدر است.

آنکه در معنی او خلاف کردند، بعضی گفتند: معنی آن است که: مقیم و بدوی و غریب در منازل و مساکن او یکی باشد مقیم اولیتر نبود از طاری تا در ایام حج کسی را نبود «۲» که غرباء حج را منع کند از نزول آن جا که خواهند. «۳» و این، در اخبار ما آمده است «۴»، این قول حسن بصری است و جماعتی از مفسران. و مجاهد گفت مراد آن است که: مقیم و طاری در حرمتداشت آن جایگاه و ادای مناسک و ارکان حج آن جا یکی اند، به آن معنی که بر همه کس واجب است این معنی.

و در کرای منازل در ایام موسم خلاف کردند، بعضی گفتند: حرام است، و بعضی گفتند: مکروه است، و مذهب شافعی آن است که: حلال است، و ظواهر اخبار ما به مکروهی «۵» می ماند، [و اسحاق گفت: حرام است. وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ، گفت «۶»]: «۷» «با» زیادت است در «الحاد»، چنان که زیادت است فی قوله:

تَنْبُتُ بِالذُّهْنِ «۸» ... و کما قال:

و آخره «۹» بالمرخ و الشبهان

بواد یمان نینت الشث صدره

ای المرخ، و الباء زیاده «۱۰»، و قال الاعشى:

ضمنت برزق عیالنا ارماحنا

ای رزق عیالنا، و قال آخر:

بما لاقت لبون بنی زیاد

الم یأتیک و الانباء تمی

و معنی آن که: «و من یرد فیہ الحادا بظلم»، و هر که او در آن جا خواهد که میل کند به ظلمی. و بعضی دگر گفتند: مفعول ارادت محذوف است، و التقدير: و

(۱). اساس + که، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، حذف شد.

(۲). اساس: بود، به قیاس با نسخه آب، تصحیح شد.

(۳). آج، لب: خواهد.

(۴). آب، آز، مش + و.

(۵). آط، آب، آج، آز، مش: مکروه.

(۶). آب، آز: گفتند.

(۷). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۸). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۲۰.

(۹). کذا: در اساس و دیگر نسخه بدلها، چاپ شعرانی و مآخذ شعری: اسفله.

(۱۰). آط، آب، آز، مش: زایده.

ص: ۳۱۸

من یرد فیه منعا بالحاد بظلم، ای علی وجه الظلم، و اگر کسی خواهد که کسی را از خانه خدای و مسجد الحرام منع کند به میلی بر وجه ظلم، ما او را عذاب الیم مولم بچشانیم.

عبد الله مسعود گفت: هیچ کسی نباشد هرگز که «۱» او همّت کند «۲» سیّتی، بر او نویسند، و اگر «۳» به عدن یا دورتر شهری از عدن همّت کند که مردی را بکشد به مکه، یا معصیتی کند آن جا، اگر چه نکند به آن عزم که کرده باشد، داخل بود تحت این آیت، و خدای او را عذاب الیم بچشانند.

مفسّران در معنی «الحاد» و «ظلم»، خلاف کردند. قتاده و مجاهد گفتند:

مراد شرک است، یعنی همّت کند که آن جا جز خدای را پرستد چنان که کفار مکه کردند. دگر قوم گفتند: استحلال الحرام و رکوب الاتام، حرام حلال دارد و ارتکاب کبایر کند. عبد الله عباس گفت: آن باشد که بکشد آن را که او قصد کشتن او نکند، و ظلم کند بر آن که بر او ظلم نکند.

لیث گفت از مجاهد که: سیّات در مکه مضاعف بود، چنان که حسنات.

ابن جریر گفت: استحلال حرم باشد. حبیب بن ابی ثابت گفت: احتکار طعام باشد به مکه [۴۷- پ]. بعضی دگر گفتند: مراد هر منهی است از قول و فعل، حتّی قول الرّجل: لا و الله و بلی و الله. و مجاهد گفت: عبد الله عمر را دو خیمه بود: یکی در

حرم، و یکی بیرون حرم. چون خواستی که با اهل و قوم خود عتابی کند، به خیمه بیرونی رفتی. او را پرسیدند از آن، گفت: برای آن که ما را گفته‌اند: **وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بِظُلْمٍ، وَ مِنَ الْإِلْحَادِ قَوْلَ الرَّجُلِ لَا وَاللَّهِ وَ بَلَى وَاللَّهِ.**

قوله: **وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ،** یعنی «۴» بَوَّأْنَا وَطَّأْنَا «۵». عبد الله عباس گفت: جعلنا. حسن گفت: انزلنا. مقاتل سلیمان گفت: دللنا علیه. مقاتل حیان گفت: هیئانه «۶» له، و نظیره قوله: **تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ «۷»** ...، و:

(۱). همه نسخه بدلها: هر که.

(۲). همه نسخه بدلها + به.

(۳). همه نسخه بدلها + مردی.

(۴). همه نسخه بدلها: معنی.

(۵). همه نسخه بدلها + باشد.

(۶). همه نسخه بدلها: هیئانه.

(۷). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۱.

ص: ۳۱۹

يَوَّأَكُمُ فِي الْأَرْضِ «۱» ...، و این عبارات متقارب المعنی است. خلاف کردند مفسران در آن که خدای تعالی چگونه روشن کرد ابراهیم را جای خانه، بعضی گفتند: ابری بفرستاد تا چندان که جای خانه بود سایه افگند. بعضی دگر گفتند: بادی بفرستاد تا اساس برفت. بعضی دگر گفتند: جبریل پیامد و رسم برزد «۲» و خط کشید «۳» تا او بر آن بنا کرد. و مکان جای مستوی باشد که در او متمکن توان شدن و قرار گرفتن و جسم ثقیل را منع کند از هوی «۴». و اصل **بَوَّأْنَا**، من باء اذا رجع باشد، کانه منزل یرجع الیه، و منه البواء فی قولهم: فلان بواء فلان اذا كان دمه كفوا لدمه یرجع به «۵» الیه للقوقد. و مراد به بیت، خانه کعبه است و در کلام حذفی است، و تقدیر آن که: و اوحینا الیه **أَنْ لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئاً**، و وحی کردیم به ابراهیم که شرک میاور به من، هیچ «۶» چیز را انباز مدار در عبادت من، بل عبادت خالص مرا کن. **وَ طَهَّرْ بَيْتِي**، و پاک کن خانه من «۷». قتاده گفت: از اصنام و اوثنان، و گفتند: از سایر ادناس، و گفتند: از خون و سرگین که چون آن جا به تقرّب ذبایح کشتندی، خون و سرگین آن جا رها کردند.

لِلطَّائِفِينَ، برای آنان که آن جا طواف کنند. **وَ الْقَائِمِينَ**، و برای آنان که آن جا نماز کنند. **وَ الرَّكَّعَ السُّجُودِ**، و رکوع و سجود کنند.

وَ أَدْنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ، حسن و جبائی گفتند: این امر است رسول را- علیه السلام- به اعلام مردمان به حجّ. گفتند: خانه بنا کردی، اکنون مهمانان را بخوان و ندا کن. ابراهیم - علیه السلام- گفت: بار خدایا! آواز من کجا رسد؟ حق تعالی گفت:

علیک الاذان و علیّ البلاغ

، بر تو آواز دادن و به من «۸» رسانیدن. ابراهیم - علیه السلام- بر مقام بایستاد، و گفتند: بر کوه ابو قبیس رفت و آواز داد و گفت: یا ایها الناس الا ان ربکم قد بنی بیتا فحجّوه، ای مردمان! خدای برای شما خانه‌ای بنا کرده است، بیایی آن را زیارت کنی. حق تعالی آواز او به همه عالم برسانید از شرق تا غرب تا به آنان برسانید، علی سبیل «۹» المبالغة که در اصلاب مردان و ارحام زنان

(۱). سوره اعراف (۷) آیه ۷۴.

(۲). آط، آج، لب: بزد.

(۳). آب، آز، مش: بر کشید.

(۴). آج، لب: هوا.

(۵). آط، آج، لب: ندارد.

(۶). آب، مش + را یعنی هیچ.

(۷). آط: من را، آب، آز، مش: مرا.

(۸). آج، لب: و بر من.

(۹). همه نسخه بدلها: طریق.

ص: ۳۲۰

بودند، علی ما جاء فی الاخبار، و معنی مبالغت باشد. آنکه آنان که در سابق علم آن بود که ایشان حج خواهند کردن «۱»، جواب دادند و گفتند: لَیْسَ لَکَ لِیِّکَ اللَّهُمَّ لَیِّکَ. یَأْتُوکَ رِجَالًا، تا به «۲» تو آیند پیاده، جمع راجل، کفایم و قیام و صایم و صیام. جزم «یأتوک» بر جواب امر است، و نصب «رجالاً» بر حال است از فاعل. وَ عَلٰی کُلِّ ضامِرٍ، و بر هر شتری لاغر. یَأْتِینَ مِنْ کُلِّ فَحجّ عمیق، می آیند از هر راهی دور. و «یأتین» برای آن گفت که رد کرد با معنی «کل»، یعنی جمله شتران، قال الرَّاجز:

يقطعن بعد التنازع العميق

ابو القاسم بشر بن محمد بن ياسر گفت: در طواف مردی کهل را دیدم روی زرد شده و اثر رنج سفر بر او پیدا، عصایی به دست گرفته طواف می‌کرد، بر آن عصا اعتماد کرده از ضعف. بر او رفتم و او را می‌پرسیدم، مرا گفت: تو از کجایی؟ گفتم: از خراسان، گفت: خراسان کجا باشد، که نشنیده بود؟ گفتم: از بلاد مشرق است، گفت: از آن جا تا این جا به چند گاه «۳» آیی؟ گفتم: دو ماهه یا سه ماهه راه است، گفت: پس دائم هر سال «۴» تو به «۵» زیارت این خانه آیی که شما همسایه این خانه‌ای.

من گفتم: از خانه تو تا این جا چند باشد؟ گفت: پنج ساله راه است که من از خانه بیامدم، هیچ اثر بیاض در سر و محاسن من نبود، اکنون در راه پیر گشتم «۶». گفتم: هذا والله الجهد البين والطاعة الجميلة والمحبّة الصادقة. [۴۸- ر] گفتم «۷»: و الله اینت «۸» رنج عظیم و طاعت نکو و محبت صادق! در روی من بخندید و این بیتها بخواند:

و حال من دونه حجب و استار

زر من هویت و ان شطت بک الدار

ان المحب لمن يهواه زوار

لا يمنعنك بعد من زیارته

لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ، تا حاضر آیند به منافع خود. سعید جبیر گفت: مراد تجارت است، و این روایت ابو رزین است از عبد الله عباس. مجاهد گفت: منافع دین و دنیا خواست و هر چه معصیت نبود. محمد بن علی الباقر گفت: و سعید مسیب و عطیه

(۱). همه نسخه بدلها: کرد.

(۲). آب، آز، مش: با.

(۳). آز: گام.

(۴). همه نسخه بدلها: سالی.

(۵). همه نسخه بدلها: سال این جا به.

(۶). آط، آج، لب، آز، مش: پیر شدم.

(۷). چاپ شعرانی: گفت.

(۸). همه نسخه بدلها بجز آط و آب: این است.

ص: ۳۲۱

عوفی: مراد عفو و مغفرت است. وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ، و تا ذکر خدای کنند در ایام «۱» معلوم، یعنی عشر ذی الحجه. این قول حسن و قتاده است. و گفتند: ایام معدودات، ایام تشریق باشد. و ابو جعفر باقر - علیه السلام «۲» - عکس این گفت، گفت: برای آن که ذکر به تکبیر در ایام تشریق باشد، و نیز لقله تعالی: عَلَيَّ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ، و این در ایام تشریق باشد، و این قول عبد الله عمر است. محمد کعب «۳» گفت: هر دو یکی است، معلومات و معدودات. و آنان که گفتند: ایام معلومات «۴»، ایام تشریق است، گفتند: برای آن که اندک است بر آنچه روزی کرد ایشان را از بهیمه انعام «۵»، از چهارپایان که آن جا کشند به هدی و اضحیه. فَكُلُوا مِنْهَا، بخوری از آن. مجاهد و عطا گفتند: خدای تعالی امر کرد ما را که از هدی بخوریم جز که این امر «۶» مندوب است، واجب «۷» نیست، و مذهب ما هم چنین است. و اصحاب ظاهر گفتند: واجب است. وَ اطعموا البائس الفقير، و از آن جا طعام «۸» دهی مرد «۹» درویش را که علامت درویشی بر او پیدا باشد. و بئس، ذو البؤس باشد من باب لاین و تامر، و البأس و البؤس الشدة. و این برای آن گفت که در جاهلیت چون چیزی بکشتندی برای هدی، خانه از آن نخوردندی.

ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَنَّهُمْ، آنکه بفرمای تا مناسک حج بگزارند از: احرام، و وقوف به عرفات، و مشعر، و طواف، و سعی، و رمی الجمار، و حلق، این قول عبد الله عباس و عبد الله عمر است. و بعضی «۱۰» گفتند: تفت، ازاله و سخر احرام باشد به حلق و غسل.

ازهری گفت: تفت، در لغت نمی‌شناسند الا از قول عبد الله عباس. بعضی دگر گفتند «۱۱» تفت، موی شوراب «۱۲» گرفتن باشد و موی بغل پاک کردن و ناخن گرفتن و موی عانه پاک کردن. و عکر مه گفت: تفت، موی و ناخن باشد. [و ابی]

(۱). همه نسخه بدلها: ایامی.

(۲). همه نسخه بدلها + به.

(۳). همه نسخه بدلها: محمد بن کعب.

(۴). اساس: معلومات، با توجه به اتفاق نسخه بدلها و فحوای عبارت تصحیح شد.

(۵). آج، لب: بهیمة الانعام.

(۶-۷). همه نسخه بدلها + به.

(۸). همه نسخه بدلها: طعامی.

(۹). همه نسخه بدلها: مردم.

(۱۰). همه نسخه بدلها + دگر.

(۱۱). همه نسخه بدلها: قضای.

(۱۲). همه نسخه بدلها: شارب.

ص: ۳۲۲

گفت از عبد الله عباس که: قضای تفت، وضع احرام باشد] «۱» از تقصیر و ناخن گرفتن و حلق کردن و جامه دوخته پوشیدن. و تفت، در کلام عرب وسخ باشد، یقال: ما اتفتک، ای ما اوسخک و اقدرک. قال امیة بن الصلت.

ساختن «۲» آباطهم لم یقلعوا تفتنا و یزعو عنهم قملا و صئبانا

و لَیُؤْفُوا نُذُورَهُمْ، وفا «۳» کنند به نذرها از نذر «۴» و هدی و آنچه گفته باشند. و ابو بکر عن عاصم خواند: و لیؤفوا، به تشدید «فاء» لتکثیر الفعل، یعنی تمام بگزارند نذرهایی که کرده باشند. و لَیُطَوُّوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، و بگو تا طواف کنند به خانه کعبه، مراد طواف حج است که آن را طواف الزیارة خوانند، و این قول باقر است - علیه السلام - و بیشتر مفسران، و به اجماع رکن است و واجب است، و این طواف بعد الافاضة من عرفات باشد، اما روز عید و اما پس از آن.

و علما خلاف کردند در آن که خانه کعبه را چرا عتیق خواندند، عبد الله عباس و عبد الله زبیر و مجاهد و قتاده گفتند: برای آن که خدای تعالی آن «۵» را آزاد کرد از آن که جبّاران به آن راه یابند، و آنرا ویران کنند. سعید جبیر گفت: تبع پیامد تا خانه کعبه ویران «۶» کند، چون به قدید رسید، فالج پدید آمد او را. بزرگان لشکر را بخواند و اطبا را. گفتند: یا ملک! این خانه را خدایی است «۷» که هر که قصد این خانه کند به بدی، خدای او را باز دارد از آن مکروهی «۸» اگر این جا خواهی در رو و تجارتی بکن و کاری که تو را هست، و آن را تعرضی «۹» مکن به بدی. او پیامد و بفرمود تا خانه را کسوتی نکو

ساختند و در «۱۰» پوشانیدند، و اوّل کس که خانه را کسوت کرد او بود، و هزار شتر «۱۱» قربان فرمود کردن، و اهل حرم را مبرّت کرد و صِلّت داد، آن جا که ایشان فرو «۱۲» آمده بودند آن را مطابق نام نهادند، [۴۸-پ] از آن که مطبخهای ایشان بود، و

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: شاخین.

(۳). همه نسخه بدلها، و وفا.

(۴). همه نسخه بدلها: حج.

(۵). همه نسخه بدلها: او.

(۶). آط، آب: بیران.

(۷). همه نسخه بدلها: خداوندی هست.

(۸). آز: مکرهی.

(۹). همه نسخه بدلها: تعرّض.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ او.

(۱۱). آط، آج، لب: اشتر.

(۱۲). همه نسخه بدلها: فرود.

ص: ۳۲۳

قعقعان برای قعقعه سلاح ایشان نام نهادند آن جای را، و قصّه اصحاب الفیل در جای خود بیاید- ان شاء الله.

سفیان عیینه گفت: برای آن عتیق خواند «۱» آن را که آزاد است و هرگز مملوک نبود «۲» و آن را مالکی نبود از آدمیان، و مجاهد همین گفت. ابن زید گفت: برای آن که قدیم است. و عتیق قدیم و دیرینه باشد، و عتق و قدم او آن است که: هو اوّل یَبْتَ وَضِعَ لِلنَّاسِ «۳»...، يقال: سيف عتیق و دینار عتیق.

بعضی دگر گفتند: برای آن که بر خدای تعالی کریم است، لکرامته علی الله.

و العتق الکرم، عتق کرم باشد، من قولهم: فرس عتیق، ای کریم. باقر «۴» - علیه السلام - گفت: برای آن که آزاد بود در ایام طوفان نوح از غرق، چون همه جهان غرق شد.

ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ - [الایة، «ذلک»، اشارت است به آنچه رفته است، ای ذلک علی ما مضی و سمعت. آنکه گفت: وَمَنْ يُعْظِمِ حُرْمَاتِ اللَّهِ] «۵»، هر که تعظیم کند حرمت‌های خدای را، فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ، او را به باشد بنزدیک خدای «۶». ابن زید گفت: حرمت خدای، مشعر الحرام است، و البیت الحرام، و المسجد الحرام و البلد الحرام.

بعضی دگر گفتند «۷»: جمله مناسک است، آن را تعظیم کند به قضای حقوق و ادای واجبات را «۸».

و بعضی دگر گفتند: مراد به حرمت، جمله محرّمات است، و تعظیم او ترک او باشد استعظاما لها. وَأُحِلَّتْ لَكُمْ الْأَنْعَامُ، و حلال کردند شما را چهارپایان بر عموم آنکه استثنا کرد از او گفت: إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ، آلا آن که بر شما خوانند یا خواندند، فی قوله: حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ - الایة، الی قوله:

ذَلِكَمْ فِسْقٌ «۹» ... بعضی دگر گفتند معنی آن است که: در حال احرام گوشت این

(۱). مش: خواندند.

(۲). آب، آز، مش: نشود.

(۳). سوره آل عمران (۳) آیه ۹۶.

(۴). همه نسخه بدلها: و باقر.

(۵). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۶). همه نسخه بدلها: او.

(۷). آج، لب+ مراد به حرمت.

(۸). همه نسخه بدلها: او.

(۹). سوره مائده (۵) آیه ۳.

چهار پایان از گاو و گوسپند و شتر بر شما حلال کردند الا آنچه بر شما خوانند که حرام است از صید و گوشت او، فی قوله: ... وَ حُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرْمًا «۱».

فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ، گفتند «۲»: بپرهیزی از این پلید «۳»، آنگه آن را به «من» تبیین «۴» کرد که: از اوثان و بتانند، برای آن که «رجس» مشتمل باشد بر اوثان و جز اوثان. آنگه آن را بیان کرد به اوثان، و تقدیر آن است که: فاجتنبوا الرِّجْسَ الَّذِي هُوَ الْأَوْثَانِ. و در اخبار ما آمد که: مراد، نرد و شطرنج باختن است و سایر انواع قمار. وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ، و پرخیزی «۵» از دروغ گفتن. و اصحاب ما گفتند: غناء و سایر اقوال ملهیه بنا حق داخل باشد در او «۶»، بهتان و گواهی «۷» دروغ داخل بود در او.

و در خبر می آید، که رسول - علیه السلام - بر منبر گفت در خطبه ای که: گواهی به دروغ معادل است شرک به خدای را، آنگه این آیت بخواند، یعنی خدای تعالی در یک آیت از هر دو نهی کرد، و رسول - علیه السلام - گفت:

يبعث شاهد الزور مدلعا لسانه في النار

، گفت: گواه دروغ را بر انگیزند زبان در آتش کرده در قیامت.

حُنْفَاءَ لِلَّهِ، بر طریق استقامت راست ایستاده فرمانهای خدای را، و نصب او بر حال است از فاعل. و گفتند: اصل «حنف» استقامت باشد، و گفته اند: میل، و گفته اند: کلمه از اضداد است. غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ، شرک نیارند به خدای تعالی، و هم حال است. وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ، و هر که شرک آرد به خدای، پنداری از آسمان بیفتاد. فَتَخَطَّفَهُ الطَّيْرُ، مرغ در رباید او را، یا باد او را فرو برد به جای دور. تشبیه کرد حال کافران را به آن کس که او از آسمان بیفتد، باز «۸» او را مرغی در رباید، یا به حال کسی که باد او را در هوای «۹» و حفره ای اندازد، و آن

(۱). سوره مائده (۵) آیه ۹۶.

(۲). همه نسخه بدلها: گفت.

(۳). آب، آز، مش: پلیدی.

(۴). آط + بیان.

(۵). اساس: هر خبری، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها (پرهیزی) تصحیح شد.

(۶). آط + و.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آط، گواهی.

(۸). همه نسخه بدلها: یا.

(۹). آب، آز، مش: هوی.

ص: ۳۲۵

جای دور قعر «۱» باشد، در آن که او مالک نبود کار خود را و نفعی نتواند کردن به خود، و دفع مضرّتی «۲» نتواند، همچنین کافر به قیامت اندر مانده «۳» ملجأ بود، مالک نباشد از کار بر هیچ چیز.

حسن گفت: تشبیه کرد اعمال کفّار «۴» در نفی ثبات و استقامت و الحصول علی طایر؟؟؟ جرس «۵»، یعنی چنان که این را در حال هوئی «۶» ثباتی نباشد، و در میانه مرغ او را در رباید، همچنین اعمال کافران و مشرکان را محصول نبود، و منله قوله تعالی: أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ «۷» ...، و: كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ «۸» ...، اهل مدینه خواندند: فتخطفه الطّیر، به تشدید «طا» علی تقدیر:

فتتخطفه، و باقی قراء: فتتخطفه خواندند، من خطف یخطف.

ذَلِكَ وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ، سیبویه گفت: [۴۹- ر] مبتدایی است محذوف الخبر، و التّقدیر، ذلک الامر و الشّان، شأن و کار این است که شنیدی. آنکه گفت:

وَ مَنْ يُعْظِمُ شَعَائِرَ اللَّهِ «۹»، هر که او مناسک خدای را تعظیم کند، آن را پرهیزگاری دل باشد. و شعائر، علاماتی باشد، و مناسک حج را برای آن شعائر خواند که به آن «۱۰» اشعار و اعلام کرده‌اند. و بعضی دگر گفتند: مراد هدی اشعار کرده است، و آن شتری باشد «۱۱» کارد در کوهان او زده «۱۲» که قارن با خود بیارد، و این قول مجاهد است.

فإنّها، ضمیر راجع است با «فعلة»، یعنی آن یک بار تعظیم که دارد آن را، و روا بود که راجع بود با خصلت «۱۳». و گفتند: شَعَائِرَ اللَّهِ، ای دین الله، شعائر خدای دین خدای باشد، یعنی تعظیم شعائر و مناسک از تقوای دل باشد.

(۱). همه نسخه بدلها: قعیر، آج، لب: جای قعیر و دور.

(۲). همه نسخه بدلها: مضرّت.

(۳). آط، آب، آز، مش: اسیر و درمانده، آج، لب: اسیر و دورمانده.

(۴). همه نسخه بدلها+ را.

(۵). کذا در اساس، بدون نقطه، آط و همه نسخه بدلها: علی طایل به کسی، که با وجود مراجعه به تفاسیر و منابع متعدد روشن نشد.

(۶). همه نسخه بدلها: هوی.

(۷). سوره نور (۲۴) آیه ۳۸.

(۸). سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸.

(۹). آط + و.

(۱۰). همه نسخه بدلها: بدان.

(۱۱). همه نسخه بدلها + که.

(۱۲). همه نسخه بدلها: زده باشند.

(۱۳). همه نسخه بدلها: خصله‌ای.

ص: ۳۲۶

لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، شما را در این شتران منافی است تا به وقتی مسمی، نام برده از: رکوب و حمل انتقال بر ایشان نشینی و بار گران بر دارد «۱» از شما.

عبد الله عباس گفت و مجاهد: این پیش از آن باشد که نام هدی و تضحیه بر او نهند. عطا گفت «۲»: از آن که اشعار و تقلید کنند، و اشعار آن بود که کارد در کوهان او زند «۳» و خون آلود کند «۴»، و تقلید آن بود که یک تایی «۵» نعل بر گردن او بندد «۶» تا هر که بیند داند که آن هدی است. و بعضی دگر گفتند: پس از آن که این کرده باشد «۷» اگر محتاج بوده به انتفاع او از رکوب او و شیر او بعد الاشعار و التقلید روا باشد که منتفع باشد «۸» به آن و این، روایت کرده‌اند از باقر - علیه السلام.

بعضی دگر گفتند: مراد منافع، تجارت است. بعضی دگر گفتند: عام است در سایر منافع. إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، تا به وقتی معین. عبد الله عباس گفت: تا نام هدی بر او نهادن. و آنان که گفتند، منافع تجارت است، گفتند: أَجَلٍ مُّسَمًّى، وقت آن باشد که از مکه بیرون آید «۹». بعضی دگر گفتند: منافع ثواب «۱۰» إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى، الی انقضاء ایام الحجّ، و قیل: ... إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ «۱۱».

ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ، پس محلّ آن، و محلّ، موضع حلول باشد به خانه کعبه بود. و بعضی دگر گفتند: مراد جمله حرم است، بیانه قوله: ... فَلَا يُقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا «۱۲»، أَى الْحَرَمِ كُلِّهِ. و در اخبار اصحاب ما آن است که: آنچه هدی حجّ باشد، آن به منا باید کشتن، و آنچه در عمره مفرد «۱۳» خواهد کشتن به حزوره کشد برابر کعبه. و آنان که گفتند: مراد به شعائر مناسک است گفتند: معنی آن است: لکم فیها ای فی اداء المناسک منافع من الاجر و الثّواب الی انقضاء ایّام الحجّ، برای آن که چون ایّام حج گذشته باشد نتوان کردن این مناسک. و قولی دگر آن

(۱). همه نسخه بدلها: بردارند.

(۲). آط + پیش.

(۳). همه نسخه بدلها: زنند.

(۴). همه نسخه بدلها: کنند.

(۵). آج، لب، مش: یک پای.

(۶). همه نسخه بدلها: بندند.

(۷). آج، لب، مش: کرده باشند.

(۸). همه نسخه بدلها: شود.

(۹). آط، آج، لب: آیند.

(۱۰). آط + است.

(۱۱). سوره مائده (۵) آیه ۱۴.

(۱۲). سوره توبه (۹) آیه ۲۸.

(۱۳). آز: مفرده.

است که: محلّ النَّاسِ من احرامهم الى البيت العتيق، محلّ آن که مردمان از احرام برآیند «۱» آن است که با خانه کعبه آیند و طواف النَّساء بکنند و از احرام بیرون آیند.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا «۲»، جماعتی باشند بر یک دین، ما هر امتی را منسکی «۳» کردیم. کوفیان خواندند اَلَّا عاصم: منسکا، به کسر «سین» در هر دو جایگاه بر «۴» موضع، کالمجلس و المشرق و المغرب، یعنی مذبح و جایگاه ذبح. و باقی قرآء، به فتح «سین» خواندند علی المصدر، ای ذبح القربان «۵». حسن گفت: منسکا، ای شریعة، یعنی ما هر امتی از امم سلف را شریعتی کردیم که به آن متعبّد بودند «۶» و بر آن عبادت کردند «۷». مجاهد گفت: عبادة فی الذّبح، عبادتی کردیم ایشان را در ذبح.

و نسیکه، ذبیحه باشد، من قولهم: نسکت الشاة، ای ذبحتها، و در شرع جمله افعال حجّ را «۸»: طواف و سعی و رمی و ذبح و جز آن مناسک خوانند. قوله: لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ، این برای آن کردیم تا ایشان نام خدای برند و شکر او گزارند، بر آنچه ایشان را روزی کرد از بهائم «۹» انعام از گاو و گوسپند و شتر. و گفتند: مراد تسمیه است عند ذبح این بهائم، و این دلیل است بر وجوب تسمیه عند ذبح، و بهیمه برای آن خواند این حیوانات را که، مستبهم باشند از سخن گفتن و جواب دادن. و اضافت او با انعام برای آن کرد که از بهائم باشد که نه انعام بود «۱۰»، تا بدانند که مراد این سه جنس است. آنکه گفت: فَالِهَكُمُ «۱۱» إِلَهٌ وَاحِدٌ، خدای شما یک خدای است، چون قربان کنی جز برای او مکنی، و چون عبادت کنی جز او را عبادت مکنی که مستحقّ عبادت کس نیست [۴۹-پ] جز او. فَلَهُ اسْلِمُوا، اسلام آری او را و انقیاد کنی او و امر او را، و تن در دهی دین او را. وَ بَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، و مؤده ده ای محمد متواضعان را.

مجاهد گفت: آنان را که دل‌های ایشان به ذکر خدای بیارآمد. و اشتقاق محبت

(۱). اساس: بدانند، با توجه به اجماع نسخه بدلها و معنی جمله تصحیح شد.

(۲). آط + امت.

(۳). آج، لب: مناسکی.

(۴). همه نسخه بدلها: به معنی.

(۵). آط، آج، لب: الذّبح للقربان.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز آ: بودندی.

(۷). همه نسخه بدلها: کردندی.

(۸). همه نسخه بدلها + از.

(۹). مش + و.

(۱۰). آط، آج، لب: باشد.

(۱۱). اساس: و الهکم، به قیاس با نسخه آط و دیگر نسخه بدلها، و با توجه به ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

ص: ۳۲۸

از خبت باشد، و آن زمین «۱» ساده باشد.

آنکه وصف کرد ایشان را گفت: الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ، چون پیش ایشان نام خدای برند، دلهای ایشان ترسد. وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُمْ، و آنان که «۲» صبر کنند بدان «۳» که به ایشان رسد از مصایب و نکبات. وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ، و آنان که نماز بیای دارند. وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ، و از آنچه ما ایشان را روزی دهیم نفقه کنند.

وَالْبَدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، و نصب او بر فعلی مقدر است، ای جعلنا البدن جعلناها، کقوله: وَالْقَمَرَ قَدَرْنَاهُ مَنَازِلَ «۴» ...، و البدنة واحد البدن كثرمة و ثمر «۵»، و این لفظ اعنی بدن واحد را نشاید «۶»، قال الرَّاجِز:

و بدنا مدرعا موفورا

و شتران بزرگ فربه کردیم آن را از شعائر و مناسک خدای. و تخفیف و تثقیل روا بود در او، كالخلق و الخلق، و هی جمع بدنه، كثرمة و ثمر، و خشبة و خشب. و گفتند: جمع «بدن» باشد، كفاره و فره، و عاید و عود و عایط و عوط. و بادن، تناور باشد و مصدر او «بدانة» باشد، يقال: بدن الرجل یبدن بدانة، اذا ضخم، چون پیر شود و گوشتش سست شود گویند: بدن تبدیلنا. عطا و سدی گفتند: مراد به «بدن» شتر است و گاو چون به سن تمام باشد و بزرگ. جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، کردیم آن را برای شما از شعائر خدای، یعنی از مناسک او و اعلام دین او که آن را در هدی «۷» و اضحیه بکشی و پیش از ذبح اشعار کنی. لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ، شما را در آن خیر است، یعنی منافع دنیاوی و ثواب آخرتی. چون برای خدای قربان کنی، فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافَ، نام خدای بر آن یاد کنی عند ذبح آن، یعنی چون بخواهی کشتن، بگویی:

بسم الله و الله اكبر. عبد الله عباس گفت: آن است که گوید: الله اكبر و لا اله الا الله و الله اكبر اللهم منك و لك. صَوَافَ، ای قائمة على ثلاث قوائم، جمع صافّة.

و گفتند: چون شتر را بخواستندی کشتن، یک دست او با بغل بستندی تا او بر

(۱). همه نسخه بدلها + راست و.

(۲). همه نسخه بدلها + ایشان.

(۳). همه نسخه بدلها: بر آن.

(۴). سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

(۵). همه نسخه بدلها: کتمره و تمر.

(۶). همه نسخه بدلها: باشد.

(۷). آط، آج، لب: هدیه.

ص: ۳۲۹

سه پای قوایم «۱» بایستادی، و بنزدیک ما دستهای او با بغل باید بستن تا بر دو پای بایستد. و گاو را هر چهار دست و پای بیاید بستن [و دنبال رها کردن، و گوسپند را دو دست و یک پای بیاید بستن] «۲» و یک پای رها کردن. و نصب او بر حال است از مفعول، و معنی آن است که: در آن حال که او مستمر باشد بر قیام، و منه الصّفّ فی الصّلوة و القتال لاستمرار القیام فیهما.

و در صواف سه قراءت است: اما قراءت عامّه قرأء، صواف است به «فاء» مشدّد، و حسن بصری خواند: صوافی، ای خالصة لله «۳»، و عبد الله مسعود خواند:

صوافن «۴» من صفون الفرس «۵»، و هو قیامه علی ثلاثة قوائم و طرف حافرید واحدة، و منه قوله تعالی: ... الصّافِناتُ الجِیادُ «۶»، و قال الشّاعر:

مما يقوم علی الصّفون کسیرا «۷»

الف الصّفون فما یزال کانه

فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا، چون بر پهلو افتد و الوجوب السقوط و الوقوع، يقال: وجب الحایط وجوبا، و وجبت الشمس اذا غربت وجوبا، و وجب البیع اذا وقع، و وجب القلب وجیبا اذا اضطرب. و الواجب، الواقع، قال اوس بن حجر:

ای الواقع. و فعل را اضافت کرد با جنوب لتحقيق الاضافة كقوله تعالى: بما قَدَمْتُ يَدَاكَ «٨» ...، فالتقدير: فاذا وجبت الابل لجنوبها و قدّم الرجل بيده. فَكُلُوا مِنْهَا، بخوری از آن ذبیحه. وَ اطعموا القانعَ وَ الْمُعْتَرَّ، و قانع را و معتر را بدهی از آن.

اصحاب ظاهر گفتند: اكل و اطعام هر دو واجب است، و گروهی دگر گفتند:

اكل سنّت است و اطعام واجب. و گروهی گفتند: اكل مباح است و اطعام واجب.

و مذهب ما آن است که: ثلثی بخورد بر سبیل استحباب، و ثلثی به قانع دهد، و ثلثی به معترّ.

(١). آج، لب: قایم.

(٢). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(٣). آج، لب. الله.

(٤). آج، لب: صوافین.

(٥). آط، آب، آز، مش: صفوا الفرس.

(٦). سوره ص (٣٨) آیه ٣١.

(٧). همه نسخه بدلها: کبیر، مأخذ مربوط به لغت و شعر: علی الثلاث کثیر.

(٨). سوره حج (٢٢) آیه ١٠.

ص: ٣٣٠

و در قانع و معترّ خلاف کردند، عبد الله عباس و لیث و مجاهد گفتند: قانع آن بود که قناعت کند به آنچه به او دهی، [٥٠- ر] و سؤال و الحاح نکند، و معترّ آن بود که به «١» تو بگذرد و تعرض نکند.

عکرمه و ابراهیم و قتاده گفتند: قانع آن باشد که بنزدیک ذبیح بنشیند «۲» آن جا سؤال نکند، و معترّ سایل باشد کانه یعترّ آن «۳» یتعرّض بالسؤال «۴». بر این تأویل قانع از قناعت باشد و آن تعفّف و ترک سؤال باشد. سعید جبیر گفت و کلبی: قانع سایل باشد، من القنوع، و هو السؤال، يقال: قنع يقنع اذا رضى قناعة، و قنع قنوعا اذا سأل، قال الشاعر - و هو الشماخ:

مفاقره اعفّ من القنوع

لمال المرء يصلحه فيغنى

و قال لبيد:

اذا قال ابصر خلتى و قنوعى

و اعطانى المولى [على «۵»] حين خلتى

زید بن اسلم گفت: قانع درویش باشد، و معترّ صدیق زایر که او را ذبیحه‌ای نباشد، به خانه دوستی شود که او را ذبیحه‌ای باشد به طمع آن. و معنی معترّ، معترض «۶» باشد، يقال: اعتره و اعتراه و عراه بمعنی اذا تعرّض له. و حسن بصری خواند:

و المعترى. كَذَلِكَ سَخَّرْنَا لَكُمْ، ما این بهایم را مسخرّ شما کرده‌ایم چنین که می‌بینی، تا همانا شما شاکر شوی و شکر نعمت من کنی.

لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومَهَا وَلَا دِمَائُهَا، يعقوب خواند: لن تنال، و لكن تناله به «تاء» در هر دو جای، و باقی قرأء به «ياء» «۷». خدای تعالی [گفت] «۸»: گوشتها و خونهای آن ذبیحه به خدای نرسد، این برای آن گفت که در عرب در جاهلیت خون ذبیحه که بکشتندی خون آن در دیوار کعبه مالیدندی بر وجه تقرّب، خدای تعالی گفت: گوشت و خون آن به خدای نرسد که شما به خون آن تقرّب کنی به خدای، و لکن آنچه از شما به خدای برسد پرهیزگاری و اجتناب معاصی باشد و صدق نیت و خلوص اعتقاد.

(۱). مش: بر.

(۲). همه نسخه بدلها+ و.

(۳). همه نسخه بدلها: ای.

(۴). آط، آج، لب: السؤال، آب، آز، مش: للسؤال.

(۸-۵). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۶). آج، معرض.

(۷). مش + خواندند.

ص: ۳۳۱

كَذَلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ، خدای تعالی همچین مسخر بکرده است این بهایم را برای شما. لِتَكْبَرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَاكُمْ، تا شما خدای را تکبیر و تحمید کنی، و شکر گزاری بر آن هدایت و الطاف که شما را داد و با شما کرد، و به اعلام اعلام دین «۱» که شما را بیاموخت از ارکان و مناسک. وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ، و مزده ده ای محمد نکوکاران را «۲».

[سوره الحج (۲۲): آیات ۳۸ تا ۶۰]

إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُجِبُ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أذن لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانَهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعُ وَ صَلَوَاتُ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰) الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (۴۱) وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ ثَمُودُ (۴۲)

وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ (۴۳) وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَىٰ فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ (۴۴) فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَ بُرٌّ مُعْتَظَةٌ وَ قَصْرٌ مَشِيدٌ (۴۵) أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (۴۶) وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ لَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَ إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ (۴۷)

وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتُ لَهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَ إِلَى الْمَصِيرِ (۴۸) قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ (۴۹) فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ (۵۰) وَ الَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ (۵۱) وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى إِذَا تَمَنَّى الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۵۲)

لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْقَاسِيَةَ قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ (۵۳) وَ لِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ اللَّهُ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۵۴) وَ لَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمِ عَقِيمٍ (۵۵) الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ (۵۶) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ (۵۷)

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۵۸) لِيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا يَرْضَوْنَهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ (۵۹) ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ عَفُورٌ (۶۰)

[ترجمه]

خدای «۳» دفع کند «۴» از آنان که ایمان آورده‌اند که خدای دوست ندارد همه «۵» خیانت کننده کفران کننده «۶» را.

دستوری دادند آنان را که کارزار کنند با آن که بر ایشان ستم کرده باشند و خدای بر یاری دادن ایشان تواناست.

[۵۰-پ]

آنان که بیرون کنند «۷» ایشان را از سراهایشان بناحق مگر آن که گفتند: خدای ما الله است، و اگر نه بازداشت خدای بودی مردمان را بهری را «۸» به بهری ویران کردندی صومعه‌ها و کلیساها و کنشتها و مسجدها که در آن جا نام خدای برند بسیاری و یاری کند خدای آن را که او یاری کند، که «۹» خدای توانای بی‌همتاست.

آنان که اگر تمکین کنیم ایشان را در زمین به

(۱). آز، مش: و به اعلام دین.

(۲). همه نسخه بدلها + قوله تعالی.

(۳). آب، آج، لب، مش + بدرستی که.

(۴). آج، لب: باز می‌دارد.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: هر.

(۶). آط، آب، مش: ناسپاسی، آج، لب: ناسپاس.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آز: بیرون کردند.

(۸). آب، مش + از ایشان.

(۹). آب، مش: بدرستی که.

ص: ۳۳۲

پای دارند نماز را و بدهند زکات، و امر کنند به معروف و طاعت و نهی کنند «۱» از ناشایست «۲»، و خدای راست عاقبت کارها.

[۵۱-ر]

و اگر به دروغ دارند تو را، به دروغ داشت «۳» پیش «۴» ایشان قوم نوح و قوم هود و صالح.

و قوم ابراهیم و قوم لوط.

و اصحاب مدین و به دروغ داشتند موسی را «۵»، فرو گذاشتم کافران را، پس بگرفتم ایشان را «۶»، چگونه بود انکار من.

پس از «۷» دهها «۸» که هلاک کردیم آن را، و ایشان ظالم بودند، آن افتاده بود بر سقفهایش و چاهی فرو گذاشته و کوشکی بلند.

نمی‌روند در زمین که باشد ایشان را دلها که بدانند به آن، یا گوشها که بشنوند به آن؟ کور نشده است چشمها و لکن کور شده است دلها که در سینه‌هاست.

[۵۱-پ]

و شتاب می‌کنند به عذاب و خلاف نکند خدای وعده‌اش را، و «۹» روزی بنزدیک خدایت «۱۰» هزار سال است از آنچه شما شماری «۱۱».

و بس ده «۱۲» که مهلت دادیم «۱۳» آن را، و آن ستمکار «۱۴» بود، پس بگرفتم آن را و با من است بازگشت.

(۱). مش: بازدارند.

(۲). آط: ناشناخت.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آز: داشتند.

(۴). همه نسخه بدلها، بجز آز+از.

(۵-۶). آج، لب+پس.

(۷). آج: بسا از اهل.

(۸). آب، آج، لب، مش: دیهها.

(۹). آب، مش + بدرستی که.

(۱۰). آط + چون که، آب، مش + چون، آج، لب + همچون.

(۱۱). آب، مش: می شمارید.

(۱۲). آب، مش: و بسا از دیه، آج، لب: و بسا دیهی که.

(۱۳). آط: داده‌ایم، مش: دادم.

(۱۴). آط، آب، مش: ستمکاره.

ص: ۳۳۳

بگو: ای مردمان! من شما را ترساننده‌ام بیان کننده «۱».

آنان که ایمان آرند «۲» و کنند نیکیها، ایشان را بود آمرزش و روزی با کرامت.

و آنان که سعی کنند «۳» در آیات ما عاجز کنندگان، ایشان اهل دوزخ باشند.

[۵۲-ر]

و نفرستادیم ما از پیش تو از پیغامبری و نه بزرگواری آلا چون «۴» خواندی در انداختی دیو «۵» در خواندن او منسوخ بکردی خدای آنچه انداخته دیو، پس محکم بکردی «۶» خدای آیات خود، و خدای دانا و محکم کار است.

تا کند آنچه انداخته باشد دیو فتنه‌ای آنان که در دلهاشان بیماری باشد و سخت دلان و بیدادگران در خلافتی دوراند.

تا بدانند آنان که دادند ایشان را علم که آن حق است از خدای تو، ایمان آرند به آن، خاشع «۷» آن را دلهای ایشان، خدای راهنمای «۸» آنان است که ایمان آرند «۹» به ره راست.

[۵۲-پ]

زایل «۱۰» نشوند آنان که کافر شدند در شکی از او، تا آید بدیشان قیامت ناگاه یا آید به ایشان عذاب روزی نازاینده.

(۱). همه نسخه بدلها، بجز آ: روشن.

(۲). آط، آب، مش: آوردند.

(۳). همه نسخه بدلها، بجز آ: سعی کردند.

(۴). آط، مش + او، آب: مگر آن که چون او.

(۵). آج، لب: سهوی.

(۶). آج، لب: گرداند.

(۷). آط، آب، مش: و خاشع شوند.

(۸). آط، آب، مش: راه نماینده.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آ: ایمان آوردند.

(۱۰). آط، آب، مش: و زایل.

ص: ۳۳۴

پادشاهی آن روز خدای را [بود] «۱» و حکم کند میان ایشان، آنان که ایمان آرند «۲» و کنند کارهای نیکو در بهشتهای پر نعمت باشند.

و آنان که کافر شدند و دروغ داشتند آیات ما را، ایشان را بود غذایی خوار کننده.

و آنان که هجرت کردند در راه خدای، پس بکشتند «۳» ایشان را یا بمیرند «۴» روزی دهد ایشان را خدای روزی نکو، و خدای بهترین روزی دهندگان است.

[۵۳-ر]

در آورد ایشان را در جایی که بیسندند «۵» آن را، و خدای داناتر و بردبارتر «۶» است.

آن و هر که عقوبت کند بمانند آنچه با او کرده باشند «۷»، آنگه بغی کنند بر او، یاری دهد او را خدای که خدای در گذارنده گناه است و آمرزنده.

قوله تعالى: **إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ** - الآية، قدیم - جلّ جلاله - در این آیت گفت: خدای تعالی دفع کند از مؤمنان «۸» دشمنان ایشان یک بار به قهر و یک بار به حجّت. و این مفاعله از جمله آن است که مختص بود به یک جانب، برای آن که ایشان از خدای دفع نکنند چنان که خدای از ایشان دفع کند، پس از باب طارقت النعل و عافاه الله باشد. **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ**، خدای دوست ندارد هر خیانت کننده‌ای را. و خائن آن باشد که اظهار نصیحت کند و کتمان غش، اما برای نفاق،

(۱). اساس: ندارد، از آط افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها، بجز آز: بگرویدند.

(۳). آط: بکشند، آب، آج، لب، مش: کشته شدند.

(۴). آب، آج، لب، مش: بمردند.

(۵). آج، لب: پسندند.

(۶). همه نسخه بدلها: بجز آز: محکم کار.

(۷). آط، آب، آج، لب: پس.

(۸). همه نسخه بدلها+ کید.

ص: ۳۳۵

او برای اقتطاع «۱» مال. و **كُفُورٍ**، کافر نعمت باشد، و هر دو بنای مبالغه است، و گفته‌اند: مراد به **خَوَّانٍ كَفُورٍ**، در آیت آن است که، بر ذبیحه نام جز خدای گوید.

أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ «۲»، دستوری دادند آنان را که کالزار «۳» می‌کنند. مدنیان و بصریان خواندند، و از کوفیان عاصم: «اذن»، به فتح «الف» اضافه الی الله تعالی، ای اذن الله، و باقی قرأء خواندند علی الفعل المجهول به ضم «الف». و مدنیان و شامیان خواندند: یقاتلون، به فتح «تا» علی المجهول، یعنی یقاتلهم المشركون، یعنی دستوری داد خدای تعالی آنان را که با ایشان قتال می‌کنند [و باقی قرأء: یقاتلون، به کسر «تا» علی اضافه الفعل اليهم، یعنی دستوری داد خدای آنان را که قتال می‌کنند] «۴» و در کلام محدوفی است، و التقدیر: فی قتال من قاتلهم و اخرجهم من ديارهم من الکفار، آیت در شأن مهاجران آمد که مکّیان ایشان را از سراهای خود بیرون کردند به ظلم.

چون رسول - علیه السلام - به مکّه بود، کافران ایذا می‌کردند مؤمنان را به انواع، هرگه نگاه کردی یکی پیش رسول می‌آمدی سر شکسته و زده و دشنام دادی «۵» و شکایت کردی، رسول - علیه السلام - گفتی: صبر کنی که مرا خدای قتال نفرموده

است هنوز. چون رسول - علیه السّلام - هجرت کرد و با مدینه آمد، خدای تعالی این آیت بفرستاد و دستوری داد مؤمنان را در قتال مشرکان. و این اول آیتی است که آمد در باب قتال. و بعضی مفسران گفتند: این آیت در باب قومی مخصوص آمد از مسلمانان که ایشان به «۶» مکه بمانده بودند، پس «۷» هجرت. رسول - علیه السّلام - چون بیرون آمدند از مکه تا با مدینه آیند مشرکان ایشان را منع کردند، خدای تعالی این آیت فرستاد و رخصت داد ایشان را در قتال آنان که با ایشان قتال کنند. **بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا**، به آن که بر ایشان ظلم کرده‌اند، یعنی به سبب آن که بر ایشان ستم کرده‌اند

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: انقطاع.

(۲). اساس: یقاتلون، به قیاس با نسخه‌های خطی و ضبط قرآن مجید تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها: کارزار.

(۴). اساس: افتادگی دارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: داده.

(۶). همه نسخه بدلها: در.

(۷). مش + از.

ص: ۳۳۶

از اخراج ایشان از خانه‌های خود. آنکه گفت: **وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ**، و خدای تعالی بر نصرت این مؤمنان قادر است تا کسی گمان نبرد که ایشان، این، بر وجه اعجاز خدای می‌کنند، و اگر خدای خواهد به قهر منع نتوانند «۱»، بلی تواند و لکن مصلحت تکلیف چنان کرده است که بنده را در سرای تکلیف به جبر بر کاری ندارد «۲» و به قهر از کاری باز ندارد «۳».

الَّذِينَ أُخْرِجُوا، بدل للذین «۴» است و محلّ او جرّ است، گفت «۵»: آنان‌اند که ایشان را از خانه‌های خود بیرون کرده‌اند بنا حق به ظلم و جور. **إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ**، در این استثناء [۵۳- پ] خلاف کردند که متصل است یا منفصل «۶». بعضی نحویان گفتند: متصل است، و معنی آن است که: هیچ موجب و هیچ حق نیست اخراج ایشان را الا بر این یک حق که می‌گویند که: خدای ما الله است «۷»، پس این حقّی باشد مستثنی از حقها، فکانه قال بغير حقّ الا الحقّ الذی «۸» قولهم ربنا الله، و درست آن است که استثنای منقطع است برای آن که این حقّ موجب اخراج ایشان نیست بر حقیقت، و معنی آیت آن است که: هیچ حقّ «۹» نیست کافران را در اخراج ایشان، اگر «۱۰» ایمان مؤمنان حقّ اخراج می‌شناسند کافران آن است، چنان که شاعر گفت:

گفت: در ایشان هیچ عیب نیست الا رخنہ تیغ ایشان از زدن با درع پوشان، یعنی اگر این عیب می‌شناسی ایشان را، همین یک عیب است، و این بر حقیقت عیب نیست، و وجہ اول ہم مخیل است. و قول دوم قول سیبویہ است، گفت: معنی الا، لکن است، یعنی ایشان را هیچ حقی نیست در اخراج مؤمنان، لکن برای آن کہ

(۱). ہمہ نسخہ بدلہا: نتواند کرد.

(۲-۳). ہمہ نسخہ بدلہا: ندارند.

(۴). اساس: الّذین، با توجّہ بہ اتّفاق نسخہ بدلہا و فحوای عبارت، تصحیح شد.

(۵). ہمہ نسخہ بدلہا: و ایشان.

(۶). ہمہ نسخہ بدلہا: منقطع.

(۷). آج، لب: خدای تعالی خدای ماست.

(۸). ہمہ نسخہ بدلہا+ هو.

(۹). ہمہ نسخہ بدلہا: حق.

(۱۰). آز: مگر.

ص: ۳۳۷

ایشان بہ خدای می‌گویند ایشان را بیرون کردند، گفت: مثالش این بود کہ گویند «۱»:

ما بیغضنی الا لآئی «۲» أقول الحقّ. و فرآء گفت: محلّ آن جرّ است بدلا من قوله: یَغْبِرُ حَقِّ، ای الا بان یقولوا. و گفتند: محلّ او نصب است بر استننا. وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ، و اگر نہ دفع خدای بودی مردمان را بہری بہ بہری بہ جہاد و اقامت حدود و انواع حدود و انواع لطف، لَهْدَمْتُ صَوَامِعُ، اهل حجاز بہ تخفیف دال خواندند، من الہدم، و باقی قرآء بہ تشدید من التّہدیم. صوامع، مجاہد و ضحاک گفتند: صومعہای «۳» رهبانان «۴». قتادہ گفت: صومعہای «۵» صایبان. وَ بَیْعُ،

کلیسیاهای ترسیان. وَ صَلَوَاتُ، کنشتهای «۶» جهودان. وَ مَسَاجِدُ، مسجدهای مسلمانان. ابن زید گفت و ابن ابی نجیح عن مجاهد که: بیع، کنشتهای «۷» جهودان باشد، عبد الله عباس و قتاده و ضحاک گفتند: صلوات کنشتهای «۸» جهودان باشد، ایشان آن را صلوتا «۹» خوانند. ابو العالیه گفت: صلوات، نماز گاه صایبان باشد.

مجاهد گفت: نماز گاه اهل کتاب و مسلمانان باشد که بر راهها ساخته باشند، و بر این قول مراد به «صلوات» مواضع صلوات باشد. بعضی دگر گفتند مراد به صلوات، نمازهای مسلمانان است، یعنی چون مسلمانان جایی نماز کنند بر خفیه و پوشیدگی، این کافران بر ایشان هجوم کنند و نماز ایشان ببرند. و بر این قول، هدم، به معنی قطع نمازهای ایشان است آن «۱۰» کنند، یعنی ببرند. بعضی دگر گفتند: لَهْدَمْتُ صَوَامِعُ وَ بَيْعُ، یعنی در ایام شریعت عیسی، کلیسیاها ویران «۱۱» کردندی، و در شریعت موسی، صلوات «۱۲»، و آن کنشتها «۱۳» باشد. و در شریعت محمد - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ - مسجدها.

حسن گفت: خدای تعالی به مسلمانان مصلّاهای اهل ذمّت نگاه می‌دارد. اگر گویند، چرا تقدیم کرد نمازگاههای اهل ذمّت را بر مساجد مسلمانان، گوئیم:

(۱). آط، آج، لب: گوید.

(۲). آط، آب، آز، مش: لان؛ آج، لب: ان.

(۳-۵). اساس و همه نسخه بدلها: صومعهها / صومعه‌ها.

(۴). آط، آب، آج، لب، مش: رهباتیه؛ آز؛ صایبان.

(۶). آج، لب: کنشها.

(۷-۸). همه نسخه بدلها: کنیسهها / کنیسه‌ها.

(۹). آج، لب: صلواتا.

(۱۰-۱۱). همه نسخه بدلها: بیران.

(۱۲). اساس + الله علیه؛ با توجّه به فحوای عبارت و به قیاس با نسخه بدلهای آط، آب، آج، لب، تصحیح شد.

(۱۳). آط، آج، لب: کنیسهها / کنیسه‌ها.

برای آن که آنچه نفیس تر بود باز پس دارند، کقوله: وَ مِنْهُمْ سَابِقُ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ «۱»، و دیگر آن که: در نهاد «۲» آن مقدم است و پیشتر، و گفتند: برای آن که اول آن ویران «۳» کردند «۴» و چنان که رسول ما را- صلوات الله- علیه- باز پسین پیغامبران کرد. و جواب درست از این آن است که: «او» ایجاب ترتیب نکند اگر چه در لفظ مقدم باشد روا بود که در معنی مؤخر باشد.

آنکه مساجد را وصف کرد به آن که ذکر خدای در او بسیار کنند. وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ، و خدای نصرت کند آن را که خدای را نصرت کند، یعنی دین او را و پیغامبران خدای را. إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، که خدای تعالی تواناست و با عزت و منعت، کس بر او راه نیابد.

قوله: الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ، محلّ «الذین» نصب است بدلا من قوله: مَنْ يَنْصُرُهُ، چه او در محلّ نصب است، گفت: آنان که نصرت دین خدای کنند، آنان باشند که ما ایشان را در زمین تمکین کنیم، نمازها به پای دارند، و زکات مال بدهند، و امر معروف کنند، و نهی منکر «۵» کنند. قتاده گفت: اصحاب محمّداند، عکرمة گفت: اهل پنج نمازاند «۶»، حسن و ابو العالیه [۵۴- ر] گفتند: امت پیغامبر ما اند. و تمکن «۷» دادن آن باشد که فعل با آن درست باشد از قدرت و آلت و نصب دلالت و صحّت و سلامت و لطف و جز «۸» آن. وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ، و خدای راست عاقبت کارها، یعنی مرجع و مآل کارها با خدای باشد، و مصیر خلق با او بود، همه معزول و ذلیل «۹» شوند و ملک با او شود «۱۰».

وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ، آنکه گفت بر تسلیت رسول- علیه السلام- که: اگر تو را به دروغ می‌دارند این کافران، پیش از ایشان قوم نوح [نوح] «۱۱» را به دروغ داشتند، و عاد

(۱). سوره ملائکه (۳۵) آیه ۳۲.

(۲). آج، لب: نهادن.

(۳). همه نسخه بدلها: بیران.

(۴). آط+ و گفتند: برای آن که آنچه نفیس تر بود باز پس دارند، کقوله: و منهم سابق بالخیرات.

(۵). همه نسخه بدلها: امر معروف و نهی منکر.

(۶). آط، آب، آج، لب: نماز پنج‌اند.

(۷). همه نسخه بدلها: تمکین.

(۸). آج، لب: جزای.

(۹). همه نسخه بدلها: زایل.

(۱۰). آج، لب: ماند.

(۱۱). اساس: ندارد، با توجه به فحوای عبارت از آط افزوده شد.

ص: ۳۳۹

هود را به دروغ داشتند، و ثمود صالح را، و قوم ابراهیم را، و قوم لوط را، و اصحاب مدین شعیب را، و قوم فرعون موسی را، این نه کاری است که خاص تو را افتاد تا دل خوش داری. فَأَمَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ، من کافران را مهلت دادم و تعجیل نکردم بر ایشان به عذاب برای ابلای عذر را «۱» تا حجّت مرا باشد بر کافران، ایشان را بر من حجّت نباشد. ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ، پس چون بیش از آن مدّت بگذشت که ایشان در آن تحصیل معارف توانند کردن و نکردند، بگرفتم «۲» ایشان را. فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ، اراد نکیری فاکتفی بالكسرة عن الياء و مثله: كثير، و این بر سبیل تعجب گفت: چگونه بود انکار من! یعنی انکار من بر منکران من چنین باشد به عذاب استیصال.

آنکه بر سبیل و عطف و تذکیر فرمود: فَكَأَيِّنُ «۳» مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا، «کاین»، به معنی کم باشد، و او «۴» عبارت باشد از تکثیر المعنی، کم من قریه، بس شهر او «۵». و اشتقاق «قریه»، من قریب الماء فی الحوض باشد، برای آن که مردم در او مجتمع باشند. أَهْلَكْنَاهَا، ابو عمرو خواند: اهلکتها، به «تا» خبرا عن المتکلم حملا علی نظیره: فَكَأَيِّنُ «۶» مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا. وَ هِيَ ظَالِمَةٌ، «او» «۷» حال است چون ظلم بر توسّع اضافت با شهر کرد، هلاک نیز حوالت با ایشان کرد، و مراد در هر دو جای اهل اویند. فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا، ای ساقطه علی سقوفها، اکنون که بنگری ویران «۸» است دیوارهای آن بر سقف افتاده، یعنی سقفهای او اول بیفتاده است آنکه دیوار بر او اوفتاده، يقال: خوت الدار تخوی خواء ممدودا و هی خاویة، و خوی جوف الانسان تخوی خوی «۹» مقصورا و هو خو «۱۰». وَ بَشَرٍ مُعْتَلَّةٍ، معطوف است علی قوله:

فَكَأَيِّنُ «۱۱» مِنْ قَرْيَةٍ، یعنی و کم من قریه و بشر معطله، و بس چاه رها کرده از آن که خداوندانش نمانده‌اند، آن معطل و فرو مانده است از آب کشیدن، یعنی از «۱۲» آن که در

(۱). آط، آج، لب، آز، مش: عذرا/ عذر را.

(۲). آب، آز، مش: بگرفتم.

(۱۱-۶-۳). اساس و همه نسخه بدلها: و کاین، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۴). مش+ را.

(۵). آج، لب: شهر و، مش. شهرها را.

(۷). این نکته، در اساس و همه نسخه بدلها با توجّه به ضبط کلمه به صورت: «و کأَين» مطرح شده است.

(۸). همه نسخه بدلها: بیران.

(۹). آب، آز، مش: الانسان خوی.

(۱۰). چاپ شعرانی (۸/۱۰۳): خوی.

(۱۲). همه نسخه بدلها: پس از.

ص: ۳۴۰

او منازعتها کردی، چه آب بنزدیک ایشان عزیز بودی، و با یکدیگر «۱» منازعت «۲» کردند، تا شاعرشان گفت:

و بئری ذو حفرت و ذو طویت

فانّ الماء ماء ابی و جدی

وَقَصْرٍ مَشِيدٍ در او دو قول گفتند، یکی آن که: مَشِيدٍ، ای رفیع، من قولهم:

شاد بذکره اذا رفعه و شاده ایضا، قال عدیّ بن زید:

سا فللطّیر فی ذراه «۳» و کور

شاده مرمر او جلّله کل

و این قول قناده و ضحاک و مقاتل است. سعید بن جبیر و مجاهد و عطا و عکرمه گفتند: مجصّص، به گچ کرده، من الشید و هو الجصّ، قال الرّاجز:

کجیّة «۴» الماء بین الطّیّ «۵» و الشید

و قال امرؤ القیس:

و لا اطما آلا مشیدا بجندل

و تیماء لم یترک بها جذع نخلة

ای، مبنیاً بالشیّد و الجندل. ابو روق گفت از ضحاک که: این چاه به حضر موت است در جایی که آن را حاضوراء گویند، و آن آن بود که چهار هزار مرد از آنان که به صالح ایمان داشتند، با صالح - علیه السلام - به حضر موت آمدند، چون به آن جا رسیدند، صالح را وفات آمد. آن جایگاه را حضموت برای آن خواندند که حضر موت صالح فیه. آن جا شهری بنا کردند و آن را حاضوراء نام کردند، و آن جا مقام کردند، و مردی را امیر خود کردند نام او جهس «۶» بن جلاس بن سوید، و او را وزیری بود نام او سنخاریب «۷» بن سواده، مدّتی آن جا بماندند و فرزندان زادند و بسیار شدند و فرزندان ایشان کافر شدند و بت پرستیدند. خدای تعالی پیغامبری به ایشان فرستاد نام او حنظلة بن صفوان، و او مردی بود شتریان در میان ایشان، او را بکشتند در بازار،

(۱). آط، آب، آج، لب، آز + در آن، مش + در او.

(۲). مش + ها.

(۳). اساس: ذارة، به قیاس با نسخه آط و معنی عبارت و مأخذ شعر، تصحیح شد.

(۴). آط، آج، لب: کعبه.

(۵). مش: بین الطّین.

(۶). آط، آب، آز، مش: حلیس، آج، لب: جلیس.

(۷). آط، آج، لب: سنخاریب، آب، آز، مش: سنخاریب.

ص: ۳۴۱

خدای تعالی ایشان را هلاک کرد و آن چاه «۱» معطل ماند و آن کوشک بنا کرده.

«واو» عطف است، و جرّ «بئر» و «قصر»، بر عطف است علی «قریة».

آنکه گفت: **أَفَلَمْ** «۲» **يَسِيرُوا** «۳»، [۵۴-پ] این کافران در زمین سیر نمی‌کنند و نمی‌روند! **فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا**، تا ایشان را دلها «۴» بود که به آن بدانند، یعنی نمی‌روند تا به دل‌های دانا احوال امم سلف «۵» بدانند، و به گوشه‌های شنونده اخبار ایشان «۶» بشنوند! **فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ**، که ایشان را چشم سر کور «۷» نشده است، و لکن دل‌های ایشان کور شده است که در سینه‌ها دارند، یعنی اگر حال «۸» گذشتگان و آثار ایشان نمی‌بینند، [نه] «۹» از کور چشمی است، چه چشم‌های ایشان بر حقیقت درست است، **أَمَّا** «۱۰» چشم دل کور دارند، و این کنایت است از جهل و قلت نظر و اندیشه. و قوله: **فِي الصُّدُورِ**، با آن که دل جز در سینه نباشد برای تأکید گفت، چنان که گفت: **يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ** «۱۱» ...، و قول جز به دهن نباشد. و گفتند: برای آن گفت که لفظ قلب و قول محتمل است معانی را، يقال: قلب الانسان و قلب النخل لجماره «۱۲» و قلب الشتاء لصميمة، و كذلك القول يكون باللسان و بالاشارة و الكناية على وجه التوسّع.

وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ، آیت در نضربن الحارث آمد و مشرکانی که تعجیل می‌کردند به عذاب و می‌گفتند: اگر این که می‌گویی درست «۱۳» است، بگو تا خدای تو ما را عذابی کند، فمن ذلك قوله: **فَأَمْطِرُ عَلَيْنا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ نُنزِلُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ** «۱۴»، خدای تعالی گفت: من وعده کرده‌ام «۱۵» به عذاب ایشان، و وعده من خلاف نباشد. خدای تعالی این وعده روز بدر انجام کرد و ایشان به تیغ امیر المؤمنین

(۱). آب، آج، لب، آز، مش: جایگاه.

(۲). اساس و همه نسخه بدلها: ا و لم، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۳). همه نسخه بدلها+ فی الارض..

(۴). آب، آج، مش: دل‌هایی.

(۵-۶). همه نسخه بدلها+ را.

(۷). آج، لب: حوال.

(۸). همه نسخه بدلها: احوال.

(۹). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۰). آج، لب: آلا که.

(۱۱). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۷.

(۱۲). چاپ شعرانی (۸/ ۱۰۴) النخلة لَهَا.

(۱۳). همه نسخه بدلها: راست.

(۱۴). سوره انفال (۸) آیه ۳۲.

(۱۵). آج، لب: وعده کردم.

ص: ۳۴۲

- عليه السلام - و ضرب فریشتگان هلاک شدند. **وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ**، و روزی بنزدیک خدای تعالی چون هزار سال است از سالهایی که شما شماری.

عبد الله عباس گفت: آن ایام که خدای تعالی در او آسمان و زمین آفرید، این ایام بود. مجاهد و عکرمه گفتند: مراد ایام آخرت است ابن زید گفت: این از ایام آخرت است، و قوله: **تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ** «۱»، روز قیامت «۲» و آنچه محققان اهل معنی گفتند، آن است که: این بر طریق مبالغت گفت «۳»، چنان که یکی از ما گوید: ما را روزی بی تو هزار سال است، و مرا شدت و استتالت و گرانی حال باشد، چنان که شاعری «۴» گفت:

و شهر لا اراک کألف عام

و یوم لا اراک کألف شهر

و کقول المتنبی «۵»:- شعر:

طوال و لیل العاشقین طویل

لیالی بعد الطاعنین شکول

و کقول الاخر:- شعر:

فقالوا لنا ما اقصر اللیل عندنا

شکونا الی احبابنا طول لیلنا

و کقول الاخر:- شعر:

و اَيّامنا في الهجر جدّا طويّلة

علينا و اَيّام السّرور قصار

و قال الاخر: - شعر:

يطول اليوم لا القاك فيه

و حول نلتقى فيه قصير

و قال آخر «٤»: - شعر:

تطاولن اَيّام معن بنا

فيوم كشهريّن اذ يستهلّ

و مانند این بسیار است در شعر عرب و عجم و در زبانها متداول است در عرف.

مکيان خواندند و کوفيان غير عاصم: «يعدّون» بالياء خيرا عن الغائبين، و باقى قرأء:

تَعْدُونَ، بالتاء للخطاب.

(١). سوره معارج (٧٠) آيه ٤.

(٢). همه نسخه بدلها + است.

(٣). آز: گفتند:

(٤). همه نسخه بدلها: شاعر.

(٥-٦). همه نسخه بدلها: الاخر.

ص: ٣٤٣

قوله: وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ، معنی این کلمه «کم» باشد چون به معنی خبر بود عن التکثیر، گفت: بس شهرها که من ایشان را مهلت دادم. وَ هِيَ ظَالِمَةٌ، «او» حال است، و آن شهر ظالم بود، و مراد اهل شهر است، و لکن توسّع کرد به اختصار علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، کفوله: وَ سَأَلَ الْقَرْيَةَ «۱».

ثُمَّ أَخَذَتْهَا، پس ایشان را به عذاب بگرفتم «۲»، و مصیر و مرجع ایشان با من بود.

آنکه رسول را گفت: یا محمد! تو بگوی جمله خلاقان را: يَا أَيُّهَا النَّاسُ، ای مردمان! و این خطابی است بر عموم. إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ، من شما را ترساننده‌ایم آشکارا، نه آن است که دعوت و دعوی من پنهان است، و شاید تا «مبین» به معنی مبین باشد، یعنی بیان کننده برای آن که آن هم لازم است و هم متعدی.

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، آنان که ایمان آوردند، و مرا و رسولان مرا و کتابهای مرا باور دارند، و عمل صالح کنند از ادای شریعت و اجتناب قبايح، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ، ایشان را آمرزش باشد و روزی با کرامت.

وَالَّذِينَ [۵۵-ر] سَعَوْا، و آنان که سعی کنند و شتاب نمایند و مسارعت کنند در آیات ما، یعنی در ابطال آیات ما، يقال: سعی فی الخیر سعياً، و سعی فی الشرّ سعایة. و معنی کلمه مسارعت باشد، و منه السعی بین الصفا و المروة، یعنی بر آن باشند و به آن قیام کنند تا آیات و دلالات ما باطل کنند. مُعَاجِزِينَ، چون کسی که معارضه کند با کسی تا او را عاجز کند. عبد الله عباس گفت: مغالین مشاقین «۳».

اخفش گفت: مساقین «۴»، قتاده گفت: گمان برند که خدای را عاجز خواهند کردن، و خدای با ایشان بر نیاید، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند: «معجزین»، بالتشدید، یعنی مردمان را از ایمان منع می‌کردند، و همچنین در سوره سبأ بعضی دگر گفتند:

اصحاب رسول را با عجز نسبت می‌کردند و ایشان را عاجز و ضعیف می‌خواندند برای آن که به رسول ایمان آوردند. و فعل و فاعل به یک معنی آمده است، فی قوله:

(۱). سوره یوسف (۱۲) آیه ۸۲.

(۲). مش: بگرفتیم.

(۳). همه نسخه بدلها: مساقین.

(۴). آط، آب، مش: مشاقین، آج، منساقین.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ، ایشان اهل دوزخ‌اند.

قوله: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ، جماعتی مفسران گفتند: سبب نزول آیت آن بود که: رسول - علیه السلام - چون نفرت قوم خود دید از او و آن که هر چه روز «۳» بود از قبول قول او دورتر بودند، تمناً کرد در دل که: چه بودی که خدای تعالی آیاتی فرستادی بر من که به دل ایشان خوش آمدی، بودی که به ایمان نزدیک شدندی و این از سر حرص گفت بر ایمان ایشان، خدای تعالی در سوره و النجم فرو فرستاد به «۴» رسول - علیه السلام «۵» - آن روز در مجمعی بود - غاصّ بأهلش - از مسلمانان و مشرکان، و رسول این سورت بر ایشان می‌خواند، چون به آن جا رسید که خدای می‌گوید: أَلَمْ نَكُنْ مِنْكُمْ لَلَّاتٌ وَ الْعُزَّى، وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَى «۶»، شیطان بر زبان او القا کرد از آنچه در دل «۷» مستحکم شده بود: تلك الغرائق العلی و ان شفاعتهن لترتجی، و به دگر روایت: منها الشفاعة ترتجی. چون قریش این بشنیدند، شادمانه شدند و گفتند: محمد خدایان ما را ستود و مدح کرد، و رسول از آن بی‌خبر بود. چون سورت به آخر آورد سجده «۸» کرد، و مسلمانان نیز سجده «۹» کردند و مشرکان نیز موافقت کردند تا در مسجد هیچ مؤمن و کافر نماند الا و سجده کرد «۱۰». ولید بن المغیره و سعد بن العاص هر یکی از ایشان مشتی سنگ ریزه برداشتند و روی برو «۱۱» نهادند از آن که سخت پیر بودند و سجده نتوانستند کردن، و مشرکان این سخن در گفت گرفتند «۱۲» و می‌گفتند و یکدیگر را بشارت می‌دادند که: محمد خدایان ما را بستود، جبریل آمد و او را گفت: یا محمد! چه کردی؟ چیزی خواندی بر اینان که ما بر تو فرستادیم، و رسول را از این حال آگاه کرد. رسول - علیه السلام - دل‌تنگ شد و تأسف خورد، خدای

(۱). سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۹.

(۲). آط، آب، آز، مش: بعد، چاپ شعرانی (۸ / ۱۰۶): ای بعد.

(۳). چاپ شعرانی: دور.

(۴). همه نسخه بدلها: بر.

(۵). آج، لب+ یک تنی از سر.

(۶). سوره نجم (۵۳) آیه ۱۹ و ۲۰.

(۷). همه نسخه بدلها+ او.

(۸-۹). آز، مش: سجده‌ای.

(۱۰). آج، لب: الا که سجده کردند، همه نسخه بدلها+ مگر.

(۱۱). آج، بروی، لب: بر هم.

(۱۲). آج، لب، آز: در گرفتند.

ص: ۳۴۵

تعالی به تسلیت او این آیت فرستاد.

بدان که این باطل است از وجوه بسیار، اول آن که: این معنی بر پیغامبر روا نباشد، و خدای تعالی شیطان را از این تمکین نکند که «۱» تلبیس ادله باشد و وثاقت برخیزد از قول او «۲»، یک بار ایشان را ذم کند «۳» و یک بار مدح «۴».

دگر آن که: شیطان قادر نباشد بر «۵» زبان کسی سخن گوید، و اگر گویند: این پیغامبر گفت بر سبیل سهو «۶» مثلاً «۷» این بر سبیل سهو گفته نیاید، مطابق آید «۸» به لفظ و معنی، و آن چنان بود که کسی گوید: فلان کس قصیده‌ای می‌خواند «۹» از آن شاعری معروف، در میان آن قصیده بر سبیل سهو او، او را «۱۰» دو بیت گفته شد «۱۱» هم آن وزن و هم آن قافیه مطابق آن معنی بی قصد و علم او، و او از آن بی خبر بود، دانیم که این محال باشد. دگر آن که: خدای تعالی حوالت این القاء به شیطان کرد، چگونه اضافت کنند با رسول بر سبیل [سهو] «۱۲»؟ دگر آن که: مثل این سهو بر رسول - علیه السلام - روا نباشد، چه این منفر باشد از او غایت تنفیر. دگر آن که: این استفساد «۱۳» باشد و خدای تعالی از این تمکین نکند.

اما آنچه معتمد است در این باب، آن است که: تفسیر آیت آن است که، خدای تعالی گفت بر سبیل تسلیت و دلخوشی رسول - علیه السلام - که: ما هیچ پیغامبر نفرستادیم و الا چون او چیزی خواندی شیطان در آن میانه خواندن او القاء کردی از کلامی و وسوسه‌ای، خواستی تا بر او بپوشاند «۱۴» خدای تعالی، و سواس [۵۵-پ] شیطان «۱۵» منسوخ کردی، یعنی زایل کردی و آیات خود محکم کردی، تفسیر آیت این است.

(۱). همه نسخه بدلها + این.

(۲). همه نسخه بدلها + که او.

(۳). همه نسخه بدلها: کرد.

(۴). آج، لب + کرد.

(۵). همه نسخه بدلها + آن که.

(۶). مش + گویم.

(۷). همه نسخه بدلها: مثل.

(۸). همه نسخه بدلها: آیت / آیه.

(۹). همه نسخه بدلها + معروف.

(۱۰). همه نسخه بدلها: سهو او را.

(۱۱). آط، آج، لب: شود.

(۱۲). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۱۳). آج، لب: استفسار.

(۱۴). آط، بشولد، آب، آج، لب، آز، مش: شولد.

(۱۵). همه نسخه بدلها: وسوسه او را.

ص: ۳۴۶

اما آنچه ایشان روایت کردند، بر آن وجه محال است، اما ممکن باشد که بعضی مشرکان که جای ایشان به رسول نزدیک بود، چون رسول - علیه السلام - ذکر آلهه و اصنام ایشان کرد، ایمن نبود «۱» که او چیزی گوید که ایشان را دلتنگ کند از تقیصه ایشان سبق برد و این کلمات بگفت، آنان که دور بود مقام ایشان گمان بردند که این رسول گفته است، با یکدیگر نقل کردند.

و وجه نسبت این را با شیطان دو وجه باشد، یکی آن که: آن گوینده را شیطان خواند از آن جا که از شیاطین انس بود، دگر آن که «۲»: این وسواس «۳» و اغراء و اغواء، شیطان «۴» گفت.

اما در «تمنی»، دو قول گفتند، بعضی گفتند: معنی او تلاوت و خواندن است، قال الشاعر:

تمنی کتاب الله اول لیلۃ
و آخره لا قی حمام المقادر

و ألقى الشَّيْطَانُ «۵»، در میان قراءت بر این وجه باشد که گفتیم، و آن قول «۶» که گفتیم اول بار محکی است از عبد الله عباس و سعید جبیر و ضحاک و محمد بن کعب القرظی و محمد بن قیس، و صحیح این است که بیان کردیم. و دلیل بر صحّت این قول آن است که، معلوم است که از عادت ایشان این بود که: چون رسول - علیه السلام - قرآن خواندی، ایشان در آن

میانه لغز «۷» گفتندی و شعر خواندندی تا رسول را به غلط افگند و «۸» هر کسی استماع قراءت او نکند، چنان که خدای تعالی از ایشان حکایت کرد: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ «۹».

مورج گفت: «تمنی» به لغت قریش فکر باشد، یعنی رسول - علیه السلام - فکر کردی و اندیشه کردی در آلاء و نعماء خدای، شیطان در خاطر او افگندی تا او را

(۱). همه نسخه بدلها: نبودند.

(۲). مش + او به.

(۳). آط، آب، آج، لب، آز: به وسواس.

(۴). مش: شیاطین.

(۵). چاپ شعرانی + القاء شیطان.

(۶). همه نسخه بدلها: فولی.

(۷). همه نسخه بدلها: لفظ.

(۸). همه نسخه بدلها + تا.

(۹). سوره فصلت (۴۱) آیه ۲۶.

ص: ۳۴۷

مشغول کند از آن.

مجاهد گفت، معنی آن است که: چون وحی دیر شدی بر رسول - علیه السلام - او تمنای وحی کردی، شیطان در آن میانه او را وسواس «۱»، دل مشغولی «۲» کردی که وحی منقطع شد، خدای تعالی نسخ آن کردی به انزال آیات محکمه «۳»، و این وجهی قریب است.

ابو علی الجبائی گفت: مراد به این، آن است که: رسول را - علیه السلام - اوقاتی سهو افتادی در قراءت، و این سهوی باشد که آدمی از آن خالی نباشد، و این بر پیغامبر «۴» روا باشد الا «۵» که بسیار شود و متواتر به حد آن که «۶» مودئی باشد با نفرت، و این سهو به وسوسه شیطان بود، خدای تعالی زایل کردی آن را به احکام آیات در دل رسول - علیه السلام.

و حسن بصری گفت، در تأویل آن «۷» قول که ایشان گفتند در باب سوره و النجم که: این، رسول - علیه السلام - گفت «۸»،
اعنی:

تلک الغرائق العلی منها الشفاعة ترتجی،

و لکن به «۹» وسواس شیطان، و مراد آن بود که: عند کم و علی مذهبکم. و بعضی دگر گفتند: رسول - علیه السلام - این بر سبیل تهکم و استهزا گفت عند ذکر الاصنام، یعنی عندکم و فی اعتقادکم، و این بر طریق طعن باشد بر ایشان. گروهی پنداشتند که «۱۰» از قرآن است، خدای تعالی بیان کرد که: آن نه قرآن است، و منزل نیست از خدای تعالی، فهذا معنی قوله: فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ.

و ابو القاسم بلخی گفت: ممتنع نباشد که رسول - علیه السلام - این کلمه سجع اعنی: تلک الغرائق العلی، بسیار شنیده باشد از مشرکان. عند آن که ذکر اصنام می‌کرد این سخن یادش آمد، شیطان خواست تا به وسوسه او این حدیث بگوید رسول

(۱). همه نسخه بدلها: به وسواس.

(۲). همه نسخه بدلها: دل مشغول.

(۳). همه نسخه بدلها: محکم.

(۴). آج، لب: پیغمبران.

(۵-۱۰). همه نسخه بدلها + آن.

(۶). همه نسخه بدلها: به چندان که.

(۷). همه نسخه بدلها: این.

(۸). آط، آج، لب، مش: گفتی.

(۹). چاپ شعرانی: نه بر.

ص: ۳۴۸

- علیه السلام - خدای تعالی یادش داد تا نگفت «۱»، فذلک قوله: فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ.

حسین بن الفضل «۲» گفت: این «تمنی» از باب تمنی است که حدیث النفس گویند آن را، و رسول - علیه السلام - در دل خود تمنّا می‌کرد که: چه بودی که این مال و نعمت و تمکین و ساز «۳» که این کافران راست مرا و اصحاب مرا بودی! و این تمنّا به وسوسه شیطان بود، خدای تعالی ازاله و نسخ آن کرد به اعلام او رسول را که: صلاح ما در این است تا رسول دلخوش شود، فهذا معنی التّمنی و النّسخ و اختلاف اقوال «۴» العلماء - و الله اعلم بمراده، و حقیقة التّمنی قول القائل - شعر:

و لَمَّا لم یکن لیته کان

لَمَّا کان لیته لم یکن

و او قسمی است از اقسام کلام، کسی گوید: کاشکی تا این که هست نبودی! و یا: کاشک «۵» آن که نیست، بودی! [۵۶- ر] این تمنّا باشد، و آنان را که گمان بردند که «تمنی»، معنی باشد در دل، از آن جا «۶» غلط باشد «۷» ایشان را که مردم بیشتر تمنّایی که کنند در دل دارند و به حدیث النفس با خود گویند، از آن جا که در تمنّا محال بسیار افتد، و عاقل روا ندارد که تمنّای محال بر زبان می‌راند.

و «تمنی» در کلام عرب تلاوت نیز باشد «۸»، و تمنی، نیز دروغ باشد و منه قول عثمان بن عفّان: ما تمنّیت منذ اسلمت، تا مسلمان شدم دروغ نگفتم، و منه قول بعض العرب لابن دأب «۹» و هو «۱۰» یحدّث: ا هذا شیء «۱۱» رویته ام شیء «۱۲» تمنّیته، ای اختلقته و افتعلته. ابن دأب حدیث «۱۳» روایت می‌کرد، یکی از جمله عرب او را گفت:

(۱). آج، لب: بگفت.

(۲). آج، لب: حسن بن الفضل.

(۳). آط، آج، لب، مش: یسار، آب، آز: یسیار.

(۴). اساس: احوال، به قیاس با نسخه آط، و اتّفاق نسخه بدلها: تصحیح شد.

(۵). همه نسخه بدلها: کاشکی.

(۶). آج، لب+ که در تمنّای محال بسیار افتد.

(۷). آط، آب، آز، مش: افتاد.

(۸). همه نسخه بدلها+ چنان که گفتیم.

(۹). اساس: الاب، با توجه به معنی عبارت و اتفاق نسخه بدلهای، تصحیح شد.

(۱۰). مش: و هذا.

(۱۱). آط، آج، لب: نبی.

(۱۲). دیگر نسخه بدلهای: ندارد.

(۱۳). همه نسخه بدلهای: حدیثی.

ص: ۳۴۹

این خبری است که روایت می‌کنی یا تو فرو «۱» می‌بافی؟ و «نسخ» ازاله باشد، و شرح آن «۲» گفته‌ایم. وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ، و خدای - جل جلاله - عالم است به افعال و اقوال ایشان، و محکم کار است آنچه کند بر وجه احکام و اتساق کند به حسب مصلحت.

آنکه بیان کرد غرض او در تمکین شیطان از القا بر وجه وسوسه و ازاله او آن را، گفت: لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ «۳»، تا کند آنچه شیطان القا کرده بود فتنه و امتحانی و تشدید تکلیف را برای آنان که در دل بیماری و نفاق دارند، و آنان که به کفر سخت دل باشند. یعنی این برای آن کردیم تا تکلیف سخت شود بر منافقان و کافران، و خدای را بود که یک بار تکلیف سخت کند و یک بار سهل، چه غرض از تکلیف تعریض «۴» منزلت ثواب است، و هر چه سخت‌تر بود ثواب در او بیشتر باشد.

و وجهی دیگر گفتند در معنی آیت، و آن آن است که: جعل، به معنی حکم و تسمیه باشد، کقولهم: جعلت حسنی قبیحا، و کقوله: وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنِائاً «۵»، و معنی آن که: خدای تعالی منسوخ کند آن را که شیطان القا کرده باشد برای فتنه، چنان که فتنه را حواله به شیطان بود «۶»، و المعنی: لیجعل ای لیحکم و یسمی ما القاه الشَّيْطَانُ فِتْنَةً و امتحانا للمنافقين و الکافرين «۷»، و این وجهی نکو باشد.

و وجهی دگر گفتند، و آن، آن است که: در آیت حذفی است، و المعنی لیجعل نسخ ما یلقى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ «۸»، علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه، یعنی تا «۹» نسخ آنچه شیطان فکند باشد فتنه‌ای کند و امتحانی، برای آن که نفس فعل «۱۰» شیطان، خدای فتنه نکند، و این وجهی قریب است، و آنان که در دل

(۱). همه نسخه بدلهای: فرا.

(۲). همه نسخه بدلهای: و حدّ آن به شرح.

(۸-۳). همه نسخه بدلها + مرض.

(۴). همه نسخه بدلها: تعرض.

(۵). سوره زخرف (۴۳) آیه ۱۹.

(۶). همه نسخه بدلها: برای فتنه حوالت به شیطان برد.

(۷). همه نسخه بدلها: للکافرین.

(۹). اساس: ما، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، تصحیح شد.

(۱۰). چاپ شعرانی (۸ / ۱۱۰): القای.

ص: ۳۵۰

ایشان بیماری است، منافقان‌اند به اتفاق مفسران برای آن که تفسیر بیماری به شک کردند، و این صفت منافقان باشد و آنان که سخت دل‌اند کافران و مشرکان «۱». **وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ**، و مراد به ظالمان کافران‌اند، گفت: و آن ظالمان که ذکر ایشان و وصف ایشان رفت از کافران و منافقان، در شقاقی و عصیانی دوراند، یعنی سخت عاصی‌اند در خدای، و بغایت دوراند از رحمت او.

و نیز غرض دیگر آن است: تا بدانند آنان که ایشان را علم دادند، یعنی مؤمنان، که ایشان عالم باشند به خدای تعالی و صفات او و عدل و توحید. **أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ**، این «۲» قرآن حق است از خدای تعالی و صادر است از جهت او. **فَيُؤْمِنُوا بِهِ**، به او ایمان آرند و دل‌های ایشان خاشع و ذلیل شود آن را، و دل‌هایشان بیارامد و ساکن شود با آن. **وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادٍ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ**، و خدای تعالی ره نماینده است مؤمنان «۳» به ره راست، اما به الطافی که با ایشان کند تا «۴» ثبات کند بر ایمان، و اما هدایت کند ایشان را در قیامت به ثواب و بهشت.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ، و به زایل نباشند کافران. **فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ**، در شک از این قرآن، یعنی ایشان مادام شک‌اند و این شک از ایشان بنشود تا ناگاه قیامت به ایشان آید یا به ایشان «۵» عذاب روزی عقیم، یعنی روز قیامت. و «عقیم»، زنی باشد نازاینده، و برای آن روز قیامت را عقیم خواند که آن را شب نباشد چنان «۶» که ما گوییم: از شب روز آید «۷» و از روز شب. و بعضی دگر گفتند: مراد روز بدر است، و برای آن «۸» عقیم خواند که ایشان را در آن روز بکشتند و به شب نرسیدند و شب ندیدند [۵۶-پ]. و بعضی دگر گفتند: برای آن که در این روز رحمتی نبود بر کافران و ایشان را فریاد رسی نبود، پس پنداشتی عقیم است به رحمت. بعضی دیگر

(۱). آط، آب، آج، لب+ اند.

(۲). همه نسخه بدلها: که این.

(۳). همه نسخه بدلها+ را.

(۴). همه نسخه بدلها: که.

(۵). همه نسخه بدلها+ آید.

(۶). اساس: جز آن، به قیاس با همه نسخه بدلها، و با توجّه به معنی عبارت، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: روز زاید/ روززاید (ادغام دو حرف همجنس در هم)

(۸). آط، آب، آج، لب، آز+ آن را، مش+ آن روز را.

ص: ۳۵۱

گفتند: این کنایت است از سختی و عِظَم آن روز، برای آن که آن روز فریشتگان به زمین آمدند و کارزار کردند، و مثله قول
الشاعر - شعر:

عقم النساء فما یلدن شبیهه ان النساء بمثله لعقیم «۱»

آنکه وصف آن روز کرد گفت: **الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ**، ملک آن روز خدای را باشد، و ملک همیشه خدای را بود جز
آن که در دنیا به بندگان داده است، یعنی تا پادشاهان به دست می‌دارند، و حکام حکم می‌کنند، فردای قیامت کس را حکمی
و ملکی و ملکی نباشد، جمله خدای را باشد.

يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ، میان ایشان حکم او کند و تولّای آن به او باشد، و ملک اتّسع مقدور باشد آن را که او را تدبیری بود. و
«حکم»، خبر باشد به معنی که حکمت به آن دعوت کند، از این جا گویند: له الحكم. **فَالَّذِينَ آمَنُوا**، اما مؤمنان که عمل صالح
دارند در بهشتهای نعیم باشند، و اما آنان که کافر باشند به خدای، و آیات او دروغ دارند ایشان را عذابی بود خوار کننده و
ذلیل کننده.

و گفتند: آیات در حقّ جماعتی مشرکان آمد که ایشان در ماه حرام با مسلمانان قتال کردند پس از آن که ایشان را نهی کرده بودند از قتال در ماه حرام، و گفتند: در حقّ قومی آمد که رسول - علیه السّلام - ایشان را بگرفت از جمله مشرکان، و عقوبت کرد ایشان را بجزای آن که روز احد کرده بودند با مسلمانان از مثله.

وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، و آنان که در راه خدای هجرت کنند و وطن خود رها کنند برای خدای، و طلب رضای او و موافقت رسول او، و آن که ایشان را بکشند یا بمیرند ایشان، لَيَرْزُقْنَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا، خدای تعالی ایشان را روزی دهد روزی نکو، و ذلک قوله تعالی: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ ﴿۲﴾.

وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ، و خدای بهترین روزی دهندگان است.

سلامان «۳» بن عامر روایت کرد که: فضالة بن دوس امیر «۴» بود بر اربع، روزی دو جنازه

(۱). اساس: عقیم، به قیاس با نسخه آط و اتفاق نسخه بدلها و مآخذ شعر تصحیح شد.

(۲). سوره آل عمران (۳) آیه ۱۶۹.

(۳). آط، آج، لب: سلمان، آب، آز، مش: سلیمان.

(۴). آب، آز: مش: اسیر.

ص: ۳۵۲

بر آوردند: یکی از آن کشته و یکی از آن مرده، مردم به تشییع جنازه کشته راغبتر بودند و کس در قفای جنازه مرده نمی‌استاد، او گفت: ای قوم! میل و رغبت شما به جنازه کشته می‌بینم دون این متوفی، و الله که من مبالات نکنم که مرا از کدام گور برانگیزند از این دو گور: یعنی گور کشته یا مرده! نمی‌شنوی که خدای تعالی چگونه گفت: وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا - الایة. ابن عامر [خواند] «۱»:

ثم قتلوا به تشدید من التقتیل، و باقی قرأء، به تخفیف من القتل.

لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُدْخَلًا، خدای تعالی ایشان را در جایی برد که ایشان بیسندند، یعنی بهشت جاودان. و مدخل، روا بود که مصدر بود، و روا بود که موضع بود، و این جا موضع قریبتر است. و خدای تعالی داناست و بردبار، شتاب نکند به عقاب «۲» کافران، چه شتاب آن کند که ترسد که فایت شود، و قدیم تعالی از این منزّه است، چه خلاق در قبضه قدرت اویند.

ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ، ای ذلک الحدیث و الشّان، یعنی حدیث و قصّه این است که شنیدی، و این برای تنبیه گوید عرب و عجم، و برای تقریر کلام دوم. آنکه گفت: وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ، به هر کس که او عقوبت کند بمانند آن

که او را عقوبت کرده باشند، و لفظ دوم که «عوقب» است «۳» اول واقع بوده است، آن را بر حقیقت عقوبت نخوانند و لکن بر مجاز برای ازدواج لفظ را، چنان که گویند: الجزاء بالجزاء، و قوله تعالی: وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا «۴» ...، و دوم سیئه نباشد. ثُمَّ بُعِيَ عَلَيْهِ، پس بر او بغی و ظلم کنند، خدای او را نصرت کند، یعنی اگر کسی بر کسی ظلمی کند باز این مظلوم دست یابد او را تا به آن ظلم عقوبت کند، باز این ظالم دست یابد بر این مظلوم [۵۷- ر] که «۵» عقوبت به واجب کرده باشد خدای یار این مظلوم باشد و او را نصرت کند. و «لام» و «نون» تأکید فی قوله: لَيُنْصِرَنَّ اللَّهُ، برای جواب قسمی مضمرا آمد «۶». إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوفٌ غَفُورٌ، که خدای تعالی عفو کننده و آمرزنده گناه است.

(۱). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: عذاب.

(۳). همه نسخه بدلها+ از.

(۴). سوره شوری (۴۲) آیه ۴۰.

(۵). همه نسخه بدلها+ او.

(۶). آط، آب، آز، مش: اند.

ص: ۳۵۳

[سوره الحج (۲۲): آیات ۶۱ تا ۷۸]

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (۶۱) ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ (۶۲) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (۶۳) لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (۶۴) أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ (۶۵)

وَ هُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ (۶۶) لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ وَ ادْعُ إِلَى رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُسْتَقِيمٌ (۶۷) وَ إِنْ جَادَلُوكَ فَقُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ (۶۸) اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۶۹) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (۷۰)

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَ مَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ (۷۱) وَ إِذَا تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا قُلْ أَفَأَنْتُمْ بِبَشَرٍ مِنْ ذَلِكَ النَّارِ وَعَدَهَا اللَّهُ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَبُئِسَ الْمَصِيرُ (٧٢) يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِنْ يَسْأَلُهمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ (٧٣) مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (٧٤) اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ (٧٥)

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهمُ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ (٧٦) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (٧٧) وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ (٧٨)

[ترجمه]

آن به آن است که خدای در آرد شب در روز، و در آرد روز در شب، و خدای شنوا و بیناست.

«۱»

آن به آن است که خدای حق است و آنچه می‌خوانی از فرود او، آن باطل است، و خدای بزرگوار و بزرگ است.

نمی‌بینی که خدای بفرستد از آسمان آبی که در روز آید زمین سبز؟ که خدای لطف کننده و داناست.

[۵۷-پ]

او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و خدای اوست بی‌نیاز «۲» و پسندیده.

«۳»

نبینی که خدای مسخر بکرد برای شما آنچه در زمین است، و کشتی می‌رود در دریا به فرمانش؟ و باز دارد «۴» آسمان را که افتد بر زمین مگر به فرمان او که خدای به مردمان رحمت کننده و بخشاینده است.

او آن خدای «۵» که زنده کند شما را، پس بمیراند شما را، پس زنده کند شما را که مردمان کافر نعمت‌اند «۶».

هر امتی را کردیم عبادتی «۷» که آنان کنند آن را، نباید

(۱). اساس، آط، آج، لب: تدعون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۲). آط: تونگر/ توانگر.

(۳). آط: يقع.

(۴). آج، لب: نگاه دارد.

(۵). آط، آب، آج، لب+ است.

(۶). آط، آب: نعمت است.

(۷). مش: عبادتگاهی.

ص: ۳۵۴

که با تو خصومت کنند در کار، و باز خوان با خدای تو که تو بر راه راستای «۱».

[۵۸-ر]

و اگر خصومت کنند با تو بگو خدای عالمتر است به آنچه شما می‌کنی.

خدای حکم کند میان شما روز قیامت در آنچه شما در آن خلاف می‌کردی.

نمی‌دانی که خدای داند آنچه در آسمان و زمین است؟ آن در نوشته است آن بر خدای آسان است.

و می‌پرستند «۲» از فرود خدای آنچه نفرستاد به آن حجّتی، و آنچه نیست ایشان را به آن علمی و نیست ظالمان را از «۳» یاری.

[۵۸-پ]

و چون بخوانند بر ایشان آیات ما روشن «۴» بشناسی در رویهای آنان که کافرانند منکر «۵»، نزدیک است که حمله آرند بر آنان که می‌خوانند بر ایشان آیات ما، بگو خبر دهم شما را به بتر «۶» از این؟ دوزخ وعده داد «۷» خدای آنان را که کافر شدند و بد جای بازگشتن است.

ای مردمان بزدند مثلی، گوش داری آن را آنان که می‌خوانند

(۱). کذا در اساس، که چون مبین نوعی رسم الخط بود، تغییر روا دانسته نشد. راست ای / راستی، همه نسخه بدلها راستی.

(۲). آط: می‌پرستند.

(۳). آج، لب: هیچ.

(۴). آب: آیات را که روشن است.

(۵). آج، لب: اثر انکار.

(۶). آب، آج، لب: به بدتر.

(۷). همه نسخه بدلها + آن را، که با توجه به ظاهر عبارت قرآن مطلوب به نظر می‌رسد.

ص: ۳۵۵

از فرود خدای نیافرینند «۱» مگسی و اگر گرد آیند برای آن و اگر براباید از ایشان مگس چیزی باز نتوانند ستد «۲» از او ضعیف‌اند هم طالب «۳» و هم آن که از او می‌طلبند.

نشاختند خدای را حق معرفت او، خدای توانا و بی همتاست.

[۵۹-ر]

خدای برگزیند از فریشتگان رسولانی «۴» و از مردمان، که خدای شنوا و بیناست.

داند «۵» آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، و با خدای گردد کارها.

ای آنان که گرویده‌ای، رکوع کنی و سجود کنی و پرستی خدایتان را، و بکنی نیکی تا همانا شما ظفر یابی.

[۵۹-پ]

و جهاد کنی در «۶» خدای حق جهادش او برگزید شما را و نکرد بر شما در دین از «۷» بزه‌ای دین پدرتان ابراهیم او نام نهاد شما را مسلمانان پیش از این و در این، تا باشد پیغامبر گواه بر شما و باشی شما گواهان بر مردمان، به پای داری نماز و بدهی زکات، و دست به خدای زنی، او خداوند شماسست، نیک خداوند است و نیک یار «۸».

قوله تعالی: ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، «ذَلِك»، اشارت است به

(۱). آط، لب: نیافریند.

(۲). آط، آب، آج، لب، مش: ستدن.

(۳). آط، آب، آج، لب، مش: طلب کننده.

(۴). آط: پیغامبرانی.

(۵). آط، آب، آج، لب، مش: می‌داند.

(۶). آج، لب + راه.

(۷). آج، لب: هیچ.

(۸). آط، آب، آج، لب، مش: یاری.

ص: ۳۵۶

آنچه رفت از ادله و حجج که خدای تعالی نصب کرده است «۱»، برای آن است که خدای تعالی شب در روز می‌آرد و روز در شب می‌آرد. «ایلاج» ادخال باشد به کره، و ولج اذا دخل.

و در معنی او دو قول گفتند، یکی آن که: روز به سر «۲» شب می‌درآرد و شب به سر روز، قول دوم آن که: از شب می‌کاهد و در روز می‌افزاید، و از روز می‌کاهد و در شب می‌افزاید. و این برای آن گفت تا بدانند که او قادر است برین و مختص است به قدرت، بر این وجه «۳» قادر به قدرت این بتواند «۴» کردن. **وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ**، و خدای شنواست جمله مسموعات را، یعنی حاصل است بر آن صفت که چون مسموعات و مبصرات موجود بود شنود و بیند، و این را مرجع با صفت حی بود به شرط انتقای آفت.

ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ، ای ذلک الامر و الشأن، این کار و شأن برای آن چنین آمد که خدای تعالی حق است، و این «هو» را کوفیان عماد خوانند و بصریان فصل.

وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ «۵»، و آنچه شما می‌خوانی که کافرانی بدون او از اصنام و اوثان باطل است. کوفیان خواندند **أَلَّا أَبُو بَكْرٍ: يَدْعُونَ**، بالباء، و باقی قراء بقاء الخطاب. **وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ**، و خدای - جل جلاله - بزرگوار است و بزرگ، و معنی «علی»، آن باشد که هر بلند قدری به اضافه با او وضع باشد، و از بالای دست قدرت او کس را دست نباشد و فرمان. و «کبیر»، هم این معنی دارد که جمله «۶» به اضافه با او صغیر و حقیر باشد.

آنکه گفت: **أَلَمْ تَرَ**، نمی‌بینی یا محمد، یا خطاب با مخاطبی مبهم «۷»، یعنی نمی‌دانی که خدای تعالی فرو فرستاد «۸» آبی، یعنی آب باران. **فُتْصِحُّ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً**، زمین «۹» در روز آمد «۱۰» سبز؟ و اصیح و امسی، در مثل این موضع به معنی

(۱). آب، آز، مش + یعنی آن.

(۲). همه نسخه بدلها: روز در.

(۳). همه نسخه بدلها: بر این چه.

(۴). آز: نتواند.

(۵). اساس و همه نسخه بدلها: تدعون، به قیاس با ضبط قرآن مجید، تصحیح شد.

(۶). همه نسخه بدلها+ اشياء.

(۷). همه نسخه بدلها+ کرد.

(۸). همه نسخه بدلها+ از آسمان.

(۹). آط، آب، آج، لب، آز+ به آن، مش+ به او.

(۱۰). همه نسخه بدلها: آید.

ص: ۳۵۷

«صار» باشد، مراد نه شب و روز بود. **إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ**، خدای - جلّ جلاله - که لطف و رفق کننده است با بندگان و عالم به احوال ایشان.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، او راست هر چه در آسمانها و زمین است، و خدای - جلّ جلاله - بی نیاز است و مستحقّ حمد و شکر. و «حمید»، شاید تا به معنی مفعول باشد. و شاید تا «۱» به معنی فاعل «۲» باشد، و معنی فاعل آن باشد که: یحمد عباده علی طاعتهم، و معنی مفعول پسندیده «۳».

أَلَمْ تَرَ، نمی بینی و نمی دانی؟ بر سبیل تذکیر و تنبیه می فرماید: **أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ**، که خدای تعالی هر چه در زمین برای شما مسخّر بکرده است تا منقاد شما باشد. **وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ**، و کشتی را در دریا برای شما مسخّر کرد تا می رود آن جا که شما خواهی، و آن به فرمان و تسخیر وی است. **وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ «۴» عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ**، و آسمان را نگه می دارد از آن که بر زمین افتد مگر به فرمان او، و این دو وجه را محتمل است از روی تقدیر، یکی:

حفظا ان تقع «۵»، و یکی آن که: **لئنَا تَقَعَ «۶»**، چنان که در نظایر او بیان کرده ایم. **إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ**، [۶۰- ر] خدای تعالی به مردمان مهربان و بخشاینده است.

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ، او آن خداست که شما را زنده کند «۷»، یعنی حیات در شما آفرید تا به آن زنده شدی. ثُمَّ يُمِيتُكُمْ، پس بمیراند شما را در دنیا. ثُمَّ يُحْيِيكُمْ، پس زنده کند شما را به «۸» قیامت. إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ، آنکه گفت: آدمی کافر نعمت است، یعنی این نعمتها را که «۹» بر شمرد یک از پس دیگر، هیچ را شکر نمی‌گزارد «۱۰»، و به بدل شکر کفران می‌کند.

لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا هُمْ نَاسِكُوهُ، آنکه گفت: ما هر امتی را و جماعتی و

(۱). همه نسخه بدلها: که.

(۲). همه نسخه بدلها + آن.

(۳). همه نسخه بدلها + باشد.

(۴-۵). آط: يقع.

(۶). اساس: يقع، به قیاس با نسخه آط، تصحیح شد.

(۷). همه نسخه بدلها: کرد.

(۸). مش: در.

(۹). همه نسخه بدلها، بجز آز: با این نعمتها که.

(۱۰). آج: نمی‌گذارند، آب، لب، آز، مش: نمی‌گذارد.

ص: ۳۵۸

گروهی را عبادتگاهی کردیم که ایشان را الف دارند به عبادت در آن جا. و اصل «منسک»، در لغت عرب جایی باشد که مردم الف برد به آن جای «۱» برای عبادت تا «۲» به کاری از «۳» کارهای خیر «۴» کان او شراً «۵»، و منه مناسک الحج.

عبد الله عباس گفت: «منسکا» ای عیادا، یعنی هر امتی را عیدی کردیم. مجاهد و قتاده گفتند: جای قربانی که ذبایح و قرابین خود آن جا کشند. فَلَا يُنَازِعَنَّكَ فِي الْأَمْرِ، نباید که در باب قربان با تو منازعت کنند، و گفته‌اند که: آیت در جماعتی مشرکان آمد که رسول را و اصحاب او را گفتند: چون است که ذبیحه‌ای که شما به دست خود می‌کشی می‌بخوری؟ و آنچه خدای می‌کشد نمی‌خوری؟ خدای تعالی گفت: ایشان را این منازعت نرسد. وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ، ای محمد تو خلقان را با دین خدای دعوت کن که تو بر راهی راستی «۶» و بر دینی مستقیم.

وَإِنْ جَادُلُوكَ، و اگر چنان که این کافران با تو جدل «۷» و خصومت کنند، بگو که: خدای عالمتر است به آنچه شما می‌کنی، حواله با من کن که من جزای ایشان بسزا دانم دادن.

اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، خدای تعالی حکم کند میان شما در آنچه شما در آن خلاف می‌کنی امروز. آنچه بداننی که بر حق کیست و بر باطل کیست، و خدای تعالی ما را ادبی نکو باز آموخت در این آیت تا چون با کسی مجادله کنیم از منکران حق که دانیم که او گوش با دلیل و حجت نخواهد کردن حواله با خدای کنیم و گوییم: به قیامت پیدا شود که حق کدام است و باطل کدام.

آنکه گفت: أَلَمْ تَعْلَمْ، نمی‌دانی که خدای تعالی داند آنچه در آسمان و زمین است؟ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، این همه در پیش او در نوشته و ثبت کرده است «۸»، یعنی لوح محفوظ و این بر خدای آسان است.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، [آنکه حکایت فعل ایشان کرد، گفت: وَيَعْبُدُونَ مِنْ

(۱). همه نسخه بدلها: که مردم را الف بود بدان جای.

(۲). همه نسخه بدلها: یا.

(۳). همه نسخه بدلها: در.

(۴). آط، آب، خیرا، آز، مش: او خیرا.

(۵). آج، لب: کارهای خیر یا شر.

(۶). همه نسخه بدلها: راست.

(۷). همه نسخه بدلها: جدال.

(۸). لب: ثبت کرده بود.

ص: ۳۵۹

دُونِ اللَّهِ [«۱»]. و می‌پرستند بدون خدای تعالی اصنامی و اوثنانی را که خدای به آن حجت «۲» فرو نفرستاد و ایشان را به آن علمی نیست، برای آن که چون دعوی را بر او حجت نباشد ایجاب علم نکند. و «ما»، موصوله است در هر دو جایگاه. و مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ، این «ما» نفی است، و ظالمان و ستمکاران را- یعنی مشرکان را که عبادت اصنام کنند- فردای قیامت «۳» یاری و یاورى نباشد.

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ، و چون بر ایشان خوانند آیات ما در آن حال که مبین باشد، و نصب او بر حال است از مفعول. نَعْرِفُ، بشناسی تو ای محمد در روی کافران انکار، یعنی روی ترش «۴» و اظهار کراهت کنند. يَكَادُونَ يَسْطُونَ، نزدیک آن باشد که حمله آرند بر آن کس که این آیات می‌خواند بر ایشان. قُلْ، بگو ای محمد ایشان را که: خبر دهم شما را به بتر «۵» از این؟ و آن دوزخ است، یعنی که چون این کافران بشنیدن «۶» قرآن این همه کراهت اظهار می‌کنند آنکه که دوزخ بینند «۷» و عذاب آن، چه خواهند کرد «۸». وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا، که خدای وعده داده است کافران را. وَبِسِّ الْمَصِيرُ، بد جای است آن. و اصل «سطوت»، قهر باشد، يقال سطا به و سطا عليه يسطوا اذا حمل عليه و قهره و بطش به.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ، آنکه خطاب کرد با مشرکان مکه، و مراد جمله کافران اند، گفت: ای مردمان! مثلی زدند، گوش به آن داری، و مثل این است: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، آنان را که شما می‌خوانی بدون خدای و می‌پرستی، لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا «۹» وَ لَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ، مگسی نتوانند آفریدن و اگر جمله مجتمع شوند چه آن اصنام و اوئان که معبودان شما اند جماداند و از جماد فعل مستحیل باشد، و این محقق است ممثّل نیست، و مثل از آن جاست که در مخلوقات از مگس حقیرتر

(۱). اساس: ندارد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۲). همه نسخه بدلها: حجّتی.

(۳). آط: فردا د قیامت / فردا در قیامت.

(۴). همه نسخه بدلها + کنند.

(۵). آط، آز، لب: بیشتر، آب، آج: بشر، مش: بر بدتر.

(۶). همه نسخه بدلها، بجز مش: بشنیدند.

(۷). همه نسخه بدلها، بجز آز و مش: ببینند.

(۸). همه نسخه بدلها: کرد.

(۹). همه نسخه بدلها + و جمع قلیل ذباب اذبه، و جمع کنیرش ذبان باشد، کغراب و اغربه و عربان.

ص: ۳۶۰

[۶۰- پ] و بی قدرتر «۱» نیست چون از طریق مثل از «۲» آفریدن مگسی قادر نه‌اند آنچه بیش از آن باشد و مهتر از آن بود چگونه توانند آفریدن؟ وَ إِن يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ، و اگر از طریق مثل مگسی «۳» چیزی از ایشان بستانند نتوانند ستن «۴» از او، و این مثل است برای آن که چنان که این فعل نتوانند کردن، دگر فعل هم نتوانند کردن. و جمع قلیل

ذباب اذبه باشد، و جمع کثیر ذبان باشد، کغراب و اغربة و غربان. آنچه گفت: **ضَعْفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبِ**، ضعیف خلق اند هم طالب و هم مطلوب هم مگس و هم اصنام.

عبد الله عباس گفت: طالب ذباب است، و مطلوب صنم اکبر، و این مثل برای آن گفت که ایشان را عادت بودی که اصنام را به انگبین بیالودندی و در برایشان بنیستندی، مگس «۵» بر ایشان جمع شدی و انگبین از ایشان بخوردندی «۶»، ایشان باز آمدندی و گفتندی: خدایان ما انگبین بخوردند.

ضحاک گفت: مراد عابد و معبود است. ابن زید و ابن کیسان گفتند: ایشان را عادت بود که اصنام خود را به انواع حلی و جواهر بیاراستندی، و طیب بر او داشتندی، اگر در میانه چیزی گم شدی ایشان ندانستندی که کجا رفت و باز نتوانستندی جستن، خدای تعالی این مثل برای آن زد. و اگر بر ابهام و جمله حمل کنند و «۷» عموم اولیتر باشد.

ما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ، یعنی خدای را تعظیم نکردند حق تعظیم او، و نشناختند حق شناختنش، چه اگر شناختندی او را و قدر «۸» عظمت او دانستندی، به او شرک نیاوردندی و اصنام را انباز او نکردندی که ایشان با مگسی بس نباشند «۹». آنچه گفت: **إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ**، و خدای - جل جلاله - قادر است و عزیز «۱۰» بی همتا،

(۱). همه نسخه بدلها: بی قدرت تر.

(۲). همه نسخه بدلها: بر.

(۳). همه نسخه بدلها: مگس.

(۴). آط، آب، آج، لب: باز ستدن، آز: باز ستد، مش: باز از او واپس ستدن.

(۵). همه نسخه بدلها: بسیار.

(۶). همه نسخه بدلها: بخوردی.

(۷). آب، آز، مش + بر.

(۸-۱۰). همه نسخه بدلها + و.

(۹). آط، آب، آز، مش: نیابند، آج، لب: نیامدندی.

بخلاف اصنام که عاجزند و ضعیف و ذلیل و مهین.

اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ، گفت: خدای تعالی برگزیند از فریشتگان رسولانی و از آدمیان. سبب نزول آیت آن بود که مشرکان گفتند: أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا «۱»... از میان ما همه خدای پیغامبری به محمد داد که یتیم ابو طالب است، خدای تعالی این آیت فرستاد و گفت: این چه انکار است و چه تعجب است، خدای تعالی برگزیند از فریشتگان آن را که او خواهد، چون: جبریل و میکائیل و جز ایشان، و از آدمیان چون: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد - صلوات الله علیه و علیهم. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ «۲» لَأَقُولَهُم «۳»، بصیرٌ باحوالهم.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ، خدای داند آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان است، یعنی آن «۴» بود پیش «۵» آن که ایشان را آفرید، و آنچه باشد پس از فنای ایشان، و کارها با خدای راجع باشد، و مرجع و مال هر کار با اوست.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ، ای آنان که گرویده‌ای! رکوع کنی در نماز خدای را، و سجود کنی او را.

نافع گفت، مردی از اهل مصر عبد الله عمر را گفت: من پدرت را دیدم - عمر خطاب را - که این سورت بخواند، دو جای سجده کرد: یکی این جا، و یکی فی قوله تعالی: ... أَنْ اللَّهُ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ «۶» - الایة، پس این سورت مفضل است بر دگر سورتها به این دو سجده، و این از جمله سجده‌های سنت است، که سجده در فریضه «۷» در اخبار ما «۸» چهار سورت است: الم تنزیل «۹» و حم السجده «۱۰»، و النجم «۱۱»، و اقرأ «۱۲». مخالفان ما اخباری آورده‌اند که ظاهرش به آن ماند که این سجده‌ها فریضه است، و اخبار ما بر آن آمده است که:

(۱). سوره ص (۳۸) آیه ۸.

(۲). همه نسخه بدلها + بصیر ای سمیع.

(۳). مش + و.

(۴). آط، آب، آج، لب + که، آز، مش + که موجود.

(۵). آز، مش + از.

(۶). سوره حج (۲۲) آیه ۱۸.

(۷). همه نسخه بدلها: سجده فریضه.

(۸). همه نسخه بدلها + در.

(۹). سوره سجده (۳۲) آیه ۱ و ۲.

(۱۰). سوره فصلت (۴۱)

(۱۱). سوره نجم (۵۳)

(۱۲). سوره علق (۹۶)

ص: ۳۶۲

بیش از آن چهار که گفتیم فریضه نیست. **وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ**، و خدای را پرستی.

وَافْعَلُوا الْخَيْرَ، و خیر و کار نکو کنی «۱» تا باشد که فلاح یابی و ظفر به مراد خود و بقا در بهشت جاوید.

وَاجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ، و جهاد کنی در راه خدای، یعنی در ره خدای و ره دین او با دشمنان خدای و با نفس خود در منع او در «۲» هوای خود. **حَقَّ جِهَادِهِ**، حق جهادش، یعنی چنان که واجب باشد و بر بلیغتر وجهی که ممکن باشد، و به حسب جهد و طاقت.

عبد الله عباس گفت: چنان که به ملامت [۶۱- ر] لائمان مبالات نکنند، عبد الله مبارک گفت: جهاد نفس حق جهاد «۳» باشد، و آن جهاد اکبر است، بیانه

قوله - **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**: رجعنا من الجهاد الاصر الى الجهاد الاكبر،

آنکه [که] «۴» از غزا باز آمده بود گفت: غزای «۵» با کافران جهاد کهنتر است، و با نفس خود جهاد مهتر است. **هُوَ اجْتِنَابُكُمْ**، او برگزید شما را برای دین خود. **وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**، و در دین «۶» شما حرجی و تنگی نکرد، بل دینی سهل است با اضافه با تکالیف «۷» بنی اسرائیل. و اگر یکی را از ما گناهی کرده شود، او را از آن خلاص داد به توبه، و چنان نکرد که توبه بنی اسرائیل که تا یکدیگر را نکشتندی توبه ایشان مقبول نبود.

عبد الله عباس را پرسیدند از این آیت، گفت: مراد آن است که خدای تعالی بندگان را از گناه خلاص داد به کفارت. بعضی دگر گفتند: مراد آن است که اوقات نماز بر شما مضیق نکرد. **مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ**، فرآء گفت: نصب او به نزع حرف جر است، و التقدیر: کملة «۸» ابراهیم. و بصریان گفتند: نصب او بر اغراء است، ای الزموا و اتبعوا «۹» **مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ**، متابعت کنی، ملت ابراهیم را، و مراد از آن چیزهایی

(۱). همه نسخه بدلها+ که.

(۲). همه نسخه بدلها: از.

(۳). آج، لب، مش: گفت: حق جهاد جهاد نفس.

(۴). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۵). همه نسخه بدلها: جهاد.

(۶). همه نسخه بدلها + بر.

(۷). آج، لب: تکلیف.

(۸). چاپ شعرانی + ایبکم.

(۹). آج، لب: و ابتغوا.

ص: ۳۶۳

است از شرع ابراهیم که موافق شرع رسول ماست. و متابعت بر توسّع و مجاز باشد، چه رسول ما - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله - متعبّد نبود به شرع هیچ پیغامبر.

و قوله: **مِلَّةَ أَبِيكُمْ** «۱»، دو وجه است آن را، یکی آن که: خطاب با قریش است و ابراهیم - علیه السلام - پدر ایشان بود. و اگر گویند: خطاب با عرب است هم روا باشد، چه عرب از فرزندان اسماعیل اند. و وجهی دیگر آن که: خطاب با جمله امت است، و معنی آن که: ابراهیم شما را چون پدر است از آن جا که حرمت او بر شما چون حرمت پدر است بر فرزند، کقوله تعالی: ... **وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ** «۲».

هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ «۳»، او نام نهاد شما را مسلمان. در این ضمیر دو قول گفتند، یکی آن که: کنایت است از نام خدای تعالی، یعنی خدای نام نهاد شما را مسلمان.

[و ابن زید گفت: کنایت است از ابراهیم، گفت: ابراهیم نام نهاد شما را مسلمان] «۴»، یعنی قوله تعالی: **وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ**. من قبل «۵»، ای «۶» من قبل هذا الزمان. **وَ فِي هَذَا**، در این ضمیر نیز خلاف کردند، بعضی گفتند: راجع است با قرآن، یعنی و نیز در این کتاب - قرآن - او نام نهاد شما را، و [بر] «۷» این قول «هو» کنایت باشد از نام خدای. و قولی دیگر آن است که: **وَ فِي هَذَا**، ای فی هذا الاوان، یعنی پیش از این و در این روزگار، چه او جمله امت محمد را مسلمان خواند. **لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ**، تا رسول - علیه السلام - گواه باشد بر شما و گواهی دهد بر طاعت مطیعان و عصیان عاصیان، و شما گواه باشی بر مردمان از امت سلف، و مثله قوله: **وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ** «۸».

آنکه امر کرد مکلفان را به اقامت نماز و دادن زکات «۹»: فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ، نماز به پای داری و زکات مال بدهی. وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ، و دست به خدای زنی و «۱۰» استوار باشی.

(۱). آج، لب+ در او.

(۲). سوره احزاب (۳۳) آیه ۶.

(۳). آط، آب، آز، مش+ من قبل.

(۴). اساس: افتادگی به نظر می‌رسد، به قیاس با نسخه آط، و اتفاق نسخه بدلها، افزوده شد.

(۵). سوره بقره (۲) آیه ۱۲۸.

(۶). آج، لب+ و.

(۷). اساس: ندارد، از آط، افزوده شد.

(۸). سوره بقره (۲) آیه ۱۴۳.

(۹). همه نسخه بدلها+ گفت.

(۱۰). همه نسخه بدلها+ بدو.

ص: ۳۶۴

حسن گفت: معنی آن است که تمسک کنی به دین خدای، و بعضی دگر گفتند: پناه با خدای دهی از شر دشمنان. هُوَ مَوْلَاكُمْ، او خداوند شماست و مالک شما. فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ، ای التَّقْدِيرُ «هو»، که نیکو خداوند است «۱» و نیک یار و یاور «۲» است او شما را «۳».

تَمَّتِ الْمَجْلَدَةُ الثَّلَاثَةُ عَشْرَ مِنَ الْمَجْلَدَاتِ الْعَشْرِينَ بِحَمْدِ اللَّهِ وَحَسَنِ تَوْفِيقِهِ وَ يَتْلُوهُ فِي الرَّابِعَةِ عَشْرَ، قوله:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ «۴» ان شاء الله.

[۶۱-پ].

(۱). آط، آج، لب: که او نیک خداست، آب، آز، مش: که او نیک خدایی است.

(۲). آب، آز، مش: یاوری.

(۳). آب، آز، مش + بدان که نظر به مقدار اقسام و اجزای ما تقدّم، چنان می‌نماید به طریق مقایسه که این موضع خاتمه جزو و قسم ثالث عشر باشد از اجزا و اقسام این کتاب تفسیر که مصنف - رحمة الله - قسمت نمود، و ابتدای سوره مؤمنون ابتدای جزو رابع عشر باشد.

(۴). سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۱.